

کلیّة تفسیر و معارف القرآن (قم)

رسالة ماجیستر

عنوان الرسالة

دراسة فی النصوص المنقولة فی القرآن الکریم
من الناحية التربویة

الأستاذ المشرف

حجة الاسلام و المسلمین الدكتور عباس پسندیده

الأستاذ المستشار

محمد مرادی

المحقق

احمد علی افتخاری

۱۴۳۴ شعبان المعظم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به

ساحت مقدس پیام بر اعظم ، رسول اکرم ، محمد مصطفی "صلی الله علیه وآله وسلم" بزرگ مربی

ومصلح جهان بشریت و بهترین الگوی رفتاری که این آموزه های تربیتی پرتوی از قاموس شریعت و منشور

جاوید اوست .

چه بسا برد بارانه ، نستوهانه و بی شائبه در همه ی عمر پربرکت خویش کوشید تا گرامی ترین آفریده (

انسان) در سایه سار پیروی آموزه های الهی به باور خدایی ، ارزش های دینی ، مکارم اخلاقی ، و مقام تسلیم

و بندگی در پهنه ی گیتی رسد .

تاچه مقبول افتد و چه در نظر آید؟!!

سپاس

درسایه سار توفیق والطاق و عنایات ایزدی در این مقام بر خود فرض دانسته تا از محضر همه ی استادان فرهیخته و عزیزانی که ما را در این پژوهش یاری فرمودند و با راهنمایی های سود مند و نظریات ارزش مند و سازنده ی خود ما را بهره مند ساختند و بردبارانه ما را پذیرفته و کاستی های ما را کریمانه گوشزد کردند قدردانی نمایم به ویژه از محضر ناب استاد راهنما **حجت الاسلام والمسلمین دکتر عباس پسندیده** و برادر ارجمند، یار پرشکيب و پرمهر دیرین خود جناب مستطاب **استاد محمد مرادی** " اَیْدَهُمُ اللهُ تَعَالَى " وهم چنین از محضر والای همه ی استادان ارجمند در طول تحصیل و مسؤولان محترم دانشکده ی تفسیر و معارف و قرآن کریم به ویژه حضرات ؛ حجج اسلام جناب **استاد دکتر عبدالرضا زاهدی** ، **دکتر سید عبدالرسول حسینی زاده** ، **دکتر سید معصوم حسینی** ، **دکتر سید محمود طیب حسینی** و جناب **استاد دکتر هادی نصیری** " حفظهم الله تعالی " کمال سپاس و امتنان را بنمایم.

امید که قصور و تقصیر ما را به دیده ی عفو و اغماض بنگرند و از دعای خیرشان ما را بهره مند سازند .

بأسمه تعالی

چکیده: موضوع این پژوهش به کارگیری اسلوب نقل قول های قرآن کریم است. آیات قرآن کریم دارای اسلوبی ویژه در هدایت گری و از جمله قصه پردازی، نقل های تاریخی، تجربه های آدمی، نقل سنت و سیره ی نیاکان به منظور پند پذیری انسان ها از حوادث تلخ و شیرین و فرجام به مقصد رسیدگان یا زیان دیدگان، در پیش گیری و اصلاح ناهنجاری های رفتاری است.

این پژوهش با شناسایی همه ی نقل قول ها در قرآن کریم و طبقه بندی آن ها کوشیده است تا دلایل به کار گیری نقل قول ها را تبیین نماید و در پرتو آن، آثار تربیتی این نقل ها را به دست آورد. عمده ی مباحث به رغم حجم گسترده نقل قول ها در دو بخش سامان یافته است بخش گزارش و توصیف که طبقه بندی نقل ها در این قسمت انجام یافته و بخش دوم تحلیل یافته ها و به دست آوردن مبانی و روش های تربیتی است.

روش: روش این پژوهش توصیفی و تحلیلی مبتنی بر تحقیقات کتابخانه ی است.

کلید واژه ها: قرآن، اسلوب قرآن، تربیت، نقل قول های قرآن.

فهرست

چکیده:	۵
فصل اول	۱۴
کلیات	۱۴
الف. سرآغاز	۱۵
ب. بیان مسأله	۱۵
ج. علت انتخاب موضوع، اهمیت و فایده‌ی آن	۱۶
د. سابقه‌ی پژوهش	۱۶
ه. سؤال اصلی پژوهش	۱۷
و. سؤالات فرعی	۱۷
ز. فرضیه‌های پژوهش	۱۷
ح. پیش فرض‌های پژوهش	۱۷
ط. اهداف پژوهش	۱۷
ی. روش پژوهش	۱۸
ک. جنبه‌ی جدید بودن و نوآوری تحقیق	۱۸
ل. نتایج علمی و عملی تحقیق	۱۸
مفهوم شناسی	۱۸
فصل دوم	۲۱
بررسی نقل قول‌های قرآن کریم	۲۱
(نقل خدا از زبان موجودات، گزارشی از انواع و گروه‌ها)	۲۱
سرآغاز	۲۲
بخش نخست	۲۴
۱-۲. پدیده‌های بی‌جان	۲۴
الف. آسمان و زمین	۲۴
ب: اعضا و جوارح آدمی	۲۴
ج: دوزخ	۲۵
۲-۲. جان داران	۲۶
الف: مورچه	۲۶
ب: هُدُود	۲۶
بخش دوم	۲۸
الف: مجردات (فرشتگان)	۲۸
ب: موجودات مادی (نامحسوس و نامرئی)	۳۵
۱. شیطان	۳۵
۲. جن (جنیان)	۳۷
رفتار شناسی پریان در پرتو آیات (نقل قول)	۳۹
ج: مادی محسوس (انسان)	۴۳

۴۳	۱. شایستگان معصوم (پیام بران)
۴۳	الف. آدم «علیه السلام»
۴۳	ب. نوح «علیه السلام»
۵۱	ت. هود «علیه السلام»
۵۵	ث. صالح «علیه السلام»
۵۷	ج. لوط «علیه السلام»
۶۰	ح. ابراهیم «علیه السلام»
۷۰	خ. اسماعیل «علیه السلام»
۷۱	د. یعقوب «علیه السلام»
۷۴	ذ. یوسف «علیه السلام»
۷۹	ر. الیاس «علیه السلام»
۷۹	ز. خضر «علیه السلام»
۸۱	س. عزیر «علیه السلام»
۸۲	ص. پیام بری از بنی اسرائیل
۸۳	ض. زکریا «علیه السلام»
۸۵	ط. یونس «علیه السلام»
۸۵	ظ. ایوب «علیه السلام»
۸۶	ع. شعیب «علیه السلام»
۹۲	غ. داوود «علیه السلام»
۹۳	ف. سلیمان «علیه السلام»
۹۶	ق. هارون «علیه السلام»
۹۷	ک. چند پیامبر الهی (علیهم السلام)
۹۷	ل. پیام آوران (انطاکیه)
۹۹	م. عیسی «علیه السلام»
۱۰۳	ن. موسی «علیه السلام»
۱۱۵	۵. پیام بری
۱۱۵	و. پیام بر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)
۱۱۹	ی. اهل بیت (علیهم السلام)
۱۲۰	یا. طالبوت
۱۲۰	یب. ذی القرنین
۱۲۲	۲. شایستگان (غیر معصوم از انسان ها)
۱۲۲	۲-۱. مردان (گفته‌های ایشان در دنیا)
۱۲۲	الف. لقمان حکیم
۱۲۳	ب. آصف ابن برخیا
۱۲۴	ت. مردی (خیرخواه) که از دور آمد

- ث. حبیب نجار (مؤمن آل یاسین)..... ۱۲۴
- ج. مؤمن آل فرعون (حزقیل)..... ۱۲۵
- ح. گروهی از بنی اسرائیل..... ۱۲۸
- خ. شاهی از کسان زلیخا..... ۱۲۸
- د. پدر و مادر (باورمند)..... ۱۲۸
- ذ. حواریون..... ۱۲۹
- ر. فرزندان یعقوب «علیه السلام»..... ۱۲۹
- ز. ایمانیان اصحاب بستان..... ۱۲۹
- س. دوتن از اولیاء الله..... ۱۳۰
- ش. اصحاب کهف (اصحاب رقیم)..... ۱۳۰
- ص. ناصحانی از بنی اسرائیل..... ۱۳۱
- ض. باورمندان (توده‌ی ایمانیان)..... ۱۳۲
- ۲-۲. زنان (در دنیا)..... ۱۴۰
- الف. حوا..... ۱۴۰
- ب. ساره..... ۱۴۰
- ت. (یوکابد) مادر و (مریم) خواهر موسی «علیه السلام»:..... ۱۴۰
- ث. آسیه..... ۱۴۱
- ج. «حنه» دختر فاقوذا..... ۱۴۱
- ح. مریم..... ۱۴۱
- خ. بلقیس (ملکه‌ی سبا)..... ۱۴۳
- د. دختران شعیب..... ۱۴۴
- ذ. همسر پیام بر اسلام (صلی الله علیه و آله)..... ۱۴۴
- ۲-۳. در آخرت..... ۱۴۵
- الف. اعراف..... ۱۴۵
- ب: بهشت (گفته‌های شایستگان)..... ۱۴۵
- آشهاد (شاهدان):..... ۱۴۸
۳. ناشایستگان..... ۱۵۰
- ۳-۱. زنان (در دنیا)..... ۱۵۰
- الف. زلیخا..... ۱۵۰
- ب. زنان مصر..... ۱۵۱
- ۳-۲. مردان (در دنیا)..... ۱۵۲
- الف. قبایل..... ۱۵۲
- ب. پسر نوح (کنعان)..... ۱۵۲
- ث. قارون..... ۱۵۳
- ج. بخیلان باورمند..... ۱۵۳

ح. سقای کاروان.....	۱۵۳
خ. عزیز مصر.....	۱۵۳
د. تعبیرگران خواب.....	۱۵۳
ذ. هم بندگان یوسف.....	۱۵۳
ر. آزر.....	۱۵۳
ز. سامری.....	۱۵۴
س. ساقی.....	۱۵۴
ش. پیک کارگزار یوسف.....	۱۵۴
ص. آگاهان به سرنوشت اصحاب کهف.....	۱۵۵
ض. فرزند ناخلف.....	۱۵۵
ط. اصحاب بستان.....	۱۵۵
ظ. اعراب.....	۱۵۵
ع. هواپرستان.....	۱۵۶
غ. طاغوت‌ها.....	۱۵۶
ف. ملاً و مترقین (نازپروردگان و گروه‌های چشم‌گیر) زعمای قوم.....	۱۶۱
ق. جادوگران (سحره).....	۱۶۵
ک. فرزندان یعقوب.....	۱۶۵
ل. قوم بنی اسرائیل.....	۱۶۸
م. اهل کتاب.....	۱۶۹
ن. یهود.....	۱۷۱
ه. نصاری.....	۱۷۲
و. مشرکان.....	۱۷۳
ی. ناباوران (در دنیا).....	۱۷۷
یا. منافقان (در دنیا).....	۱۸۶
یب. پیروان در دنیا.....	۱۹۰
۳-۳. ناباوران (در آخرت).....	۱۹۸
الف. دوزخیان.....	۲۰۳
ب. دشمنان خدا.....	۲۰۴
ت. ستم‌گران.....	۲۰۴
ث. معرضان و هم‌نشینان.....	۲۰۴
ج. معبودان.....	۲۰۴
د. منافقان.....	۲۰۵
نتیجه‌گیری.....	۲۰۶
فصل سوم.....	۲۰۷
بررسی کارکردهای تربیتی آیات نقل قول.....	۲۰۷

۲۰۸	۱. سرآغاز
۲۰۸	چرایی به کارگیری اسلوب نقل قول
۲۱۰	انس انسان به داستان
۲۱۵	احیای روش های اصلاحی
۲۱۶	آثار تربیتی گفته های پدیده های بی جان و جان دار
۲۲۲	ب. مجردات
۲۲۲	فرشتگان
۲۲۳	ج. موجودات مادی نامحسوس و نامرئی
۲۲۳	۱. شیطان
۲۲۴	۲. جن
۲۲۵	د. جان داران (مادی محسوس)
۲۲۵	۱. مورچگان
۲۲۶	۲. هدهد
۲۲۸	نتیجه گیری کلی (پدیده های بی جان و جان دار)
۲۲۸	تربیت عقلانی بشر
۲۳۰	عوامل مؤثر در تربیت (در پرتو گفته های شایستگان و الگوهای رفتاری)
۲۳۱	عوامل محیطی
۲۳۱	الف: محیط غیر انسانی
۲۳۱	۱. تاریخ
۲۳۳	۲. قرآن و آموزه های دینی
۲۳۳	۳. تبلیغات و رسانه
۲۳۵	۴. سنت ها و آداب صحیح اجتماعی
۲۳۷	۴-۲. سنت هدایت
۲۳۸	۴-۳. سنت ابتلا
۲۳۹	۴-۴. ریزش برکات
۲۴۰	۴-۵. امتحان
۲۴۱	۴-۶. استدراج
۲۴۱	۴-۷. املا و امهال
۲۴۲	ب: محیط انسانی
۲۴۲	۱. وراثت
۲۴۳	۲. خانواده
۲۴۶	۳. آموزگار (مدرسه)
۲۴۷	۴. جامعه
۲۴۸	۵. هم سایگان
۲۴۹	۶. دوستان

۷. پندگویان ۲۵۰
۸. الگوهای رفتاری: ۲۵۳
۹. حکومت و رهبری ۲۵۵
- ویژگی های مریبان ۲۵۷
- الف: ویژگی های فردی ۲۵۸
۱. ادای تکلیف بدون چشم داشت ۲۵۸
۲. شکیبایی ۲۵۸
۳. بیان روشن وقاطع ۲۵۹
۴. امیدواری ۲۶۲
۵. شجاعت ۲۶۳
۶. توکل ۲۶۶
۷. معرفی خود (بیان ویژگی ها و...) ۲۶۸
۸. استقامت ۲۷۴
۹. اخلاص ۲۷۵
۱۰. آغاز هر کاری به نام خدا ۲۷۷
۱۱. اعتماد به نفس (در پرتو اعتماد به خدا) ۲۷۷
۱۲. نیایش (و آمرزش خواهی) ۲۷۹
۱۳. شناخت نفس ۲۷۹
۱۴. پرهیز از رفتار دشمن شاد کن. ۲۸۱
۱۵. دخیل دانستن (واصل شمردن) اراده ی خدا ۲۸۱
۱۶. گفتن بسم الله در آغاز هر کاری ۲۸۲
۱۷. هوشیاری، تیزبینی و زمان شناسی ۲۸۳
۱۸. پای بندی به حق ۲۸۵
۱۹. بهره گیری از دست آویزهای مؤثر ۲۸۶
۲۰. آمرزش خواهی (پس از هر قصور و تقصیر) ۲۸۸
- ب: ویژگی های اجتماعی ۲۸۹
۱. انقلاب عقیدتی و ارزشی (خدایی شدن) ۲۸۹
۲. زمینه سازی ۲۹۳
۳. پرهیز از جبهه گیری ۲۹۶
۴. تکرار و استمرار ۲۹۸
۵. اصلاح در حدّ توان (بسنده به هر میزان) ۳۰۰
۶. مهرورزی ۳۰۰
۷. گذشت ۳۰۳
۸. یادآوری نعمت ها ۳۰۴
۹. مجادله ی احسن ۳۰۶

۳۱۰	۱۰. اطناب
۳۱۱	۱۱. بهره‌گیری از قلم (زبان نوشتاری)
۳۱۱	۱۲. هم‌اندیشی
۳۱۳	۱۳. تقویت روحیه
۳۱۴	۱۴. فرجام‌نگری (توجه دادن به پی‌آمدها)
۳۱۷	۱۵. توجه به باورها (اصول عقاید)
۳۱۸	۱۶. تعیین و معرفی جانشین
۳۱۹	۱۷. کرامت و شخصیت بخشی
۳۲۱	۱۸. ترویج سنت‌های حسنه
۳۲۳	۱۹. بی‌زاری جستن (از ناهنجاری‌ها، ناملایمات و مشکلات و ...)
۳۲۳	۲۰. یاری خواستن (از توانایان و دانایان)
۳۲۴	۲۱. اصلاح ارزش‌ها (ساختارها و روش‌ها)
۳۲۵	۲۲. سرزنش
۳۲۶	۲۳. حفظ کیان (مردمان و خانواده)
۳۲۷	۲۴. نفرین (و درخواست عذاب)
۳۲۸	۲۵. خیرخواهی
۳۳۰	۲۶. طرد عوامل فساد و تباهی
۳۳۱	۲۷. نشان دادن راه حق بعد از محو باطل
۳۳۲	۲۸. توجه به نیازهای طبیعی مخاطبان
۳۳۳	۲۹. سازمان‌دهی نیروهای وفادار
۳۳۴	۳۰. جلوگیری از اختلاف
۳۳۵	۳۱. شدت عمل در برابر انحرافات
۳۳۶	۳۲. مبارزه با ریشه‌های انحراف
۳۳۸	۳۳. بازگذاری راه صحیح و مشروع پیش از تحریم‌ها و ممنوعیت‌ها
۳۳۹	پی‌آمد های تربیت دینی
۳۴۰	آثار تربیتی این آیات می‌تواند بدین قرار باشد.
۳۴۱	۹. نابایسته‌های تربیتی (ناشایستگان و الگوهای رفتاری منفی)
۳۴۱	الف: طاغوت‌ها
۳۴۱	۱. ادعای خدایی
۳۴۲	۲. خوار و ذلیل نمودن مردم
۳۴۲	۳. گم‌راه نمودن انسان‌ها
۳۴۳	۴. سلب آزادی از مردم
۳۴۳	۵. رواج ارزش‌های مادی و دروغی
۳۴۴	۶. فریب
۳۴۴	۷. رویارویی با مصلحان الهی

۳۴۴	۸. آراستن گناه
۳۴۶	۹. بهره گیری ابزاری از مقدّسات
۳۴۷	۱۰. بهره گیری از ناآگاهی توده ها
۳۴۸	ب: اشراف (ملاً)
۳۵۰	ج. لذت طلبان و هوسرانان (مترفین)
۳۵۱	د. ویژگی‌های رفتاری پیروان (توده مردم)
۳۵۵	شناخت رفتارهای نابه‌هنجار (نابایسته‌ها)
۳۵۶	۱. تهمت و افترا
۳۵۶	۲. تخریب، تحقیر و تضعیف
۳۵۷	۳. افسانه خواندن
۳۵۸	۴. مسخره کردن (استهزا)
۳۵۸	۵. تکیه بر سنت نیاکان
۳۵۹	۶. انکار
۳۶۰	۷. کفر
۳۶۰	۸. نشنیدن آیات
۳۶۱	۹. شایعه
۳۶۲	۱۰. تحریف
۳۶۲	۱۱. بازداشت دیگران
۳۶۳	۱۲. نفاق (دورویی)
۳۶۳	۱۳. ایجاد شبهه در باورها
۳۶۵	۱۴. کشاندن مردم به صحنه
۳۶۵	۱۵. دعوت به کیش خود
۳۶۶	۱۶. تحریک و ایجاد انگیزه
۳۶۶	۱۷. تقویت روحیه
۳۶۷	۱۸. هم‌سویی با دشمنان
۳۶۷	۱۹. فریب
۳۶۷	۲۰. مناظره و ستیزه جویی
۳۶۸	۲۱. مبارزه با همه‌ی توان
۳۶۹	۲۲. تهدید و تطمیع
۳۶۹	گفته‌های شایستگان در آخرت
۳۷۲	فرجام‌نگری (تجلی رفتارهای تربیتی مثبت و منفی در جهان آخرت)
۳۷۲	گفته‌های ناشایستگان در آخرت
۳۷۴	نتیجه‌گیری
۳۷۷	منابع و مأخذ: کتاب شناسی

فصل اوّل

کلیّات

الف. سر آغاز

حمد و ثنا خداوندی را سِزَد، که با قلم صُنْع خویش، انسان و جهان را با طبایع متضاد به رشته‌ی تحریر در آورد و بین اضداد، انس و الفتی ایجاد کرد و بر جمال و شگفتی آن بیافزود و در این میان انسان را علم و بیان و قرآن آموخت.^۱ اسمای حسنی و حقایق هستی را به وی تعلیم فرمود.^۲ و به شرافت عقل، کرامت نفس و عزت بندگی رساند و مسجود فرشتگان ساخت و بر بسیاری از آفریده‌هایش برتری بخشید.^۳ و به آفرینش خود آفرین گفت.^۴ از جایی که، تبلور پیچیده‌ترین گرایش‌های ناهم‌گون و طبایع متضاد گونه‌گون بود و غلبه‌ی هریک بر دیگری، تصویر نیک بختی یا ننگون‌ساری وی را در لوح حیات به تصویر می‌کشید، از این‌رو، به حکمت و لطف خویش، پس از جریان رویش وجود، به جریان فکری (اسلام) تا جریان روحی (ایمان) و رفتاری (تقوا) او چاره اندیشید، تا هدف داری زندگی را با چرایی‌ها و بر پایه‌ی آن، چگونگی‌های زندگی را پاسخ داده باشد.

با سنت امداد خود، عقل او را پشتوانه شد و برای راه (از آغاز تا انجام)، راه‌نما (پیام بران) و آموزه‌ها (کتاب و شریعت) را در نظر گرفت و مجاری دانش بشری را شناساند.^۵ تا راه به خطا و عمیا نپوید!

و نقش الگوهای رفتاری (پیام بران) را در متن زندگی پر بها دانست تا دغدغه‌های زندگی را با تجربه‌های آدمی، به تعادل ظرفیت وجودی برساند و آیین و باورها بر مدار و محوریت معبود شکل بگیرد، بلکه اصلاح و تصحیح گردد و فراموش شده‌ها، یاد آوری گردد!

ب. بیان مسأله

در پی و در هر بار مطالعه، خواندن و رجوع به آیات کریمه، بینش حاصله، پیرامون جامعیت و جاودانگی قرآن کریم و جای‌گاه و نقش خطیر آن در هدایت و تربیت مردمان به ویژه گروه‌های خاص (که اشاره شد)، این مسأله در ذهن و اندیشه‌ام تداعی می‌شد، که قرآن کریم به عنوان قول فصل حق و احسن الحدیث، با جنبه‌های اعجازی متعدد، برهان رسالت و سند اسلام، با داشتن داعیه‌ی هدایت به بهترین‌ها (يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ اَقْوَمُ) از سوی خدای دانا و حکیم با همه‌ی صفات جمال و جلال و عظمت و مقام کبریایی‌اش، به نقل گفته‌هایی از پدیده‌ها بی‌جان (آسمان و زمین، اعضا و جوارح، جهنم و بهشت، بت‌ها و آلهه‌ها)، موجودات جان‌دار فاقد شعور (مورچه و هدهد)، مجردات (فرشتگان)، موجودات مادی نامحسوس (جن و شیطان)، و از شعورمندان معصوم، از انسان‌های شایسته و ناشایستگان از زن و مرد، در دنیا و آخرت پرداخته، قطعاً عنایت خدای حکیم در قرآن حکیم به این اسلوب دارای هدفی بوده!

۱. «عَلَّمَ الْقُرْآنَ، عِلْمَةَ الْبَيَانِ» (الرَّحْمَنُ ۳ و ۲).

۲. و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. (بقره، ۳۱).

۳. وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا. (اسراء، ۷۰).

۴. فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. (مؤمنون، ۱۴).

۵. اشاره به آیه‌ی شریفه‌ی: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ» (لقمان، ۲۰).

پس دارای چه نکاتی است؟ اهداف و پیامش چیست؟ کارکردهایش در حوزه‌ی تربیت و هدایت مردمان کدام است؟

ج. علت انتخاب موضوع، اهمیت و فایده‌ی آن

با توجه به توفیقات الهی و نگارش و پژوهش در موضوعات اخلاق در پرتو آیات کریمه و مطالعات قرآنی و هم‌اندیشی با استادان صاحب‌رأی، بر آن شدم تا موضوعات کاربردی و تربیتی نهفته در نقل قول‌های قرآن کریم را در حوزه‌ی اخلاق و تربیت، در حدّ توان بررسی نمایم و در زمره‌ی پژوهش‌های قرآنی به ویژه در حوزه‌ی پرورش نیکوی روح و جان در سایه‌سار آموزه‌های الهی، گامی برداشته و به نیازهای مردمان باورمند در جامعه‌های دین‌دار پاسخی از زبان صدق‌خدایی داده تا با شناخت ضرورت‌ها و شرایط زمان در عصر صنعت‌گرایی روز، به ساحت مقدّس قرآن بازگشته و از انحطاط اخلاق، باور و کرامت انسانی پروا نموده و به سجایای انسانی در پرتو ره‌نمودهای الهی نایل آیند.

فراخوانی به تدبّر و اندیشه در آیات کریمه، در جای‌جای این کتاب دعوت و هدایت‌گر به بهترین‌ها، چشم و گوش هر هشیار را معطوف خود می‌دارد. و نیاز به مطالعه، پژوهش و یافتن نیازهای محض اجتماعی در حوزه‌ی باور، اخلاق، سیاست، انتظام و سعادت هر دو سرا، در عصر صنعت‌گرایی روز باورمندان، از متن و بطن آموزه‌های الهی و بازگشت به آغوش این امن‌گاه‌خدایی، بنابه توصیه‌های فراوان نخستین آگاهان مورد خطاب این پیام‌پرهای خدا حکیم، در بروز فتنه‌ها و آشوب‌ها، ضرورتی است انکارناپذیر و رسالت و تکلیف دانایان در شناخت و بررسی آسیب‌ها و بیان راه‌های برون‌رفت در سایه‌سار تعالیم الهی و سنت و سیره‌ی پای‌دار پیشوایان معصوم (علیهم‌السلام)، بیش از هر زمان احساس می‌شود.

توجه به جهت‌گیری‌های پرورشی در آیات الهی با هدف کلان تربیتی، روشن‌گری، آن در اسلوب نقل قول‌ها از سوی خدای حکیم و دانای مطلق در کنار همه‌ی جنبه‌های درحدّ اعجاز آن برای داشتن تأثیر و کارکردهای مثبت در روح و جان آدمیان، می‌تواند ما را به یکی از کارآمدترین شکل و شیوه‌ی بیانی در حوزه‌ی پیام‌رسانی، فراخوان، آموزش و تربیت به صورت راه‌بررسی راه‌بر باشد، تا ایمانیان را به تعالی روح، در سایه‌سار جذبه‌های روحانی قرآن کریم نوید دهیم و از جنبه‌های ادبی و بلاغی آن در اسلوب به‌کار گرفته شده‌ی نقل‌گفته‌ها از زبان آفریده‌ها و پدیده‌ها، از عرش تا فرش، شریف و وضع تا خوار و بی‌مقدار، از مور تا حور، از موافق تا ناجور، از گور تا نفخ‌صور، از برزخ تا دوزخ و از سرای گذرا تا جاوید و سرمدی!

د. سابقه‌ی پژوهش

درباره‌ی موضوع بررسی نقل قول‌های خدای متعال از زبان دیگر موجودات و پدیده‌ها و آفریده‌ها با روی‌کرد تربیتی، به‌طور جامع و مستقل هیچ رساله، مقاله و کتابی نگارش نیافته است. اگرچه در مباحث اخلاقی، تربیتی، قصّه‌ها و داستان‌های تمثیلی، الگوهای تربیتی، سجایای انسانی، کرامت و شخصیت‌آدمی با محوریت موضوعات

قرآنی تلاش‌های بسیار جدی و گسترده‌ای از سوی اندیش‌مندان صورت گرفته و اسلوب‌های بیانی قرآن در ابعاد بلاغی و ادبی و ... جنبه‌های اعجازی آن در گونه‌های مختلف در قالب‌ها و شکل‌ها و شیوه‌های چندی از سوی اهل قلم و فرهیختگان این حوزه پرداخته شده است، اما در یک نوشتار و با رویکرد تربیتی و نگاه اخلاقی بر آموزه‌های قرآنی و الگوهای رفتاری و شایستگیان و ناشایستگیان از زنان و مردان و چه بسا موجودات و پدیده‌های بی‌جان و مجردات و ... در اسلوب نقل قول‌ها، در مجموعه‌ی آیات الهی، کار پژوهشی در خوری شکل نگرفته و این خلأ احساس می‌شد و قوی‌ترین انگیزه برای انتخاب موضوع و تلاش در حدّ توان ناچیز این جانب در پژوهش حاضر محسوب می‌شود.

هـ. سؤال اصلی پژوهش

به کارگیری اسلوب نقل قول از سوی خدای حکیم در قرآن کریم چیست؟
کارکردها و اثر گذاری‌هایش در حوزه‌ی تربیت و هدایت مردمان چقدر است؟

و. سؤالات فرعی

نقل قول‌های صورت گرفته از سوی چه گروه‌هایی صادر شده است؟
نقل قول‌های موجودات و پدیده‌های بی‌جان در قرآن کدامند و چه نقشی در تربیت دارند؟
نقل گفته‌های الگوهای رفتاری شایستگیان در حوزه‌ی اخلاق و تربیت چقدر است؟
نقل گفته‌های ناشایستگیان کدام است و چه نقشی در تربیت دارند؟

ز. فرضیه‌های پژوهش

نقل‌هایی صورت گرفته از سوی خدای حکیم هدف مند بوده است.
انسان‌ها اثر پذیرند و نقل‌های صادره از خدای حکیم قطعاً در تربیت آدمیان اثر گذار است.
نقل گفته‌های هر یک از گروه‌ها در جای‌گاه خاص خود اثرهای تربیتی ویژه‌ای دارد.
پند گرفتن از شکست و ناکامی زیان دیدگان راه اصلاح را هموار می‌سازد تا پیش از مایه‌ی پند دیگران شدن پند بپذیریم.

ح. پیش فرض‌های پژوهش

هر کار صادره از سوی خداوند دارای حکمتی است.
قرآن کریم به عنوان معجزه‌ی جاوید همه‌ی آموزه‌هایش حکیمانه است.
قرآن کریم داعیه‌ی هدایت به بهترین‌ها را دارد، در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها.
نقل قول‌ها پیوند گذشته و آینده است در بهترین شکل و شیوه‌ی بیانی.

ط. اهداف پژوهش

هدف پژوهش، در باره روش‌های تربیت دینی در قالب آموزه‌های تربیتی و معرفی مربیان شایسته و الگوهای رفتاری با بیان ویژگی‌های فردی و اجتماعی در حوزه‌ی باور، اندیشه و عمل، تا رسیدن به خود باوری، بیداری،

اصلاح، فرجام‌نگری، و پیروی از الگوهای خدایی و پرورش نیکوی روح و جان در راه نیک بختی و رسیدن به مقام شامخ بندگی در سایه سار گفته‌های گروه‌های مختلف از سوی خدای متعال با اثرگذاری‌های خاص خود بوده است.

ی. روش پژوهش

روش پژوهش در این رساله، توصیفی و روش گردآوری اطلاعات و داده‌ها به روش کتاب‌خانه‌ای، و سامان‌یافته‌ها و مطالعه بر اساس موضوعات کاربردی است.

ک. جنبه‌ی جدید بودن و نوآوری تحقیق

اگرچه در حوزه‌ی اخلاق و تربیت با محوریت آموزه‌های قرآنی تلاش‌های جدی و بسیاری صورت گرفته ولی در پژوهش حاضر توجه به سبک پردازش به مسایل تربیتی در اسلوب نقل قول‌های قرآن کریم و معرفی الگوهای تربیتی و فرجام‌زیان کاران در دنیا و آخرت است، و در قالب و عنوان واحد، هیچ تحقیق جامع و نگارشی مبسوط سامان نیافته، از این رو شیوه‌ی نو بوده و نوآوری محسوب می‌شود.

ل. نتایج علمی و عملی تحقیق

ره آورد این پژوهش قرآنی تلاش برای بیان روش‌های تربیت دینی و تدوین نتایج در قالب روش‌های نوین تربیتی و بهینه‌ی قابل اجرا با معرفی سیره‌ی شایستگان در حوزه‌ی عمل و ایجاد فرصت‌ها برای همه‌ی گروه‌ها در فرایند خودسازی، نیازسنجی، زمان‌شناسی، آسیب‌شناسی، حفظ تناسب اهداف تربیت دینی با علاقه و توان مخاطبان، هماهنگی تلاش‌ها و پرهیز از تعارض و چنگدگانی در حوزه‌ی اجرا، ایجاد ارتباط میان اهداف و نیازها، اولویت‌بندی و سالم‌سازی محیط از سوی نهاد‌های مسوول، دستگاه‌های ذی‌ربط، خانواده‌ها، نظام سیاسی جامعه و رسانه، برای رسیدن به محصول تربیت دینی و انسان کامل است.

مفهوم‌شناسی

بررسی: حاصل مصدر بوده به معنای رسیدگی، واری، مطالعه و پژوهش در حوزه‌های گونه‌گون علمی، عملی تجربی و ... است.^۱

نقل: مصدر عربی است به معنای جابه‌جا کردن چیزی، از جایی به جای دیگر، سخنی را از کسی شنیدن و برای دیگری بیان کردن و بازگفتن است. و به ترجمه، سخن و حرف نیز گاهی اطلاق می‌شود.^۲

قول: مصدر عربی است به معنی گفتن سخن، کلام، وعده (قدیمی مجاز)، عقیده و نظر.^۳

قول: مطلق سخن گفتن است (وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا).^۴

۱. عمید حسن، فرهنگ عمید، ص ۱۸۵، انتشارات اشجع، تهران، ۸۹.

۲. عمید، حسن، فرهنگ عمید، ص ۱۲۲۴. ۲ جلدی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۸۵. و معین دکتر محمد، فرهنگ فارسی -- ج ۴، ص ۴۷۹۵

۳. معین، دکتر محمد همان، ص ۹۱۹ و فرهنگ فارسی -- ج ۲، ص ۲۷۴۸، ج ۷۷، امیرکبیر، تهران.

۴. فصلت، ۳۳.

ابن انباری گوید: "قال به معانی، سخن گفت، روی آورد، میل کرد، زد، غلبه کرد و استراحت نمود آمده است. در حدیث آمده (قِيلُوا فَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَا تَقِيلُ) استراحت کنید، که شیطان‌ها استراحت نمی‌کنند «قلت» یعنی در نیم روز خوابیدم، قیلولة: جای خواب^۱."

و آیهی «أَحْسَنُ مَقِيلًا»^۲ یعنی بهشتیان بهترین استراحت‌گاه را دارند. «فَجَاءَهَا بِأَسْنَا بَيْتًا أَوْهَمَ قَائِلُونَ»^۳ عذاب، بر آن‌ها رسید. هنگام شب یا موقع خواب نیم روز.

و گاهی به سخن معمولی و رایج آمده «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَعْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أذى»^۴. زبان خوش و سخن متعارف (در برابر سائل) بهتر است از صدقه‌ای که پی‌آمدهش آزار باشد. «أَلَا قِيلٌ سَلَامًا سَلَامًا»^۵.

- قول در مورد انسان، نیاز اجتماعی بودن او را با ارتباط و تفهیم آن چه در نهاد خود دارد، با به کارگیری واج‌ها و ترکیب صداها، حروف و کلمات تا درکنار پیوستن قراردادهای معنایی به دیگران و فهمیدن مراد دیگران، برطرف می‌سازد.

ولی این نوع گفتار درباره‌ی خداوند صادق نیست و تجهیزات جسمانی ندارد تا در پیکر سری و در سر دهانی و در دهان زبانی و حنجر و نای و ریه و فشار هوا و تارهای صوتی و ترکیب واج‌ها و صداها و حروف و کلمات تا تفهیم مقصود نماید! اما قول و کلام در مورد خدای متعال حقیقی است. از این رو کتاب خود را کلام نامیده، چون قصد همان فهماندن است با القای معنا در ذهن و اندیشه‌ی شنونده و تفهیم با آثار و خواص خود و این حقیقت کلام است.

قرآن: به باور برخی‌ها، این واژه در اصل مصدر است به معنی خواندن چنان که در شماری از آیات معنای مصدری مراد است «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»^۶ و هر دو ضمیر به وحی بر می‌گردند یعنی: در قرآن شتاب نکن، زیرا جمع کردن آن چه به تو وحی می‌کنیم و خواندن آن به عهده‌ی ماست ... و چون آن را خواندیم از خواندنش پیروی کن و بخوان. واژه‌ی قرآن این‌جا مصدر است مانند: فرقان و رجحان، از باب نام گذاری مصدر برای مفعول یعنی کتابی است خواندنی. سپس قرآن عَلم است ویژه‌ی کتاب در دست مسلمان‌ها که بر پیام بر اسلام نازل شده به اعتبار آن که خواندنی است^۷، همان گونه که نام تورات و انجیل، اسم علم هستند برای کتاب‌های حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام).

۱. ابن منظور. لسان العرب. ج ۱۱، ص ۳۵۷، بیروت و ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآنی (راغب اصفهانی)، خسروی حسینی، غلامرضا، ج ۳، ص ۲۶۸.

نشر مرتضوی، تهران، ۸۵.

۲. فرقان، ۲۴.

۳. اعراف، ۴.

۴. بقره، ۲۶۳.

۵. واقعه، ۲۶. راغب، مفردات، ص ۴۱۶- آرایه- تهران- ۸۷) با تحقیق: عیتانی، محمد خلیل

۶. قیامت، ۱۷ و ۱۸.

۷. فرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۶۲، ج ۱۵، دارالکتب، الاسلامیه، تهران، ۸۶.

و شماری دیگر می‌گویند: قرآن، اسمی مشتق ولی غیر مهموز است، از ماده‌ی «قَرَنُ الشَّيْءِ بِالشَّيْءِ» یعنی چیزی را به چیزی پیوند زدن و ضمیمه کردن، علت این نام گذاری پیوند خوردن حروف، کلمات، آیه‌ها و سوره‌ها با یک دیگر است.

زجاج می‌گوید: کلام نازل شده بر پیام برش چهار اسم دارد (کتاب، قرآن، فرقان و ذکر) یعنی کتابی که برای نوشتن، خواندن، جداکردن حق و باطل و یاد آوری نمودن (فراموش شده‌ها و ...) به کار می‌رود و سایر نام‌های قرآن بیان ویژگی‌های این نام‌هاست و معنی قرآن همان جمع است با سه مصدر، قرأ، قراءه و قراناً^۱

کریم: صفت بوده از ریشه‌ی «کرم» بر وزن فَرَس، به معنی سخاوت، شرافت، عزت و نفیس و پربها بودن است.^۲ و بر وزن مشبَّهه و فعیل است. دلالت بر ثبات و پای‌داری این ویژگی دارد.

در صحاح و قاموس آمده: کرم، ضد لئامت، فرومایگی و پستی است.
در مصباح فیومی و اقرب الموارد آمده: «كِرْمُ الشَّيْءِ كَرَمًا» «نَفْسٌ وَ عَزْزٌ فَهُوَ كَرِيمٌ». کریم به معنای نفیس و ارزش‌مند است.

و از اسمای حسناى الهی است «فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۳ و در مورد غیر خدا هم به کار می‌رود. مانند: رَجُلٌ كَرِيمٌ، اِی جَوَادٌ.

رزق کریم: ای کثیر، مَلَكٌ كَرِيمٌ: فرشته‌ای بزرگوار.

عرش کریم و قرآن کریم، که معنای شرافت، عظمت و گران سنگ و پر ارج بودن را می‌رساند و از حرمت و قداست آن حکایت می‌کند.

روی‌کرد: اسم مصدری است مرکب به معنای توجه نمودن، جهت‌گیری و روی‌نهادن به سمت و سوی کسی یا چیزی که اصطلاحاً نوعی ویژه از گرایش و شیوه‌ی نگرش به موضوعات و مسایل پژوهشی است.

تربیتی: تربیت واژه‌ای است عربی برو زن «تفعلة» از ریشه‌ی «رَبَّ» «رَبِّي» به معنای پرورش دادن، پروراندن یا پروردن، ادب آموزی، رفتارها و خواهی‌پسندیده را به کسی آموختن و به شکوفایی رساندن اخلاق و قابلیت‌های فرد است.^۴

۱. تهذیب اللغة ۲۷۳/۹

۲. فرشی، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۰۳، ج ۱۵، دارالکتب، الاسلامیه، تهران، ۸۶.

۳. نمل، ۴۰.

۴. فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۵۵۹.

فصل دوّم

بررسی نقل قول‌های قرآن کریم

(نقل خدا از زبان موجودات، گزارشی از انواع و گروه‌ها)

سرآغاز

در یک نگاه ژرف قرآن کریم تنها مصحفی است از سوی خدای سبحان که همه‌ی تعالیم، احکام، آموزه‌هایش، نقل قول است (مستقیم، غیر مستقیم، بی واسطه یا پرواسطه). به عبارتی نقلی است که فرشته‌ی وحی (جبرئیل) از زبان خدای متعال می‌کند و به فرستاده‌ی خدا و پیام بر اسلام می‌رساند، بی کم و کاست و پیام بر اکرم (صلی الله علیه وآله) پس از دریافت کامل و بی سهو و خطا، به امت اسلامی بازگو می‌کند. و قصد ما در این پژوهش بر این است تا به نقل قول‌های خداوند متعال از زبان دیگر موجودات و گروه‌های مختلف در حوزه‌ی تربیت پردازیم که در بررسی این اسلوب در زبان و ادبیات قرآن و این اصل اساسی در طول آیات کریمه بر می‌خوریم که نقل قول‌های صورت گرفته به دو گونه است:

الف: شمار زیادی از آیات قرآن کریم، نقل دیگران از قول خداوند متعال است که این گروه نقل قول کننده مرکب از فرشته‌ی وحی، فرشتگان بشارت و عذاب، قبض کننده روح و جان ستان، سرزنش گران کافران در دوزخ و برزخ، نگاهبانان جهنم و آتش، خوش آمدگویان در بهشت برین، ثناگویان حول عرش عظیم و ... پیام بران و مردمان در عصرهای مختلف هستند که پس از دریافت وحی و پیام الهی از راه‌های متعارف و مطمئن در ابلاغ و پیام‌رسانی در میان امت‌های خود به این اسلوب دست یازیده‌اند.

ب: بخش دیگر نقل قول‌هایی است که خدای مهربان و حکیم از زبان دیگر موجودات و پدیده‌ها بازگو می‌کند و این گونه از نقل‌ها حکایت از تسلیم، انجام تکلیف و رسالت است درباره‌ی فرشتگان و پیام بران و در سایر موجودات پیروی و انقیاد و تسلیم است آن هم به شوق، یعنی در گام نخست، رسالت و تکلیفی بر ملایک و پیام بران و ... گذارده و پس از توفیق انجام، خدای منان از قول و فعل آنان می‌گوید که مثلاً نوح چنین گفت. یا آسمان و زمین به شوق تسلیم شدند و فرشتگان چنین ستانندند جان‌ها را و بشارت دادند یا عذاب الهی را جاری ساختند، پس محتوا و پیام این گونه نقل قول‌ها. یادی نیک از کارگزاران نظام هستی، تشریح و رسالت و اجرای سنت‌های الهی است و در مورد گروه‌های دیگر، بیان فرجام کار است، پندپذیری است و الگو سازی و ... سعی ما در این پژوهش، بررسی نقل قول‌هایی است که خداوند متعال از زبان این گروه‌ها گفته که عبارتند از:

پدیده‌ها و آفریده‌های بی‌جان: آسمان، زمین، اعضا و جوارح آدمی، جهنم، معبودان و بت‌ها.

مجردات: فرشتگان؛ فرشته‌ی وحی، بشارت، عذاب، تسبیح‌گویان حول محور عرش، نگاهبانان آتش جهنم، مرگ و جان ستان، خوش آمدگویان در بهشت و ...

موجودات مادی و نامحسوس: شیطان، جن و عفرتی از این گروه.

موجودات مادی و محسوس: مانند پرنده‌ی هدهد و مورچه شعورمند شامل انسان است که در دسته‌های معصوم (پیام بران) و غیر معصوم (آدمیان) بوده و در گروه‌های ناشایستگان و شایستگان (صالح و طالح) و هر یک از این دسته‌ها، در شمار زنان و مردان و در سرای دنیا و آخرت مورد بررسی قرار می‌گیرند تا روشن شود، اهداف و کارکردهای آن‌ها در حوزه‌ی تربیت و هدایت مردمان کدام است؟ و حاوی چه نکات اخلاقی و تربیتی است؟ با

توجه به مقام کبریایی و عظمت خدای سبحان، دانا و حکیم و قدر و منزلت قرآن کریم به عنوان قول فصل حق و هدایت‌گر به بهترین‌ها و جنبه‌های اعجاز آن و بهره‌گیری از اثر گذاری اسلوب نقل قول در کنار همه‌ی فنون و صنایع و آرایه‌های سخن! که در دو بخش و چند زیرمجموعه که هر یک از این گروه‌ها مصداق‌های چندی داشته و آیاتی چند از قول، فعل، باور، اندیشه و روش و... پرده بر می‌دارد و نگرش و گرایش هدفمند، در کلان موضوع پژوهشی، محور اخلاق و تربیت است تا کارکردهای آن را در کتاب هدایت حق تعالی به باورمندان در جامعه‌های دینی عرضه نماییم و کاربردی سازیم و از سایه‌سار آن به اخلاق و مدینه‌ی فاضله (شهر نیکان) در آستان دوست برسیم. ان شاء الله الرحمن.

بخش نخست

۲-۱. پدیده‌های بی‌جان

الف. آسمان و زمین

خداوند متعال در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی فصلت در پی آفرینش آسمان‌ها و زمین به آن‌ها فرمان شتافتن سوی خویش صادر می‌فرماید که در پاسخ به فرمان حق تعالی اظهار می‌دارند؛ ما با کمال میل و رغبت و شوق فراوان به سوی فرمان تو می‌شتابیم.

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ».

روشن است «قول» این‌ها از جنس گفتار و صوت و صدا نیست. بلکه همان میل، رغبت، اشاره و تمایل یافتن است که در مفهوم شناسی گذشت و منافاتی با قدرت خدای عزیز در گویا سازی پدیده‌ها ندارد «أَنْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ»^۱ که به نطق و بیان واداشته و سخنی گفته باشند و این زبان و گویش را همگان در نیابند چون تسبیح آنان (لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ)^۲، اگرچه نسبت میل و اکراه بدان‌ها از جانب حق تعالی بحث‌های جنجالی اراده و اختیار و شعورمندی و انتخاب و درک فهم را در میان برخی فرهیختگان (متکلمان، فلاسفه، عرفا و مفسران) این حوزه به پاداشته است و از هدف‌دار بودن نظام هستی، آهنگ خدایی داشتن در سیر خود، تسبیح، سجود، انقیاد، تسلیم و خشوع آفریده‌ها که برخاسته از علم و آگاهی است، به اراده و شعورمندی رسیده‌اند که در توان، حوصله و حوزه‌ی کار ما نیست و به اهل و فن و خبرگان وا می‌گذاریم.

ب: اعضا و جوارح آدمی

در آیاتی چند چون این می‌خوانیم: روزی که دشمنان خدا به سوی آتش گردآوری و سپس یک جا بازداشت می‌شوند تا زمانی که، نزد آتش بیایند، آن گاه، گوش‌شان، دیدگان‌شان و پوست‌شان به آن چه می‌کرده‌اند بر ضدّشان گواهی دهند و به پوست (بدن) خود می‌گویند: چرا علیه ما گواهی دادید؟

گویند: آن خدایی که هر چیز را به نطق و بیان می‌آورد، ما را نیز گویا نمود، او برای نخستین بار شما را که (چیزی نبودید) بیافرید، سپس به سوی او برگردانده می‌شوید، «و يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ، وَ قَالُوا لَإِجْلُودَهُمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ»^۳.

این جا سرای آخرت است و آستانه‌ی دوزخ، نقل گفته‌هایی است از پاره‌های پیکر، اعضا و جوارح، گواهی و شمارش جرم و جنایات صاحب خود، پرده‌برداری از کردار زشت، بیان دیده‌ها و شنیده‌ها و دریافت‌ها!

۱. المیزان، ج ۱۷، ص ۵۵۵.

۲. المیزان، ج ۱۷، ص ۵۷۹.

۳. فصلت، ۲۱، ۲۰، ۱۹.

چرا که این اعضا به بیان خدا در آیهی ۳۶ اسراء، مسؤول اند، «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلٌّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا». همانا گوش و چشم و دل از همه‌ی آن‌ها بازخواست خواهد شد.

این‌ها به هنگام عمل، بینای حال صاحب خود هستند و تشخیص می‌دهند که گناه است و نافرمانی و باقابلیتی که دارند ثبت و ضبط می‌نمایند «الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظٍ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهَدَاءَ عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ...»^۱ چون اجسام زیاد و شناخته شده‌ی امروزی در دستگاه‌های صوتی، تصویری، نرم افزارها و سخت افزارهای الکترونیکی و ... چون اگر جز این باشد شهادت معنا ندارد!^۲

به باور علامه‌ی طباطبایی "رحمة الله عليه" در المیزان؛ «اعضای بدن آدمی در دنیا نوعی درک، علم و بینایی دارند، از ظاهر آیه بر می‌آید که گواهی چشم و گوش و ... عبارت است از گواهی دادن به آن مشهوداتی که در دنیا تحمل کرده‌اند، هر چند که معصیت خود آن اعضا نباشد».^۳

پس مقدمه‌ی شهادت، فهم است، حال، واژه‌ی نطق در این جا به معنای حقیقی است یا مجازی؟ راغب می‌گوید: حقیقت بیان است و تکلم واقعی است و برخاسته از آگاهی بوده که قبلاً آن را تحمل کرده.^۴

تأمل در پاسخ اعضا به اعتراض صاحبان خود این را می‌رساند که ما در دنیا علم بدان گناه‌ها داشتیم «علمی پنهان» و همین آگاهی موجب شد خداوند ما را به بیان وادارد، اگر چنین عملی نبود ما را، جهت شهادت فایده‌ای نداشت! و پرسش از روی شگفتی ایشان از پوست خود «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا» نسبت به اعضایی چون: چشم و گوش و دل و ... شاید از این رو باشد که آن‌ها گواه بودند و بینا و آگاه! پوست چرا؟! علیه خود شهادت می‌دهد! در حالی که بینا و گویا و آگاه نبوده؟ (به پندار مقایسه‌ی شهادت دادن گواهان علیه دیگران از روی علم است و دیدن و ...)

و پاسخ می‌دهند: «أَنطَقْنَا اللَّهُ» خدا ما را به زبان آورد یعنی: «ما دارای علم بودیم، علمی پنهان و ذخیره شده در باطن ما و این باعث شد که خدا ما را به زبان آورد».^۵

ج: دوزخ

روزی که به جهنم می‌گوییم آیا پرشده‌ای؟ و او [در پاسخ] می‌گوید: آیا هنوز [افزون بر این] هم هست؟! «يَوْمَ نَقُولُ لِيَجْهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتَ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ».^۶

به باور برخی‌ها، این پرسش و پاسخ از روی خیال پردازی است و مقصود، تصویر آن صحنه و واپسین جای‌گاه پرهیب و شرر آتش است تا در اذهان و دل‌ها نقش بندد! و بعضی گفته‌اند: «هم پرسش و هم پاسخ زبان حال

۱. فرازی از دعای کمیل.

۲. المیزان، ج ۱۷، ص ۵۷۴.

۳. همان.

۴. راغب اصفهانی، المفردات، فی غریب القرآن، ص ۴۹۹، ج اول، ۱۳۸۷، فرهنگی آرایه.

۵. المیزان، ج ۱۷، ص ۵۷۷.

۶. ق، ۳۰.

است» و هم چنین آورده‌اند: خطاب در حقیقت به نگاه‌بانان جهنم است (خازنان) و جواب هم پاسخ ایشان است هر چند که به ظاهر آن را به جهنم نسبت داده.^۱

و صاحب تفسیر قمی می‌گوید: «پرسش حقیقی است، چون خداوند وعده فرمود که جهنم را از کافران انس و جن پر نماید، بنابراین می‌پرسد آیا پر شده‌ای؟ و جهنم به سخن در آمده و می‌گوید: آیا هنوز اضافه‌تر دارید؟ به حالت پرسشی است، یعنی پر شده‌ام! آیا زیاده‌تر دارید؟»^۲

۲-۲. جان داران

الف: مورچه

خدای بزرگ از کوچک‌ترین و پیچیده‌ترین موجود خود سخن به میان آورده و گفته‌ی آن را حکایت کرده است، «زمانی که [لشکر سلیمان مرکب از جن و انس و پرندگان تحت فرمان او]^۳ به سرزمین مورچگان رسید، مورچه‌ای [که نقش راه بری داشت] به مورچگان گفت: به لانه‌های خود روید، زیرا سلیمان و لشکریان او، نادانسته شما را لگدمال نکنند، سلیمان را خنده آمد (فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا) ^۴ «حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۵

این آیه‌ی شریفه نشان‌گر نطق و بیان در میان مورچگان است و آشنایی حضرت سلیمان علیه السلام با بیان و گویش موجودات موجب فهم و خنده‌ی او شد و خواست تا سپاس این نعمت به جای آورد!

ب: هدهد

حضرت سلیمان «علیه السلام» جویای حال مرغان شد و گفت؛ هدهد کجاست! او را نمی‌بینم آیا [بدون اجازه] غیبت کرده است؟!...^۶ پس دیری نپایید [هدهد حاضر شد] و گفت: به چیزی دست یافته‌ام که تو به آن دسته نیافته‌ای، از مُلک [و ملکه‌ی] سبا برای تو خبری به قطع و یقین آورده‌ام. «فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ»^۷

در آن جا (سرزمین سبا) زنی (ملکه‌ای) را یافتم که بر آن مردمان حکومت می‌کند و از و هر نعمتی به او داده شده است و دارای تخت با عظمتی است، آن زن (ملکه) و همه‌ی مردمان کشورش را چنین یافتم که به جای خدا

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۲۶، ص ۱۸۷.

۲. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. «وَ حَشِيرَ لَسْلِيمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْأَنْسِ وَ الطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ» نمل، ۱۷.

۴. نمل، آیه ۱۹.

۵. نمل، ۱۸.

۶. نمل، ۲۰.

۷. نمل، ۲۲.

برای خورشید سجده می کنند، و شیطان کردار آنان را در نظرشان پر آرایه ساخته و زیبا جلوه داده و از راه خدا بازداشته از این روآن ها هدایت نمی یابند.»^۱

از نگرش در این آیات در می یابیم که این پرنده دارای تکلیف بوده و آن، حضور در جمع سپاهیان حضرت سلیمان (علیه السلام) است، و نطق و بیان دارد، علّت غیبت خود را، سفر به کشور خارجی و دوردست سبا اعلام می کند، از دیده ها، شنیده ها و دریافت هایش گزارش می کند، از جامعه شناسی (سرزمین سبا و ملک و ملکه ی آن می گوید)، نعمت شناسی (و او تیت من کلّ شیء)، دین شناسی (یسجدون للشّمس من دون الله)، مردم شناسی (تملکهم... وجدتها و قومها زین لهم الشّیطان اعمالهم... فهُمْ لایهتدون)، و انحراف از مسیر بندگی (خورشید پرستی) می گوید از راه و راه بر شناسی سخن به میان می آورد و، به یقین سخن می راند، نه پندار و گمان! به علم و آگاهی خویش مباهات ورزیده و ضمن کوچک شماری ناآگاهی سلیمان با همه ی جلال و جبروت، نیم نگاهی به تحقیر وی دارد، از شیطان و آرایه هایش می گوید و همه و همه ی این گزارش و بررسی اوضاع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و اعتقادی این مُلک و مملکت و ملکه و رعیت از سوی پرنده ای است به نام هُدُهد! بهانه های پربها برای هدایت یابی این ملّت و سرزمین در پرتو توحید.

۱. نمل، ۲۴ و ۲۳.

بخش دوم

الف: مجردات (فرشتگان).

با سیر در آیات نازل شده درباره‌ی فرشتگان^۱ و شرح قصه‌ی معراج از زبان پیام بر و بیانات روشن گرانه‌ی امام علی «علیه السلام» در اثنای خطبه‌ها و کلمات نهج البلاغه، ویژگی فرشتگان و گروه‌های آن‌ها را این سان می‌یابیم: خدای سبحان برای سکونت بخشیدن در آسمان‌ها و آبادانی بالاترین بخش‌های ملکوت خویش آفریده‌های نوظهوری بدون الگو و نمونه‌ی پیشین، یعنی فرشتگان را آفرید و گشاده راه‌های آسمان را به روی ایشان گشود.^۲ آن‌ها را به صورت‌ها و اندازه‌های گونه‌گون آفرید، بال دارانی که همواره تسبیح گویند و از پرستش معبود پاک به ستوه نایند و هیچ‌گاه از خوشنودی خدا روی نتابند و یقین‌شان به وجود او، آن‌ها را شیفته، واله و سرگشته ساخته است.^۳

- گروهی برای برپایی و حفظ عرش عظیم خداوند قیام کرده‌اند.

- بعضی مأمور ستاندن جان و روح موجودات‌اند.

- تعدادی برای بشارت و بیان خبرهای خوش‌تر مردمان حاضر آیند و مژده‌ای دهند.

- برخی نگاهبان جهنم و سرزنش‌گران اهل آتش‌اند.

- انبوهی ثناگویان پروردگار در مدار عرش‌اند و دایم به رکوع و قیام و قعود (وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ

الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ)^۴.

- گروهی مأمور عذاب و اجرای سنت‌های الهی درباره‌ی امت‌های سزاوار نیستی و نابودی! و درباره‌ی

اختلاف مقام و مرتبت فرشتگان علامه رحمه الله می‌فرماید: «آن‌چه از تدبیر در آیات درباره‌ی ملائکه به دست

می‌آید، این است که: ملائک همه در یک ردیف و مقام نیستند، بین آنان از نظر قرب به خدای تعالی تقدّم و تأخّر

هست، آن‌که متأخّر است تابع محض اوامر متقدّم است، به طوری که افعالش عین فعل متقدّم به حساب می‌آید و

گفتارش هم عین گفتار اوست»^۵.

در این فراز به نقل گفته‌های اینان از زبان خدای متعال می‌پردازیم، با یادآوری این نکته که آیات قرآن درباره

فرشتگان در سه محور عرضه شده است:

^۱ در قرآن به مهم‌ترین شئون و شغل فرشتگان اشاره شده است: رسل (فاطر، ۱- انعام، ۶۱- یونس، ۲۱- عنکبوت، ۳۱- اسراء، ۹۵) مقربون (نساء، ۱۷۱- مطففین، ۲۱ و ۱۸) مسبحون (صافات، ۱۶۶) کرام الکاتبین (انفطار، ۱۱) مقسمات (ذاریات، ۴) مدبرات (نازعات، ۴) صافات (صافات، ۱) سابقات (نازعات، ۴) مراسلات (مرسلات، ۱) سابقات (نازعات، ۳). ن.ک. به تفسیر قرآن مجید (برگرفته از آثار امام خمینی (رحمه الله علیه) - ایازی، محمدعلی - ج ۵، ص ۳۲ نشر عروج - تهران - ۸۸ - و.ر.ک، علم‌الیقین، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۸ و مفاتیح الغیب، ملاصدرا - شیرازی - ص ۱۵۱، ۱۸۸، ۳۴۶ و ۳۵۵.

^۲ نهج البلاغه، خطبه ۹۱

^۳ همان

^۴ زمر، ۷۵.

^۵ المیزان، ج ۳، ص ۲۹۹.

۱. انجام رسالت: در شماری از نقل‌ها شاید هدف والای آفریدگار این باشد که این‌ها در ادای وظیفه

و انجام رسالت الهی به تمام کوشیدند، آن‌هایی که مأمور ابلاغ وحی و الهام به فرستادگان خدا و بندگان خاص او بودند، یا مأمور عذاب و اجرای سنت‌های الهی یا ابلاغ بشارت یزدان. که ضمن تأیید ایشان از مفهوم بیان حق تعالی، گواهی است بر صداقت، امانت داری و انجام کامل وظیفه بدون کم و کاست و در مقام عصمت فرشتگان یعنی؛ آن چه مأمور بودند و تکلیف داشتند به انجام رساندند (بدون قصور و تقصیر) و آن چه که بدیشان گفته بودم، گفتند! و هر چه نمودند زیر نظرم بوده و جز آن، هیچ!

۲. ویژگی: برخی آیات نقل شده از سوی حق تعالی از گفته‌های فرشتگان، اشاره به اوصاف و ویژگی‌های آن‌ها

دارد، مانند؛ حمد و ثنا، تسبیح و تنزیه^۲، اعتراف به نادانسته‌های خویش^۳، طلب فهم^۴، خبر از آینده‌های دور، برپایی عرش و سیر بر حول عرش^۵.

۳. تکلیف: در برخی دیگر از آیات به بیان وظیفه‌ی خطیر ایشان در ستاندن روح و جان زندگان^۶، امید دهی،

امنیت بخشی به اولیای خدا^۷، آموزش خواهی بر شایستگان^۸، نگاه‌بانی جهنم، سرزنش کافران^۹، گفتن سلام و خوش آمد گویی و رفتار نیک بر واردان در بهشت^{۱۰} و ارشاد و اصلاح باورها و برداشت‌های مردمان^{۱۱} و ... پرداخته است. و همه‌ی این نقل‌ها، از نظر زمان، حکایت از گذشته‌های دور در دنیا یا آینده‌ی دور یا نزدیک در آخرت دارد (انجام شده یا می‌شود)؛ و بخشی بدون قید زمان، از ازل تا به ابد! شاید قصد خدای حکیم این بوده با نزول و بیان فرشتگان از سوی خود، برای بشارت، سلام و تحیات، پذیرایی و خوش‌آمدگویی در آخرت، آموزش خواهی و

۱. با توجه به آیات ۴۶-۴۴ حاقه. "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَابِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ".

۲. زمر، ۷۵ و بقره، ۳۰.

۳. چون آدم به بیان اسمای الهی که آموخته بود، پرداخت، در شگفت ماندند و زبان به اقرار و اعتراف گشودند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». گفتند: پاکي تو راست، ما را دانشی جز آن چه به ما آموخته ای نیست. حقاً دانای حکیمی و در برابر پرشش پروردگار از رضایت ایشان بر پرستش از سوی مشرکان و خضوع و عبادت و در مقابل ایشان «أَهْوَاءِ إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُونَ؟» در نهایت ادب می‌گویند: «قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَآبَاؤُنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَفْهَمُونَ»^۴ منزهی تو! سرپرست مانویی! نه آن‌ها، بلکه جئان را می‌پرستیدند بیش تر شان به آن‌ها باور داشتند. "و با نفی ولایت غیر خدا، عدم رضایت خود را به طور کتابی رساندند". المیزان، ج ۱۶، ص ۵۸۲.

۴. با آگاهی از اراده‌ی آفریدگار مبنی بر آفرینش انسان و قردادان جانشین در زمین و مطالعه‌ی صفحه‌ی سیاه از کردار آدمی و داوری شتاب زده، زبان به پرشش برای فهم بهتر (نه اعتراض) گشودند «وَقَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ...»^۵ «خواستند اشکالی که در مسأله‌ی خلافت یک موجود زمینی به ذهن‌شان رسیده حل کنند، نه این که در کار خدای تعالی چون و چرا کرده باشند»^۶ و از خود گفتند و کردار خویش به رخ کشیدند که ما تسبیح و تقدیس می‌کنیم ...! المیزان، ج ۱، ص ۱۷۸.

۵. زمر، ۷۵.

۶. نساء، ۹۷.

۷. هود، ۸۱.

۸. غافر، ۷ تا ۹.

۹. ملک، ۸.

۱۰. نحل، ۳۲.

۱۱. اشاره به داستان هاروت و ماروت و آموزش سحر ایشان.

تکالیف دیگر، به تکریم، احترام، تعظیم و نکوداشت مقام و منزلت انسان عنایت داشته، یعنی موجوداتی پاک، مقدّس، از عالم لاهوت، از سوی پروردگار مهربان، حکیم و مهرورز و ... سوی تو، انسان، جانشین و امانت‌دار خدا، آمده و سلامی و پیامی رسانده، یا جانی ستانده! یا در بهشت برین کمر همّت به پذیرایی تو بسته و خوش‌آمد گویی کرده!

اینک پس از این تمهیدات گزیده به نقل آیات می‌پردازیم:

۱-۳. بشارت: برخی از فرشتگان، مژده می‌دهند پیام بران را و بندگان مورد عنایت ویژه‌ی یزدان را مانند بشارت

به:

۱. حضرت ابراهیم "علیه السلام" و همسرش:

- اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا اَنْ غَاة كِه بر او وارد شدند گفتند: سلام

- «اِبْرَاهِيْمَ بِالْبَشْرَى قَالُوا سَلَامًا»^۲

- «فَقَالُوا سَلَامًا»^۳ گفتند سلام

- «قَالُوا لَا تَخَفْ وَ بَشْرُوهُ بَغْلَامٍ عَلِيْمٍ»^۴ گفتند: مترس! او را به تولد پسری دانا مژده دادند.

- «قَالُوا لَا تَوْجَلْ اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيْمٍ»^۵ گفتند: مترس! ما تو را به پسری دانا مژده می‌دهیم.

- به اسحاق و پس از آن یعقوب «فَبَشِّرْنَاهَا بِاسْحَاقَ وَ مِنْ وَّرَآءِ اِسْحَاقَ يَعْقُوْبَ»^۶ گفتند: نترس! ما تو را به

پسری دانا مژده می‌دهیم پس ما وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم.

- و از نومیدی پروا داده و گفتند: «قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفٰنِطِيْنَ»^۷ ما به تو نویدی راستین دادیم، پس

از نومیدان مباش!

- «قَالُوا اَتَعْجِبِيْنَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَتُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتِهِ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ»^۸

گفتند: آیا از کار خدا در شگفتی؟! رحمت و برکات او بر شما خانواده است همانا او ستوده و بزرگوار است.

- «قَالُوا كَذٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ اِنَّهُ هُوَ الْحَكِيْمُ الْعَلِيْمُ»^۹ گفتند: پروردگارت چنین گفته است همانا او خود حکیم

داناست.

۱. ذاریات، ۲۵.

۲. هود، ۶۹.

۳. حجر، ۵۲.

۴. ذاریات، ۲۸.

۵. حجر، ۵۳.

۶. هود ۷۱.

۷. حجر، ۵۵.

۸. هود، ۷۳.

۹. ذاریات، ۳۰.

۲. حضرت زکریا " علیه السلام "

«فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»^۱ پس در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان او را ندا دادند که خداوند تو را به یحیی نوید می دهد که تصدیق کننده ی کلمه ی خدا (عیسی) است بزرگوار و خویشان دار و پیام بری از صالحان است.

- «قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»^۲ و در برابر شگفتی او گفت: چنین است که خدا هر چه بخواهد می کند .

۳. حضرت مریم

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ جِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۳ و هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش عیسی پسر مریم است نوید می دهد که در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان است.

« قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا »^۴ [فرشته] گفت: من فقط فرستاده ی پروردگار توام برای این که به تو پسری پاکیزه ببخشم! و در پاسخ شگفتی او گفت:

- « قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ »^۵ فرمان چنین است پروردگار تو فرمود آن بر من است.

- « كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ »^۶ چنین است که خدا آن چه خواهد می آفریند و چون کاری را اراده کند به آن می گوید: باش پس موجود می شود.

۲-۳. الهام

«وَ إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفِيكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»^۷

و هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم خداوند تو را برگزید و پاکیزه داشت و تو را بر زمان جهان برتری داد. «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ»^۸ ای مریم! پیرو پروردگار خود باش و سجده کن و همراه رکوع کنندگان به رکوع بپرداز.

۳-۳. ارشاد: ارشاد مردمان و اصلاح باورها و نگرش های ایشان از سوی فرشتگان هاروت و ماروت که می

گفتند:

«حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ»^۱

۱. آل عمران، ۳۹.

۲. آل عمران، ۴۰.

۳. آل عمران، ۴۵.

۴. مریم، ۱۹.

۵. مریم، ۲۱.

۶. آل عمران، ۴۷.

۷. آل عمران، ۴۲.

۸. آل عمران، ۴۳.

ما تنها مایه‌ی آزمایش شماییم، پس کفر نورزی ...!

۴-۳. انذار (قوم لوط)

«قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ»^۲.

گفتند: البته، هلاک کنندگان اهل این شهر خواهیم بود چرا که مردمش ستم کار بوده اند.

«(قَالُوا) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»^۳ ما بر مردم این شهر به سزای این که

فسق می کردند عذابی سخت از آسمان فرو خواهیم فرستاد.

«قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهٗ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»^۴ گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در

آن جا هستند او و کسانی را نجات خواهیم داد جز زنش را که از بازماندگانش خواهد بود.

- «قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمَنْجُوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا أَن هَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ»^۵

گفتند: ما به سوی مردمی گناه کار فرستاده شده ایم مگر خاندان لوط که ما قطعاً همه‌ی آن ها را نجات می

دهیم جز زنش را که مقرر کرده ایم وی از بازماندگان (در عذاب) خواهد بود.

«قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُّسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ»^۶

گفتند: ما به سوی مردمی پلید کار فرستاده شدیم ایم تا سنگ هایی از گِل بر سرشان فرو فرستیم که نزد

پروردگارت برای تجاوز کاران نشان دار شده اند.

- «قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ

مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»^۷ گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توئیم آن ها

هرگز به تو دست نخواهند یافت پس پاسی از شب گذشته خانواده ات را حرکت ده و کسی از شما پشت سرش را

نگاه نکند مگر زنت را که هرچه به آن ها برسد به او نیز خواهد رسید همانا موعد آن ها صبح است آیا صبح

نزدیک نیست؟!

گفتند: ای لوط: ما فرستادگان پروردگار تو ایم آن ها هرگز به دست نخواهند یافت پس پاسی از شب گذشته

خانواده ات را حرکت ده و کسی از شما پشت سرش را نگاه نکند مگر زنت را که هرچه به آن ها برسد به او نیز

خواهد رسید همانا موعد آن ها صبح است آیا صبح نزدیک نیست!

۱. بقره، ۱۰۲.

۲. عنکبوت، ۳۱.

۳. عنکبوت، ۳۴.

۴. عنکبوت، ۳۲.

۵. حجر، ۵۸ تا ۶۰.

۶. ذاریات، ۳۲ و ۳۳.

۷. هود، ۸۱.

- «قَالُوا بَلْ جِنَّاتِكُمْ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ وَ أَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَ لَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَ امضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ»^۱

گفتند: ما همان را به تو آورده ایم که در آن تردید می کردند و ما برای تو خبر راست آورده ایم و قطعاً ما راست گوییم بنابراین در پاسی از شب خاندان خود را حرکت ده و خود در پی ایشان روان شود و کسی از شما به پشت سر ننگرد و به همان جا که دستور می یابید بروید.

- «وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا أَمْرَاتِكَ كَأَنْتَ مِنَ الْغَابِرِينَ»^۲

و گفتند: ترس و غم مدار که البته ما تو و خاندانت را نجات می دهیم جز زنت که از بازماندگان خواهد شد.

۵-۳. خوش آمد گویی به بهشتیان

- «يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۳ می گویند: سلام بر شما به پاداش آن چه می کردید به بهشت در آید.

- «قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ»^۴ و نگاه بانان آن به ایشان گویند: سلام بر شما! پاک شدید، پس برای همیشه داخل آن (بهشت) شوید.

۶-۳. سرزنش دوزخیان

- «كُلَّمَا أَلْفَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ»^۵

هر بار که گروهی در آن افکنده شوند نگاه بانان آن از ایشان جویا شوند آیا شما را هشدار دهنده ای نیامد؟! - «ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»^۶ آن گاه گفته می شود: این همان است که آن را دروغ می انگاشتید!

۷-۳. سراغ گرفتن از دین و معبودان باطل مشرکان

- «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيُّنَا مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ»^۷ تا آن گاه که فرستادگان، سوی ایشان

آیند که جان شان بستانند گویند: کجایند معبودهایی که به جای خدا می خواندید!؟

- «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ»^۸

کسانی که فرشتگان جای آن ها را که ستمگر خویش اند می ستاند به آن می گویند: (در این امر دین) بر چه بودید؟ قالوا كنا مستضعفين في الأرض! و در پاسخ اظهار استضعاف آن ها گویند: مگر زمین خدا گسترده نبود که هجرت کنید در آن. (قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا).

۱. حجر، ۵ و ۶.

۲. عنکبوت، ۳۳.

۳. نحل، ۳۲.

۴. زمر، ۷۳.

۵. ملک، ۸.

۶. مطففین ۱۷.

۷. اعراف، ۳۷.

۸. نساء، ۹۷.

۸-۳. آموزش خواهی و نیایش

«وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۱

و برای ایمانیان آموزش می خواهند و می گویند: پروردگارا رحمت و دانش تو دربرگیرنده همه چیز است. پس کسانی که توبه کنند و راه تو را دنبال نموده اند بیخشای و آن ها را از عذاب آتش مصون دار. پروردگارا و آنان و هر که از پدران و همسران و فرزندان شان را که به صلاح آمده اند به بهشت های جاودانی که وعده شان داده ای داخل گردان همانا تو خود شکست ناپذیر حکیمی. و آن ها را از عقوبت نگاه دار و هر که را در آن روز از عقوبت ها نگاه داری به راستی بر او رحمت آورده ای و این همان کام یابی بزرگ است.

۹-۳. امید و امنیت بخشی

«- قَالُوا يَا لَوْطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»^۲ گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار توایم - آیا صبح

نزدیک نیست؟!

- «قَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» گفتند: نترس و غم مدار البته ما

تو و خانواده ات را نجات می دهیم جز زنت که از بازماندگان خواهد بود.

۱. غافر، ۷ تا ۹.

۲. هود، ۸۱.

ب: موجودات مادی (نامحسوس و نامرئی)

۱. شیطان

واژه‌ی شیطان، هفتاد بار مفرد و ۱۸ بار به صورت جمع در قرآن کریم آمده است و ریشه‌ی آن از شطّ یا شاطّ شیطاً است و نون در شیطان زیادی است، به معنی؛ سوختن از روی خشم و غضب و هلاکت است. یا از شَطَنَ، به معنی؛ دور شدن از خیر است. و چه بسا به معانی نافرمان، سرکش، بدکردار و اهریمن آمده است. و به کسی گویند، که به فساد خو گرفته و دیگران را به شرّ و فساد و کارهای بد تشویق و ترغیب کند.^۱

بیست و یک آیه درباره‌ی گفته‌ها و سوگندها و طرح‌های شوم، راه‌های نفوذ و سلطه، خواهش (مهلت خواهی)، خود پرستی، فخر فروشی، فریب کاری، شیوه‌های عمل، روح خداترسی بی‌زاری از پیروان خود و سرزنش آن‌ها، از سوی حق تعالی در کتابش گزارش شده است که بدان‌ها اشارتی می‌رود:

۱-۱. روح استکباری

چون تعصّب او را فراگرفت و نگون‌سازی بر وی چیره گشت، آتش را که خمیر مایه‌ی آفرینش خود بود، دست مایه‌ی غرورش قرار داد و از فرمان خدای روی بتافت و خود را رضای سجده‌ی آدم ندید و در برابر پرسش حق تعالی، که چه چیزی مانع سجده‌ی تو شد؟ گفت: من برتر از اویم، مرا از آتش و او را از گِل خشک آفریدی! « قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ »^۲

- «لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ»^۳ من آن نیستم که برای بشری که او را از گِل خشک، از گِل و لای مانده بد بو (لجن) آفریده‌ای سجده کنم!

- «قَالَ أَسْجُدْ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا.»^۴ گفت: آیا کسی را که از گل آفریده‌ای سجده کنم!؟

۱-۲. مهلت خواهی

- «قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۵ گفت: مرا تا روزی که (همگان) برانگیخته می‌شوند مهلت ده.

- قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ.^۶ گفت: ای پروردگرم: پس تا روزی که (مردم) برانگیخته شوند مهلتم ده.

- «لئن أُخَّرْتَن إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۷ اگر تا روز قیامت مهلتم دهی!

۱-۳. تأکید همه جانبه بر فریب و گم راه سازی

پس از پذیرش نیایش خود و مهلت‌یابی تا روز رستاخیز، جرأت و جسارت یافت و سوگند خورد به عزّت خداوندی که همه‌ی آدمیان را بفریبد جز اندکی از آنان!

۱. راغب اصفهانی، ص ۲۶۴، ج اول ۸۷، نشر آرایه

۲. اعراف، ۱۲، و ص ۷۶.

۳. حجر، ۳۳.

۴. اسراء، ۶۲.

۵. اعراف، ۱۴.

۶. حجر ۳۶ و ص ۷۹.

۷. اسراء، ۶۳.

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ... »^۱

« قَالَ فَبِمَا أُغْوِيَتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لَأُتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. »^۲ گفت: به خاطر این که مرا از مقام خود فروافکندی من هم برای (گم راهی) آن ها حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن گاه از پیش روی و پشت سرشان و از طرف راست و چپ شان به سراغ شان می آیم و بیش تر آن ها را سپاس گزار نخواهی یافت.

« قَالَ رَبِّ بِمَا أُغْوِيَتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ... »^۳ گفت: پروردگارا، به آن چه که مرا از مقام و مرتبه ام فرو افکندی من هم (باطل را) در زمین بر ایشان پرآرایه سازم و همه را گم راه سازم، مگر آن بندگان خالص شده‌ی تو از میان آن ها «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^۴ «... ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»^۵ نسل او را، جز اندکی را.

آری! مخلصان کسانی هستند که ؛

دو عالم را به یک بار از دل پاک برون کردند تا جای تو باشد

– نکته‌ای لازم به یادآوری است، ترجمه‌ی نادرست (غوی) به گم راه سازی است که اساس نظریه‌ی مکتب جبر قرار گرفته در حالی که سقوط از جای‌گاه رفیع است و مشکل عصمت و گناه حضرت آدم هم پاسخ داده می‌شود یعنی هبوط و تنزل! نه گم‌رهی و گناه.^۶

« قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ... لَأُحْتَبِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا. »^۷ گفت: به من بگو آیا این همان است که بر من برتری دادی؟... قطعاً نسل او را افسارمی‌زنم جز اندکی را .

« وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَ لَأُضِلَّنَّهُمْ وَ لَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَ لَأَمُرَّنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ... »^۸ . وگفت: حتماً، از میان بندگان ات سهم معینی خواهم گرفت و به یقین گمراه شان می‌کنم . و به دام آرزوها می‌اندازم . و وادارشان می‌کنم تا گوش چهارپایان را (به عنوان تحریم) بشکافند ، و فرمان می‌دهم تا آفرینش خدا را دگرگون سازند.

۱. ص، ۸۲.

۲. اعراف، ۱۷.

۳. حجر، ۳۹.

۴. ص ۸۳، حجر ۴۰.

۵. اسراء، ۶۲.

۶. طیب حسینی، دکتر سید محمود، درآمدی بر معنی شناسی کلمات قرآن، ص ۵۲ و ۵۳، قم، دانشکده تفسیر، ۸۹.

۷. اسراء، ۶۲.

۸. نساء، ۱۱۹ و ۱۱۸.

۲. جن (جنیان)

اصلی‌ترین معنای حسّی برای واژه‌ی «جن»، پوشیده و پنهان بودن چیزی از دست‌رس حسّ را می‌توان دریافت.. و ظلمت فراگیر شب با گسترش چادر سیاه آن بسان خیمه‌ای در دشت جهان و پوشاندن همه چیز از نظرها، حسّی‌ترین معنای کاربردی این واژه است.^۱ «جنّ أَلِيل» که در بیان خداوند نیز داریم: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا»^۲ پی چون بر او تاریک شد ستاره‌ای دید. و بعد به هرچه پنهان از نگاه آدمی بود و در قلمرو حسّ او در نمی‌آمد این واژه اطلاق شد مانند: جَنَان: قلب (که از حواس ظاهر پوشیده است).

جَنَّة: به معنای سوگندهایی که چهره‌ی غیر دینی برخی مردمان را می‌پوشاند. آمده است «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً»^۳ سوگندهای خود را سپری گرفتند.

مَجَنَّة: سپری که جنگ‌جو را پنهان می‌کرد. جنون: دیوانگی. حایل میان عقل و نقل. مجنون: جن زده «مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ»^۴ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ.^۵

جنین: نوزاد در رحم و دور از حس ظاهر را گویند.

جَنَّة: باغ و بوستانی که پوشیده از درختان انبوه باشد و زمین آن‌را از نظرها دور دارد. و پس از معانی حسّی، به تدریج به هرچه که از قلمرو حسّ آدمی خارج بود اطلاق شد. از جمله موجودات نامرئی که از حواس انسان پنهان بودند. «جنّ» یا «اجنّه» و «جنّه» برای گروه پریان اطلاق شد. «مِنَ الْجِنِّ وَالنَّاسِ»^۶ «أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ»^۷ و این واژه «جن» ۲۲ بار در قرآن کریم آمده است و سوره‌ای هم به نام این موجودات نازل و نام گذاری شده است. در اغلب کاربردهای این واژه در طول آیات، واژه‌ی جنّ، در مقابل انس قرار گرفته است.

به پاره‌ای از آیات پیرامون شناسایی این گروه از پریان بسنده می‌کنیم. نخست به باور برخی اشاره‌ای نموده و یادآور می‌شویم که گفته‌اند، موجودات روحانی سه دسته‌اند: ۱- اخیار (فرشتگان) ۲- اشرار (شیاطین) ۳- پریان (میان این دو گروه)^۸ که اعتراف خود این گروه و نقل قول خدای متعال گواه است که در میان این‌ها برخی در مقام تسلیم و برخی منحرف و نافرمان. «وَأَنَا مِنَ الْمَسْلُومِينَ وَمِنَ الْقَاسِطِينَ»^۹ «وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ»^{۱۰} بنا به دلالت آیات، این

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن - ص ۱۰۵، ج اول ۱۳۸۷، آرایه - تهران.

۲. انعام، ۷۶.

۳. مجادله ۱۶.

۴. دخان، ۱۲.

۵. ذاریات، ۳۹.

۶. ناس، ۶.

۷. مؤتون، ۷۰.

۸. راغب اصفهانی - المفردات - ص ۱۰۶ - آرایه - تهران.

۹. جن ۱۲

۱۰. جن ۱۱

گروه از پریان پیش از آفرینش انسان ها، از سوی خدا آفریده شده‌اند از نیرو و حرارت ویژه‌ی آتش اثر گذار
«وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ نَارِ السَّمُومِ»^۱ «وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ»^۲

و در مدار تکلیف، هم سان آدمیان است چون شعورمند بوده و نیروی تشخیص خیر و صلاح دارد.
«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳ و جن و انس را نیافریدیم مگر برای این که مرا بندگی کنند.
«يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ ... قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا^۴ ای گروه جن و انس مگر رسولانی از خودتان سوی شما نیامدند؟ گویند: بر ضد خویش گواهی می دهیم (که آری آمدند)!

دارای رسول‌اند «رُسُلٌ مِنْكُمْ» و پیام بر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) رسول ایشان هم هست.
مؤمن و کافر دارند و صالح و ناشایست: «وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ»^۵ و منادون ذلک. از میان ما برخی صالح و برخی
جز آن هستند.

«... يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ»^۶ «يَا قَوْمَنَا أُجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ»^۷ ... ای قوم ما دعوت گر الاهی را اجابت کنید!
اهل جهنم اند: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ
لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۸ همانا بسیاری از جنیان و آدمیان را
(گویی) برای دوزخ آفریده ایم (زیرا)، دل‌هایی دارند که با آن فهم نمی کنند و چشم‌هایی دارند که با آن
نمی بینند، و گوش‌هایی دارند که با آن نمی شنوند و آن‌ها حتماً جهنم را از همه‌ی جن و انس پر خواهم کرد.
«الْمَثَلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۹
مرگ و میر دارند و گروه‌هایی جای آن‌ها را می گیرند: «حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّةِ وَ
الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ»^{۱۰} و بر آن‌ها نیز همان عذابی که بر سر پیشینیان آن‌ها از جنس و انس آمده بود محقق
شد همانا آن‌ها زیان کار بودند.

آن‌ها ما را می بینند بدون این که دیده شوند. «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»^{۱۱}

البته او و گروهش از آن‌جا که آن‌ها را نمی بیند شما را می بیند.

۱. حجر ۲۷.

۲. الرحمن ۱۵.

۳. ذاریات، ۵۶.

۴. انعام، ۱۳۰.

۵. جن، ۱۱.

۶. جن ۲.

۷. احقاف، ۳۱.

۸. اعراف ۱۷۹.

۹. هود، ۱۱۹، و سجده، ۱۳.

۱۰. احقاف ۱۸، فصلت ۲۵، اعراف ۳۸.

۱۱. اعراف ۲۷.

به کار و کوشش می‌پردازند: «وَمِنَ الْجِنَّةِ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاثِيلَ وَ جِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورٍ رَاسِيَاتٍ»^۱ و گروهی از جنیان به فرمان پروردگارشان پیش روی او کار می‌کردند... برای او هرچه می‌خواست از معبدها و مجسمه‌ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه‌ها و دیگ‌های ثابت می‌ساختند.

از شمار و خیل سپاهیان حضرت سلیمان بودند.^۲

عفریتی از آن‌ها با توان و نیرویی عظیم اعلام آمادگی کرد تا قصر ملکه‌ی سبا را پیش از آنکه از جایش برخیزد نزد او حاضر کند.^۳

قدرت تولید مثل و روابط زناشویی دارند (نر و ماده دارند): «لَمْ يَطْمِئِنَّا بِإِنْسٍ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ»^۴ پیش از آن‌ها دست هیچ انس و جنی به آن نرسیده است.

«رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ»^۵ مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می‌بردند.

رفنار شناسی پریان در پرتو آیات (نقل قول)

پس از این اشارات از زبان قرآن و خدای حکیم به کردار و گفته‌های این گروه از پریان توجه می‌دهیم.

۱. سکوت برای شنیدن قرآن

و چون تنی چند از جنیان را به سوی تو روانه کردیم که به قرآن گوش می‌دادند. پس وقتی برای آن حضور یافتند (به یک دیگر) گفتند: خاموش باشید (تا آن گونه که شایسته است خوب بشنویم)... و چون پایان رسید برای بیم و انذار به سوی قوم خود بازگشتند.

«وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ»^۶

۲. دعوت به اسلام

«قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ»^۷ گروهی که قرآن شنیده بودند.

به قوم خود گفتند: ما کتابی را شنیدیم که پس از حضرت موسی «علیه السلام» فرود آمده و کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند و به سوی حق و راه راست هدایت می‌کند.

و بر می‌آید از گفته‌های این گروه از پریان که اینان به کتاب و شریعت موسی "علیه السلام" باور داشته‌اند.

۱. سبأ ۱۲ و ۱۳

۲. نمل ۱۷

۳. نمل، ۳۹

۴. الرَّحْمَن ۵۶

۵. جن ۶

۶. احقاف ۲۹

۷. احقاف ۳۰

۳. دعوت به نبوت پیام بر اسلام

« يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْرِمَكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ^۱ ای قوم ما! دعوت گر الاهی را اجابت کنید. وبه او ایمان آورید تا (در پرتو ایمان) خداوند گناهان شما را بیامرزد و از عذاب دردناک پناه‌تان دهد.

۴. انذار (از پی آمد بی ایمانی)

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ^۲
هر که ایمان به دعوت گر خدا نیاورد، نمی‌تواند خدای را به تنگ آورد (به خودش ستم نموده، با این سرکشی‌ها) و برای او یاری گری جز خدا نخواهد بود و آن‌ها در گم راهی آشکارند.

۵. ایمان به خدا و قرآن

« ... فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا^۳ پس گفتند: به راستی، قرآنی شگفت آور شنیدیم که به رشد هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نخواهیم داد.

۶. تنزیه خدا

و این‌گه شأن و عظمت پروردگار ما بلند است. نه همسری گرفته و نه فرزندی و این‌که کم خود ما درباره‌ی خدا پریشان می‌گفت و دروغ می‌بست.
« وَ أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا...^۴ (و واژه‌ی جد، که بیان داشته‌اند، نشان می‌دهد که خداوند متعال عیناً سخنان ایشان را نقل فرموده و شاید از روی نادانی گفته‌اند، چون خداوند جدی ندارد) جد به معنای بهره‌مندی آمده است.^۵

۷. اصلاح اندیشه و ...

« وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا...^۶ و آن‌چه که بی‌خرد (مشرک) و نادانی از ما درباره‌ی خدا می‌گفت، از حق دور بود.
یعنی نوع نگرش هم‌گنان را در جامعه، اصلاح و خط فکری و مدار اندیشه را تصحیح می‌نمایند با دریافت درست، فهمی روشن و نفی شرک!

۱. احقاف، ۳۱

۲. احقاف، ۳۲.

۳. جن، ۲ او

۴. جن، ۳

۵. مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۳۶۸.

۶. جن، ۴.

۸. رسیدن به یقین (و دروغ انکاری شرک)

« وَ أَنَا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا^۱ سپس موحدان جنّ در ادامه‌ی انتقاد از عقاید شرک آلود برخی از خودی‌ها گفتند، می‌پنداشتیم انس و جنّ هرگز به خدا دروغ نمی‌بندند (وهر چه می‌گویند راست است)! تا قرآن را شنیدیم و دریافتیم و حقیقت بر ما روشن گشت که مشرکان به خدا نسبت‌های دروغ (و داشتن زن و فرزند) می‌دهند!

۹. گناه، ترس و خواری در پرتو پناهدگی

« وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا^۲ »

مردانی از آدمیان به مردانی از پریان پناه می‌بردند و بر سرکشی و گمراهی و خواری آن‌ها می‌افزودند.

۱۰. ناباوری در بعثت (رسول)

« وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا^۳ آن‌ها نیز (گروهی از انسیان)، نیز آن سان که شما (پریان)

پنداشتید، پنداشتند که خداوند هرگز کسی را به رسالت بر نمی‌انگیزد (و منکر شدند و کفر و شرک ورزیدند).

۱۱. استراق سمع (در آسمان‌ها)

« وَ أَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَةً فَخَرْنَا شَدِيدًا وَ شُهْبًا وَ أَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ

لَهُ شِهَابًا رَصَدًا^۴ و این که ما آسمان را بررسی کردیم و آن را پر از نگاه بان نیرومند و تیرهای شهاب، و این که ما (در گذشته) در محل‌هایی از آسمان برای شنیدن (اخبار آسمانی) می‌نشستیم و اینک هر که به گوش باشد تیر شهابی در کمین خود می‌یابد.

۱۲. سرگردانی و نادانی از وضع پیش آمده (رجم شیاطین)

« وَ أَنَا لَا نَدْرِي أَ شَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا^۵ ما نمی‌دانیم آیا برای زمینیان شری اراده شده

یا پروردگارشان برای آن‌ها هدایتی خواسته است؟! »

می‌دانستند حادثه‌ی رخ داده در آسمان‌ها، مربوط به اهل زمین است، حال خدای متعال خیر آن‌ها را خواسته،

یا رشد ایشان؟! (رشد: رسیدن به واقع مقابل غی: خلاف).

۱۳. شایستگان و ناشایستگان و روش‌های چندگانه

« وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا ذُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا^۶ و این که از میان ما برخی شایسته و برخی جز آن

(ناشایست)، گروه‌هایی در راه‌های گوناگونی داریم.

۱. جن، ۵.

۲. جن، ۶.

۳. جن، ۷.

۴. جن، ۹ و ۸.

۵. جن، ۱۰.

۶. جن، ۱۱.

اعتراف به وجود صالحان و طالحان و مسلک‌های متفرق که هر یک از به هدفی جز هدف دیگری رسانده (تفرقه و اختلاف).

۱۴. یقین به ناتوانی خود (در عاجزسازی خدا)

« وَ أَنَا ظَنَّنَا أَن كُنَّا نُعْجِزُ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَ كُنَّا نُعْجِزُهُ هَرَبًا »^۱

و این که یقین کردیم هرگز نمی‌توانیم خدای را در زمین ناتوان سازیم و هرگز نمی‌توانیم با گریختن خود، خدا را (در جلب) ناتوان سازیم.

۱۵. باور به قرآن [به محض شنیدن]

و ما همین که قرآن را که کتاب هدایت است شنیدیم [بدون درنگ] ایمان آوردیم پس هر که به پروردگار خود ایمان آورد نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد و نه از ستمی و ره آورد ایمان به قرآن و پروردگار، امان یابی از هر ترس و کاستی در خیر و آسیب است. « وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا »^۲

۱۶. تسلیم شدگان و منحرفان از حق

و گروهی از ما در مقام تسلیم‌اند و گروهی از تسلیم و پیروی حق عدول نموده و منحرف، پس کسانی که تسلیم امر خدا گردند، آن‌ها در صدد یافتن واقع و پیدا کردن حق بر آمده‌اند. « وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا »^۳

۱۷. انذار [و سرزنش]

اما منحرفان همیزم جهنم‌اند. « وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا »^۴

۱. جن، ۱۲

۲. جن، ۱۳

۳. جن، ۱۴

۴. جن، ۱۵

ج: مادی محسوس (انسان)

۱. شایستگان معصوم (پیام بران)

بیان گفته‌های معصومان از زبان خدای مهربان، در شمار زیادی از آیات قرآن درباره‌ی بازآموزی روش‌ها، نگرش‌ها حرکت‌ها، جهت‌گیری‌ها، اصول و مبانی ارزش‌ها و اندیشه‌ها در راستای نظام فکری خدایی است تا ستم‌ستیزی‌ها، بدعت‌زدایی‌ها، اصلاح‌ها و تصحیح روش‌ها و منش‌ها در همه‌ی لایه‌های اجتماعی پیش‌آید و همه چیز و همه کس، رنگ خدایی خودش را به منصف ظهور رساند و بازتاب دهد رنگ فطرت پاک خدایی خویش را و این غبار رومی در سایه سار تلاش سفیران حق تعالی است. توجه به گفته‌ها و اقدامات عملی ایشان بازخوانی پرونده‌ی ره‌یافتگان به چکاد هستی‌شناسی دینی است، تا به شبیه‌سازی و تطبیق شرایط، به آسیب‌ها و راه‌کارها پرداخته و در مسیر بهینه‌ی بازسازی ارکان باور، اندیشه، عمل و آرمان مردمان گام توفیق برداشته و به یاری آن یاری‌گر توانا، چشم امید بدوزد که پویندگان خود را سوی خویش کشاند و از نگاه رحمت و مهر خویش دور ندارد. در این فراز به نقل قول‌های خداوند متعال از زبان پیام بران بر مبنای قدمت، اهمیّت و نقش خطیر و پربهای هر یک از پیام آوران می‌پردازیم:

الف. آدم «علیه السلام»

حضرت آدم از نخستین آفریده‌های آفریدگار حکیم است که در بهشت [مثالی یا برزخی] سکونت یافت و در پی آموزش اسمای الاهی و کرامت و شرافت عقلی به مقام جانشینی خدا رسید و مسجود فرشتگان قرار گرفت و نخستین اقدام شیطان دامن‌گیر آدم و همسرش شد و پس از فرو افتادن از مقام و منزلت (هبوط)، به جهت پیروی از پند و سوگند شیطان، (و قاسمهما انّی لکُم من النّاصحین)^۱ به خود آمد و زبان به نیایش گشود. و نام آدم در ۲۵ آیه و ۲۵ بار در قرآن کریم آمده است اما نقل گفته‌های او تنها یک بار در سوره‌ی اعراف آمده و حکایت از اعتراف و آمرزش خواهی او و همسرش دارد.

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۲

گفتند: پروردگارا بر خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، و برای همیشه زیان کار خواهیم بود.

ب. نوح «علیه السلام»

نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن برد بن ادریس بن یارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم، یکی از پیام بران دارای شریعت بوده که حدود ۱۶۴۲ سال پس از هبوط آدم زاده شده و مدت ۹۵۰ سال پیامبری کرده و دارای چهار فرزند به نام‌های کنعان (که در طوفان غرق شد) سام، حام و یافث داشت.^۳ گفته‌اند از سام، نژاد

۱. اعراف، ۲۱.

۲. اعراف، ۲۳.

۳. عبد اللّهیان، اسامه، نوح در مثنوی معنوی، ص ۵، ۸۹، ده‌سرا، رشت.

عرب و عجم پدید آمد، بیش تر پیام بران از این رسته‌اند و بسیار سفید روی و نیک خو و دانشمند و با فضیلت هستند و وسط زمین (بیت المقدس) نیل و فرات و دجله و سیحون و جیحون را به او داد. و از حام هم سیاه بوستان و زنگیان و هندیان پدید آمدند^۱ و از یافت قوم یاجوج و ماجوج، سقلابی و ترک‌ها که بیش تر اهل چین و ژاپن و جنوب شرقی آسیا پدیدار شدند. از این رو ایشان نیای همه‌ی انبیاست (جز آدم و ادريس) و همه‌ی یکتاپرستان عالم تاکنون آمده و تا قیامت خواهند آمد همه و همه وام‌دار آن جناب‌اند و خداوند او را به سلام ویژه‌ای اختصاص داده (سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی الْعَالَمِیْنَ)^۲

و خداوند او را از میان همه‌ی عالمیان برگزید و نیکوکارش شمرد.^۳ و بنده‌ای شکرگزار خواند.^۴ و از بندگان مؤمن دانست.^۵ و چه بسا بنده‌ای صالح خواند.^۶

جریان نبوت، دعوت، عمر طولانی، کشتی سازی، طوفان و دعا و نیایش او در ۲۸ سوره و ۱۲ آیه از قرآن کریم از سوی خدای متعال به رشته تحریر در آمده است و نام او ۴۳ بار در قرآن کریم تکرار شده است^۷ و در باره‌ی نقل قول و گفته‌های حضرت نوح «علیه السلام» حدود ۵۲ آیه در هفت سوره وارد شده است و یک سوره با نام ایشان است و به سنت، سیره، رسالت، دعوت، ویژگی‌های قوم ایشان و تفصیل نهضت او اشاره دارد. حضرت نوح «علیه السلام» نخستین انسانی است که خدای تعالی گفتن «بسم الله» را در کتابش از او حکایت کرده و اولین کسی است که درب تمسک به نام کریم خدا را گشود و بر مسأله‌ی توحید، اقامه‌ی حجّت و برهان نموده و اولین کسی است که کتاب و شریعت آورده و کوشیده تا اختلاف طبقاتی جامعه‌ی بشری را تعدیل نموده و تناقض‌ها را برطرف سازد^۸ در این فراز به محور گفته‌های ایشان و آیات وارده اشارتی می‌رود.

۱. دعوت به یکتاپرستی: نخستین پیش نهاد، فراخوان به توحید است «فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ

غَيْرُهُ»^۹ پس گفت: ای قوم من! خدای را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست.

« أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ...»^{۱۰} که جز خدای را نپرستید

« أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا»^{۱۱} که خدا را بپرستید از او پروا داشته و مرا پیروی کنید.

۱. عبد اللّٰهیان، اسامه، نوح در مثنوی معنوی، ص ۸، ۸۹، ده‌سرا، رشت

۲. صافات، ۷۹.

۳. انعام ۸۴ و صافات ۸۰.

۴. اسراء ۳.

۵. صافات، ۸۱.

۶. تحریم، ۱۰.

۷. شوقی، ابو خلیل اطلس قرآن، کرمانی، محمد ج ۳، ۸۹، به نشر

۸. المیزان، ج ۱۰، ج ۳۱، قم، دفتر تبلیغات.

۹. اعراف، ۵۹.

۱۰. هود، ۲۶.

۱۱. نوح، ۳.

۲. انداز از معاد: با بیان مهرورزی و از روی دل سوزی به قوم خود می‌گوید: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۱ همانا من از عذاب روز بزرگ بر شما بیم دارم و با این بیان، انداز و تهدید نموده و به یکی دیگر از اصول دین توجه می‌دهد از آغاز تا انجام!

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ»^۲

و پس از عناد ورزی سرسختانه‌ی ایشان، در مقام تهدید و اتمام حجت فرمود: «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»^۳ به زودی خواهید دانست که عذاب الاهی سراغ چه کسی می‌آید که خوارش سازد و عذابی پایدار بر سرش آید.

۳. نبوت: در پی دعوت به بندگی یزدان و تبرئه‌ی خود از ضلالت منسوب به خود از سوی قوم، می‌فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ انصَح لَكُمْ «وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۴ گفت: ای قوم من! هیچ گم راهی در من نیست. بلکه من پیام آوری هستم از سوی پروردگار جهانیان، که پیام‌های پروردگار خویش را به شما می‌رسانم و اندرزتان می‌دهم و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

و این ارتباط با خدای حکیم از راه وحی الاهی است و برهانی بر مقام نبوت اوست.

«إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۵، «إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ»^۶ «إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ»^۷ و پس از دروغ انگاری و تمسخر و نسبت ناروای ضلالت و حالات شگفت آنان فرمودند: «أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۸

مگر در شگفتید از این که مردی از خودتان را، از سوی پروردگار ذکری آمده باشد، تا شما را بیم دهد و در نتیجه مردمی پرهیزکار شده و مورد رحمت (الاهی) قرار گیرید؟! و چون به بشر بودن او زبان به اعتراض گشودند: فرمود: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ أَنَا نِي رَحْمَةً مِنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنْ نُزَلِّمُكُمْ هَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»^۹ گفت: ای قوم من! به من بگویید:

اگر از ناحیه‌ی پروردگار معجزه‌ای داشته باشم (که برهان رسالتم باشد) و از سوی خود مرا رحمتی داده باشد که بر شما پنهان بوده آیا می‌توانم شما را به پذیرش آن ناگزیر سازم، هر چند که آن را ناپسند دارید؟!

۱. اعراف، ۵۹.

۲. هود، ۲۶.

۳. هود، ۳۹.

۴. اعراف، ۶۲.

۵. شعراء، ۱۰۷.

۶. نوح، ۲ و هود، ۲۵.

۷. شعراء، ۱۱۵.

۸. اعراف، ۶۳.

۹. هود، ۲۸.

۴. رسالت بی چشم داشت: و برای گسترش رسالت خود و جلب نظر و حمایت همه‌ی توده‌ها و خارج سازی از حصار داراییان و توجه ویژه به تهی دستان و برابری انسان‌ها، در دعوت به حق و پاسخ به تهمت‌های ناروای قوم خود که دعوت او را وسیله‌ی جلب مال و دارایی مردمان می‌شمردند و انگیزه‌ی دعوتش را، آزمندی او برای ثروت دنیایی می‌دانستند، رسالت خویش را بدون هیچ اجر و مزدی اعلام می‌دارد تا به اخلاص و مقام تسلیم او در آستان ربوبی لطمه ای نخورد، می‌فرماید: «فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۱ و اگر پشت کردید من از شما مزدی نخواستم که مزد من جز بر خدا نیست و دستور یافته‌ام که از تسلیم شدگان باشم.

۵. بصیرت افزایی: برای روشن گری، ژرف نگری، عاقبت اندیشی، و آگاهی از ره آورد باور خدایی، مقام بندگی، تقوا پیشگی، پیروی از پیام آوران خداوند و روز حساب و ... می‌فرماید: «يَعْرِفُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرُكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»^۲ (برخی از گناهان تان را بر شما ببخشاید و (اجل) شما را تا وقتی معین به تأخیر اندازد.) «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»^۳ پس گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او قطعاً آمرزنده است. «... وَ لَتَنْتَقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۴ پرهیزکار شوید و شاید مورد رحمت (خداوند) قرار گیرید. «... هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۵ او پروردگار شماست و به سوی او بازگردانده می‌شوید. «إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^۶ البته پروردگار من آمرزنده ی مهربان است.

و در پاسخ به سخنان تحقیر آمیز کافران که پیروان او را اراذل می‌خواندند، ضمن احترام و نکوداشت ایمان آوردگان می‌فرماید «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا...» «من ایشان را از خود نمی‌رانم این‌ها باورمندند، و علت نفی طرد مؤمنان را دیدار ایشان با پروردگار می‌داند و می‌فرماید: «أَنَّهُمْ مُّلاقُوا رَبِّهِمْ» یعنی شما (کفار) که به سوی خدا می‌روید و به حساب شما رسیدگی می‌کند، حساب ایشان هم با خداست که به دیدار او می‌شتابند! «إِنَّ حِسَابَهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَ مَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»^۷

«وَ يَا قَوْمِ مَنْ يُنصِرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»^۸ ای قوم من! اگر آن‌ها را طرد کنم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ چرا توجه نمی‌کنید؟

ای قوم (کفر پیشه‌ی) من! اگر مؤمنان را از خود برانم چه کسی مرا از عذاب خدا منع می‌کند؟ (و یا نجات می‌دهد) چرا متذکر نمی‌شوید (که راندن آنان ستمی است نابخشودنی) ...! «وَ لَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»^۱

۱. یونس، ۷۲.

۲. نوح، ۳.

۳. نوح، ۱۰.

۴. اعراف، ۶۳.

۵. هود، ۳۴.

۶. هود، ۴۱.

۷. شعراء ۱۱۳ و ۱۱۴.

۸. هود، ۳۰.

و در ادامه می‌فرماید: من به آن‌هایی که در نظر شما خوار و حقیر ند هرگز نمی‌گویم که خدا هیچ خیری به آنان نخواهد داد «وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا»^۲

و در تفهیم باور و اندیشه و روش غلط ایشان یاد آور می‌شود: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ»^۳ خدا بهتر می‌داند که در دل‌های ایشان چه (ارزش‌ها یا ضد ارزش‌هایی) نهفته است. یعنی ملاک سنجش و ارزش، برداشت و باور شما نیست! حال و وضع ظاهری افراد نیست و از باطن دل‌ها تنها خدا آگاه است و شما حق ندارید تهی‌دستان را از خیر و سعادت باز دارید و در ادامه می‌فرماید: اگر من این‌ها را نمی‌دانم که شما خواهان آن هستید و از خود برانم، هر آینه از ستم کاران خواهم بود. «إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ»^۴

۶. ایستادگی و هم‌آورد طلبی: در انجام رسالت و پیام‌رسانی سوی مردم، تحدی‌جست و یک‌تنه در برابر مردمان جهان ایستاد و گفت؛ هر کاری که می‌توانید با من بنمایید، من توکل به خدا نموده‌ام و آماده‌ی جان‌بازی تا سر حد مرگ هستم!

و با این فرمان و مبارزه طلبی، مشرکان و کافران و خدایان ایشان را ناتوان ساخت، با اظهار توکل به خدا و دفع آنان از سوی پروردگار هر چند که دست به دست هم دهند و هم‌ی‌توان خودشان را به کار گیرند. فرمود: «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون»^۵. و جز نوح را بر آن‌ها بخوان آن‌گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر قیام و حضور من در میان شما و پنجاهیم درباره‌ی آیات‌الاهی بر شما گران است من به خدا توکل کرده‌ام پس کار و نیرو و معبودهای‌تان را یک‌جا کنید تا کارتان بر شما پوشیده نباشد پس به کار من پایان دهید و مهلتم ندهید.

۷. اصلاح بینش‌ها و ارزش‌ها (پاسخ به شبهات): در برابر بیان کفار که اظهار داشتند «وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْتَهِمُ كَادِبِينَ»^۶ و نمی‌بینم که شما را بر ما، فضیلتی باشد بلکه شما را دروغ‌گو می‌انگاریم.

فرمودند: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ...»^۷
و به شما نمی‌گویم گنج‌های‌الاهی نزد من است و غیب هم نمی‌دانم و نمی‌گویم من فرشته‌ام.
گویا به خاطر ادعای رسالت من انتظار دارید، ادعای فضیلتی بر شما بکنم.

۱. هود، ۲۹.

۲. هود، ۳۱.

۳. هود، ۳۱.

۴. هود، ۳۱.

۵. یونس، ۷۱.

۶. هود، ۲۷.

۷. هود، ۳۱.

می پندارید بر من لازم است تا گنج‌های رحمت الاهی را مالک و کلید دار باشم و در آسمان و زمین به دل خواه خود تصرف نمایم و از رتبه‌ی فرشتگان هم بالاتر روم و ... به نظر شما این‌ها فضیلت است؟! من جز مسؤولیت رسالت هیچ ادعایی ندارم و به داشتن هیچ یک از این چیزهایی که به نظر شما فضل است ادعایی نکرده‌ام تا مرا تکذیب کنید، تنها مدعی هستم که از سوی پروردگارم دارای معجزه و برهانی بر صدق رسالتم هستم و خدای تعالی از سوی خود مرا رحمتی ارزانی داشته است.

۸. بیان اراده و مشیت خدا (تنزیه): در پی ستیزه جویی کافران و درخواست عذاب وعده داده شده از

سوی حضرت نوح «علیه السلام» «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا» گفتند: آوردن عذاب کار من نیست، کار خداست! او مالک امر شماست و با واژه‌ی «إِنْ شَاءَ» ضمن تنزیه ساحت مقدس ربوبی، فهمانده که خدای سبحان محکوم به حکم کسی نیست هر چه بخواهد انجام می‌دهد و جمله‌ی «وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ» هم تنزیه دیگری است که ناتوانی کفار را از پیش‌گیری می‌رساند.

«قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ»^۱

و در ادامه می‌فرماید: اگر خدا خواست عذابتان کند. آن را می‌آورد و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را دفع کند و بر مشیت او غالب آید، پس شما نمی‌توانید او را ناتوان سازید و نه پندهای خیر خواهانه‌ی من سودی به حال شما خواهد داشت اگر خدا بخواهد شما را اغوا کند، تا به او کفر بورزید پس کلمه‌ی عذاب بر شما حتمی است.

«وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۲

۹. مقابله به مثل: پس از آغاز به کشتی سازی و اجرای فرمان حق تعالی مورد تمسخر و سرزنش قوم خود

قرار گرفت که در پاسخ ایشان فرمود: اکنون شما ما را مسخره می‌کنید و به زودی ما نیز شما را مسخره خواهیم کرد «قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»^۳

البته مسخره‌ی ایشان ابتدایی نبوده تا زشت جلوه کند بلکه از روی تلافی که فایده‌ی عقلانی داشته و اتمام حجت و کمک به پیش برد اهداف و مجازات کفار مسخره کننده بوده است.^۴

۱۰. شکایت و گلایه از قوم: پس از دعوت طولانی و تحمل و بردباری از آزار، شکنجه، تمسخر، دروغ

انگاری و توهین و ستیزه جویی و ... به ستوه آمد و به خدا شکوه کرد و گفت: پروردگارا! قوم من را تکذیب کردند. «قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُون»^۵

۱. هود، ۳۳.

۲. هود، ۳۴.

۳. هود، ۳۸.

۴. المیزان، ج ۱۰، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۵. شعراء، ۱۱۷.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا^۱

«قال نوح رب انهم عصوني واتبعوا من لم يزدده ماله وولده الا خسارا و مكروا مكرًا كبارًا»^۲ و همچنین گفت: خدایا شب روز (همیشه و به طور خستگی ناپذیر) به بندگی خدا، تقوا و طاعت رسول، ایشان را خواندم و دعوتم را نپذیرفته و گریزان شدند (دعوتم بر فرارشان افزود) و به خیر خواهی ام (طلب آمرزش پس از ایمان و ...) گوش نداد، بلکه انگشت در گوش کرده تا نشنوند و جامه در سر پیچیدند تا مرا نبینند! (با این کار بی زاری جستند از دیدن من و شنیدن دعوت خیرخواهانه‌ی من).

و پا فشاری نمودند و از شنیدن سخنانم و پذیرش دعوتم استکبار نمودند، استکباری عجیب! و سپس به فریاد رسا فرا خواندم و نیز به طور سری و پنهانی دعوت نمودم (همه‌ی شیوه‌های اثر گذار را به کار گرفتم) و توان گران خوش گذران و بزرگان قوم، مردم را علیه من شوراندند و دارایی و زن و فرزند در این‌ها جز بر زیاد تر شدن کفر، ثمره‌ای نبخشید و سزاوار زیان و خسران رحمت تو شدند و مکر و نیرنگ کردند، مکرری بسیار بزرگ.

۱۱. دعا: پس از شکوه و گلایه به آستان حضرت دوست، دست بر نیایش و خواهش برمی‌دارد: «قال رب»

انصرتنی بما کذبون^۳ پروردگارا! مرا در برابر این که تکذیم می کنند یاری کن!

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ»^۴ پس پروردگار خود را خواند که من مغلوب ام، پس انتقام گیر.

«فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۵

پروردگارا! یاری ام کن و بین من و ایشان داوری فرما و مرا و ایمانیان هم‌راهم را نجات ده!

و درباره‌ی پدر، مادر و ایمانیان دست به دعا برداشت: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ

وَالْمُؤْمِنَاتِ ...» پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را و هر مؤمنی را که با ایمان به خانه (یا به کشتی) من درآید و

همه‌ی مردان و زنان با ایمان عالم را ببخشای و بیامرز.

چون جان فرزند در خطر غرق دید دست به دعا برداشت، «و نادى نوح ربه فقال رب ان ابني من اهلي و ان

وعذتك الحق و انت احكم الحاكمين»^۶

و نوح پروردگار خود را ندا زد و گفت: پروردگارا پسر من از خاندان من است و قطعاً وعده‌ی تو راست است و تو

بهترین داورانی.

۱. نوح، ۵ تا ۹.

۲. نوح، ۲۱ و ۲۲.

۳. مؤمنون، ۲۶.

۴. قمر، ۱۰.

۵. شعراء، ۱۱۸.

۶. هود، ۴۵.

چون پاسخ آمد، اهلیت ندارد و کردار او ناشایست است اگر چه از توست، اهلیت نجات ندارد چون صالحان که وعده‌ی نجات داده شده است.

۱۲. نفرین: چون روزنه‌های امید نجات و هدایت قوم سرکش خود را بسته دید، دست بر لعن و نفرین برداشت و در خواست عذاب نمود و تحقق عذابی که وعده داد بود فرمود: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْنَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»^۱ و نوح گفت: پروردگارا! کسی از کافران را بر روی زمین باقی مگذار که اگر آن‌ها را باقی گذاری، بندگان را گم راه می‌کنند و جز پلیدکاران ناسپاس نمی‌زایند.

«... وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا»^۲ و ستم‌گران را جز هلاکت و تباهی میافزای. و این نفرین آخرین کلامی است که از او نقل شده است (از سوی خدای کریم در کتابش).

۱۳. دعوت برای نجات: چون زمان تحقق وعده‌ی الهی و نزول عذاب و غرق شدن نزدیک شد فرمان داد تا مؤمنان قوم خود به کشتی در آیند با گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» (بنا به قولی) و هم چنین در هنگام حرکت در راه افتادن و ایستادن کشتی «بِسْمِ اللَّهِ» بگویند (یعنی حرکت و سکون کشتی معلق به نام خداست و هر کار و امری پیوند با او یابد از گزند، آسیب و نیستی و ... در مصون باشد).

«وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهُ وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^۳ و نوح گفت: در آن سوار شوید که روانه شدن و لنگرانداختنش به نام خداست پروردگار من آمرزنده‌ی مهربان است.

و تا آخرین لحظه به دعوت و هدایت قوم و اهل خود همت گماشت و فرزندش را که در دور دست‌ها بود و از پدر و مؤمنان کنار کشیده بود، ندا داد و از روی شفقت و مهربانی «(وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»^۴ پسر من! با ما سوار (بر کشتی) شو و با کافران مباش! چون شنید دعوتش را نپذیرفته و به پندار خود پناهنده‌ی کوهی می‌شود برای نجات فرمود: «قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ...»^۵ امروز از فرمان خداوند هیچ نگاه دارنده‌ای نیست مگر کسی که خدا بر او رحم کند.

۱۴. آمرزش خواهی: چون دانست پرسش وی در ادامه منجر به درخواستی می‌شده که از واقعیت آن خبری نداشته و در نتیجه در زمره‌ی جاهلان قلمداد می‌شده، از در شکر‌گزاری به خدا پناه برده و از سؤال زیان‌بار خویش، آمرزش خواهی می‌کند و بیانش به صورت توبه است ولی حقیقت دعایش سپاس در برابر نعمت تعلیم و

۱. نوح، ۲۶ و ۲۷.

۲. نوح، ۲۸.

۳. هود، ۴۱.

۴. هود، ۴۲.

۵. هود، ۴۳.

تأدیب الاهی است که او را نصیب شده و این مقام شکر بازگشت او را به خدا فراهم می‌سازد تا پی آمد سوء آن کردار و گفتار او را فرا نگیرد.

عرضه می‌دارد: «قالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱ پروردگارا! من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و من بر ترخم نکنی از زیان کاران می‌شوم.

ت. هود «علیه السلام»

هود فرزند شالغ بود و با پانزده پشت به حضرت آدم می‌رسد. پیام بری بود میان قوم عاد، که در منطقه‌ی احقاف (شن زار ناهموار) بین عمان و سرزمین مهره یمن واقع در شمال حضرموت در ناحیه‌ی جنوبی شبه جزیره‌ی عربستان (سرزمین ساحلی شجر) زندگی می‌کردند و بت‌هایی را می‌پرستیدند به نام‌های: وذا، سواع، یعوق، و نسر از ابن عباس نقل است که حضرت هود نخستین کسی بود که به زبان عربی تکلم می‌کرده، است قوم عا، سخت نیرومند و قهرمان بودند، طبق آیات ۱۵ سوره‌ی سجده و ۱۳۰ شعراء و دارای تمدن و شهرهای آباد بودند با سرزمینی حاصل خیز و پوشیده از باغ و نخل و ... که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی فجر به آن اشاره شده است و با وجود بهره‌مندی از نعمت‌های پرشمار، راه بت پرستی در پیش گرفتند و به کیفر عذاب گرفتار و با باد پر سر و صدا در طول هفت شب و روز نابود شدند. هود، پس از هلاکت قوم عاد در حضر موت سکونت گزید و در شرق این سرزمین نزدیکی شهر «تریم» رحلت کرد و نزدیک دره‌ی برهوت دفن شد.

شرح حال او در ده موضع و ۶۴ آیه بیان شده است.

نام هود «علیه السلام» ۷ مرتبه در سه سوره از قرآن آمده است و یک سوره به نام این پیام بر نام گذاری شده است.^۲ و در ۲۷ آیه به نقل گفته‌های آن حضرت از سوی خدای متعال اشاره شده است با محورهای زیر:

۱. دعوت به توحید و یکتاپرستی، اصلی‌ترین فراخوان در رسالت هود علیه السلام است،

«قالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۳. گفت: ای قوم من خدا را بندگی کنید که شما را معبودی جز او نیست پس آیا پروا نمی‌کنید؟!^۴

«قالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ»^۵

گفت: ای قوم من، خدای را پرستید که شما را معبودی جز او نیست شما جز (گروهی) دروغ باف نیستید. و هم گام با اندازدهندگان پیش و پس از خود گفتند: «أَنْ لَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ...»^۶ جز خدا را نپرستید.

۱. هود، ۴۷.

۲. شوقی ابو خلیل، اطلس قرآن سمرجم کرمانی، محمد، ص ۳۲ و ۳۳، ج ۳۸۹، به نشر مشهد

۳. اعراف، ۶۵.

۴. هود، ۵۰.

۵. احقاف، ۲۱.

۲. اعلام نبوت و رسالت الاهی : «وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ بلکه من فرستاده‌ای از پروردگار

عالمیانم.

«أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي... أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ»^۲ رسالت های پروردگارم

را می رسانم آیا در شگفتید که تذکارتی از پروردگارتان بر مردی از شما آمده تا شما را انداز دهد؟

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ... إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۳ هنگامی که برادرشان هود ایشان را گفت: البته من برای شما

فرستاده ای امانت دارم.

«فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ...»^۴ پس اگر روی بگردانید به یقین آن چه را که برای آن به سوی شما

فرستاده شده ام به شما رساندم.

«أَبْلَغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ...»^۵

۳. نداشتن چشم داشت برای رسالت خود مزدی نمی خواهد، تا انتفاعی نشمرند و انگیزه‌ی خدایی آن را با

اهداف دنیایی نسنجند و از گرد او پراکنده نشوند. «إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَّبِّ الْعَالَمِينَ»^۶ مزد من جز بر پروردگار

جهانیان نیست.

«يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أُجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۷ ای قوم من! برای این کار (رسالت) از

شما مزدی نمی خواهم مزد من فقط با آن کسی است که مرا آفرید پس چرا نمی اندیشید؟!

۴. دعوت به پیروی و تقوی پیشگی: «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ... فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا»^۸

«...» بندگی خدا کنید، معبودی جز او نیست «... أَفَلَا تَتَّقُونَ»^۹ چرا تقوا پیشه نمی کنید؟!

۵. تبرئه‌ی خود از بی خردی که بدو نسبت داده بودند و می پنداشتند به علت حرمت شکنی بت‌ها، دست

خوش سفاقت شده از سوی بت‌ها، که با کمال ادب و احترام، تهمت قوم را پاسخ می دهد که ای قوم من در من

سفاقتی نیست! «قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ...»^{۱۰} من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم!

۶. پندگویی امانت دار : در معرفی خود می گوید : البته من برای شما [پندگو و] خیرخواهی امانت دارم!

«إِنِّي لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۱

۱. اعراف، ۶۷.

۲. اعراف، ۶۸ و ۶۹.

۳. شعراء، ۱۲۴.

۴. هود، ۵۷.

۵. احقاف، ۲۳.

۶. شعراء، ۱۲۷.

۷. هود، ۵۱.

۸. شعراء، ۱۲۴ و ۱۲۶.

۹. اعراف، ۶۵.

۱۰. اعراف، ۶۷.

۷. یادآوری نعمت‌های الهی: حضرت به دو نعمت که بسیار روشن بوده توجه می‌دهد. نخست جانیشینی در زمین پس از نابودی قوم نوح و کرامت و ارزش ارزانی شده از سوی حق تعالی، سپس نیروی بدنی و سترگی اندام و درشتی هیکل و در ادامه یادآوری سایر نعمت‌ها. «وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱ و به یاد آورید زمانی را که خدا شما را از پس قوم نوح جانشین کرد و در آفرینش شما را توانایی افزود پس نعمت‌های خدا را یاد کنید شاید رستگار شوید.

۸. امر به توبه و آموزش خواهی: برای جلب رحمت و نعمت‌های بی پایان الهی در گشایش امور دنیایی افزون بر نیرو و توان موجود (در جسم و ایمان و اندیشه) فرمان می‌دهد که به صورت امر است ولی جمله‌ی شرطیه معنا می‌دهد که اگر آموزش خواهی کنی و به سوی او بازگردی، در سایه سار این حرکت ارزش مند، خداوند ابرهای رحمتش را پر باران می‌کند بر شما و بر توان شما می‌افزاید «وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً اِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ»^۲ و ای قوم من! از پرورگار خویش آموزش بخواهید و آن گاه به درگاه او توبه کنید تا از آسمان بر شما باران پیاپی فرستد و نیرویی بر نیروی تان بیافزاید و مجرمانه روی نتابید.

۹. بیم و انداز: آن حضرت امت خود را پروا می‌دهد که اگر توبه و استغفار نکنید نه تنها از رحمت خداوندی بی بهره می‌شوید چه بسا عذابی را که آن را انکار می‌کردید بر اثر پرستش بت‌ها به عنوان قوم دیگری را در زمین جانشین می‌کند و شما با این رفتار ناشایست خود نمی‌توانید زبانی بر او وارد نمایید» بی شک پروردگار من حافظ هر چیزی است. «... وَ يَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوْنَهُ شَيْئًا اِنَّ رَبِّي عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ»^۳ و چون سرباز می‌زنند از دعوت ایشان و به استغفار و توبه رو نمی‌کنند وعده‌ی عذاب می‌دهد که «قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ»^۴ گفت: بی گمان ذاب و خشمی از پروردگارتان بر شما رقم خورده است. پافشاری شما بر پرستش کورکورانه‌ی بت‌ها، باعث دوری شما از خدا و غضب خدا بر شما گشته و عذابی را که ناخوش دارید بر شما فرود می‌آید. منتظر آن باشید! ضمن دعوت به باور و ایمان به آغاز به انجام هم فراخوان می‌دهد همراه با مهرورزی و دل سوزی: «اِنِّيْ اُخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ»^۵ واقعاً من بر شما از عدال روز هولناک می‌ترسم.

۱. اعراف، ۶۹.

۲. اعراف، ۶۹.

۳. هود، ۵۲.

۴. هود، ۵۷.

۵. اعراف، ۷۱.

۶. احقاف، ۲۱.

۱۰. **پاسخ به مجادله‌ی ناحق:** رد استدلال باطل ایشان در گرایش به بت پرستی به پیروی از رفتار نیاکان در بیان حضرت هود «علیه السلام» مشهود است که پدران شما نیز برهان درستی بر خدایی این بت‌ها نداشتند و خدایی بت‌ها جز نام گذاری شما بر آن‌ها چیزی نیست و تنها در پندار شماسست، به دست خود ساخته و به عبادت پرداخته اید. «اتَّجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»^۱

۱۱. **بی‌زاری از معبودان مشرکان:** با گفتار و کردار خود از بتان و بت پرستان براثت می‌جوید و به خدا شهادت می‌دهد و گواه می‌گیرد او را و می‌گوید شما نیز گواه باشید که من از شرک و ورزیدن شما بی‌زارم «... قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُوكُمْ أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»^۲ گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و (شما نیز) گواه باشید که من از آن چه شریک او می‌کنید بی‌زارم.

۱۲. **تحدی:** برای ناتوان‌سازی و معرفی عدم کارایی بت‌ها و بت پرستان در آسیب زدن به او با همه‌ی توان و ادعایی که دارند، «مَنْ دُونَهُ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ»^۳ هر نیرنگی که دارید به کار گیرید و پس از اراده‌ی جمعی که می‌گیرید مرا مهلتی ندهید! (تا بدانید کاری از شما و خدایان دروغی تان ساخته نیست). علامه طباطبایی رحمه الله علیه می‌فرماید: "واژه‌ی جمیعاً اشاره است به تعجیز آن‌ها و بت‌ها هر دو، تادلالتش بر حقانیت خود و بطلان عقاید آن‌ها قاطع تر باشد"^۴.

۱۳. **توکل و اعتماد:** خویش به ذات اقدس باری تعالی رابه رخ می‌کشد. در کنار این تحدی و ناتوان‌سازی بت‌ها می‌فرماید: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۵ بی‌گمان من بر خداوند که پروردگار من و پروردگار شماسست توکل کردم هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که زمام هستی‌اش به دست اوست به راستی پروردگار من به راه راست است.

۱۴. **پند بیداری قوم:** پس از به بن بست رسیدن همه‌ی راه‌های پند و اندرز و ... که می‌فرماید: «وَلَكِنِّي أَرِيكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»^۶ ولی شما را مردم جاهل می‌بینم.

۱۵. **گله مندی از قوم:** در قالب شکایت و گلایه از خدا می‌خواهد او را یاری رسانده و پیروز فرماید. «قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ»^۷

۱. اعراف، ۷۱.

۲. هود، ۵۴.

۳. هود، ۵۵.

۴. المیزان، ج ۱۰، ص ۴۴۸

۵. هود، ۵۶.

۶. احقاف، ۲۳.

۷. مؤمنون، ۳۹.

ث. صالح «علیه السلام»

حضرت صالح برای قوم ثمود که در (وادی القری) ناحیه‌ی جنوب شرق مدین در شرق خلیج عقبه بین حجاز و شام (سوریه‌ی کنونی و پیرامون آن) زندگی می‌کردند و خانه‌هایی کنده کاری شده از سنگ داشتند (و هنوز باقی است)، آن گونه که از نام پیام برشان روشن است از اقوام عرب بوده‌اند به آبادانی زمین پرداخته و کار و پیشه شان کشاورزی بوده و دارای کشتزارها، باغ‌ها و نخلستان‌ها و زندگی شان قبیله ای بوده و مهتران قوم حکم می‌راندند.^۱ و بت پرست بودند فرستاده شد تا با پندهای خیرخواهانه به یادآوری نعمت‌های الهی پردازد و معجزه اش شتری بود که از دل کوه در برابر دیدگان قومش خارج کرد به اذن خدا و تهدید شدند که در صورت تجاوز و پی کردن آن دچار عذاب الهی می‌شوند ولی به جهت انکار و ناباوری آن را پی کردند و در اثر صاعقه (یا زلزله) نابود شدند، خداوند متعال در کتابش ۹ بار در طول ۴ سوره از این پیام بر نام برده است و در ۲۲ آیه به نقل گفته‌های آن حضرت بسنده کرده است که به محور گفته‌های ایشان توجه می‌نماییم:

۱. توحید (بندگی خدا): ای قوم من! خدای را بندگی کنید که جز او شمارا معبودی نیست (و از

بت پرستی دست بردارید). قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...^۲

۲. طرح رسالت: من برای شما، فرستاده‌ای امین هستم. «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ...»^۳

«وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا رَبِّي»^۴ و گفت: ای قوم من! به راستی من پیام پروردگارم را به شما رساندم.

۳. بیم و انذار: بیم می‌دهد قوم را که در صورت پی کردن شتر گرفتار عذاب روز رستاخیز که خیلی

سخت است و عظیم، خواهند شد، «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۵

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي

غَيْرَ تَخْسِيرٍ»^۶ ای قوم من! چه می‌گویید اگر (در این فراخوان) بر حجّتی روشن از پروردگارم باشم از جانب خودش رحمتی به من داده باشد اگر او را نافرمانی نمایم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند پس شما چرا جز خسارت نمی‌افزایید؟

۱. شوقی ابوخلیل، اطلس قرآن، کرمانی، محمد ج ۳/ ۸۹، ص ۳۹ به نشر. مشهد

۲. اعراف، ۷۳ و هود ۶۱.

۳. شعراء، ۱۴۳.

۴. اعراف، ۷۹.

۵. شعراء، ۱۵۶.

۶. هود، ۶۳.

«وَايَا قَوْمٍ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ»^۱ و ای قوم من، این ماده شتر خدا، نشانه و معجزه‌ای است بر شما، پس بگذارید در زمین به چرا بپردازد و آسیب‌اش نرسانید که عذابی زودرس شما را فراخواهد گرفت.

«قَالَ هَذِهِ نَاقَةُ لَهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ»^۲ گفت: این ماده شتری است که یک روز نوبت آب حق او و یک روز معین حق شماست.

۵. رسالت بدون چشم داشت: هم چون دیگر پیام بران پندارهای دنیا طلبی قوم را پاسخ روشن می‌دهد و نخواستن اجر و پاداش برای رسالت خویش را اعلام می‌کند. «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳ و بر این (رسالت) مزدی از شما نمی‌خواهم. اجر من جز بر پروردگار جهانیان نیست.

۶. دعوت به تقوا و پیروی از فرستاده‌ی خدا: آن گاه که برادرشان صالح به آن‌ها گفت: (آیا از خدا) پروا نمی‌کنید؟! پس، از خدا پروا کنید و از من فرمان ببرید. إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا^۴ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»^۵

۷. پندگویی‌های خیرخواهانه: گفت: ای قوم من، چرا پیش از رحمت (و نیکی) با شتاب‌زدگی خواهان عذابید؟ چرا از خداوند طلب آمرزش نمی‌کنید تا شاید مورد رحمت قرار گیرید؟! «نَصَحْتُ لَكُمْ...»^۶ «قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۷ پس از نزول عذاب و نابودی، خطاب به پیکرهای بی‌جان ایشان گفتند: «نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»^۸ من به شما (پندهای) خیرخواهانه گفتم ولی شما نصیحت‌گران (خیرخواه) را دوست نمی‌دارید. و در پرسشی انکاری می‌گوید: «أَتُرْكُونَنِي فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ، فِي جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ، وَ زُرُوعٍ...»^۹ آیا می‌پندارید همیشه در نهایت امنیت (و آرامش) در نعمت‌هایی که این جاست می‌مانید؟! یعنی در مقام انکار، توییح و سرزنش ایشان در طغیان، سرمستی و عیاشی است.

۱. هود، ۶۴.

۲. شعراء، ۱۵۵.

۳. شعراء، ۱۴۵.

۴. شعراء، ۱۴۲ و ۱۴۴.

۵. شعراء، ۱۵۰ و ۱۴۴.

۶. اعراف، ۷۹.

۷. نمل، ۴۶.

۸. اعراف، ۷۹.

۹. شعراء، ۱۴۶ تا ۱۴۹.

و در بد یمن خواندن و فال بد زدن قوم می گوید: طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ^۱ یعنی بهره‌ی شما از شر و عذابی که سزاوار آن هستید نزد خداست، بلکه شما مردمی هستید که در حال آزمایش اید؟!

۸. دعوت به آمرزش خواهی: در ادامه‌ی رهنمودهای سازنده‌ی خویش، مردمان را به استغفار و بازگشت به سوی خداوند فرا می خواند. «فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ»^۲ پس از او آمرزش بخواهید آن گاه به درگاه او توبه کنید که پروردگار من نزدیک و اجابت کننده است.

۹. عدم پیروی از فاسدان: برای رسیدن به اصلاح از پیروی ناشایستگان و الگوهای بزه کار و فساد انگیز پروا می دهد، می فرماید: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ، الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»^۳ و فرمان مسرفان را پیروی نکنید، آن‌هایی که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.

۱۰. یادآوری نعمت‌های الهی: و یاد کنید که شما را از پس قوم عاد جانشین آنان نمود و در این سرزمین جای تان داد که در دشت‌های آن کاخ‌ها می سازید و از کوه‌ها خانه‌ها می تراشید پس نعمت‌های خدا را به یاد آرید و در این سرزمین سر به فساد برندارید. «وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۴

۱۱. وعده‌ی عذاب حتمی و (نابودی قوم): پس از پی کردن شتر فرمودند: «فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَنَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْدُوبٍ»^۵ در شهر خود از نعمت‌های فراهم شده بهره‌مند شوید که بیش از سه روز زنده نخواهید ماند که عذاب در راه، قضایی است حتمی و غیر قابل تکذیب.

ج. لوط «علیه السلام»

حضرت لوط «علیه السلام» از کلدانیان بود و در سرزمین بابل زندگی می کرد و نخستین کسی بود که به حضرت ابراهیم «علیه السلام» ایمان آورد و خدای مهربان او را با حضرت ابراهیم «علیه السلام» نجات داد و به سرزمین فلسطین روانه کرد (وَ نَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ)^۶ و در شهر «سدوم» در جنوبی‌ترین نقطه بحر المیت (دریاچه‌ی لوط) سکونت گزید که آبادی‌های پیرامون را عموره (عاموره)، صوغر و صبویم «مؤتفکات» می خواندند و کار زشت هم جنس گرایی به طور جمعی در نشست‌های عمومی در میان شان رواج داشت! و این

۱. نمل، ۴۷.

۲. هود، ۶۱.

۳. شعراء، ۱۵۱ و ۱۵۲.

۴. اعراف، ۷۴.

۵. هود، ۶۵.

۶. انبیاء، ۷۱.

عمل زشت به صورت یک سنت قومی شده بود و زنان متروک و راه تناسل بسته بود!^۱ از این رو خدای متعال لوط را به سوی ایشان گسیل داشت ولی دعوت به حلال ایشان، سودی نبخشید و فرجام این قوم به نابودی انجامید با بارش سنگ‌هایی از گل نشان دار از سوی فرشتگان عذاب! خداوند نام لوط «علیه السلام» را در ۱۴ سوره و ۲۷ بار برده است و در ۲۱ آیه به نقل گفته‌های ایشان پرداخته است:

۱. هجرت: پس از ایمان به حضرت ابراهیم «علیه السلام» و برای رهایی از آزار و شکنجه و تمسخر قوم، تن به غبار غربت راه سپرد و گفت: «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي»^۲

۲. اعلام رسالت: من برای شما فرستاده ای امانت دار خدا هستم. «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۳

۳. توصیه به تقوی و پیروی از خود: زمانی که با مهر ورزی برادرانه از نفس سرزنش گر (لواحه) قوم خود می جوید که چرا خویشتن بان نیستید و خود را نمی پایید؟ «إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ»^۴ «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»^۵ پس تقوای خدا پیشه کنید و مرا پیروی نمایید.

۴. نخواستن مزد رسالت: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۶

۵. نهی از منکر: هنگامی که (لوط) به قوم خود گفت: آیا عمل زشتی را مرتکب می شوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان مرتکب نشده اند؟ شما از روی شهوت به جای زنان به سراغ مردان می روید (هم جنس گرایی می کنید) «إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ، إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ...»^۷ «أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ، وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...»^۸ آیا از میان جهانیان (تنها) با مردان در می آمیزند و هم سرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده و می گذارید؟! «وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ»^۹ و لوط چون به قوم خود گفت: آیا به فحشا روی آوردید در حالی که (زشتی آن را) می بینید؟! «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ...»^{۱۰} آیا شما با مردها در می آمیزید و راه

(نسل) را می بندید و در محافل خود پلیدکاری می کنید؟! «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ...»^{۱۰}

۱. المیزان، ج ۱۰، ج ۳۱، قم

۲. عنکبوت، ۲۶.

۳. شعراء، ۱۶۲.

۴. شعراء، ۱۶۱.

۵. شعراء، ۱۶۳.

۶. شعراء، ۱۶۴.

۷. اعراف، ۸۱ و ۸۰ و ن ک به آیات: عنکبوت ۲۸ و نمل ۵۵.

۸. شعراء، ۱۶۶ و ۱۶۵.

۹. نمل، ۵۴.

۱۰. عنکبوت، ۲۸.

در همه‌ی این آیات سعی حضرت بر هشدار، بیداری و خودآگاهی به زشتی عمل لواط است که بی‌پیشینه بودن را و بینش و دریافت به دیده و دل خودشان و قطع نسل را با دوری از زنان طرح می‌کند تا خود به داوری نشینند و با آگاهی باز ایستند.

و با لحنی تند، توبیخ آمیز و پرسش گرانه و ... مقصد خویش می‌رساند تا به زشتی عملی واقف گردند!

۶. تحریک به رشادت: برای توسل به معیارهای ارزشی و مورد پسند خودشان و در جهت کشاندن نفس ملامت گر به عرصه‌ی داوری از ایشان می‌پرسد، یک نفر رشد یافته (و خردمند) در میان شما نیست تا به این رفتار زشت مردمان قیام کند و از منکر باز دارد: «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ»^۱؟

۷. داشتن توان برای مقابله: یکی از راه‌های برخورد با منکرات داشتن توان علمی، اخلاقی، جسمی و ... برای رویارویی است که ایشان از نظر عدّه و عدّه در کم‌ترین حدّ بوده که آرزو نموده، ای کاش در میان شما نیرو و (پیروانی) می‌داشتم و تا از پشتی‌بانی آن‌ها برخوردار شده و یا به تکیه گاهی نیرومند پناه می‌بردم و به مبارزه با این عمل زشت شما قد بر می‌افراشتم! «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»^۲

۸. دعوت به حلال: یکی از راه‌های مبارزه با اُفت‌ها و آسیب‌های اخلاقی، اجتماعی، ناهنجاری‌های رفتاری، ارائه‌ی راه کارهای مناسب و نقطه‌های مثبت مقابل آن منکر و اُفت است که ایشان برای بازداشت قوم از ارتکاب به عمل زشت لواط، توصیه‌ی حلال و امر به زناشویی، با دختران خود را می‌دهد و حایز اهمیت است، امر به معروف از خود مایه می‌گذارد تا تأثیرگذار باشد می‌فرماید: «قَالَ هُوَ لَأِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^۳ «قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَأِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ...»^۴ گفت: ای قوم من! این‌ها دختران من هستند آنان برای شما پاکیزه‌ترند.

۹. اندوه از شرایط حاکم بر جامعه و رفتار مردمان از دیگر ویژگی این نقل قول‌هاست که حضرت لوط علیه السّلام با آمدن فرشتگان به صورت جوانان زیبا رو به عنوان میهمان، غبار غم بر چهره اش نشست، چون از اوضاع نا به سامان جامعه و مردم خبر داشت. و احتمال تجاوز از سوی ایشان می‌رفت و آزمندی آنان در ارتکاب این عمل زشت و جوانانی چون این زیبارو، او را به نگرانی و داشت (سیئ بهم و ضاق بهم ذرعاً و قال هذا یومٌ عَصِيبٌ) و گفت: امروز روز سختی خواهد بود (و شروران یکی دو تا نیستند)!

۱۰. آبرو داری و حفظ کیان و منش از دیگر آموزه‌های بیانات ایشان است، چون متوجه شد به اراده‌ی ناپاک قوم نسبت به میهمانان خود پس از پیش نهاد دختران خود و دعوت به حلال و سرکشی قوم، بسیار فروتنانه

۱. هود، ۷۸.

۲. هود، ۸۰.

۳. حجر، ۷۱.

۴. هود، ۷۸.

و با ادب و متانت در خواست کرد؛ از خدا بترسید این‌ها میهمان من هستند. و آب روی مرا نزد میهمانان مبرید و خوارم نسازید «قالَ يَا قَوْمِ ... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي...»^۱
«قالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ»^۲

۱.۱. معرفی روحیات مردم: پس از طی راه‌های گوناگون جهت بازداشت از عمل زشت و (احیای معروف) در میان قوم، به ناچار زبان به طعن ایشان گشود، شاید از خرد شدن شخصیت خویش و جای‌گاه ناشایست و خواهی ناپسند به خود آیند و دست بشویند.

فرمود: «... بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^۳ آری شما مردمی تجاوز پیشه اید!

«قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنْكَرُونَ»^۴ گفت: شما مردمی ناشناس هستید.

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ»^۵ به راستی شما مردمان تجاوز گرید.

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۶ به راستی شما مردمان نادانی اید.

و من از کردار شما بی زاری می جویم و دشمن می دارم: «قالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ»^۷

۱.۲. دعا، و درخواست یاری و پیروزی بر فاسدان و نجات از میان ایشان. از آخرین آموزه‌های دعوت ایشان است فرمودند: «قالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ»^۸ پروردگارا مرا به قوم تبه‌کار نصرت عطا فرما!
«رَبِّ نَجِّنِي وَ اَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ»^۹ پروردگارا من و کسانی مرا از آن چه می نمایند نجات ده و رهایی بخش!

ح. ابراهیم «علیه السلام»

حضرت ابراهیم حدود سده‌ی ۱۷ پیش از میلاد در بابل یا «ورکاء» در جنوب عراق زاده شد از دوران کودکی تا رسیدن به حدّ تمیز و رشد در نهان گاهی دور از جامعه‌ی خود می‌زیسته، چون به نزد قوم خود آمد آن‌ها را بت پرست دید و رفتارشان را نپسندید و به توحید دعوت نمود و با پدر، قوم و پادشاه آن سرزمین (نمرود) احتجاج نمود. و در شهر اور کلدانیه مستقر شد و پس از دعوت، مناظره و بت شکنی ایشان و ناکارآمدی طرح سوزاندن، آن حضرت به حرّان در بخش‌های شمالی بین‌النهرین آمد و گفت: «وَ قالَ اِنِّي ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّي سَيِّدِينَ»^{۱۰} سپس ایشان هم‌راه لوط «علیه السلام» و همسر خود ساره، راهی فلسطین شد و پس از جدایی از لوط به بئر «شعب» و بعدها با

۱. هود، ۷۸.

۲. حجر، ۶۹ و ۶۸.

۳. اعراف، ۸۱.

۴. حجر، ۶۲.

۵. شعراء، ۱۶۶.

۶. نمل، ۵۵.

۷. شعراء، ۱۶۸.

۸. عنکبوت، ۳۰.

۹. شعراء، ۱۶۹.

۱۰. صافات، ۹۹.

هاجر و فرزندش اسماعیل به سرزمین مکه هجرت نمودند. و در شهر الخلیل (حبرون) رحلت نمود و همان جا دفن شد.^۱

حضرت ابراهیم «علیه السلام» پدر پیامبران و دوست خداوند رحمان است که او را به موهبت‌هایی ارزانی داشته و درباره‌اش فرموده: «او حلیم، اواه، منیب، حنیف و تسلیم امر پروردگار. هم چنان او پیام بری صدیق، در دنیا برگزیده و در آخرت از شایستگان است. پاک بوده و خالص، هرگز شرک نوزیده، همواره شکر گزار بوده، امام و دارای شریعت و علم و حکمت است. نبوت در ذریه‌ی اوست. کلمه باقیه در اعقاب و نسل او و در میان آیندگان نام نیک (لسان صدق) دارد. خداوند به او سلام کرده و از نیکوکارانش خوانده است.^۲

در قرآن کریم ۶۹ بار از ایشان نام برده شده در طول ۲۵ سوره و حدود ۸۱ آیه به نقل سخن‌های آن جناب پرداخته است که به محورهای اساسی آن‌ها اشاراتی می‌رود:

۱. دعوت به بندگی خدا (توحید): در دل بندگی خدا، فراخوان به توحید نهفته است و این حصر را

می‌رساند که پرستش بدون شریک و خالصانه، تنها با اعتقاد به توحید است، از این رو حضرت ابراهیم "علیه السلام" می‌فرماید: «وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَانْتَهُوْهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًَا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۳

- خدای را بپرستید و از او بترسید و این برای شما بهتر است اگر بدانید، شما به جای خدا بت‌هایی را می‌تراشید و (به دروغ) می‌پرستید که هیچ روزی را برای شما ندارند، پس روزی را از نزد خدا بجویید و او را بندگی کنید و سپاس گزار باشید که به سوی او باز می‌گردید. یعنی بت پرستی باطل است، تنها پرستش حقیقی منحصراً بندگی خداست، درست است که اله و معبودی باید پرستیده شود. اما آن که سزاوار پرستش است خداست نه بت!؟ از این رو از آزر (پدر خوانده اش) می‌پرسد: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ»^۴ شما چه کسی را عبادت می‌کنید؟ اِ فِ كَا اَلِهَةً دُونَ اللّٰهِ تُرِيدُونَ، فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ!^۵ آیا به محض دروغ معبودهایی جز خدای را می‌خواهید پس پندار شما درباره پروردگار جهانیان چیست؟

«قَالَ أَفْتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ، أَف لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ»^۶

۱. شوقی ابو خلیل، اطلس قرآن، مترجم، کرمانی، محمد، ص ۴۵، ج ۳، به نشر مشهد

۲. المیزان، ج ۷، ص ۳۰۵، ج ۳۱، قم

۳. عنکبوت، ۱۶ و ۱۷.

۴. شعراء، ۷۰ ر ک به آیه: صافات، ۸۵.

۵. صافات، ۸۷ تا ۸۶.

۶. انبیاء، ۶۷ و ۶۶.

«قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ، أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ»^۱ گفت: آیا زمانی آن ها را می خوانید از شما می شنوند یا به شما سود و زیانی می رسانند؟

«قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۲ گفت: قطعاً شما و پدران تان در گم راهی آشکاری بوده اید؟
«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَأُ تَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً...»^۳ و زمانی که ابراهیم پدرش آزر را گفت: آیا بت ها را به خدایی می گیری؟!

«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَائِلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»^۴ در قالب امر به معروف و نهی از منکر بدون لحاظ شرط سن و سال می پرسد. این تندیس هایی که شما ملازم پرستش آن هایی اید چیستند؟
«إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»^۵ هنگامی که پدرش را گفت: ای پدر چرا چیزی را می پرستی که نمی شنود و نمی بیند و نیازی را از تو برطرف نمی کند؟

«قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ، وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ»^۶ گفت: آیا آن چه را که خود می تراشید می پرستید؟!
«قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ، أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۷
گفت: آیا در آن چه می پرستید تأمل کرده اید شما و نیاکان تان به آن ها دشمنان من هستند جز پروردگار جهانیان (که ولی من است)

«وَ قَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ مَا وَكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»^۸
و پس از به داوری کشیدن نفس لوامه و سرزنش و تحقیر و بیان نارسایی ها و آسیب های وارده بر بت ها و به عنوان آلهه ی ایشان از توحید به معاد و قیامت سوق می دهد که فردای روز جای گاه تان در آتش است و هیچ یاری گری شما را نیست! و خودتان نیز یک دیگر را لعن و تکفیر می کنید!

۱. شعراء، ۷۳ و ۷۲.

۲. انبیاء، ۵۴.

۳. انعام، ۷۴.

۴. انبیاء، ۵۲.

۵. مریم، ۴۲.

۶. صافات، ۹۵ و ۹۶.

۷. شعراء، ۷۵-۷۷.

۸. عنکبوت، ۲۵.

۲. تسلیم: چون خود داعی به بندگی خداست و در بندگی خدا، خلوص و تسلیم که همان عمل به شئون دین اسلام است نهفته است و در مقام تسلیم عرضه می‌دارد: «قال: اسَلَّمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱ به اختیار آیین اسلام برگزیده و تسلیم مقام ربوبی عالمیان هستم.

۳. توصیه به دین‌داری فرزندان: یکی از تکالیف سنگین هر فریادگر توحید پس از باور و مقام تسلیم در قول و فعل، پرداختن به خانواده است که در مقام مسؤول به توصیه می‌پردازد که مبادا مرگ شما را فراگیرد و اسلام را بر نگزیده باشید، بکوشید همیشه دین دار باشید و با اسلام بمیرید! «وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»^۲

۴. گفت و شنود با فرشتگان بشارت و عذاب: چون ناخواسته و ناگهانی وارد شدند و سلامی، در پاسخ سلام ایشان گفت: «قالَ سَلامٌ قَومٌ مُنكَرُونَ»^۳ «قالَ سَلامٌ»^۴ و برای پذیرایی گوساله‌ی بریانی تهیه دید. «جاءَ بِعَجَلٍ حَنيذٍ». چون از خوردن باز ماندند پرسید: «قالَ أَلَا تَأْكُلُونَ»^۵ آیا غذا نمی‌خورید؟

و بر خود بی‌می‌احساس کرده و بی‌پرده باز گفت: «قالَ أَنَا مِنكُمْ وَجَلِوُنَّ»^۶ البته، از شما بیم ناکیم. و از رسالت شان پرسید: «فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»^۷ به چه امر مهمی فرستاده شده‌اید؟ که بشارت دادند به فرزندی! به شگفت آمده و اظهار داشت:

«قالَ أُبَشِّرُكُمْ عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تَبَشِّرُونَ»^۸ آیا در چنین جای و روزی (که آثار پیری پدیدار گشته) مرا به فرزند دار شدن مژده می‌دهید؟ به چه چیزی بشارت می‌دهید؟ چون دریافتند از روی شگفتی و تردید است گفتند: بشارتی به حق است! انکار مکن تا در زمره‌ی نومیدان از رحمت خدا باشی. و در پاسخ آنان گفت: «قالَ وَ مَنْ يَنْقُطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ»^۹ کیست که از رحمت خداوند خود نومید گردد جز گم‌راهان؟!

۵. مجادله به نیکوترین روش: یکی از شیون‌های کارآمد در حوزه آموزش، تربیت، رسالت و امر به معروف و ... انتخاب روش مناسب و نیکو، سازگار با شرایط افراد مقابل است، هم‌گونی سادگی،

۱. بقره، ۱۳۱.

۲. بقره، ۱۳۲.

۳. ذاریات، ۲۵.

۴. هود، ۶۹.

۵. ذاریات، ۲۷.

۶. حجر، ۵۲.

۷. حجر، ۵۷ و ذاریات، ۳۱.

۸. حجر، ۵۴.

۹. حجر، ۶۵.

هم‌اندیشی، هم‌رنگی در آرمان، عمل، باور ایشان و تمسک به معیارهای ارزشی آن‌ها و برهان و استدلال بر پایه‌ی منطق خودشان، تا رسیدن به قلّه‌ی مقصود و تفهیم نادرستی باور، رفتار و اندیشه و ... از هنجارهای نظام‌مند این الگوی خدایی است. بی‌پیرایه وارد عرصه‌ی احتجاج و مناظره می‌شود، گویا از غار کوهی به در آمده و هیچ‌گاه دیده به ستاره و ماه و خورشید ندوخته و گام در جامعه‌ی بشری ننهاده است. ساده و ابتدایی است. اندیشه‌ها و باورهای مردمان را نمی‌شناسد از دین و بی‌دینی هیچ نمی‌داند. همه چیز برایش تازگی دارند. چون در میان ستاره پرستان قرار می‌گیرد به سبک آنان درآمده و با دیدن ستاره ای از روی شگفتی و تحیر فریاد بر می‌آورد: «هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ»^۱ این پروردگار من است آن‌گاه که افول کرد گفت: زوال پذیران را دوست ندارم.

پس ماه را که می‌نگرد می‌گوید: «هَذَا رَبِّي» چون افول نموده و از نظرها و دیده‌ها دور می‌شود می‌فرماید: قَالَ لَيْنُ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ»^۲ اگر پروردگار مرا هدایت نکند بی‌گمان از گم راهان خواهم شد. پیام خویش را که دعوت به سوی پروردگار یکتاست، به گوش بت پرستان و حاضران می‌رساند و راه راست بندگی را گوش زد می‌کند بدون رنجش و پژواک رفتاری نادرست و جبهه‌گیری و کینه و دشمنی! تا فطرت پاک انسان‌های ساده زیست عصر را بیدار کند بدون این که خواسته باشند و در ادامه‌ی پیام رسانی به خورشید دیده می‌دوزد و آن را خدای خود می‌خواند: «هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ» گویا هرگز ندیده و خبری از آن ندارد و بلکه اشاره اش نیز «هذا» درست نیست (شمس مؤنث است) تا سادگی اش برساند (مانند پرسش خود از پدر و قومش درباره‌ی بت‌ها که «ما» به کار می‌برد که مخصوص غیر انسان است. یعنی نمی‌داند این بت‌ها دارای شعورند یا سنگ و چوب و بدون شعور؟! تنها می‌داند چیزی هستند که مردم قایل به الوهیت آن‌ها هستند). و به ویژگی بزرگی آن اشاره دارد تا به شگفتی و انگیزه‌ی گزینش آن به خدایی اشاره کند و پس از دور شدن آن از دیده‌ها، پیام نهایی خویش را به گوش جان نا آگاهان غفلت زده می‌رساند و خدشه وارد می‌کند، می‌فرماید: «يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»^۳ من از آن چه که شما شریک خدای یکتا قرار می‌دهید در پرستش، بی‌زاری می‌جویم. تا این جا هم راهی و یک دلی و یک رنگی دارد تا سخن او را بپذیرند و انگیزه‌ی عدول از باورش را بپرسند، در باور خود تردید نمایند و به چراهای بسیار دیگر پاسخ دهند! به فطرت خویش باز گردند، شاید عقیده‌ی خویش را از دوگانگی و شرک پاک سازند.

و پس از مناظره و مشاجره به خدشه دار کردن الوهیت بت‌ها می‌پردازد و آن‌ها را باطل نموده و به اثبات توحید و پرستش خالصانه می‌پردازد. و می‌گوید: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّكْرِ فَطَرَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا

۱. انعام، ۷۶.

۲. انعام، ۷۷.

۳. انعام، ۷۸.

مِنَ الْمُشْرِكِينَ^۱ من روی خود سوی کسی می‌کنم که آفریدگار زمین و آسمان است و با واژه‌ی «حنیفاً» روی گردانده از شریکان او و با جمله‌ی بی‌زاری از مشرکان، آن را تأکید و اثبات نموده است.

و در احتجاج با نمرود که ادعای خدایی داشت در پاسخ ابراهیم «علیه السلام» که گفت: «خدای من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ اظهار داشت. «من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم». و در تحقیر و ناتوان سازی او گفت: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ»^۲ خداوند متعال خورشید را از مشرق بیرون می‌آورد (اگر راست می‌گویی)، تو آن را از مغرب بیاور! این جا بود که آن کافر (نمرود) مبهوت شد.^۳ و این احتجاج و مناظره‌ها علاوه بر مجادله‌های با پدر و قومش، از سوی مردم نیز هست با آن حضرت، که او را از قهر خدایان بیم می‌دادند و پند می‌گفتند تا هم آواز خود سازند و ترک توحید گوید. از این رو حضرت ابراهیم «علیه السلام» در ردّ این دلایل واهی و موهوم می‌فرماید: «أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ...»^۴ آیا با من درباره‌ی خدا احتجاج می‌کنید و حال آن که مرا هدایت فرموده و من از کسانی که شریک اش قرار می‌دهید (بت‌ها) نمی‌ترسم چرا متذکر نمی‌شوید؟! و چگونه از آن چه که شریک خدا کرده‌اید بترسم، در حالی که شما نمی‌ترسید از این که برای خدا شریک گرفته‌اید که خداوند درباره‌ی آن دلیلی بر شما نازل نکرده است پس کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتر است اگر می‌دانید؟!^۵

یعنی با هدایت الاهی نیازی به استدلال ندارم و پروردگارم با تعلیم حجّت‌هایی بر اثبات ربوبیت خود و نفی غیر، مرا هدایت نموده و این برهان، بیان گر این است که او پروردگار من است و جز او چیزی نیست! تنها کسی می‌تواند هدایت کند که پروردگار باشد و هدایت بندگان به سوی خود، از شؤون تدبیر پروردگاری است.

و تیر خلاص را زد و فرمود: «قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۶ «بلکه پروردگار شما آفریدگار زمین و آسمان است که آن‌ها را آفریده است و من بر این مطلب گواهی می‌دهم» و با این بیان، مذهب و آیین مشرکان را در الوهیت از همه‌ی جهات رد می‌کند، یعنی هیچ معبودی نیست جز خدای متعال! (چون آن‌ها بر این باور بودند چند الاله دارند. جز آن الاهی که آسمان و زمین دارند و همه‌ی آن آلهه‌ها غیر از الله تعالی است) یعنی الله تعالی، الاله آلهه‌ها و ربّ ارباب و خالق همه است.^۷ و در پایان به اراده‌ی راسخ و پنهانی خود اشاره دارد و با سوگند و تأکید می‌گوید:

۱. انعام، ۷۹.

۲. بقره، ۲۵۸.

۳. از انواع جدل، یکی انتقال است. همین روشی که حضرت به کار برده، چون استدلال پیشین او را نگرفت و نهمید به بیان دلیل دیگری روی آورد. الاتقان، سیوطی، بحث جدل در قرآن، ص ۱۸۰.

۴. انعام، ۸۰ و ۸۱.

۵. انبیاء، ۵۶.

۶. المیزان، ج ۱۴، ص ۴۲۱، چ ۳۱، قم.

«وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ»^۱ به خدا سوگند پس از آن که پشت کنید و بروید (مراسم عید و ... به خارج شهر) در کار بت‌های تان چاره‌ای اندیشم (و حيله ای کنم). و چون مردم شهر خواستند همگی از شهر بیرون روند برای برپایی مراسم عید و ... ابراهیم «علیه السلام» نگاهی به ستارگان انداخت و گفت: به زودی بیماری من آغاز می‌شود (و نمی‌توانم شما را هم راهی کنم) «فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»^۲ و بنا به قول دیگر، آن حضرت نگاهی به ستارگان کرد و طبق قواعد ستاره شناسان پیش‌گویی کرد که به زودی بیمار خواهم شد (و نمی‌توانم با شما باشم). نظر علامه «رحمة الله عليه» بر این است که نمی‌تواند این تهدید آشکارا بر قومی متعصب و بت پرست باشد و از راز دل خود پرده بردارد و نقشه‌هایش را آشکار سازد، شاید به کسی گفته که می‌دانسته افشا نمی‌شود.^۳

چون شهر را خالی دید سوی بت‌ها شناخت: «فَرَاغَ إِلَى إِلِهِتِهِمْ» (راغ: یعنی با میل یک سویه و از روی خدعه). دید غذا پیش رو دارند چون موجودات شعورمند پرسید: چرا نمی‌خورید؟! «فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ»^۴ جوابی نشنید. پرسید: «مَالَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ»^۵ چرا حرف نمی‌زنید؟! و سپس از روی خشم با تمام توان بر آن‌ها تاخت و کوفت و خرد نمود.

و پس از شکستن بت‌ها و آویختن تبر بر گرده‌ی بت بزرگ و آمدن قوم سوی ایشان در جهت خدشه دار نمودن باور ایشان و هشدار از باور باطل و پندار نادرست بت پرستی در برابر پرستش ایشان، که تو آن‌ها را شکسته‌ای؟ فرمود: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»^۶ از بزرگ‌شان پرسید شاید او این کار را کرده و اگر زبان‌گویی دارند و می‌توانند بیان کنند (شرح ماجرا)! با این بیان و برهان فهماند، پدیده‌های خودساخته و تراشیده، فاقد شعور و درک و بیان و ... ارزش پرستش ندارند! به خود آید و خدای را بنده باشید که علیم است و حکیم.

آن‌گاه به بیان صفات حق تعالی می‌پردازد: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ، وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ، وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ، وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ، وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»^۷ همان کسی که مرا آفریده و او هدایت می‌کند و کسی که مرا اطعام می‌کند و سیراب می‌سازد و چون بیمار شوم او مرا بهبودی می‌بخشد و کسی مرا می‌میراند و سپس زنده ام می‌کند و کسی که امید دارم روز جزا خطاهایم را بر من ببخشد.

۱. انبیا ۵۷.

۲. صافات، ۸۹.

۳. همان.

۴. صافات، ۹۱.

۵. صافات، ۹۲.

۶. انبیا، ۶۳.

۷. شعراء، ۸۳ تا ۷۸.

۶. اطمینان قلبی: برای رسیدن به طمأنینه و یقین فزاینده از چگونگی زنده کردن مردگان می پرسد: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؟» چون پرسیده شد از باور وی پاسخ داد، باور دارم، آری! ولی برای اطمینان قلبی ام! «قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»^۱ شاید برای کشف حقیقت به آدم‌های ناباور یا اعتقاد ضعیف باشد چون پیام رسان است و در نقش هدایت، ارشاد و آموزش و تفهیم حقایق است. و خود با توجه به ویژگی‌هایش از زبان خدا، به ملکوت آسمان و زمین نگریسته بود و علم و حکمت داشت. و در پرسش دیگری از فرشتگان عذاب و بشارت که بر او وارد شده بودند جویا شد: «قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»^۲ و چون روشن شد برای عذاب قوم لوط آمده‌اند در مقام استفهام و تقریر گفت: «قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا»^۳ لوط در میان آن قوم است. تا شاید با این وسیله و چانه زدن مردم را از عذاب برهاند و چه بسا تأخیر اندازد!

۷. بی‌زاری از شرک (و مشرکان): به عنوان الگوی رفتاری و پیام آور یکتاپرستی. چون پندهای خیرخواهانه‌ی خویش در روح و جان مشرکان قوم خود بی اثر دید، در مقام عملی نهی از منکر، اعلام بی‌زاری نمود و کناره گیری کرد تا به زشتی کردارشان توجه دهد. فرمودند: «إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَخُدَّه...»^۴ اعلام بی‌زاری برای همیشه تا به خدای یکتا ایمان آورند! و به پدر خود (آزر) نیز چنین گفت: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ»^۵ من از آن چه که شما می‌پرستید بی‌زارم. جز آن آفریدگاری که مرا آفریده و به زودی هدایت می‌کند به آن چه که جویای آن هستم. «إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»^۶ همانا من از آن چه شریک خدا قرار دهید بی‌زارم.

- «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۷ و من از مشرکان نیستم.

۸. امر به معروف و نهی از منکر: در کمال ادب، متانت و حفظ حریم و حرمت و بدون لحاظ قرار دادن شرط سن و سال به هنگام ضرورت و بروز خطر جدی و تهدید علیه باور، اخلاق و ارزش‌های دین و جامعه و ... که سکوت و سازش روا نیست، از این رو با لحن انکار و توبیخ به پدر خود فرمودند: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا

۱. بقره، ۲۶۰.

۲. ذاریات، ۳۱.

۳. عنکبوت، ۳۲.

۴. ممتحنه، ۴.

۵. زخرف، ۲۶.

۶. انعام، ۷۸.

۷. انعام، ۷۹.

أَبْتِ لَمْ تَعْبُدْ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا، يَا أَبْتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا، يَا أَبْتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا، يَا أَبْتِ إِنَّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا^۱

ای پدر! چرتی را می پرستی که نه می شنود، نه می بیند و نه تو را از چیزی بی نیاز می کند. پدرم! برای من علمی آمده که تو را نیامده، مرا پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم.

ای پدر! (پیروی و) بندگی شیطان مکن که شیطان، نافرمان درگاه خدای رحمان است.

ای پدر! بیم آن دارم که از خدای رحمان عذابی تو را رسد و دوست شیطان شوی.

و چون به سنگ سار شدن تهدید شد با فرستادن سلام و درود و وعده‌ی آمرزش خواهی به ایشان از آن‌ها دوری گزید. «قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا، وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»^۲

«إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ»^۳ جز گفته‌ی ابراهیم به پدر (خواننده‌ی) خود که من برای تو آمرزش خود هم خواست و من برای تو در برابر خدا اختیار چیزی را ندارم.

روش نیک این قهرمان توحید را در رویارویی با مشرکان و ناکارآمدی روش‌های اصلاحی و امر به معروف و نهی از منکر را می بینیم که چگونه بدون جنجال و ناهنجاری راه خویش باز می گیرد و با کناره گیری به مرحله‌ی ای از انزجار قلبی و برخورد عملی دست می یازد.

۹. بیان خواب و اجرای فرمان: چون خواب می بیند و بسان الهام می شمرد و از در چانه زدن و

توجیه وجیه در نمی آید چون برخی آدم‌ها، آیا امر، این جا مولوی یا ارشادی است؟ صادق است یا پندارهای زندگی و اندیشه‌های روزانه؟ کشتن انسان؟ حرمت شرعی؟ جوان؟ آن هم پس از کهن سالی دارای فرزند شدن؟ مقابله مادر؟ تسلیم فرزند؟ و سرانجام اراده‌ای برای اجرا؟ قربانی همه آرزوها!...؟! در توان کیست؟ جز این قهرمان توحید!

به فرزند خویش باز گو می کند: «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ»^۴ ای پسر! من (پیوسته) در خواب می بینم که تو را سر می بُرم بنگر که رأی تو چیست؟ و فرزند بردباری پیشه می کند و تسلیم، می گوید: آن کن که بدان فرمان یافته‌ای! مرا شکبیا خواهی یافت (به خواست خدا).

۱۰. دعا: بخشی از نیایش‌های قرآن (دعاهای قرآنی) از زبان صدق این پیام بر صدیق است که درباره‌ی

۱. مریم، ۴۵ تا ۴۲.

۲. مریم، ۴۷ و ۴۸.

۳. ممتحنه، ۴.

۴. صافات، ۱۰۲.

فرزندان، پدر و مادر و ... آمده:

پس از مقام نبوت در سال‌های پایانی عمر و آزمون پر شمار و سرفرازی در هر یک از آن‌ها به مقام شامخ امامت می‌رسد و برای ذریه اش درخواست می‌کند: «قال وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي»^۱ ولی پاسخ خداوند نرسید ن عهد و رسالت الاهی برستم پیشگان است. «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»!

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ...»^۲ و آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا این مکان را شهری امن قرار ده و مردمش را از نعمت‌های فراوان روزی رسان. هرکس از آن‌ها که به خدا و قیامت ایمان آرند.

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ» آن‌گاه که ابراهیم گفت: این مکان را شهری امن قرار ده و مرا و فرزندانم را از پرستش بت‌ها دور بدار.

«رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» پروردگارا، آن‌ها بسیاری از مردمان را گم راه کرده اند پس هرکه از من پیروی کرد بی گمان او از من است. و هرکه نافرمانی کرد همانا تو آمرزنده‌ی مهربانی.

«رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» پروردگارا، من برخی فرزندانم را در دره‌ای بی آب و علف در کنار خانه‌ی مکرم تو اسکان دادم پروردگارا تا نماز برپا دارند پس دل‌هایی از مردمان را خواهان آنان گردان و از میوه‌ها روزی‌شان ده تا شکر گزارند.

«رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا يُخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ» پروردگارا بی گمان هرچه را نپنهان کنیم یا آشکار سازیم تو می‌دانی و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا پنهان نمی‌ماند.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ» ستایش خدای را که به هنگام پیری، اسماعیل و اسحاق را به من عطا کرد به راستی پروردگار من شنونده‌ی دعاست.

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ» پروردگارا، مرا به پا دارنده‌ی نماز کن و فرزندان مرا نیز، پروردگارا دعای مرا بپذیر.

«رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»^۳ پروردگارا، من و پدر و مادرم و همه‌ی مؤمنان را در آن روز که حساب برپا می‌شود ببامرز.

«رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۴ پس از نوسازی بنای کعبه با دست یاری اسماعیل عرضه می‌دارد که خدایا این کار نیک را از ما بپذیرا باش که تو شنوا و دانایی.

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. بقره، ۱۲۶.

۳. ابراهیم، ۳۵ تا ۴۱.

۴. بقره، ۱۲۷.

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۱
پروردگارا، ما را تسلیم فرمان خود گردان و از نسل ما امتی فرمان بردار خویش پدید آور، و آداب عبادی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای بی شک تویی توبه پذیر مهربان .

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۲
پروردگارا، در میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو بر آنان بخواند . و کتاب و حکمت شان بیاموزند ، و آن ها را تزکیه کنند ، حقا که تنها تو عزیز و حکیمی .

«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ، وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ، وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ، وَاعْفُ عَنِّي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۳

پروردگارا مرا حکمتی عطا کن و مرا به نیکان ملحق گردان و برای من در میان آیندگان زبانی صدق و ثنا گو قرار ده و مرا از وارثان بهشت پر نعمت بگردان و بر پدرم ببخشای که او از گم راهان است . و روزی برانگیخته شدن خوارم مگردان روزی که نه مال ، نه فرزندان ، سود می دهد مگر کسی که دلی پاک به (پیش گاه) خدا بیاورد .
«رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ، رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفُ عَنَّا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۴
پروردگارا بر تو توکل کردیم و به سوی تو روی آوردیم و بازگشت ما به سوی توست . پروردگارا ما را گرفتار دست کافران مکن . و ما را بیمارز ، پروردگارا به درستی که تو مقتدر حکیم .

«رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ»^۵ پروردگارا مرا فرزندی از شایستگان عطا کن .

خ. اسماعیل «علیه السلام»

حضرت اسماعیل از عطایای الاهی است، که فرشتگان مژده اش را به ابراهیم «علیه السلام» دادند و از مادری به نام هاجر، کنیزی هبه شده از سوی همسر دیگر ابراهیم، متولد می شود و در هجرت پدر و مادر به سوی مکه، ایشان را همراهی می کند، در دره های دور، یکه و تنها، گرمای سوزان و تشنگی، که خار بیابان هم جرأت ندارد سر از خاک به در آورد! و ساییدن پاشنه های او زم زم را به جوش و خروش وا می دارد!

سعی بین صفا و مروی هاجر برای نجات اوست، پس از رشد بر اثر خواب پدر، آماده ی قربانی می شود و ذبیح خوانده می شود و در یکی از سفرهای حضرت ابراهیم «علیه السلام» خداوند به او و اسماعیل فرمان نوسازی خانه ی کعبه را می دهد و این دو، این مهم را به جای می آورند. و اسماعیل در همان خانه رحلت می کند و بامادرش در حجر اسماعیل مدفون می شوند! هم سایه ی خدا! در نیم دایره ای که خط طراز دامن هاجر است، تا طواف شکل گیرد و معنا یابد! و مناسک حج مروری بر سیره و رفتار این سه شخصیت است.

۱. بقره، ۱۲۸.

۲. بقره، ۱۲۹.

۳. شعراء، ۸۳ تا ۸۹.

۴. ممتحنه، ۵۰.

۵. صافات، ۱۰۰.

نام این پیام بر ۱۲ مرتبه در قرآن آمده، در طول ۸ سوره و تنها یک آیه از تسلیم شدن و هم اندیشی او با پدر از سوی خدای حکیم در کتابش آمده است و سه آیه از زبان او و پدرش (ابراهیم) (علیهما السلام در قالب نیایش))^۱
«قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۲

گفت: ای پدر، به هر چه فرمان یافته ای انجام ده، به خواست خدا مرا از شکیبایان (و بردباران) خواهی یافت.

د. یعقوب «علیه السلام»

حضرت یعقوب «علیه السلام» فرزند اسحاق و نوه حضرت ابراهیم «علیه السلام» است و در سرزمین فلسطین ساکن بود و سفری به «فدان آرام» در شمال عراق داشت و پس از جریان حضرت یوسف «علیه السلام» به مصر آمد و همان جا رحلت کرد و بنا به وصیت ایشان جنازه اش را به بیت المقدس منتقل و در شهر الخلیل در غاری به نام «مکفیله» دفن کردند.^۳

نا این پیام بر ۱۶ بار در ۱۰ سوره از قرآن کریم آمده و ۱۵ آیه به نقل گفته‌های آن حضرت از زبان خدای متعال اشاره دارد:

۱. توصیه به دین داری فرزندان: هم چون نیای کفر ستیزش (ابراهیم علیه السلام) در توصیه ای به

فرزندان خود. آن ها را در دین داری ترغیب می کند، که مبدا بدون گزینش دین، آن هم اسلام بمیرید، در هر حال دین دار باشید! «و يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ»^۴
و هم چین از معبودشان می پرسد که پس از من معبودتان کیست؟ و چه کسی (و چیزی) را می پرستید؟ «إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي»^۵ که پاسخ می دهند، خدای تو و نیاکان پاک تو را! یعنی بزرگترین دغدغه‌ی خاطر او تدین و تعبد فرزندان است حتی پس از خود!

۲. سفارش رازداری: به محض آگاهی از رؤیای صادقه‌ی یوسف «علیه السلام»، در پندی گران و مهر

ورزانه می گوید: خوابت را به برادرانت حکایت مکن که نیرنگ و خدعه علیه تو می نمایند (به وسوسه‌های شیطان) که شیطان دشمن آشکار انسان است. «لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»^۶

۳. ترس و اندوه از غفلت فرزندان: بنا به پیش نهاد فرزندان، ناگزیر به گسیل داشتن یوسف «علیه السلام»

۱. بقره، ۱۲۷ تا ۱۲۹.

۲. صافات، ۱۰۲.

۳. ابن کثیر - قصص الانبياء، ۱۸۸. تلعلي - قصص الانبياء، ۱۱۰. طبری - قصص الانبياء، ۲۰۹.

۴. بقره، ۱۳۲.

۵. بقره، ۱۳۳.

۶. یوسف، ۵.

هم راه برادران به بازی در دشت و صحرا می‌شود، ولی دل آشوب زده اش ترس و هراس از غفلت برادران در پاس داری فرزند دل بند دارد و می‌گوید: «قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ»^۱ و در هنگام درخواست ایشان برای هم راهی بنیامین در سفر مصر نیز این نگرانی را ابراز می‌دارد: «قَالَ هَلْ أَمْنَكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲ آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم همان گونه که درباره‌ی برادرش (یوسف) اطمینان کردم، خداوند بهترین نگاه بان و رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است. و می‌بینیم چگونه اندوه او رنگ حقیقت می‌گیرد و باورش به نگاه‌بانی پر از مهر و رحمت ایزدی در برگرداندن ایشان نقش می‌بندد.

۴. صبر پیشگی: پس از خبر کشته شدن و قربانی شدن یوسف «علیه السلام» به چنگال تیز گرگ (بی‌گناه و بی‌خبر از همه‌جا) و آوردن پیراهن خونین دروغین گفت: چنین نیست! بلکه دل‌های شما کاری بزرگ را به نظران آراسته (و به وسوسه انداخته) بردباری باید! و خداست که در این باب باید از او یاری خواست. «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِّرْ جَمِلاً وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ»^۳

یعنی فقدان یوسف مستند به دریدن گرگ نیست بلکه مستند به خدعه و مکاری است که شما به کار برده‌اید، با وسوسه ای که دل‌های‌تان آن را طرّاحی کرده و برای تحمل دشواری و تلخی جریان عظیم پیش آمده، شکیبایی را می‌ستاید که صبر خوب است!

و در قضیه‌ی نیامدن برادر مادری یوسف هم این سان می‌فرماید و مستند به همان وسوسه‌ی نفسانی برادران نموده و صبر را پیشه‌ی خود می‌سازد که از پا در نیاید. و امیدوار باز آمدن ایشان باشد «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبِّرْ جَمِلاً عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۴

۵. گرفتن عهد و پیمان (و میثاق الاهی): در پی درخواست فرزندان برای هم راه سازی بنیامین در سفر مصر فرمود: «قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقاً مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»^۵ من هرگز با شما گسیل نخواهم داشت (اورا) که پیمان مؤکد خدایی بدهید که او را حتماً نزد من خواهید آورد، جز آن که از توان شما خارج باشد (مانند مرگ و...) و هنگامی که پیمان مؤثّق خود را در اختیار او نهادند، گفت: «خداوند نسبت به آن چه می‌گوییم ناظر و نگاه‌بان است (به عنوان وکیل)».

۶. پرهیز از جمع شدن در یک‌جا: به جهت شمار زیاد بودن فرزندان و ورود از یک درب، این پندار

۱. یوسف، ۱۳.

۲. یوسف، ۶۴.

۳. یوسف، ۱۸.

۴. یوسف، ۸۳.

۵. یوسف، ۶۶.

بر وی غلبه یافت که شاید به چشم آیند و گرفتار کین و حسادت حسودان و پرکینان قرار گیرند و یانقشه ای بر کشتن و تفرقه‌ی ایشان طراحى نمایند بدخواهان. از این رو سفارش کرد به پراکندگی در وارد شدن و گفت: «يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۱ من نمی‌توانم شما را از دست‌گیری خداوند بی‌نیاز کنم و حکم و فرمان تنها برای خداست و توکل من به خداست. یعنی اراده و هر سبب دیگری نمی‌تواند چاره‌ساز باشد جز خداوند.

۷. سوز و آه هجران: در فراق فرزند چنان بی‌تاب شد که اندوه خویش از نهاد نهران به رخ سارش کشیده شد و نتوانست غم فراق را پنهان سازد و پخش شد و واژه «بَثَّ» گویای همین معناست در آیه ای که از قول یعقوب «علیه السلام» است: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲ گفت: «من اندوه و غم فراوان خود را (به شما خانواده ام شکایت نمی‌کنم) به خدای سبحان شکایت می‌کنم من از خداوند چیزهایی را سراغ دارم که شما نمی‌دانید». و اندوه هم‌راه با خشم و غضب خویش را فرو برد و نگریست به راه و گریست تا بینایی خویش از دست داد و از روی خشم از فرزندان روی بگرداند. «وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَ اَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ»^۳

۸. امیدبخشی به پسران: پس از همه‌ی دل‌واپسی‌ها و اندوه‌ها، روح امید را در دل و جان فرزندان می‌دمد و فرمان می‌دهد که ای فرزندان من، به جست و جوی یوسف و برادرش در آید و از روح خداوندی نوید مگردید که تنها کفر پیشگان نویدانند. «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۴

۹. شوق وصال: پس از گسیل جامه‌ی یوسف «علیه السلام» و آمدن برادران سوی کنعان، شامه‌ی بویایی نیرومند درد کشیده و زار مانده از هجران یار، امید وصال می‌یابد به شوق و عشق و احساس عزیز، جان می‌گیرد «قَالَ أَبُوهُمْ إِنَّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْ لَا أَنْ تَفَنَّدُونَ»^۵ می‌گوید: بوی یوسف را حس می‌کنم / و دیدار نزدیک است / اگر مرا به ضعف رأی نسبت ندهید .

۱. یوسف، ۶۷.

۲. یوسف، ۸۶.

۳. یوسف، ۸۴.

۴. یوسف، ۸۷.

۵. یوسف، ۹۴.

و پس از به دست آوردن بنیامین به علم خود درباره‌ی حقایق نهان اشاره می‌کند و می‌گوید: «نگفتم که من از جانب خدا علمی دارم که شما از آن بی بهره اید» «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱

۱۰. آموزش خواهی (پس از اعتراف و درخواست فرزندان) : پس از تأویل رؤیای صادقه‌ی یوسف «علیه

السلام» و اعتراف و اقرار به لغزش برادران در گناهی که مرتکب شده بودند و در پی درخواست ایشان برای آموزش خواهی، وعده می‌دهد که در آینده ای نزدیک از خدای مهربان و آمرزنده برای ایشان آموزش می‌خواهد «گفته‌اند شب جمعه نزدیک بوده و مراد او). قَالَ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۲

ذ. یوسف «علیه السلام»

حضرت یوسف «علیه السلام» یکی از ۱۲ فرزند یعقوب نبی «علیه السلام» است و اراده‌ی خدا بر این تعلق گرفت که او را علم و حکم و سلطنت دهد و رؤیای او، بشارت این عزت‌ خدایی بوده که پس از خدعه‌ی برادران در بیت المقدس به چاه افکنده شد و در پایتخت «هیکسوس‌ها» افاریس (صان الحجر کنونی نزدیک دریاچه‌ی منزله) به عنوان برده فروخته شد و پس از فراز و نشیب زندگی، آزموده شد و به حکومت مصر رسید و در سرزمین جاشان در شمال «بلیس» (سقط الحنه کنونی) زندگی مناسبی برای خاندانش فراهم نمود و پس از رحلت، پیکرش به الخلیل (حبرون) آورده شد. تابوت او در غار «مکفيله» قرار دارد بنای یادبودی در نابلس «شکیم» دارد و بنای دیگری در شهر «نیک» در «قلمون» سوریّه.^۳

و نام این پیام بر ۲۷ بار در سه سوره آمده و سوره ای به نام وی نام گذاری شده و در حدود ۳۰ آیه به نقل گفته‌های وی اشارتی رفته از سوی خدای متعال:

۱. بیان راز: با دیدن خواب نزد پدر می‌آید تا پرده از راز رؤیایش برگردد «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ

إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^۴ و پدر خاطر نشان می‌سازد این خواب بشارتی است از خدای متعال تا مایه‌ی رشد و تربیت روحی و ... تو باشد و برای ولایت و تقرب خدا آماده سازد.

۲. ادب بندگی (در پناهندگی): چون همسر عزیز مصر از وی کام جویی خواست و درها را محکم بست

و او را سوی خود خواند: «هیتَ لک» یوسف با همه‌ی وجودش به ریسمان استوار توحید دست یازید و خدای را نیکوترین مربی خود خواند و نکوداشت مقام و منزلت خود را از سوی حق تعالی یاد آورد و پناهنده‌ی آن توانای یاری گر حکیم شد و گفت: «ستم گران هرگز رستگار نمی‌شوند» «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي

۱. یوسف، ۹۶.

۲. یوسف، ۹۸.

۳. شوقی ابو خلیل، اطلس قرآن، محمد کرمانی، ص ۷۵، ج ۳، ۸۹، مشهد، به نشر.

۴. یوسف، ۴.

أَحْسَنَ مَثْوَىٰ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»^۱

۳. صداقت: چون در پی هم دویدند تا پشت آخرین درب به سوی مصر رسیدند و در پرس و جوی حقیقت، به شوی زلیخا در کمال راستی و درستی و بدون هیچ تأکید و سوگندی (تنها از روی اطمینان، آرامش و یقین) و رعایت ادب گفت: «وی از من کام خواست» و گواهی از اهل آن زن، صداقت یوسف را با شهادت شگفت انگیز خود مورد تأیید و تصدیق قرار داد و شوی او نیز به نیرنگ عظیم زنان اعتراف نمود «قالَ هِيَ رَاوَدَّتْنِي عَن نَفْسِي»^۲.

۴. بیان حال: در رویارویی با خواش زنان مصر، زبان حال به آفریدگار گفت: «خدایا رضای تو در زندان برایم خوش تر است از کام روایی با زنان / ولی به بهای دوری از رضای تو و خرید خشم تو به لذت گذرای احساسات مادی / مگر ایشان اگر نگردانی ز من، هر آینه از جای کنده شده و سوی آن ها متمایل شوم و از جمله‌ی جاهلان باشم». «قالَ رَبُّ السَّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۳.

۵. دعوت به توحید (در پرتو تعبیر) به مقتضای حال: در روی کرد هم بندیان به آن حضرت، با پندار نیک از نگاه به سیمای نیکوکار او درخواست تعبیر خواب‌های شان را نمودند که به اقتضای حال تمهید بر یکتاپرستی نمود و این موهبت را از آموزش‌های پروردگار خود دانست و حسب و نسبت خویش را فاش کرد، مانند باور خدایی اش در سرزمین مصر فرمود:

«قالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ»

«یا صاحبِ السَّجْنِ ءَ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ، مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

«یا صاحبِ السَّجْنِ اٰمَّا اٰحَدَكُمَا فَيَسْتَقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَاٰمَّا الْاٰخَرُ فَيَصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَاسِهِ فُضِيَ الْاَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»^۴

۱. یوسف، ۲۳.

۲. یوسف، ۲۶.

۳. یوسف، ۳۳.

۴. یوسف، ۴۱ تا ۴۷.

در این گفت و شنود ضمن شناساندن خود، به یک برهان توحیدی در پرستش آفریدگار یکتا توجه می‌دهد و با دریافت بستر مناسب زمان به فراخوانی خود به توحید اقدام می‌کند که آموزه‌هایش زمان شناسی و تکلیف در پرتو شرایط ساری و جاری است.

و چون یقین داشت به آزادی یکی از آن دو، از او خواست تا نزد اربابش از او هم یادی کند و فراموشی او (هم بند آزاد شده) موجب شد چند سالی در بند بماند «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ...»^۱.
تا خواب ملک پیش می‌آید و ناتوانی تعبیر گران و هم بندی آزاد شده را یاد یوسف «علیه السلام» به خاطر آمدن (به ارباب از توان او گفت) آمد برای تعبیر نزد او و چنین گفت یوسف «علیه السلام»:

«قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ، ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ، ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ»^۲
هفت سال پیای کشت کنید، هر چه برداشتید، جز اندکی که می‌خورید در خوشه نگه دارید، آن گاه از پی این سال‌ها هفت سال سخت بیاید...» که آن چه از پیش برای آن سال‌ها کنار گذاشته اید می‌خورند جز اندکی از آن چه ذخیره می‌کنید سرانجام پس از آن سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و در آن سال (بر اثر فراوانی میوه‌ها) عصاره می‌گیرند.

۶. تبرئه‌ی خود (و پاک‌سازی ذهن‌ها از بزه انتسابی): پس از اندکی پیک پادشاه آمد تا او را به حضور

ملک آورد که او را خطاب کرد که نزد سلطان برو و پرس قصه‌ی زنانی که دست‌های‌شان را بردند چه بود؟ که پروردگرم از نیرنگ‌شان آگاه است «قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ»^۳

و علت این تفحص را بیان می‌دارد که عزیز بداند او در نهان به او خیانت نورزیده است. «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُءُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ»^۴

و من خود را تبرئه نمی‌کنم چون نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می‌دهد، مگر آن که پروردگرم رحمی نماید... «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۵

۷. مسؤولیت‌پذیری (در پرتو علم و قدرت حفظ): پس از آزادی و صدور فرمان مکانت و امانت مطلق وی

از سوی شاه، از او درخواست کرد که او را به خزانه داری بگمارد تا در جمع آوری و تقسیم ارزاق در

۱. یوسف، ۴۲.

۲. یوسف، ۴۹ تا ۴۷.

۳. یوسف، ۵۰.

۴. یوسف، ۵۲.

۵. یوسف، ۵۳.

سال‌های سخت هر که را به فرا خور حال خویش بهره‌مند سازد «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^۱

۸. ترفند دیدار (برادر کوچک تو): با آمدن برادران، و شناسایی ایشان از سوی حضرت و بهانه‌ی اکرام و بهترین پذیرایی از میهمان و کم نفروشی و ... زمینه‌سازی کرد تا پیش نهاد خویش به ایشان عرضه کند که در سفر بعد برادران را همراه آورید، جز این، حق خرید آذوقه (طعام) و وارد شدن به سرزمین مرا ندارید. و با این لحن نرم تهدید، سرپیچی و نافرمانی ایشان را هشدار می‌دهد! «قَالَ أَتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُون»^۲

و در مرحله‌ی بعد این نقشه‌ی ترسیمی، فرمان داد تا نقدینه و هر چه که در برابر طعام پرداخته‌اند در خورجین‌های شان نهند، تا در بازگشت به سرای خود دریابند همان پول و نقدینه‌ی خودشان است و دل‌های شان بیش تر متوجه آن‌ها گردد و به طمع شان وا دارد تا بر گردند و از احسان وی بهره‌مند شوند «وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۳ و نقشه‌اش گرفت و با وثیقه‌ی الاهی نظر پدر را جلب و برادر کوچک تر را همراه خود آوردند، تا او را دید، بدو گفت: «إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۴

«من برادر تو هستم، از آن چه که آن‌ها انجام می‌دهند اندوه گین و ناراحت مباش». و با تباری به جاسازی جام پرداخت و در پی کاوش، دربار و توشه‌ی برادر یافت و خودش را گروگان گرفت (سزای کردار) و چون تهمت دزدی از آن‌ها شنید سخت بر آشفت و خشم فرو برد و پنهان داشت ولی گفت: «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَغْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»^۵

«وضع شما بس بدتر است و خدا به آن چه که حکایت می‌کنید آگاه تر است». و پیش نهاد کردند به جای گزینی یکی از خودشان به جای برادر (متهم) که یوسف گفت: «پناه بر خدا! که ما دیگری را جای کسی بگیریم که متاع خویش را نزد او یافتیم، که در این صورت ما از ستم کاران خواهیم بود».

«قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ»^۶

بدین سان، برادر به حضور طلبید و او را نزد خود نگه داشت و به دیدارش شتافت.

۹. تذکر به کردار زشت گذشته: با پرسشی نه برای سرزنش و مؤاخذه، تنها به جهت مخاطب سازی خطا

۱. یوسف، ۵۵.

۲. یوسف، ۵۹ و ۶۰.

۳. یوسف، ۶۲.

۴. یوسف، ۶۹.

۵. یوسف، ۷۷.

۶. یوسف، ۷۹.

کاران به کردار گذشته شان که هیچ یادتان هست چه کردید؟! و راه عذر را هم به ایشان آموخت و توجیه را باز گذاشت و فرمود: زمانی که جاهل بودید! «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»^۱ پرسیدند تو یوسفی؟ قالوا أءَنْتَ لَأَنْتَ يُّوسُفَ؟ گفت: «أَنَا يُّوسُفَ وَ هَذَا أَخِي»^۲ آری! من یوسفم و این برادر من است. «فَلَمَّا عَلِمْنَا إِنَّهُ مِنْ يَتَّى وَ يَصْبِرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۳ به راستی خدا بر ما، منت نهاده است بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی سازد.

۱۰. گذشت مقتدرانه: و چون برادران به لغزش های خود متعرف شدند و عذر خواستند بدیشان

فرمود: «لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۴

امروز روز خُرده حسابها نیست (تا من بشمارم یک یک که شما چه کردید؟) و بر ایشان آموزش خواهی کرد و با تمام توان و عظمت و علم و حکمت از خطای ایشان به عفو عظیم و لطف و ... گذشت و انتقام را به عفو و اغماض رساند و درسی از کرم داد.

۱۱. دعوت برای تأویل رؤیا: به برادران فرمان داد به سوی کنعان رو بسپارید و پیراهن مرا به نزد پدر

رسانده و روی او بیاندازید تا بینایی اش را باز یابد و همگی (با خانواده، قبیله و عشیره) نزد من آید و در مصر امان خواهید یافت. «اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوَّةُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بِصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ»^۵.

«وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»^۶ و گفت: وارد مصر شوید که به خواست خدا در امان خواهید بود.

و پس از نشانیدن پدر و مادر بر تخت، همگی سجده کنان به رو افتادند و گفت: «وَ قَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...» ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است که پروردگارم آن را راست گردانید.

۱۲. دعا: آن گاه زبان به ذکر نعمت های الهی گشود و گفت: «وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ

بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنْ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۷ و به من احسان نمود آن گاه مرا از زندان بیرون آورد و شما را از بادیه ی (کنعان) به این جا آورد پس از آن که شیطان میان من و برادرانم را برهم زد بی گمان پروردگار من برای آن چه بخواهد دقیق تدبیر می کند. زیرا او دانایی حکیم است.

۱. یوسف، ۸۹.

۲. یوسف، ۹۰.

۳. یوسف، ۹۰.

۴. یوسف، ۹۲.

۵. یوسف، ۹۳.

۶. یوسف، ۹۹.

۷. یوسف، ۱۰۰.

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَكَيْفِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوْفَنِي مُسْلِمًا وَالْحَجْنِي بِالصَّالِحِينَ»^۱ پروردگارا تو به من بهره ای از فرمان روایی دادی و راز تعبیر خواب ها به من آموختی ای پدید آورنده ی آسمان ها و زمین ، پروردگارا! تو درد دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگانم بفرما.

ر.الیاس «علیه السلام»

الیاس «علیه السلام» به همراه «یسع» از پیام بران بنی اسرائیل است که در سرزمین لبنان کنونی بر مردمی مبعوث شد که بتی به نام «بعل» داشتند و شهر «بعلبک» امروزی برگرفته از نام همین بت است، که ایشان در میان این قوم بود و در غار شمس رحلت کرد و دوبار در ۲ سوره از ایشان نام برده شده و تنها سه آیه به نقل گفته‌های آن حضرت اختصاص دارد.

۱. دعوت به توحید: همانند سایر پیام بران، محور فراخوان ایشان، دعوت به یکتاپرستی، تقوا پیشگی و توبیخ و سرزنش مشرکان و فرمان به دست برداشتن از بت پرستی است می‌فرماید: «إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ، أَلَا تَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ، اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ»^۲.

ز.خضر «علیه السلام»

نام اصلی ایشان تالی بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام ابن نوح است، که معجزه‌اش این بود که روی هر چوب خشکی می‌نشست سبز می‌شد و روی هر زمین بی علف و گیاهی می‌نشست سبز و خرم می‌گشت و به همین جهت «خضر» نامیدند و در وصف او خداوند فرمود: «أَتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۳ گویند حضرت آدم برای بقای او تا روز رستاخیز دعا کرده است^۴ و هم عصر موسی و هارون بود و در ۱۰ آیه و در طول یک سوره گفته‌های ایشان و مصاحبتش با موسی «علیه السلام» را آورده است:

۱. ناشکیبایی: در پی در خواست هم راهی موسی «علیه السلام» با ایشان برای رشد یابی و فراگیری از علم خدادادی وی گفتند: تو نمی‌توانی آن چه را که در راه تعلیم از من می‌بینی تحمل کنی! تاب روش تعلیمی و آموزشی مرا نداری! «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۵

(و برتابیدن او برخاسته از عدم احاطه‌ی علمی او به روش آموزشی خضر است).

«وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»^۶

۱. یوسف، ۱۰۱.

۲. صافات، ۱۲۶ تا ۱۲۴.

۳. کهف، ۶۵.

۴. سیوطی، الدر المنثور ج ۴، ص ۲۳۴.

۵. کهف، ۶۷.

۶. کهف، ۸.

۲. سکوت (برای یادگیری): چون موسی «علیه السلام» پذیرفت به او گفت: اگر پیروی مرا نمودی

باید از هر چه که دیدی و برایت گران آمد، نمی‌پرسی تا خود آغاز به سخن نمایم.

«قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»^۱.

تا به سوراخ کردن و معیوب نمودن کشتی رسید و موسی «علیه السلام» زبان به پرسش و اعتراض گشود و سؤال او را بی جا قلمداد نمود و گفت: «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۲ آیا نگفتم تو توانایی تحمل با من بودن را نداری؟! و عذری خواست تا کشتن آن غلام پیش آمد و باز اعتراض! که به وی گفت: «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۳ با تو بودم! مگر نگفتم تو نمی‌توانی (و با این جمله و تکرار سخن پیشین به گونه‌ی اعتراض به موسی است که چرا به سفارش من اعتنایی نکردی، عهدت را فراموش کردی؟!)

و شرط کرد اگر پرسش دیگری کرد ترک مصاحبت کند، تا رسیدند به روستا و کسی به طلب طعام این دو پاسخی نداد و همت گماشت به بر پایی دیواری...! و موسی بر آشفت و گفت خوب بود در برابر کارت مزدی می‌ستاندی (تا غذایی خریده و سدّ جوع نمایم) گفت: «قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»^۴. گفت: این (زمان) جدایی میان من و توست. اینک تو را از باطن آن چه نتوانستی بر آن صبر کنی خبردار می‌کنم.

۳. رازگشایی کارهای شگفت: و شروع کرد به پاسخ دادن نسبت به کردار خویش، تا حقیقت بر

مصاحبش روشن شود، هم چنان که وعده داده بود به زودی تو را خبر می‌دهم. «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وِراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا»^۵ اما آن کشتی از آن بینوایانی بود که (با آن) در دریا کاری می‌کردند پس خواستم معیوب سازم چون پشت سرشان حکم رانی بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می‌گرفت.

«وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا»^۶ و اما آن نوجوان پدر و مادرش هردو مؤمن بودند پس ترسیدم مبادا آن دو را به طغیان و کفر بکشاند.
«فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا»^۷.

۱. کهف، ۷۰.

۲. کهف، ۷۲.

۳. کهف، ۷۵.

۴. کهف، ۷۸.

۵. کهف، ۷۹.

۶. کهف، ۸۰.

۷. کهف، ۸۱.

پس خواستم که پروردگارش آن دو را به پاک تر و مهربان تر از او عوض دهد.

«وَ اَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا»^۱.

و اما آن دیدار از آن دو پسر بچه ی یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی برایشان وجود داشت و پدرشان مردی شایسته بود پس پروردگارت خواست آن دو یتیم به حد رشد برسند و گنج خویش را بیرون آورند که رحمتی بود از پروردگار تو. و این کارها را از پیش خود نکردم این بود و از آن چه که نتوانستی بر آن صبر کنی.

س. عَزِير «عَلَيْهِ السَّلَام»

خداوند نامی از وی نبرده و تنها در یک آیه به باور، اقرار و ایمان او اشاره کرده که پیام بری بوده مبعوث قومی که در گذرش به دهی، همه را واژگون می بیند و بی جان و با خود می گوید: «خدا این ده و این همه مرده را چگونه زنده می کند»؟!

۱. امکان معاد: و خداوند او را می میراند با الاغش. و پس از صد سال زنده می گرداند و هاتفی می پرسد درنگ تو (مکت تو در این جا و این حال) چه قدر بوده؟ می گوید: «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» یعنی یک روز یا نیم روز! (یعنی فاصله بوده بین مردن و زنده شدن او).

و چون به غذایش می نگرد و زنده شدن تدریجی و مرحله به مرحله ی مرکبش. در پایان روشن شدن حقیقت، می گوید: «أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۲ می دانم که خداوند بر هر چیزی توانست.

ش. هَابِيل «عَلَيْهِ السَّلَام»

یکی از فرزندان آدم است که اولین قربانی در زمین است. به دست برادر خویش! و برادر کشی بنا به نقل طبری در مکه روی داد و قابیل از ترس پدر به یمن گریخت. و آرام گاه وی در کوهی مشرف بر درّه و رودخانه «بوردی» در سمت راست جاده ی دمشق به «الزبدانی» در منطقه ی تکیه است به طول ۱۵ متر گفته اند! (این جانب خود دیده ام قبر منسوب به هابیل حدود ۷ متر طول دارد طبق کاوش های پژوهشگران ژاپنی و در ارتفاعات کوه قاسیون دمشق و سوریه قرار دارد).

و نامی از ایشان برده نشده تنها در یک سوره و سه آیه به نقل گفته های ایشان اشاره دارد.

۱. کهف، ۸۲.

۲. بقره، ۲۵۹.

۱. پذیرش (هر کار نیکی) به شرط تقوا: هر یک از فرزندان آدم برای تقرّب کاری انجام دادند. که از یکی پذیرفته شد و آن که نذرش ردّ شده بود، تهدید به کشتن نمود و سوگند یاد کرد اهابیل گفت: «من چه گناهی دارم؟! زیرا خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد». «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۱

۲. خداترسی مانع قتل برادر: پس از تهدید به کشتن وی از سوی برادر و یاد کردن سوگند و تأکید گفت: «اگر تو برای کشتن من دست بگشایی، من هرگز به قتل تو دست دراز نمی کنم، چون از خدای متعال که پروردگار من است بیم دارم». «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۲

(و با این خویشتن داری و مقام خوف خدایی) می خواهم تو بار گناه من و خودت را بر دوش کشی و از دوزخیان گردی و سزای ستم کاران همین است. «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»^۳

ص. پیام بری از بنی اسرائیل

این پیام بر بنا به تفسیر مجمع البیان^۴، شموئیل (صموئیل) مدفون در ساوه است. و بنا به تفسیر قمی^۵، ارمیاست. و برخی هم به یوشع و شمعون باورمند هستند. به هر حال بزرگان بنی اسرائیل سوی او آمدند و درخواست کردند تا بر ایشان فرمان دهی بگمارد تا به پیکار و کارزار جالوت روند.

۱. فرار از جنگ (جنگ گریزی): بدیشان گفت: در خود می بینید که اگر کارزار بر شما واجب شد شانه خالی نکنید؟! «قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا...»^۶

و دوری از دیار و یار و فرزند خویش را گواه گرفتند و گفتند: چرا کارزار نکنیم؟! ولی همین که پیکار بر آنان مقرر شد به جز اندکی، همه روی بتافتند...!

۲. بشارت به فرمان ده: پیام بر به ایشان مژده داد که خداوند طالوت را بر ایشان گسیل داشته و به عنوان پادشاه و فرمان ده آنان معرفی کرده است تا در رکابش به جنگ و پیکار پردازند. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»^۷ و فریاد بر آوردند که از کجا وی را بر ما سلطنت باشد؟ ما به شاهی از او سزاوار

۱. مائده، ۲۷.

۲. مائده، ۲۸.

۳. مائده، ۲۹.

۴. ج ۱، ص ۳۵۰

۵. ج ۱، ص ۸۱

۶. بقره، ۲۴۶.

۷. بقره، ۲۴۷.

تریم! او خیلی دارا نیست.

۳. معیار گزینش (توان علمی و جسمی): به ایشان گفت: «خداوند او را از شما سزاوارتر دیده، چون

دانشی بیش تر و تنی نیرومندتر دارد. خداوند ملک خویش به هر که خواهد می دهد، که همانا خدا وسعت بخش و داناست «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^۱

۴. بیان معجزه (در اثبات بعثت و صدق بیان): پیام برشان بدیشان گفت: «إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ

سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲
نشان پادشاهی وی این است که صندوق معروف دوباره به شما باز می گردد، تا آرامشی از سوی پروردگار تان باشد و باقی مانده ای از آن چه خدا به خاندان موسی و هارون «علیهما السّلام» داده بود در آن است، فرشتگان آن را حمل می کنند، که در این نشانه برای شما پندی است اگر ایمان داشته باشید.

ض. زکریّا «علیه السّلام»

گفته شده که وی نجار بوده و در تاریخ زندگی او جز نیایش در طلب فرزند و پذیرش دعای او و زاده شدن یحیی «علیه السّلام» و کفالت مریم و سر زدن به او در محراب عبادت در کلام خداوندی نداریم، ولی او را به صفت نبوت، وحی، عبودیت و صف نموده و از جمله پیامبران، صالحان، برگزیدگان، مخلصان خوانده و هدایت شده معرفی کرده است (در آیاتی چند). قومش تصمیم به کشتن او گرفت و آن جناب پناهنده‌ی درخت شد و شیطان از کمین گاه او خبر دار شد به اژه کردن راه‌نمایی کرد و او را به دو نیم کردند و برخی گویند به مرگ طبیعی مرد و یا در جریان فرزندش به شهادت رسید (در بیت المقدس) و بنای یادبودی در مسجد جامع دمشق دارد.^۳
خداوند در کلامش، ۷ بار در ۴ سوره از وی نام برده و در ۱۰ آیه به بیان گفته‌ها و نیایش‌های او پرداخته است:

۱. بقره، ۲۴۷.

۲. بقره، ۲۵۲.

۳. شوقی، ابوخلیل، اطلس قرآن، محمد کرمانی، ص ۱۱۷، ج ۳، ۸۹، به نشر، مشهد.

۱. دعا در طلب فرزند: کفالت مریم و دیدن عبادت‌های او و عنایات حق تعالی، او را به رحمت

خدا بیش از پیش تحریک نمود تا خدای خود را خواند و ذریه طیبه‌ای مسألت نمود با این که سال خورده بود و زنش نازا! «و زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»^۱ و زکریا هنگامی که پروردگار خود را خواند پروردگارا مرا تنها (بدون فرزند) مگذار و تو بهترین وارثانی.

«قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا، وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»^۲. گفت: پروردگارا استخوانم سست و (موی) سرم از پیری سپید گشته است و هرگز در دعا از تو ای پروردگار من، بی بهره نبوده‌ام. و من پس از خود از بستگانم (نسبت به حفظ آیین تو) در هراسم و زخم نازاست پس مرا از جانب خود جانینی عطا کن که هم و ارشاد من باشد و هم وارث خاندان یعقوب و ای پروردگار من او را پسندیده گردان!

«قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۳ گفت: پروردگارا! از جانب خود فرزندی پاک عطایم کن که تو شنوای دعایی.

و دعایش به درگاه ایزدی پاسخ اجابت را به همراه داشت و چون در محراب عبادت بود مژده‌ی حق را از زبان فرشتگان شنید که «یحیی» زاده خواهد شد و از عطایای الهی است و آیتی بر جهانیان!

۲. شگفتی: چون این بشارت در محراب شنید به شگفت آمد و برای روشن شدن حقیقت حال پرسید:

من و فرزند؟! چگونه؟ درحالی که خود سال خورده و زخم نازاست! و من از پیری به فرتوتی رسیده‌ام! «قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ»^۴

«قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ»^۵

شنید که اراده‌ی خدا چنین تعلق گرفته! گفت: مرا نشانه‌ای قرار داده! «قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً»^۶ خبر آمد؛ نشان‌هاست این است که سه روز با مردم سخن گفتن نتوانی مگر با اشاره! و پروردگارت را بسیار یاد کن و هر صبح و شام به تسبیح او پرداز.

۳. طلب فهم از رزق و کرامت مریم: هر گاه که وارد بر او شد، رزقی که نشانه‌ی کرامت خدایی نسبت به مریم

بود دید و سرانجام پرسید (قالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا)^۷ او هم پاسخی داد که قانعش ساخت: (هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ).

۱. انبیاء، ۸۹

۲. مریم، ۴ تا ۶.

۳. آل عمران، ۳۸.

۴. آل عمران، ۴۰.

۵. مریم، ۸.

۶. آل عمران، ۴۱ و مریم، ۱۰.

۷. آل عمران، ۳۷.

ط. یونس «علیه السلام»

یونس ابن مَتَّى با لقب «ذوالنَّون» صاحب ماهی، بر اهل نینوا مبعوث شده بود که پس از دعوت ایشان به توحید و کفرورزی آنان، ایشان را نفرین کرد و از خدا بر ایشان عذاب خواست و آن‌ها با نشانه‌های عذاب، به سوی خدای متعال باز گشتند و خدا نیز عذاب از ایشان برداشت و یونس از میان ایشان بیرون شد خشم گینانه تا به «ترشیش» تونس کنونی بگریزد و در «یافا» مستقر شد و می‌پنداشت خدایش بر او سخت نمی‌گیرد. و خداوند صحنه ای پیش آورد که به شکم ماهی بلعیده شد و زندانی!

و پس از بی‌زاری جستن از کردار خویش و گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ...» نجات یافت و به سوی قومش باز گشت. و خداوند در کلامش نام او را ۴ بار در ۴ سوره آورده و نیایش و اعترافش را در یک آیه نقل کرده است.^۱

۱. اعتراف در نهایت ادب: حضرت یونس «علیه السلام» تصریح به خواسته‌ی خود نکرد و ادب بندگی، او

را چنین اجازتی نداد، پس از آن پندار و رفتار!

تنها به مسأله‌ی توحید، تنزیه خدای متعال و اعتراف به ظلم خویش بسنده کرد و حال درونی خود را بیان داشت، که در حقیقت درخواست نجات و عافیت بود، در ژرفای تاریکی‌ها ندا داد: که معبودی جز تو نیست. منزهی تو! به راستی که من از ستم کاران بوده ام.

«فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ»^۲

و خداوند شنوا و پذیرنده‌ی هر دعا، اجابت نمود و از اندوه و تنگنا نجاتش داد. و سوی قومش برگرداند.

ظ. ایوب «علیه السلام»

خدای متعال ایوب «علیه السلام» را از نژاد حضرت ابراهیم «علیه السلام» و پیام بران شمرده و نهایت درجه ثنا را برایشان خوانده^۳ و هم چنین او را بردبار، بهترین بنده، و اوآب یاد کرده است.^۴

او درسرزمین «عوص» بخشی از کوه‌های «سعیر» یا در سرزمین «آدوم» در جنوب غربی دریاچه‌ی لوط در شمال خلیج «عقبه» زندگی می‌کرده،^۵ که خدای متعال او را به ناراحتی‌های جسمانی و به داغ فرزند گرفتار نمود، همه‌ی دارایی‌اش از دست برفت، فرزندان‌ش همه بمردند، (یا دور شدند) بیماری سختی به جان‌ش افتاد، و مدت‌ها رنج کشید تا دست به دعا برداشت و از حال خود شکایت نمود و دعایش پذیرفته شد. (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ)^۶ و از بیماری نیز نجات یافت و عافیت، دارایی و

۱. المیزان، ج ۱۷، ج ۳۱، مترجم، موسوی همدانی قم، ۹۰.

۲. انبیاء، ۸۷.

۳. انعام/ ۹۰.

۴. ص، ۴۴.

۵. شوقی ابوخلیل، اطلس قرآن، محمد کرمانی، ص ۱۰۹، ج ۳، ۸۹ به نشر مشهد.

۶. انبیا ۸۴.

فرزندانش را با چیزی فزون‌تر برگرداند. تا او را رحمتی باشد و پرستش گران را تذکری که همیشه خداوند اولیای خود را می‌آزموده آن گاه مزدشان می‌داده و هیچ گاه اجر نیکوکاران را تباه نساخته و نمی‌سازد.^۱ خداوند نام او را ۴ بار در ۴ سوره و گفته‌های وی را در دو آیه و ۲ سوره نقل کرده است:

۱. دعا: و ایوب (را یاد کن) هنگامی که پروردگارش را ندا داد، که مرا رنج و سختی فرا گرفته است و تو از همه‌ی مهربانان مهربان‌تری «وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۲. «إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»^۳ یعنی خدایا! شیطان در این گرفتاری‌های من دخیل و اثر گذار بوده است (که روایات نیز این معنا را می‌رساند) (نظر علّامه نیز در همان منبع بالا بر این است).

ع. شعیب «علیه السلام»

از جمله پیام برانی که از نژاد عرب بودند یکی حضرت شعیب است. از اهل مدین (مدین ابن ابراهیم علیه السلام) شهری در سر راه شام (از سمت شبه جزیره‌ی عربستان) با حضرت موسی «علیه السلام» هم عصر بوده و او را در برابر ازدواج با یکی از دخترانش ده سال به خدمت گرفت، قوم او بت پرست بودند و کم فروشی و کاهش در وزن و ترازو (قیان)، شیوع یافت و دعوت و انذار ایشان جز بر گم‌راهی‌شان نیافزود و دعایی نمود و درخواست فتح و داوری نمود و گرفتار عذاب «یوم الظّله» شدند و با ابر سیاه و بارانی سیل آسا به زانو در آمدند. آن جناب رسولی امین، مصلح و از صالحین شمرده شده و خداوند نیز او را تأیید فرموده و ۱۱ بار در ۴ سوره از او یاد کرده و در ۲۳ آیه به نقل گفته‌های او اشاره کرده است:

۱. توحید: فراخوان به یکتاپرستی و بندگی خدا و نفی ال‌هاها و آل‌هاها از ارکان اصلی و اساسی دعوت او بوده چون هر فرستاده‌ی خدایی دیگر، «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»^۴ البته من بر شما از عذاب روزی فراگیر بیم‌ناکم. خدای را بندگی کنید که جز او معبودی نیست و از او پیروی کنید و پرهیزکار باشید. «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ»^۵ «وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأُولَى»^۶. و از (نافرمانی) کسی که شما و نسل‌های گذشته را آفرید پروا کنید.

۲. معاد: توجّه دادن به فرجام و انجام پس از آغاز (و مبدأ) تکلیف دیگر این فرستاده‌ی ال‌هی

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۴۴۳، ج ۳۱، قم، ۸۹، دفتر تبلیغات.

۲. انبیاء، ۸۳.

۳. ص، ۴۱.

۴. هود، ۸۴ و اعراف، ۸۵.

۵. شعراء، ۱۷۹.

۶. شعراء، ۱۸۴.

است فرمود: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ»^۱ البته من بر شما از عذابی روزی فراگیر بیم ناکم.

«وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ»^۲ امیدوار قیامت باشید که واقع شدنش حتمی است. «قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۳ پروردگارم به آن چه عمل می کنید آگاه است. «إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُّحِيطٌ»^۴ البته پروردگار من به آن چه می کنید احاطه دارد.

۳. نبوت: در کنار دو اصل پیشین و فراخوانی به مبدء و معاد، رسالت خویش روشن است ولی باز معرفی می کند «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۵ من برای شما فرستاده ای امانت دارم.

«قَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ»^۶ گفت: ای قوم من! حقیقتاً من پیام های پروردگارم را به شما رساندم و پندتان دادم.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَ رَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا»^۷ گفت: ای قوم من چه می گوئید اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او مرا موهبتی نیکو (نبوت) عطا کرده باشد.

«... قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»^۸. همانا شما را از جانب پروردگارتان برهان روشنی آمده است.

و ادعای نبوتش را با بیان معجزه ای از سوی پروردگار به اثبات می رساند تا حجت بر آنان تمام شود.

۴. نخواستن مزد رسالت: همانند دیگر فرستادگان الهی از انتفاعی نبودن رسالت خویش می گوید تا

نیرنگ فریب سران در توده ها کارگر نیافتد و او را دنیا خواه و سلطه جو و ... نخوانند و رسالتش را مایه ی رسیدن به خواسته های دنیایی تلقی نکنند، می فرماید: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۹ هیچ چشم داشتی از شما ندارم، مزد من بر عهده ی پروردگار جهانیان است.

۵. اصلاحات (در حد توان): ضمن بیان هدف، که اصلاح شؤون اجتماعی، اقتصادی و اعتقادی قوم است،

دعوت به کردار را یاد آور می شود می گوید: نمی خواهم شما را از چیزی باز دارم که خودم مرتکب آن شوم، من جز اصلاح تا جایی که توان دارم نمی خواهم و توفیق من جز از سوی خدا نیست ... «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْ هَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»^{۱۰}

۱. هود، ۸۴.

۲. عنکبوت، ۳۶.

۳. شعراء، ۱۸۸.

۴. هود، ۹۲.

۵. شعراء، ۱۷۸.

۶. اعراف، ۹۳.

۷. هود، ۸۸.

۸. اعراف، ۸۵.

۹. شعراء، ۱۸۰.

۱۰. هود، ۸۸.

۶. امر به تقوای اقتصادی: در جهت اصلاحات، فرمان به نیکی‌ها می‌دهد پندها می‌گوید تشخیص می‌دهد، بیم و امید می‌بخشد، به سرنوشت نیاکان و پیشینیان توجه می‌دهد، احتجاج می‌کند، ارزش‌ها را می‌ستاید تا در روح‌ها و جان‌ها کارگر افتد و با دانش و بینش اجرایی کنند و از ایشان می‌پرسد چرا تقوا پیشه نمی‌کنید از خدا پروا ندارید؟! «إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ»^۱ و آن گاه به رفتار نیکی که انسان را به خویشتن بانی می‌رساند فرا می‌خواند یا از عوامل باز دارنده نهی می‌کند. و به اصلاح رفتاری و آسیب‌های اقتصادی در داد و ستد فرا می‌خواند. می‌فرماید «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲ پس پیمان‌ها و وزن را تمام دهید و از کلای مردم نگاهید و در زمین از پس اصلاح فساد نکنید، این برای شما بهتر است اگر مؤمن باشید «لَا تَتَّقُوا الْمَكِيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ»^۳ پیمان‌ها و ترازو را نگاهید. من شما را در رفاه می‌بینم! (به شما خوش بینم).

«وَايَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ، بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»^۴. و ای قوم من پیمان‌ها و ترازو را به انصاف تمام دهید و از اجناس مردم نگاهید و در زمین سر بر فساد بر ندارید اگر مؤمن باشید آن چه خدا [از کسب حلال] برای شما باقی گذارده بهتر است و من بر شما نگاه بان نیستم.

«أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُنْخَسِرِينَ»^۵ پیمان‌ها را تمام دهید و از کم فروشان مباشید. «وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۶ و با ترازوی درست بسنجید و اجناس مردم را کم ندهید. و در پی پنجاهای گران سنگی چند به روز حساب و جزا امیدوار می‌سازد تا از فساد مالی پروا نمایند.

«وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۷ امیدوار آخرت باشید و در زمین فساد نکنید. و در ادامه‌ی اصلاح و تربیت به پند پذیری از سرنوشت گذشتگان و امت‌های پیشینیان توجه می‌دهد تا گرفتار عذاب‌های رسیده بر آن‌ها نشوند می‌فرماید: «وَايَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ»^۸ و ای قوم من دشمنی من شما را بدان و ندارد (کاری کنید) که به شما آن رسد که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح و قوم لوط از شما چندان دور نیست. و آن گاه

۱. شعراء، ۱۸۴.

۲. اعراف، ۸۵.

۳. هود، ۸۴.

۴. هود، ۸۶ و ۸۵.

۵. شعراء، ۱۸۱.

۶. شعراء، ۱۸۲ و ۱۸۳.

۷. عنکبوت، ۳۶.

۸. هود، ۸۹.

راه کار گذر از ناهنجاری های فساد انگیز را بازگشت به سوی خدای مهربان و آمرزش خواهی می شناساند و می فرماید:

از کردار ناپسندتان آمرزش بخواهید از پروردگاتان و توبه کنید، که مهربان است و مهرورز و دوستدار بندگان
«وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ»^۱

۷. نکوهش: آن حضرت بدون این سخنان زنده و توهین آمیز آن ها را در دل بگیرد و با همان

متانت و منطق شیوا با خطاب محبت آمیز «ای قوم من» ایشان را به کردار ناشایست شان توجه می دهد تا به خاطر خدا به پندهای او گوش کنند و از فرمان الاهی روی نتابند می فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَانَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»^۲.

ای هم شهریان من، آیا چند تن از خویشان من در نظر شما عزیز تر از خدای متعال هستند که به کلی خدا را از یاد برده اید و پشت سر انداخته و بی اعتنایی می کنید؟! با این که پروردگارم به آن چه که می کنید احاطه دارد.

۸. تهدید: پس از پندها و فراخوان های زیاد با روح عناد و سرکشی ایشان روبرو شد و در پاسخ

تهدید آمیز آن ها چنین گفت: «وَا يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَانَتِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَّاتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيبٌ»^۳. پس از پندها و فراخوانی های زیاد با روح عناد و سرکشی ایشان روبه رو شد و در پاسخ تهدید آمیز آن ها چنین گفت:

ای قوم من! هر چه در توان دارید به کار بندید و من نیز کار خود می کنم، به زودی می فهمید که عذاب خوار ساز به سراغ چه کسی می آید؟! و چه کسی دروغ گوست! شما منتظر باشید و من نیز با شما در انتظار خواهم بود.

۹. پیش نهاد ازدواج آسان: پس از معرفی موسی «علیه السلام» از سوی دختران خود و بیان حال و

وصف او، به او پیش نهاد می کند که می خواهم یکی از دخترانم را (هر کدام که راضی باشند) به ازدواج تو در آورم و مهریه اش هشت سال کار است و اگر به ده سال پایان بردی اختیار با توست و نمی خواهم تو را به زحمت اندازم و مرا به خواست خدا از شایستگان خواهی یافت. «قَالَ اِنِّيْ اُرِيْدُ اَنْ اُنْكِحَكَ اِحْدٰى ابْنَتِيْ هَاتَيْنِ عَلٰى اَنْ تَاْجُرْنِيْ تَمَانِيْ حِجَجٍ فَاِنْ اُتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا اُرِيْدُ اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ»^۱

۱۰. مژدهی نجات (به موسی «علیه السلام»): پس از شنیدن داستان سرگذشت موسی «علیه السلام» به او

۱. هود، ۹۰.

۲. هود، ۹۲.

۳. هود، ۹۳.

می‌گوید: لَا تَخَفْ نَجْوَتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۲ نترس از دست ستم کاران نجات یافتی (و آن‌ها بر مدین تسلطی ندارند).

۱۱. ماندن بر سر باور (ثبات رأی):

با رو به رو شدن تهدیدات مؤکد و قطعی قوم خود مبنی بر دست برداری از باور خدایی و گرنه سنگ سار یا اخراج از شهر و دیار، کراهت و نفرت خودش را بروز می‌دهد و در صورت گزینش یکی از راه‌های پیش‌نهادی (دست‌شستن از دین خدا یا تبعید از شهر و ...) میل دوامی دارد می‌فرماید: «قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ، قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ نَا»^۳. گفت: حتی اگر دوست نداشته باشیم. پس از این که خدا ما را از آیین شما رهایی بخشیده آن باز گردیم. در این صورت بر خدا دروغی بسته ایم و ما را نسزد که بدان بازگردیم مگر آن که خدا پروردگار ما بخواهد علم پروردگارمان همه چیز را فرا گرفته و ما بر خدا توکل کرده ایم!

۱۲. نفرین: در پایان رسالت بیم و انذار خویش و نشان دادن همه‌ی راه‌های هدایت و امر و نهی لازم،

چون با سرکشی قوم رو به رو شد و با تهدیدهای جدی ایشان برای ارتداد یا تبعید، از هدایت اینان نومید گشت و رهایشان کرد به حال خودشان و دست به نیایش بر داشت و امور بدو سپرد تا خود داوری کند که همانا او بهترین داوران است.

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ»^۴

و دعایش پذیرفته و عذاب یوم الظلّه الهی نازل شد و ابر تیره و تار همه جا را احاطه کرد و بارانی سیل آسا و صیحه‌ی آسمان آن‌ها را فراگرفت و تا سپیده دمان در خانه‌هاشان به زانو درآمدند. (جز شعیب و گروندگان به او که خدا نجات شان داد). جهت پند و عبرت آیندگان روبه مردگان‌شان فرمود: من پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم و پندتان دادم.^۵ اینک چگونه بر گروهی که کفر ورزیدند اندوه گین باشم.^۶

غ. داوود «علیه السلام»

حضرت داوود «علیه السلام» در کارزار طالوت با جالوت بود و او را کشت و خداوند بدو سلطنت بخشید (پس از طالوت) و علم و حکمت به او آموخت^۷ و خلیفه‌اش گردانید تا بین مردمان داوری کند، فصل الخطاب عطا

۱. قصص، ۲۷.

۲. قصص ۲۵.

۳. اعراف، ۸۹ و ۸۸.

۴. اعراف، ۸۹.

۵. هود، ۹۴.

۶. اعراف، ۹۳.

۳. بقره، ۲۵۱.

فرمود^۱ و سلطنت او را تأیید نموده و کوه‌ها و مرغان را مسخر کرد تا با او تسبیح گویند^۲ و آهن را برایش نرم نمود تا هر چه می‌خواهد بسازد^۳!

و نامش را با ویژگی یاد کرده (وَ اتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا)^۴ و به صفت‌های «اواب، دارنده‌ی زلفا و قرب در پیش‌گاه الاهی و «حُسن مآب» ستوده است^۵. و در داستان متخاصماً، خداوند در عالم تمثّل خواسته او را به پرورش ویژه‌ی خود تربیت نموده و آماده‌ی داوری سازد، تا هیچ وقت مرتکب بی‌عدالتی در حکم نگردد و از عدل و داد منحرف نشود^۶.

داوود «علیه السلام» در منطقه‌ی اشدود (نزدیک غزه) با فلسطینیان جنگید و شکست خورد و بعدها حکومت خویش گسترانید از «ایله» عقبه تا فرات. او ۹۶۳ سال پیش از میلاد درگذشت و مزارش در فراز کوهی واقع در سمت راست راه بیت المقدّس به «رمله» بعد از «ابوغوش» است^۷. و خداوند ۱۶ بار در ۹ سوره از او یاد کرده و در ۲ آیه و دو سوره به بیان گفته‌های او اشارتی نموده است:

۱. شکرگزاری: «قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۸ گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر

بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داده.

۲. داوری: «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالٍ نَعَجْتَكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ»^۹ داوود گفت: قطعاً او در مطالبه‌ی می‌ش تو که بر میش‌های خود بیافزاید، بر تو ستم کرده است. و همانا بسیاری از شریکان به یک دیگر ستم روا می‌دارند. مگر آن کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند. و این‌ها هم اندک‌اند.

ف. سلیمان «علیه السلام»

حضرت سلیمان فرزند و وارث داوود «علیه السلام» است^{۱۰} که خدای تعالی به او مُلکی عظیم داد، پریان و پرنندگان و باد را به فرمان او در آورد، زبان مرغان را به وی آموخت، او را بنده‌ای خوب و اواب خوانده و به علم و حکمتش ستوده و از پیام بران راه یافته خوانده^{۱۱} و در کتابش ۱۷ بار در هفت سوره نام او را برده و در ۱۳ آیه به

۴. ص، ۲۰ و ۲۶.

۵. انبیاء، ۷۹ و ص ۱۹.

۶. انبیاء ۸۰ و سیاء ۱۱.

۷. نساء، ۱۶۳ و انعام، ۸۴ و ۸۷ و اسراء، ۵۵.

۸. ص ۱۹ و ۲۵.

۹. امیزان، ج ۱۷، ص ۳۰۵.

۱۰. شوقی ابوخلیل اطلس قرآن، ص ۹۹، محمد کرمانی، ج ۳، به نشر، مشهد.

۱۱. نمل، ۱۵.

۱۲. ص، ۲۴.

۱۳. ص، ۳۰ و نمل، ۱۶.

۱۴. بقره، ۱۰۲، انبیاء، ۸۱، نمل، ۱۶ تا ۱۸، سیاء ۱۲ تا ۱۳ و ص، ۳۰، ۳۵ تا ۳۹، نساء ۱۶۳ و انعام، ۸۴.

نقل گفته‌های او پرداخته است. آن حضرت در سال ۹۲۳ پیش از میلاد در بیت المقدس وفات یافت و در همان جا دفن شد اما محور آیات:

۱. دعا برای (آمزش و ملک عظیم): «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ

الْوَهَّابُ»^۱ گفت: پروردگارا مرا بیامرز و حکومتی بر من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد همانا این تویی که بسیار بخشنده ی .

آمزش خواهی او به جمله‌ی «ثُمَّ أَنَابَ» آیه‌ی قبل است درباره انداختن جسد بر تخت او و بعد ملکی می‌خواهد که ویژه‌ی او باشد و آیندگان را چنین اختصاص نباشد»

«قالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي... وانِ اعْمَلْ صَالِحًا تَرْضِيهِ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ»^۲ گفت: پروردگارا مرا بر آن دار تا کار شایسته‌ای که می‌پرسندی انجام دهم و مرا به رحمت خویش در زمره‌ی بندگان شایسته‌ای درآور.

۲. شکرگزاری: پس از پذیرش نیایش اش و رسیدن به ملک و سلطنت، علم و حکمت، منطق الطیر و ...

و حاضر دیدن عرش ملکه‌ی سباء در نزد خود (در کم تر از یک چشم بر هم زدن) زبان به سپاس و ثنای حق تعالی می‌گشاید و از تفضیل الاهی می‌گوید: «قالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۳ این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر که سپاس گزارد تنها به سود خویش می‌گزارد و هر که ناسپاسی کند پروردگارم بی‌نیاز و کریم است.

«و هم چنین پس از شنیدن کلام مورچه خنده‌ای کرده و گفت: «قالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدِيَّ»^۴ پروردگارا مرا بر آن دار تا شکرگزار نعمتی که به من پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای باشیم. و در معرفی توانمندی‌های خود و پدرش، از فضل پروردگار (که تحدیث به نعمت است) همه را به خداوند نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «يا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»^۵ ای مردم، به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده و از هر چیزی (بهره‌ی) داده‌اند به راستی این همان برتری آشکاری است.

۱. ص، ۳۵.

۲. نمل، ۱۹.

۳. نمل، ۴۰.

۴. نمل، ۱۹.

۵. نمل، ۱۶.

«وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱. و گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داده.

۳. مدیریت، رهبری و سازمان دهی: رهبری خدایی، مدیریت کارآمد، سازمان دهی و برنامه ریزی در

تفقد از حال زیر دستان و نیروهای تحت فرمان، موجب شد از غیبت هدهد پرسد و خشم بگیرد بر او و در تأدیب وی تصمیمی بگیرد و چون به حضور می آید (غیبت خویش را توجیه وجیه نموده و از دیده‌ها و شنیده‌هایش می گوید) می آرماید تا از راست و ناراست خبرهایش مطمئن شود و به عنوان پیک به هم‌راه دعوت نامه‌ای به سوی یکتاپرستی، سوی ملکه و مردمان سبا گسیل می‌دارد و می‌خواهد بدون برتری جویی نسبت به او تسلیم شده نزد او آیند.

و پس از هم اندیشی این بانوی دور اندیش به فرستادن هدایا همت می‌گمارند تا بیازمایند صداقت وی را در رسالت و نبوت خویش، که پس از بازگشت پیام و پیک، فریفته‌ی هدایای ناچیز آن‌ها در برابر فضل بی پایان الهی نمی‌شود و در پیام تهدید آمیز به لشکر کشی می‌کوشد و بدون کاروزار به تسلیم او می‌دارد و تخت و کرسی سلطنت ملکه را به نیروی آزمودگان وارسته در یک چشم به هم زدن جا به جا می‌کند (تا بر شکفتی و باور او بیافزاید) و آن ملک و ملکه و مملکت به توحید می‌گرایند و ... و این توان‌مندی، کارآیی، مدیریت موفق و در آیاتی چند به چشم می‌خورد:

«فَقَالَ مَالِي لَأَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأَعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذُوبَنَّكَ أَوْ لَيَأْتِيَنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»^۲ پس گفت: چرا من هدهد را نمی بینم آیا از غایبان است؟ هر آینه او را به عذابی سخت عذاب می‌کنم یا سرش را می‌برم مگر آن که دلیل روشنی را برایم بیاورد.

«قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ، اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَالْقَهْ إِيَّاهُمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ»^۳ و پس از بیان هدهد از دانسته‌های خویش فرمود: خواهیم دید آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گویانی؟ این نامه‌ی مرا ببر و به سوی آن‌ها بیافکن آن‌گاه از ایشان دور شو و بنگر چه پاسخ می‌دهند.

«قَالَ أَتُمِدُّونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ تَفْرَحُونَ، ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَلَّهُ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^۴ گفت: آیا مرا به مال مدد می‌دهید؟ آن‌چه خدا به من عطا کرده بهتر است از آن‌چه به شما داده است و اگر شما به هدیه‌تان دل خوشید به سوی آن‌ها برگرد که سپاهیان بر سرشان می‌آوریم که در برابر آن‌ها تاب و توان ایستادگی نداشته باشند و از آن دیار به خواری و زبونی بیرون تان کنیم.

۱. نمل، ۱۵.

۲. نمل، ۲۱.

۳. نمل، ۲۸.

۴. نمل، ۳۶ و ۳۷.

«قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»^۱ گفت: ای سرکردگان کدام یک از شما تخت او پیش از آنکه به حالت تسلیم نزد من آیند برایم می آورد؟

«قَالَ نَكْرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنْ الْآذِينَ لَا يَهْتَدُونَ»^۲ گفت: تخت ملکه را برایش ناشناس سازید تا ببینیم آیا پی می برد یا از آن هایی است که پی نمی برد.

چون به او گفته شد وارد کاخ شو! آن را نهر آبی پنداشت «قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ» گفت: این کاخی صیقلی شده (آبگینه) از بلور ها است «قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ...»^۳

۴. سان اسبان: مسأله‌ی سان دیدن سلیمان «علیه السلام» از اسبان و فوت فضیلت نماز اول وقت و فرمان به فرشتگان، جهت برگرداندن خورشید و برپایی نماز و ... داستانی است شگفت! که به جویندگان حقیقت منابع اصیل و اصلی را پیش نهاد می‌کنیم ما را معاف دارید!

«فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ، رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ»^۴

پس گفت: من این اسبان را از یاد پروردگرم دوست تر دارم تا این که از چشم او دور شدند. گفت: آن ها را نزد من بازگردانید و آن گاه (به نوازش) شروع به دست کشیدن بر ساق ها و گردن های آن ها نمود.

ق.هارون «علیه السلام»

آن جناب برادر موسی «علیه السلام» بوده و در مناجات شب طورش از خدا خواست او را وزیرش قرار دهد و به او پشت گرمش سازد و شریک او قرار دهد و خداوند در دادن کتاب هدایت به سوی صراط مستقیم. مقام تسلیم و منت‌هایش او را شریک موسی «علیه السلام» دانسته و از محسنان و بندگان مؤمن شمرده و از رسولان حق دانسته و از پیام برانش معرفی کرده و مورد انعام قرار داده و در ویژگی‌هایی چند مانند: احسان، فضل، صلاح، هدایت و برگزیدن و ... هم پای دیگر پیام بران قرار داده و یک جا یاد کرده است.^۵

آن حضرت در همه هنگام یار و مدد کار برادر بود و او را در رسیدن به هدف یاری می‌کرد و در میقات، جانشین برادر در میان قوم بود و ایشان زودتر از برادر رحلت کرد و در کوه «هور» از کوه‌های سینا به خاک سپرده شد.

خداوند در ۱۳ سوره ۲۰ بار از ایشان یاد کرده و در ۳ آیه و دو سوره به نقل گفته‌های ایشان پرداخته است:

۱. عذر تقصیر (شرح حال قوم): چون موسی «علیه السلام» از میقات برگشت و برگشتن مردمان را از دین

۱. نمل، ۳۸.

۲. نمل، ۴۱.

۳. نمل، ۴۴.

۴. ص ۳۳ و ۳۲.

۵. طه، ۲۹ تا ۳۵.

۱. صافات، ۱۱۴ تا ۱۲۲.

نگریست، به خشم آمد، الواح شکست و یقه‌ی برادر گرفت سوی خود کشید که چرا فرمان مرا پیروی نکردی؟! چه شد که دیدی گم راه شدند و ... مرا نافرمانی کردی؟! گفت:

«قال ابن أمّ إنَّ القومَ استضعفوني و كادوا يقتلونني فلا تسمت بي الأعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين»^۱
ای پسر مادرم! (با این بیان خواسته مهر و عطوفت او را برانگیزد) مردم مرا انکار کردند نزدیک بود مرا بکشند، دشمن شادم مکن (زبان سرزنش دشمن بر من باز نکن) و مرا هم چون ستم کاران قرار مده! موی سر و ریش مرا بگیر، ترسید م بگویی میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و رعایت سفارش مرا نکردی.

«قال يا بن أم لا تأخذ بلحيتي ولا برأسي إني خشيت أن تقول فرقت بين بني إسرائيل و لم ترقب قولي»^۲
و این بود عذر برادر که موسی «علیه السلام» پذیرفت و در حق او دست به دعا شد: «رَبِّ اغْفِرْ لِي و لِأَخِي و ...»^۳
پروردگارا! من و برادرم را ببامرز.

۲. دعوت به پیروی (خدا و رسول): «و لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ

فَاتَّبِعُونِي و أَطِيعُوا أَمْرِي»^۴ ای قوم گوساله پرستی فریب تان داده، پروردگارتان فقط خدای رحمان است، مرا پیروی کنید و اطاعت امر من نمایید.

ک. چند پیامبر الاهی (علیهم السلام)

تنی چند از پیامبران الاهی به سوی قومی آمدند و دعوت به توحید نمودند که بت پرستان در دعوت آن‌ها تردید نموده و کفر ورزیدند و شریعت الاهی را انکار کردند، یعنی متن رسالت را دروغ انگاشتند و معجزات ایشان را به دیده‌ی شک نگریستند و انبیای عظام الاهی در موارد زیر سخن گفتند:

۱. اعراف، ۱۵۰.

۲. طه، ۹۴.

۳. اعراف، ۱۵۱.

۴. طه، ۹۰.

۱. اثبات توحید: پیام بران شان گفتند مگر در باره ی خدا، پدید آورنده ی آسمان ها و زمین شکی هست؟ شما را می خواند تا بخشی از گناهان تان را ببخشاید و اجل شما را تا مدتی معین به تأخیر اندازد. «قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»^۱:

۲. معجزه تنها به اذن خدا: چون کفار از در انکار درآمدند و بر بشر بودن پیام بران استدلال کردند، برای اثبات حَقَّائِتِ آن ها درخواست معجزه ای نمودند که گفتند:

«قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»^۲ به آن ها گفتند: ما جز بشری هم سان شما نیستیم ولی خداوند بر هر که از بندگانش بخواهد منت می نهد (و مقام و رسالت می دهد) و ما را نرسد که جز به اذن خدا بر شما معجزه ای بیاوریم و ایمانیان باید بر خدا توکل کنند و بس!

۳. صبر و توکل: در پی آزار قوم شکبیا و پایدار مانده و ایشان را گفتند: «وَ مَا لَنَا إِلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۳ و چرا بر خدا توکل نکنیم، حال آن که ما را به راه های مان رهنمون کرده است؟ و ما بر آزاری که به ما رساندید صبر خواهیم کرد و اهل توکل تنها باید بر خدا توکل نمایند.

ل. پیام آوران (انطاکیه)

به باور همه ی مفسران، اصحاب قریه، شهر انطاکیه و مردمان آن، که در کنار رود «عاصی» پیش از آن که به «سویدیّه» بریزد، در دریای مدیترانه واقع بود این شهر در زمان سلوکوس اول در سال ۳۰۷ پیش از میلاد بنا شد و پس از اسکندر پایتخت بود و در دوره ی عباسیان مرکز استان «عواصم» واقع در مرز شام بود. آب و هوای معتدل و چشم اندازهای زیبایش معروف است.

قرطبی می گوید: مسیح «علیه السلام» سه فرستاده به نام های صادق، مصدوق و شمعون به آن جا گسیل داشت و حبیب «نجار» نیز با ابراز ایمانش به ایشان یاری رساند و مردم او را زیر لگدهای شان کشتند و خداوند شهر را ویران کرد.^۴

خداوند در ۴ آیه از سوره ی «یس» به گفته های ایشان پرداخته است:

۱. ابراهیم، ۱۰.

۲. ابراهیم، ۱۱.

۳. ابراهیم، ۱۲.

۴. شوقی، ابوخلیل، اطلس قرآن، محمد کرمانی، چ ۳، ص ۱۵۱ به نشر، مشهد.

۱. ابلاغ رسالت: خداوند می فرماید: ما دو تا از رسولان خود را به سوی شان فرستادیم و هر دو را تکذیب کردند و ما آن دو را به سوّمین رسول تقویت کردیم و این‌ها به معرفی خود پرداخته و گفتند: «فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»^۱ ما به سوی شما فرستاده شده ایم.

۲. سوگند و بیان تکلیف: چون مردمان تکذیب کردند و به بشر بودن آن‌ها معترض شدند و نزول وحی بر آدمی را باور نکردند و در صورت امکان وحی از جانب خدا بر آدمیان خود را سزاوارتر دیده و شمردند!

«قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ، وَ مَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»^۲

و در برابر انکار آنان گفتند: خدا می داند (و گواه است) که ما فرستاده او هستیم و تنها مأمور رساندن پیام الهی هستیم و شأنی جز این نداریم (و نیازی به تصدیق شما نیست)! و جمله «رَبُّنَا يَعْلَمُ» معترضه و به منزله‌ی سوگند است.^۳

۳. اصلاح پندارهای باطل: چون این پاسخ رسولان شنیدند، در تحقیر، دروغ انگاری و انکار ایشان

به ناسزاگویی و تمسخر پرداختند و گفتند: ما شما را بد قدم و شوم می دانیم و اگر دعوت خود ترک نگوئید شما را سنگ باران می کنیم، که فرستادگان الهی در برابر سخن یاوه‌ی ایشان گفتند: شومی شما با خودتان است آیا اگر پندتان دهند (به فال بد می گیرید؟) بلکه شما قومی تجاوز کار هستید. «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَلِإِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^۴ با منطقی رسا و شیوا فهماندند.

به آن چه که فال بد می زنیید در خودتان هست. و آن حالت روی گردانی شما از حق است که نمی خواهید توحید را پذیرا باشید. و با استفهام توییخی می رسانند که اگر به حق پند داده شوید با تطیّری که دارید انکار می کنید و شما مردمی هستید متجاوز که نافرمانی را از حد گذرانده اید!

م. عیسی «علیه السلام»

حضرت عیسی «علیه السلام» از مادری به نام «مریم» که دختر عمران و مادرش «فاقوذا» بود در پی نذر مادر متولد و «مریم» نامیده شد و به کاهنان سپرده شد و زکریّا «علیه السلام» متکفل پرورش آن شد، مریم عذرا به اراده‌ی خداوند عیسی «علیه السلام» را به دنیا آورد در بیت لحم فلسطین و در برابر پندارهای بد بینانه‌ی قوم از سوی الهی زبان به سخن گشود و بندگی اش را اعلام کرد و فهماند که به زودی علیه طغیان و کفر قیام خواهد کرد، به عنوان پیام آور الهی،^۵ آن حضرت در ناصره می زیست تا به رسالت برگزیده شد و سوی بنی اسرائیل آمد با معجزه‌های

۱. یس، ۱۴.

۲. یس، ۱۶ و ۱۷.

۳. المیزان، ج ۱۷، چ ۳۱، ص ۱۰۸، قم.

۴. یس، ۱۹.

۵. شوقی، ابوخلیل، اطلس قرآن، چ ۳، ص ۱۱۳.

فراوان و مردم را به شریعت نوین خود که تصدیق شریعت موسی «علیه السلام» هم بود فراخواند، جز تعدادی به نام حواریون کسی نگروید و یهود تصمیم کشتن او را گرفت و خدا نجاتش بخشید.

آن حضرت از سوی خداوند: بنده‌ی خدا، پیام بر خدا^۱، فرستاده‌ی الاهی به سوی بنی اسرائیل^۲، یکی از پیام‌بران اولوالعزم و صاحب کتاب و شریعت معرفی شده^۳ و خدایش نام او را مسیح^۴ و کلمه^۵ الله و روحی از خدا نامید^۶. دارای مقام امامت^۷، از گواهان اعمال^۸، بشارت دهنده به آمدن پیام بر اسلام^۹، وجیه و آبرومند در دنیا و آخرت، از نزدیکان^{۱۰}، برگزیدگان^{۱۱} و شایستگان^{۱۲} است، مبارک بوده و زکی، مهذب و آیتی بوده برای مردم و رحمتی از سوی خدا، احسان گری به مادر و از کسانی است که خدا به او سلام کرده^{۱۳} و او را حکمت آموخته و کتاب عطا فرموده است.^{۱۴}

خداوند متعال نام او را ۲۵ بار با عنوان عیسی در ۱۱ سوره و مسیح ۱۱ بار در ۴ سوره و پسر مریم ۲۳ بار در ۱۱ سوره در کتابش ذکر فرموده و در ۱۸ آیه به نقل گفته‌های او پرداخته است:

-
۲. مریم، ۳۰.
 ۳. نساء، ۱۷۱.
 ۴. احزاب، ۷، شوری، ۱۳، مائده، ۴۶.
 ۵. آل عمران، ۴۹.
 ۶. آل عمران، ۴۵.
 ۷. احزاب، ۷.
 ۸. نساء ۱۵۹، مائده، ۱۱۷.
 ۹. صف، ۶.
 ۱۰. آل عمران، ۴۵.
 ۱۱. آل عمران، ۳۳.
 ۱۲. انعام، ۸۵-۸۷.
 ۱۳. مریم، ۱۹-۳۳.
 ۱۴. آل عمران، ۴۸.

۱. اعتراف به بندگی خدا نبوت و...: در نخستین گام پندار زدایی و اصلاح نگرش‌ها و نگاه‌های

بدبینانه‌ی مردم، در گهواره لب به سخن می‌گشاید: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا، وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ...»^۱ گفت: منم بنده‌ی خدا که به من کتاب داده و پیام بری قرار داده است و هر جا که باشم مرا وجودی مبارک ساخته است.

۲. دعوت به بندگی خدا: حضرت مسیح علیه السلام در فراخوان به توحید، نظر به بطلان و انحراف

عقیده‌ی نصارا و اصلاح داشته و عبادت شرک آلود آن‌ها را گوش زد می‌کند و خود را پرورده‌ی خدا دانسته و غلو درباره‌ی پیام بر خدا را ظلم نابخشودنی و جاودانگی ستم کاران را در آتش طرح می‌کند.

«قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»^۲ مسیح گفت: ای بنی اسرائیل خدای یگانه را که پروردگار من و شماست بندگی کنید که هر که به خدا شرک ورزد (بداند) خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جای گناه او جهنم است و ستم کاران را هیچ یآوری نیست.

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۳ به راستی خدای یکتا پروردگار من و شماست او را بپرستید که راه راست همین است.

و در پاسخ به پرسش دور از انتظار حق تعالی، که آیا تو گفته‌ای مرا مادرم را به عنوان دو معبود دیگر، جز خدا بگیریدی؟! با نهایت ادب بندگی زبان به تنزیه خداوند گشود و به نا حق بودن این گونه گفتار اشاره می‌کند و علم ایزدی به نهان‌ها و نهادهای موجودات را برهان می‌آورد و او را گواه می‌گیرد و به فرمان او و اجرای آن از سوی خود اعتراف می‌کند: «قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ، مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا...»^۴ «ان تَعَذَّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَان تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»^۵

می‌گوید: منزه‌ی تو مرا نشاید که آن چه سزای من نیست بگویم اگر من این را گفته بودم بی شک می‌دانستی تو آن چه در نهاد (و ضمیر) من است می‌دانی و من آن چه در ذات توست نمی‌دانم فقط تویی که از رازهای نهانی آگاهی من به آنان نگفتم جز آن چه به من فرمان دادی که خدای را که پروردگار من و شماست بپرستید تا وقتی که در میان شان بودم و برایشان شاهد و ناظم بودم. اگر آن‌ها را عذاب نمایی بندگان تو اند، و اگر از آنان درگذری این تویی که شکست ناپذیر حکیمی.

۱. مریم ۳۰.

۲. مائده، ۷۲.

۳. آل عمران، ۵۱ و زخرف ۶۴.

۴. مائده، ۱۱۶ و ۱۱۷.

۵. مائده، ۱۱۸.

۳. بیان رسالت و نبوت خود: «وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا

بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ...»^۱ و هنگامی که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل من فرستاده خداوند به شما هستم در حالی که آن چه را که پیش از من آمده تورات تصدیق می‌کنم.

«وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»^۲ در این دو آیه به مقام رسالت، نبوت و معرفی خود می‌پردازد.

۴. بیان معجزات: برای اثبات ادعای رسالت خود و باورمندسازی منکران به اداره‌ی الهی بر بعثت

آدمی برای هدایت بشر معجزه‌های خود را معرفی می‌کند: «أَتَى قَدْ جِئْتَكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَانْفُخْ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَتْرَى الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳ من با معجزه از پروردگارتان سوی شما آمده‌ام من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم و آن به اذن خدا پرنده ای می‌شود و به اذن خدا کور مادر زاد و پیسی را شفا می‌دهم و مردگان را زنده می‌کنم و شما را از آن چه می‌خورید و آن چه در خانه هاتان ذخیره می‌سازید خبر می‌دهم مسلماً در این امر برایتان نشانه ای است اگر اهل ایمان باشید.

«... وَ جِئْتَكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...» و از سوی پروردگارتان برای شما معجزه ای آورده‌ام»^۴

و در پی احساس کفر از سوی قوم و درخواست برای فرستادن مائده، دست به دعا بر می‌دارد تا آیتی دیگر از سوی خدا باشد و حجت بر ایشان تمام گردد: «قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ ارزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۵ عیسی پسر مریم گفت: خدایا پروردگار ما، بر ما از آسمان مائده ای فرو فرست که هم عیدی بر اولین و آخرین ما باشد و هم نشانه ای از تو، و به ما روزی بخش که تو بهترین روزی دهنده ای. «... وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ...»^۶ و به رسولی که پس از من می‌آید و نامش احمد است بشارت می‌دهم.

۵. دعوت به تقوای الهی: در پاسخ به درخواست مائده‌ی الهی از سوی قوم خود فرمودند: «قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۷ از خدا پروا کنید اگر باورمند هستید.

۱. صفة، ۶.

۲. مریم، ۳۰.

۳. آل عمران، ۴۹.

۴. آل عمران، ۵۰.

۵. مائده، ۱۱۴.

۶. صفة، ۶.

۷. مائده، ۱۱۲.

و در بیان اهداف رسالت و تلاش‌های خدایی خود نیز گفتند: «... فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»^۱ تقوای خدا پیشه کنید و مرا پیروی کنید.

۶. اصلاح بدعت‌ها و تحریف‌ها: در آیاتی چند به بیان و طرح اهداف رسالت خویش در میان مردمان

می پردازد. می فرماید: تورات را که پیش از من نازل شده تصدیق می کنم (آمده ام) تا حلال کنم برخی چیزها را که بر شما حرام شده است. «و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ...»^۲

و این اصلاحات را بر پایه‌ی حکمت خداوندی می‌داند می‌فرماید: «قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ...»^۳ همانا برای شما حکمت آورده ام و (آمده ام) تا برخی چیزها را که در آن اختلاف می‌کنید برایتان بیان کنم.

یعنی آمده‌ام با حکمت و علم الهی تا اختلافات شما را در حوزه‌ی باور، اندیشه، اجتماع، و سیره و ... روشن گر باشم و به وحدت عملی و باور درست، اندیشه‌ی پاک و آرمان متعالی برسانم.

۸. عمل به تکلیف الهی: به عنوان الگوی رفتاری و قابل پیروی خدایی، تکالیف خویش را در آستان ربوبی

چنین بازگو می‌کند. بر پایه‌ی نماز، ادای زکات و نیکی به مادر تا همیشه‌ی زندگی: «وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا، وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا، وَ السَّلَامَ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أُمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»^۴ و (خداوند) زورگو و نافرمانم نگردانیده است و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

۹. یاری خواهی (برای ایمان آوردن): چون بوی کفر ورزی از قوم به مشامش رسید برای اتمام حجت

و ابراز لطف و رحمت بی پایان الهی و رأفت و مهرورزی خود، برای نجات آخرین بازماندگان از افراد قوم خود، که فطرتی سالم و گرایشی به ایمان و بندگی خداوند داشتند پرسید (از روی شگفتی) «قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ؟»^۵ یاری رسانان من به سوی خداوند چه کسانی هستند؟! «قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ...»^۶

تنها اندکی به دعوتش لبیک گفتند: «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ...»^۷

۱. زخرف، ۶۳ و آل عمران، ۵۰.

۲. آل عمران، ۵۰.

۳. زخرف، ۶۳.

۴. مریم، ۳۳.

۵. آل عمران، ۵۲.

۶. صف، ۱۴.

۷. آل عمران، ۵۳.

ن. موسی «علیه السلام»

آن حضرت در مصر در خانه‌ی مردی اسراییلی و از مادری به نام «یوکابد» به دنیا آمد و مادرش به فرمان خدا در تابوتی (گهواره‌ای) نهاده در نیل انداخت، فرعون او را گرفت و از این رو او را موسی نامید، یعنی «از آب گرفته»، و به لطف خدا و پی‌گیری‌های خواهرش به آغوش مادرش برگرداند. و پس از رشد و بلوغ و کشتن غیر عمد یک قبطی می‌گریزد به مدین و پس از ازدواج با یکی از دختران شعیب، ده سال برای او کار می‌کند و در برگشت مبعوث می‌شود و معجزه‌هایی چند می‌آورد و... ایشان از پیام بران اولوالعزم^۱ و دارای کتاب و شریعت^۲ بوده و مورد منتّ الاهی قرار گرفته^۳ و خداوند به او سلام کرده^۴ و با حضرتش سخن گفته و هم کلام گشته^۵ و به بهترین مدح و ثنا ستوده است.^۶

او از پیام بران نیکوکار، صالح، مخلص، برگزیده، هدایت یافته و بر عالمیان برتری داده شده معرفی شده است^۷ و دارای صفات: اخلاص، تقرّب، جاهت، هدایت و انعام است.^۸ کتابش تورات است که به وصف امام و رحمت^۹ فرقان و ضیاء^{۱۰}، هدی و نور^{۱۱} از سوی خداوند توصیف شده در آیاتی چند! نام او بیش از هر کسی دیگر در قرآن آمده: ۱۳۶ بار در ۳۴ سوره از قرآن کریم^{۱۲} و در ۹۶ آیه به نقل گفته‌های او اشاره دارد و فرازهایی از داستان زندگی، تولّد، ازدواج، وفای به عهد، نیایش، خیرخواهی در آغاز بعثت، هجرت، بعثت، رسالت و معجزات فراوان، دیدار با بنده‌ی صالح خدا (خضر) و یاری‌هارون و (جانشین) او را به تصویر کشیده است که در محورهای کلی زیر مشاهده می‌فرمایید:

۱. احزاب، ۷.
۲. شوری، ۱۳.
۳. صافات، ۱۱۴.
۴. نساء، ۱۶۴.
۵. مریم، ۵۲.
۶. انبیاء، ۸۴-۸۸.
۷. مریم، ۵۸.
۸. صافات، ۱۲۰.
۸. احقاف، ۱۲.
۹. انبیاء، ۴۸.
۱۰. مائده، ۴۴.
۱۱. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۸..

۱. پذیرش شرایط ازدواج: پیش شرط‌های شعیب «علیه‌السلام» را برای ازدواج می‌پذیرد که هر یک از دو مورد (۸ یا ۱۰ سال) را به انجام برساند و خدا را به طور ضمنی گواه می‌گیرد: می‌گوید: این قرارداد) میان من و تو باشد که هر یک از دو، مدت را به انجام رساندم و بر من تعدی و تحمیلی نباشد و خدا بر آن چه می‌گوییم وکیل است.

(قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ)^۱

۲. تلاش برای رفاه خانواده: چون مدت پیمان خود را به سر رسانید، همسر خود را برداشت و راه افتاد و شب هنگام در بین راه (از سوز سرما و گم کردن راه و ناآشنایی به مسیر) از سمت طور آتشی را دید و به خانواده‌اش گفت: (قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)^۲ (قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى)^۳

شما این‌جا درنگ کنید من آتشی را احساس کردم. شاید از آن خبری از راه و مسیر پیدا نموده و یا پاره‌ای بیاورم تا خود را گرم کنید: (إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ)^۴

۳. تجدید خاطره و انس با خدا (در پرتو گفت و گو): تا رسید نزدیک آتش، ندا در آمد تو در وادی مقدس هستی به جهت واقع شدن ندای الاهی در آن‌جا که (إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)^۵ (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ)^۶ من خداوند، پروردگار جهانیانم، من پروردگار توام. و به جهت مبارک شدن این سرزمین پای افزار خویش از پای به در آورد و از عصایش پرسید، هم کلام شد تا مهرورزی نماید، به خود نزدیک سازد. ترس و هراس از دل و جاننش بزداید و انسی بگیرد، که در پاسخ گفت: (قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهْسَبُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى)^۷ و فرمان می‌یابد تا عصای خویش را بیافکند و معجزاتی چند بگیرد و به رسالت برگزیده شود. و در ادامه خداوند در گفتمانی که دارد به خاطرات کودکی‌اش و الهام به مادر و پی‌گیری‌های خواهرش تا برگرداندن به آغوش مادر و جریان کشتن یکی از نجات و آزمون‌های او در میان اهل مدین و ... می‌پردازد تا از ویژگیان خود قرار داده و سوی فرعون

۱. قصص، ۲۸.

۲. قصص، ۲۹.

۳. طه، ۱۰.

۴. نمل، ۷.

۵. قصص، ۳۰.

۶. طه، ۱۳.

۷. طه، ۱۸.

روانه سازد. چون از مأموریت و رسالت خودش آگاه می‌گردد می‌فرماید: (قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ)^۱ پروردگارا من کسی را از ایشان کشته ام پس می‌ترسم مرا بکشند.

(وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلُہُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ)^۲ و برادرم هارون از من زبان آور تر است او را با من بفرست تا مرا تصدیق کند همانا بیم دارم که مرا تکذیب کنند.

(وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ) سینه ام تنگ می‌شود و زبانم به (گفتار) روان نیست پس به هارون نیز (پیام) بفرست.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿۱﴾ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿۲﴾ وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي ﴿۳﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿۴﴾ وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿۵﴾ (هارونِ اخی) ﴿۱﴾ (اشلدُ به ازری) ﴿۲﴾ (وَ اشْرِكُهُ فِي أَمْرِي) ﴿۳﴾ (كَي نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا) ﴿۴﴾ (وَ نَذُكِّرَكَ كَثِيرًا) ﴿۵﴾ (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا)^۳. گفت: پروردگارا! سینه ام را گشاده گردان، و کارم را برایم آسان ساز و گره از زبانم بگشای تا سخنم را دریابند و برای من دست یاری از کسانم قرار ده، و هارون برادرم را، پشت مرا بدو محکم کن، و او را در کارم شریک ساز تا تو را فراوان تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم، بی تردید تو بر حال، بینا بوده ای.

و این گفت‌وگو با آغاز نبوت و رسالت ایشان پایان می‌یابد و چون به نیایش بر می‌گردد، خدای تعالی می‌پرسد، چرا چنین شتابان؟ می‌گوید: اینک آن‌ها پشت سر من اند و من به حضورت شتافتم ای پروردگار من تا خشنود شوی. (قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ عَلَىٰ أَثَرِي وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ)^۴

۴. رسالت (قیام به تکلیف): در گام نخست رسالت و دعوت خویش سوی فرعون می‌آید، تا از نماد

کفر و طاغوت و ریشه‌ی فساد و شرک شروع کند، چون دیگر پیام بران سوی قوم نمی‌رود، آن‌ها پیروانند، پیرو الگوهای رفتاری و زمام‌داران خود (وَ قَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ)^۵ (فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ)^۶. و چون فرعون از گذشته‌اش گفت و منتی بر او نهاد که نوزادی بودی و تو را پروراندیم و سال‌ها از عمرت را میان ما به سر بردی، فرمود: (قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ) ﴿۱﴾ (فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ)^۷ آن‌ها هنگامی مرتکب شدم که از ناآگاهان بودم و چون از شما ترسیدم و گریختم. پس پروردگارم به من داوری و دانش داد و مرا از پیام‌بران قرار داد. و به نکوهش رفتار زورمدارانه‌ی او پرداخته و منت‌گذاری وی را بی پایه می‌خواند می‌فرماید: آبا این

۱. قصص، ۳۳.

۲. قصص، ۳۴.

۳. طه، ۲۵، ۳۵.

۴. طه، ۸۴.

۵. اعراف، ۱۰۴.

۶. زخرف، ۴۶.

۷. شعراء، ۲۰، ۲۱.

نعمتی است که منت آن را به من می‌نهی، که فرزندان بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای؟! (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ)^۱ و در ادای تکلیف الاهی خود به فرعون و نازپروردگان و سرکردگان او می‌گوید: بندگان خدا را من تسلیم کنید (و به من بسپارید) همانا من برای شما پیام بری امین ام (أَنْ أَدُؤَا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ)^۲ (اِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ)^۳ من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم!

۵. بیان معجزه، برهان رسالت و صدق گفتار: برای اثبات ادعای خود به همراه داشتن معجزه‌های الاهی

اشاره دارد و گواه راستی و درستی رسالت خود قرار می‌دهد علم و اراده‌ی ازلی را (وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ) و می‌گوید: بر خدا گردن کشی نکنید که من بر شما حجّتی آشکار آورده‌ام (أَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ عَلَى اللَّهِ إِنْئِي آتَيْكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ)^۴ شایسته است که درباره خداوند جز حق بگویم. همانا برای شما معجزه ای از جانب پروردگارتان آورده‌ام. (حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ)^۵ و معجزات باهره‌ی ایشان در قرآن عبارتند از: از عصای او، دست پر نور (ید بیضا)، ایجاد طوفان، مسلط سازی ملخ، شپش، قورباغه، سوسمار و خون بر مردم، قحطی، شکافتن دریا، نازل کردن من و سلوی، جاری سازی چشمه‌های ۱۲ گانه از یک سنگ با زدن عصا، زنده کردن مردگان به وسیله‌ی گاو (آن‌هایی که با صاعقه هلاک شدند) بلند کردن کوه طور و سایه کردن بالای سر مردمان و ...^۶

که معجزات ۹ گانه را برای فرعون آورده و سایر معجزات را بر قوم بنی اسرائیل ارائه کرده است.^۷

۶. هم آورد طلبی: چون به دعوت فرعون همه‌ی جادوگران آزموده گرد آمدند تا در کار و زاری

سخت او را شکست دهند به پندار خود! و فرعون از حضرت خواست تا قراری بگذارد در زمینی هموار و هیچ یک از آن تخلفی نکنند. حضرت موسی علیه السلام فرمود: موعد شما روز جشن باشد که مردم پیش از ظهر جمع می‌شوند. (قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِرَ النَّاسُ ضُحَىٰ).^۸ چون همه‌ی جادوگران برجسته حاضر شدند حضرت موسی بدیشان گفت: آن چه بناست بیافکنید برافکنید.^۹ و چون به رسم میزبانی و

۱. شعراء، ۲۲.

۲. دخان، ۱۸.

۳. صف، ۵.

۴. قصص، ۳۷.

۵. دخان، ۱۹.

۶. اعراف، ۱۰۵.

۷. المیزان، ج ۱۶، ص ۵۸، ج ۳۱، ۸۹، قم.

۸. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۲، ج ۳۱، ۸۹، قم.

۹. طه، ۵۹.

۱۰. یونس، ۸۰.

کارگردانی ایشان احترام نهاد نخست آن‌ها را دعوت به سحرآزمایی کرد تا که انداختند و هرچه داشتند رو کردند، فرمود: آن چه آوریده اید جادوست و خدا به زودی باطلش می‌کند. (قالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ)^۱ و تا او عصایش بیافکند، ازدهایی عظیم گشت و همه را بلعید و جادوگران تسلیم و به خدای یکتا ایمان آوردند پیش از اجازت فرعون. و به فرعون گفت: تو خود می‌دانی که این معجزه‌ها را جز پروردگار آسمان و زمین به منظور بینش یابی و بصیرت افزایی مردمان، کس دیگری نفرستاده است. (لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا)^۲ و ادامه داد که ای فرعون من گمان می‌کنم که تو به خاطر عناد و افکاری که داری سر انجام نابود شوی! و آن گاه خطاب به مردم و گواهان و حاضران گفت: «آیا معجزه‌ی حقی که بر شما آمد می‌گویید سحر است؟! و ساحران هرگز رستگار نمی‌شوند. (قالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ).^۳ بدین روی نخستین پیروزی در مبارزات حق طلبانه‌ی حضرت موسی با همه‌ی توان و نیروهای کارآزموده‌ی فرعون رقم خورد.

۷. صفات حق تعالی: تا که پیشینه‌ی لازم در اثبات حقایق و رسالت خود پدید آورد، به دعوت قوم پرداخت، در برابر فرعونی که خود را خدایگان می‌خواند، سخن از ویژگی‌ها و صفات جمال و جلال معبود یکتا می‌گوید، تا راه صواب بنمایاند که ربّ واقعی تنها خدا است، آفریدگار آسمان‌ها و زمین و آن چه که میان آن‌هاست اگر یقین داشته باشید (قال رب السماوات والارض وما بينهما ان كنتم موقنین) ^۴ و از قدرت آفرینش و هدایت‌گری او در مراحل هستی می‌گوید: پروردگار ما کسی است که آفرینش هر چیزی را به او عطا کرده سپس هدایتش نموده است. (قال رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).^۵ در پاسخ فرعون که پرسیده بود حال نسل‌های گذشته چه می‌شود؟ (قالَ عَلِمْنَا مِنْ رَبِّنَا أَنَّكَ لَا تَأْتِي الشَّيْءَ إِلَّا بِحُكْمٍ وَأَنَّكَ لَكِنَّا مُخَلَّقُونَ).^۶ گفت: علم آن در کتابی نزد پروردگار من است. پروردگار من نه دچار خطا می‌شود و نه فراموش می‌کند. و باز فرعون رو به اطرافیان گفت: آیا شما نمی‌شنوید چه می‌گوید؟ فرمود: پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست!

۱. یونس، ۸۱

۲. اسراء، ۱۰۲

۳. یونس، ۷۷

۴. شعراء، ۲۴

۵. طه، ۵۰

۶. طه، ۵۲

(قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ).^۱ و فرعون در تخریب شخصیت پیام بر خدا و تضعیف باور اطرافیان سرآمد و گفت: پیامبری که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است! و موسی گفت: اوست پروردگار مشرق و مغرب و آن چه میان آن ها ست اگر بیاندیشید.

(قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).^۲ و یادآوری کرد اگر هم کفر بورزید شما و همه‌ی مردمان جهان، خداوند بی‌نیاز است و ستوده. (وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ)^۳

۸. گلایه از رفتار قوم: در گامهای نخست دعوت، از روی گله مندی از رفتار ناشایست قوم درباره خود با علم به رسالت و صدق گفتار و برهان رسالت و معجزه‌های بر حق خویش سخن اعتراضی اش را به گوش آنان می‌رساند و جویا می‌شود: ای قوم من! چرا آزارم می‌دهید در حالی که می‌دانید من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم؟ (وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُوذُّونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ^۴

۹- یاد آوری نعمت های الهی: در ادامه‌ی فراخوان خود، به یاد آوری نعمت‌های ایزد منان می‌پردازد تا یاد آورند! و یک می‌شمرد و به انحصاری بودن آن‌ها توجه می‌دهد می‌فرماید: "ای قوم من، نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید آن‌گاه که در میان شما پیام‌برانی قرار داد و شما را حاکم و صاحب اختیار کرد و چیزهایی را به شما داد که به هیچ کس از جهانیان نداده است. إِذِ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَ لَكُم مَّلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ).^۵ (وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ).^۶

و هم چنین می‌فرماید: نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشت به یاد آورید آن‌گاه که شما را از فرعونیان نجات داد که بر شما عذاب سخت روا می‌داشتند و پسران‌تان را سر می‌بریدند و زنان‌تان را زنده می‌گذاشتند و در این (کار برای شما) آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود.

و می‌افزاید بر شمار نعمت‌های ارزانی شده به قوم خود، فضیلت و برتری دادن ایشان از سوی خدا بر جهانیان را می‌گوید: او شما را بر عالمیان برتری داد (وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).^۷

۱۰- امید بخشی و آینده نگری: برای تقویت روحیه و امید به آینده‌ی پیروان، ایشان را به یاری طلبی از خداوند در پرتو بردباری فرا می‌خواند و فرجام کار جهان را از آن تقوا پیشگان می‌شمرد می‌گوید: از خداوند

۱. شعراء، ۲۶.

۲. شعراء، ۲۸.

۳. ابراهیم، ۸.

۴. صف، ۵.

۵. مائده، ۲۰.

۶. ابراهیم، ۶.

۷. اعراف، ۱۴۰.

مدد بجوید و استقامت بورزید که زمین از آن خداست آن را به هر کس از بندگان که بخواهد به ارث می دهد و فرجام (نیکو) از آن پرهیزکاران است. (قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)^۱

چون از آن خود، پیش و پس از آمدن می گویند، در پیام امیدی چنین می گوید: امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در (این) سرزمین جانشین (آنان) گرداند تا بنگرد چگونه عمل می کنید؟ (قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ).^۲

۱۱- دعوت به توکل: برای پایداری در عقاید و عدم ترس از فشار دشمنان در ادای وظایف، پیروان را به توکل فرا می خواند می فرماید: اگر به خدا ایمان آورده اید فقط بر او توکل کنید اگر سر تسلیم دارید. (وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ).^۳

۱۲- پرسش از گزینش قوم: آن گاه که گفتند: ما بر یک طعام نمی توانیم بسازیم و از خدای خود بخواه تا از آن چه در زمین همی روید از سبزی و خیار و سیر و پیاز و عدس و... گفت: (أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ) ... چگونه پست تر را با بهتر عوض می کنید؟ به شهر فرود آید تا این چیزهایی که خواستید بیابید....

۱۳. سرزنش: چون روز موعود فرا رسید، حضرت در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت و رو به جادوگران و فرعونیان کرد و به آنان گفت: وای بر شما بر خدا دروغ نبندید که خدا شما را به عذابی سخت هلاک می کند و هر که دروغ سازد بی شک نومید و زیان کار شده است. (قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيَلَكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى).^۴

موسی علیه السلام با شنیدن، ماجرای انحراف قوم بسی آشفته شد که همه‌ی تلاش و کوشش های او بی اثر گشته و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت، تا چشمش به آن صحنه‌ی زشت گوساله پرستی افتاد فریاد برآورد که ای قوم!

(قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفْتَالًا عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أُرَدْتُمْ أَنْ يُجَلََّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي).^۵ آیا پروردگارتان به شما وعده ای نیکون داده بود، آیا درنگ من بر شما طولانی شد یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که وعده مرا تخلف کردید؟!)

۱. اعراف، ۱۲۸.

۲. اعراف، ۱۲۹.

۳. یونس، ۸۴.

۴. بقره، ۶۱.

۵. طه، ۶۱.

۶. طه، ۸۶.

و در صدد مجازات ایشان برآمد و گفت: شما به سبب گوساله پرستی به خود ستم کردید. (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ).^۱ و پس از درخواست آلهه فرمود: (قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ).^۲ شما قومی هستید که نادانی می کنید و درصدد مجازات ایشان برآمد و گفت: شما به سبب گوساله پرستی به خود ستم کردید. و با منطقی شیوا پرسید، آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم در حالی که او شما را بر عالمیان برتری داد؟ و در بیان فرمان خدا بر سر بریدن گاو، او متهم به ریشخند نمودن قوم کردند که در پاسخ گفت: (قَالَ أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ).^۳ (وَ قَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ). و موسی گفت: البته من به پروردگار خود و شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب و ایمان نمی آورد.^۴ (وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ). و همانا به پروردگار خود و شما پناه می برم از این که این که سنگ سارم کنید.

(قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ). به خدا پناه می برم این که از جاهلان باشم و در برابر تهدیدهای ایشان گفت: (قَالَ رَبِّ فَأَفْرُقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ).^۵ و در پایان ناکارآمدی پندهای خیرخواهانه خود درباره‌ی برخی از مردمان قوم، نسق ایشان را گوش زد نمود و از درگاه ایزدی جدایی از میان آنان را خواسته و گفت پرورگارا بین ما و این قوم نافرمان جدایی افکن.

۱۴. دعا: خواندن خدا در هر حال و ابراز نیاز به درگاه او از عالی ترین آموزه های مکتب این

برگزیدگان خدایی است که در پی رنج و بلا و نعمت و یا هر رفتاری که پی آمدش شاید ناخوشایند باشد برای محو آثار سوء آن دست به دعا برداشته و یاری می جوید که به مواردی از ادعیه‌ی ایشان اشارتی می رود. (قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي).^۶ خدایا! من به خود ستم کردم و اثر این جرم را محو کن بر من. (قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ). گفت پروردگارا! به پاس نعمتی که به من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد.^۷ (قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).^۸ و نگران از شهر خارج شد و آرزوی نجات کرد. (فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ). پروردگارا! من به هر (روزی) و خیری که برایم بفرستی نیازمندم.^۹ (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) * (وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي) * (وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي) * (يَفْقَهُوا قَوْلِي) * (وَ اجْعَلْ لِي

۱. بقره، ۵۴.

۲. اعراف، ۱۳۸.

۳. اعراف، ۱۴۰.

۴. غافر، ۲۷.

۵. بقره، ۶۷.

۶. مائده، ۲۵.

۷. قصص، ۱۵.

۸. قصص، ۱۷.

۹. قصص، ۲۱.

۱۰. قصص، ۲۴.

وَزَيْراً مِنْ أَهْلِی) * (هَارُونَ أَخِي) * (أَشَدُّ بِهِ أُزْرِي) * (وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي) * (كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً) * (وَ نَذْكُرَكَ كَثِيراً) * (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيراً).^۱ گفت پرورد گارا سینه ام را بگستران و کارم را آسان گردان و گره از زبانم بگشای تا سخنم را دریابند و برای من دست یاری از کسانم قرار ده هارون برادرم پشتم را به دو محکم کن و او را در کارم شریک ساز تا تورا فراوان تسبیح گویم و تو را بسیار یاد کنیم بی شک تو بر حال ما بینایی .

و پس از رجفه که آمد گفت: "اگر می خواستی آن ها و مرا پیش از این هلاک می کردی آیا ما را به خاطر آن چه بی خردان ما کرده اند هلاک می کنی؟ این جز آزمون تو نیست هر که خواهی بدان گمراه و هر که خواهد به آن هدایت می کنی تو یاور و سرپرست مایی، ما را ببامرز و بر ما رحمت آور و تو بهترین آمرزندگان". (قَالَ رَبُّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِيَّایَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَ لِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ).^۲ به هنگام ورود به شهر مدین گفت: (عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ). گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست هدایت فرماید . (قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ). گفت: منزهی تو به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمن هستم .

پس از درخواست دیدار خدا، (قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) گفت: پروردگار را من و برادرم را ببامرز و ما را در (پناه) رحمت خود درآور و تو از همه ی مهربانان مهربان تری . و همراه با هارون علیه السام عرضه می دارند؟^۳ (وَ أَكْتُبُ لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا وَإِلَيْكُمْ).^۴ و در دنیا و آخرت بر ما نیکی بنویس که ما به تو بازگشته ایم .

۱۵. ابلاغ پیام های الهی: یکی از ویژگی های برجسته ی سفیران حق تعالی این است که پس از دریافت

وحی از سوی پروردگار، بدون هر خطا و سهوی با نهایت امانت داری و مقام عصمت به ابلاغ آن می کوشند، بی کم و کاست به نمونه هایی از پیام رسانی موسی علیه السلام می پردازیم: (وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً). و زمانی که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می دهد گاوی را سر ببرید چون فرمان او را ریشخند دانسته و خواستند تا معلوم دارد چگونه؟ فرمود: (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ أَنْ هَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ).^۵ خداوند می فرماید: آن گاوی است نه پیر و نه جوان ، بلکه میان سالی بین آن دو پس آن چه فرمان یافته اید انجام دهید بار دیگر گفتند چه رنگی ایست؟ (قَالَ إِنَّهُ

۱. طه، ۲۵، ۳۵.

۲. اعراف، ۱۵۵.

۳. قصص، ۲۲.

۴. اعراف، ۱۴۳.

۵. اعراف، ۱۵۱.

۶. اعراف، ۱۵۶.

۷. بقره، ۶۷.

۸. بقره، ۶۸.

يَقُولُ أَنْ هَا بَقْرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقْعُ لَوْثَهَا تَسْرُ النَّاطِرِينَ).^۱ فرمود: خداوند می فرماید که آن گاوی است زرد ، رنگش یک دست که بینندگان را مسرور می سازد ، وباردیگر گفتند بخواه از خدا آن چگونه گاوی است ؟ (قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ أَنْ هَا بَقْرَةٌ لَا ذُلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا).^۲ فرمود: گاوی است نه رام که زمین را شخم زند و نه به کشت آب دهد تن درست است به هیچ لگه ای در آن .

(يا قوم أدخلوا الأرض الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ).^۳ ای قوم من وارد سرزمین مقدس که خدا برای شما مقرر داشته وارد شوید و به عقب بازنگردید که زیان کار می گردید.

۱۶. در محضر پیر استاد: حضور در محضر فرزندگان و زانوی ادب زدن مقابل پیران طریقت و

استادان وارسته از دیرباز نیاز آرزومندان کمال جو و حق پویان عالم بوده و این شوق دانش اندوزی و افزودن علم دیگران بر دانسته های خود را در سیره ی موسی علیه السلام مرور می نمایم. (قَالَ لَهُ هَلْ أَتَبِعَكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا)^۴ به او گفت: آیا از پی تو بیایم تا از حکمتی که آموخته ای به من بیاموزی؟! (قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا).^۵ در پاسخ شنید که هرگز تو نمی توانی همراه من شکیبایی کنی چون به اسرار امور احاطه نداری! گفت: به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت. و در هیچ کاری ، تورا نافرمانی نخواهم کرد بنا شد پرسشی نکند تا خود (خضر) پاسخ گوید.

(قَالَ أَخَرَقْتُهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا).^۶ و در نخستین اقدام (سوراخ کردن کشتی) گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی ؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت کردی گفت : نگفتم تو نمی توانی ...! گفت : بخاطر آن چه فراموش کردم مرا مواخذه نکن و درکارم بر من سخت مگیر. (قَالَ لَا تُؤَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا).^۷

وباز به کشتن غلام زبان به اعتراض گشود گفت: (قَالَ أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا).^۸ آیا به گناهی را به آن که کسی را کشته باشد کشتی ؟ واقعاً کار منکری مرتکب شدی گفت : نگفتم ...!

۱. بقره، ۶۹.

۲. بقره، ۷۱.

۳. مائده، ۲۱.

۴. کهف، ۶۶.

۵. کهف، ۶۹.

۶. کهف، ۷۱.

۷. کهف، ۷۳.

۸. کهف، ۷۴.

(قَالَ إِنَّ سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا) ^۱. اگر من از این پس چیزی را از تو پرسیدم دیگر با من هم راهی مکن و از سوی من البته معذور خواهی بود تا به ترمیم برپایی دیوار رسید گفت: (قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا) ^۲. اگر می خواستی بر این کار مزدی می گرفتی (تا سدّ جوع نمایم)

۱۷. سخن با هم نشین: چون موسی علیه السلام دیدار عالمی را طلبید که خدای تعالی بدون ذکر

ناکش او را به وصف جمیلش ستوده بود. و «...علمنا من لدنا علماً» همراه هم سفری که برخی مفسران ^۳ او را یوشع این نون می دانند روان می شود و از اراده‌ی سخت خود می گوید.

(وَ إِذِ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أُبَلِّغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا) ^۴. (قَالَ لِفَتَاهُ إِنَّا غَدَاءْنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا) ^۵ و زمانی که به هم سفر خود گفت: هم چنان خواهیم رفت تا به محل برخورد دو دریا برسیم که هر چند مدت درازی به راه خود ادامه دهم چون به آن محل تلاقی رسیدند ماهی تغذیه‌ی خود را فراموش کردند، چون از آن جا گذشتند به جوان همراه خود گفت: غذای مان را بیاور که ما به راستی از این سفر خستگی بسیار دیدیم. و چون جوان هم راهش یادش رفته بود جریان ماهی را یادآور شود، گفت: این ارتباط درباره‌ی ماهی همان نشانه‌ی ای است که در پی‌اش بودیم آن گاه پی جویانه ردپای خود را گرفتند و برگشتند. (قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا) ^۶.

۱۸. پرسش از جانشین: پس از رفتن به نیایش و میقات خبر انحراف قوم را می شنود و آشفته باز می

گردد و چون اوضاع دگرگونه می‌بیند به برادرش خطاب می کند، من گفته بودم در میان قوم جانشین من باش و به اصلاح کارشان پرداز و راه مفسدان را پیروی مکن. (وَ قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) ^۱. و آن گاه الواح بیانداخت و گفت: (قَالَ بئسما خلقتُمونی من بعدی أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ؟) پس از من بد جانشینی کردید چرا از فرمان پروردگارتان پیش تر رفتید؟! ^۲ (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا) ^۳ (أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي) ^۴. و پرسید: ای هارون زمانی که دیدی ایشان گمراه شدند چه چیزی تو را مانع شد؟ که از من پیروی نکنی آیا از فرمان من سرپیچی کردی؟

۱۹. سخن با سامری: پس از برگشت از میقات و گفت و گو با هارون، سراغ سامری رفت، پرسید این

چه کاری بود که کردی؟ چه انگیزه‌ی تو را به این بدعت واداشت؟ (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ) ^۱ ای سامری!

۱. کهف، ۷۶.

۲. کهف ۷۷.

۳. رازی، ابولفتح، تفسیر روح الجنان، ج ۷، ص ۳۵۵.

۴. کهف، ۶۰.

۵. کهف، ۶۲.

۶. کهف، ۶۴.

قصه‌ی تو چیست؟ چون شرح با دروغ پردازی و پنهان کاری بگفت، فرمود: (قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ ثُمَّ لَنْنَسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا).^۵ برو که بهره‌ی تو در زندگی همین است (که هر که به تو نزدیک شود). مرتب بگویی با من تماس مگیر و موعدی داری که هرگز از آن تخلف نکنند، خدایت را بنگر که پیوسته به خدمتش کمر بسته بودی که آن را بسوزانیم و به دریا ریزیم و پراکنده‌اش سازیم به طور کامل.

۲۰. سخن به مدد جو: چون به یاری مددجویی در شهر رسید و مشتی زد و قبطی مُرد با خود گفت: این کار شیطان است چرا که دشمنی گم راه کننده‌ی آشکار است. (قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ)^۶ و فردای آن روز هم همان شخص یاری طلبید که او را گفت: به راستی تو در گم‌راهی آشکار هستی! (قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ)^۷

۲۱. جویای حال دختران شعیب (نیکوکاری): چون آن دو را دید که دور از مردمان دیگر که جلوگیری می‌کنند از در هم شدن گوسفندان‌شان، پرسید (قَالَ مَا خَطْبُكُمَا؟)^۸ کار شما چیست؟ چه می‌کنید؟ چرا ایستاده‌اید؟! و آن‌ها شرح سال خوردگی پدر بگفتند و ...

۲۲. در آرزوی دیدار معبود (آرزوی ناشدنی): از جایی که خداوند متعال او را هم کلام خود ساخت، برای دیدار و حضور او به پندار خود عمل کرد و درخواستی نمود! «قَالَ رَبُّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ ... فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».^۹ عرض کرد: بارالها خود را به من بنمای که تو را بنگرم. پاسخ شنید که هرگز مرا نخواهی دید به کوه بنگر اگر در جایش ماند مرا خواهی دید چون خدا تجلی کرد، کوه متلاشی و موسی بی هوش شد چون به هوش آمد گفت: منزهی تو به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤمن هستم.

که نیارزد این تمنا به جواب کن ترانی!
تو صدای دوست بشنو ارنی یا لن ترانی!

چو رسی به طور سینا ارنی نگفته بگذر
چو رسی به طور سینا ارنی بگو و نگذر

۱. اعراف، ۱۴۲.

۲. اعراف، ۱۵۰.

۳. طه، ۹۲، ۹۳.

۴. طه، ۹۵.

۵. طه، ۹۷.

۶. قصص، ۱۵.

۷. قصص، ۱۸.

۸. اعراف، ۱۴۳.

۲۳. نفرین: پس از نومیذی از هدایت فرعون و پیروان او از خدا خواست تا دارایی آن‌ها نابود شود و از اندیشه‌ی توطئه نیز تهی گردند تا با دیدن عذاب شاید به خود آیند فرمود: پروردگارا! تو فرعون و سران او را در زندگی دنیا زینت و مال و منال داده‌ای پروردگارا تا (بندگان را) از راه تو گمراه سازند. پروردگارا اموالشان را نابود و دل‌هایشان را سخت گردان پس ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند. «رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَئَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»^۱

۵. پیام بری: یکی از فرستادگان الهی برای اتمام حجّت بر ناز پروردگار متنعم و خوش‌گذران قوم خود که به پیروی از سنت نیاکان دست یازیده بودند و انکار نبوت و رسالت فرستادگان حق می‌کردند گفت: اگر من آیینی برای شما بیاورم که از آن چه پدران خود را بر آن یافته‌اید بهتر و هدایت‌کننده‌تر باشد (باز هم از آن‌ها پیروی می‌کنید)؟! «قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ»^۳.

و. پیام بر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

پیام بر خاتم آخرین سفیر الهی است، برای همه‌ی جهانیان تا برپایی قیامت، این شخصیت ملکوتی در سحرگاه روز جمعه ۱۷ ربیع الأول پس از طلوع فجر به سال ۵۷۱ میلادی دیده به جهان گشود،^۴ نامش را محمد نهادند و خداوند نام‌های دیگری نیز در کتابش بر ایشان نهاده است. احمد، حاشر، خاتم، عاقب، نبی الرحمة، ماحی،^۵ عبدالله، طه، یس، طس، ن، المزمّل، المدثر، الذکر، و محمد (صلی الله علیه و آله)، و لقب‌هایی چون: عالم، حاکم، عابد، حبیب، مؤمن، مبعوث، مصدق، مبشر، منذر، متهجّد، مؤید، مطاع، نجم، شمس، بدر، مصباح، سراج، صاحب، مجتبی، مقتدی و...^۶

خداوند پیرویش را واجب گردانیده، همه‌ی فرشتگان و ذات کبریایی بر جانش درود می‌فرستند، سوگند به جانش می‌خورد «لعمركم...»، مقام شفاعت دارد،^۷ «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»^۸ به معراج برده تا آیاتش را بنمایاند. به اخلاق عظیم وی توجه داده، زبانش را به حق گویا کرده و هرچه می‌گوید مورد امضای اوست. در

۱. یونس، ۸۸

۲ "در آیاتی از قرآن کریم می‌بینیم که انبیاپی دیگر نه به اسم، بلکه با توصیف و کنایه ذکر شده اند (بقره، آیه ۲۴۶) مربوط به جناب صموئیل و طالوت، (بقره، آیه ۲۵۹) مربوط است به داستان جناب عزیر، (آیه ۱۴ سوره ی یس) در باره ی دوتن از حواریون و نفرسوم یوسف نجار را به یاری شان گسیل داشته شد و (کهف، آیه ۶۶) درباره ی داستان خضراست البته افراد دیگری هستند که قرآن کریم نام شان را آورده ولی نفرموده جزء پیام بران بوده اند مانند هم سفر موسی (در آیه ۶۱ سوره کهف)، ذی القرنین و عمران پدر مریم (المیزان، ج ۱ ص ۲۱۱)

۳. زخرف، ۲۴.

۴. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۴۸.

۵. ابن سعد، طبقات، ج ۱، ص ۱۰۷.

۶. عطا عبد محمد الطائی، دکتر نجاح، سیره النبویة، ج ۱، ص ۶۷، ۴، ۸۹، قم، دارالهدی لأحیاء التراث.

۷. عیاشی، محمد، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۱۵۱.

۸. اسراء، ۷۹.

کتابش ۴ بار نام او را با عنوان محمد (صلی الله علیه و آله) در ۴ سوره برده و در یک سوره به نام احمد آورده و یک سوره به نام او اختصاص دارد و در ۱۸ آیه به گفته‌های ایشان پرداخته است و یادآوری می‌کند به خود حضرت که تو چنین گفتی! یا می‌گفتی، یا نمی‌گویم و... (اگرچه همه‌ی قرآن از زبان حضرت بیان شده و نقل ایشان است به ویژه آیات امر و نهی خدای را ابلاغ فرموده (با واژگان: قُل...))، اما در این مقام تنها به آیات نقل شده از سوی حق تعالی از زبان حضرت اشارتی می‌رود).

۱. اثبات وحی و بشر بودن: برای این که انتظاراتی نا به جا را پاسخ می‌دهد و وحیانی بودن آیات را

اثبات کند و از بشر بودن خود دفاع کند از فرشتگان و غیر مادی بودن پیام بر، آگاهی دهد تا پندارها بزداید، به فرمان خدا می‌گوید: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...»^۱ نه به شما می‌گویم که فرشته ام جز آن چه به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.

۲. مأموریت پیام بر: پیام بر اکرم «صلی الله علیه و آله» به حکم این آیه مأمور می‌شود تا آخرین سخن و محبت

را به مخالفان دین ستیز برساند تا آن ها گمان نکنند برای باورمندی آن ها پافشاری وجود دارد و و مأموریت اش را پرستش صاحب شهر مقدس مکه می‌خواند که ایشان حرمت و قداست آن را با راه انداختن بت خانه و بازار شرک نادیده گرفته اند و نیز به تلاوت قران مأمور است تا به بندگی خدا فرا خواند. این که انتخاب سعادت یا نگون ساری با شماست. می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرٌ أَنْ أُعْبَدَ رَبِّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الْأَدَى حَرَمَهَا وَ لَهْ كُلُّ شَيْءٍ وَ أَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۲ «وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدَىٰ لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ»^۳ جز این نیست که فرمان یافته ام تنها خداوند این شهر را که آن را گرامی داشته و همه چیز از آن اوست پرستش کنم و فرمان یافته ام که از مسلمانان باشم. و این که قرآن را بر شما تلاوت کنم پس بگو من فقط از هشدار دهندگانم.

۳. امید بخشی به مؤمنان: که پیامبر اسلام به آن ها گفت: برای تقویت روحیه ی مجاهدان به بیان

خاطره ی امداد غیبی در جنگ بدر اشاره می‌فرماید: که به آن ها می‌گفت: آیا شما را بس نیست که پروردگارتان با سه هزار فرشته فرستاده شده یاری تان دهد؟

«إِذِ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ»^۳ و یا در فراگیری ترس و هراس هم سفرش در غار او را دل داری می‌دهد که محزون مباش! خدا با ماست. «إِذِ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^۴.

۱. انعام، ۵۰.

۲. نمل، ۹۱.۹۳.

۳. آل عمران، ۱۲۴.

۴. توبه، ۴۰.

۴. توجه به معاد: آیه مزبور اشاره دارد به این که رسول خدا «صلی الله علیه و آله» پس از بیان مسأله ای مفاد برای کفار با چه واکنشی از سوی آنان روبه رو خواهند شد و آن این است که خواهند گفت: این سخن (مسأله‌ی معاد) سخنی ساحرانه است. و اگر بگویی: شما پس از مرگ زنده می شوید ... «وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ... ان هدا الا سحرٌ مبین»^۱.

۵. صفات حق تعالی (در نجوای ظالمان): پیام بر اسلام با این بیان می خواهد به مشرکان و کافران بفهماند که نپندارند که خداوند از نقشه ها و سخنان پنهانی آنان آگاه نیست او هم شنوا و هم دانست. چون وحی او را خواب های آشفته می خواندند و شاعری می پنداشتند که به خدا دروغ می بندد. از این رو گفت: پروردگار من هر گفتاری را در آسمان و زمین می داند و او شنوایی داناست. «قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۲.

۶. بیان بضاعت: این فراز به گروهی از معذورین شرکت در جهاد اشاره دارد که بر آنان ایرادی نیست وقتی که نزد تو آمدند تا هر کسی برای شرکت در میدان جهاد در اختیارشان گذاری که گفتی «قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ...»^۳ گفتی مرکبی نداری تا شما را بر آن سوار نموده و ایشان با چشمانی پر از اشک راهی شدند. که حکایت از شوق آن ها به جهاد و عشق ایشان به خدا و رسول است.

۷. شکایت و گلایه از امت: شکوه پیام بر به درگاه الاهی از امت خود که آموزه های قرآن را ترک گرفته و به حفظ ظاهر بسنده کرده اند و از صحنه‌ی زندگی خارج ساخته اند و آن را پشت سر نهاده و رها کرده اند. «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۴ و پیام بر گوید: پروردگارا قوم من این قرآن را رها کردند.

۸. بیان نهان: همراهان از آگاهی حضرت شگفت زده شدند پرسیدند از کجا؟ فرمود: خداوند دانا و آگاه مرا باخبر ساخت! «قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ»^۵

۹. پند و احسان: در این اقدام سنت های جاهلی (ازدواج با زن پسر خوانده) نسخ می شود و بیم پیام بر از علنی شدن دستاویزی برای مخالفان باشد با افشای آن از سوی خداوند قانونی برای ایمانیان

۱. هود، ۷.

۲. انبیاء، ۴.

۳. توبه، ۹۲.

۴. فرقان، ۳۰.

۵. تحریم، ۳.

می شود و می فرماید: (یاد کن) آن گاه به کسی که خدا نعمتش داده بود و تو در حق او احسان کرده بودی گفתי همسرت را برای خودت نگه دار و از خدا پروا کن.

«وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللَّهَ»^۱ (آیه به زید حارثه پسر خوانده‌ی پیام بر اشاره دارد که خداوند به نعمت اسلام و موضوع هدایت او اشاره دارد و نعمت ارزانی پیام بر، آزادسازی از بردگی و تربیت درست او از سوی پیام بر است و منظور از «همسرت را نگهدار» اشاره به زینب جحش است).

۱۰. نفی اجر مادی و جاه و ریاست و: در جریان رسالت پیام بر اسلام مشرکان در تخریب اذهان وانمود

می کردند که ظاهراً هر دعوت به سوی خداست ولی باطن آن حکومت و سروری بر عرب است و توطئه هایی از این دست که هم آوا با همه‌ی فرستادگان الاهی پیش از خود، هدف خدایی و مزد و رسالتش را به فرمان حق تعالی اعلام می‌دارد:^۲ «وَ مَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ». «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ». «وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ». «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ». «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا». یعنی هیچ مزدی برای رسالت و (منصب انذار) خود از شما نمی‌خواهم، با این بیان به تهمت اشراف قریش که می‌پنداشتند سرسختی وی در امر رسالت و تبلیغ، شاید برای مال و جاه باشد و گفتند: بروید و بر خدایان خود پایداری کنید این چیزی است که از شما خواسته می‌شود. «امشوا و اصبروا علی آلِهِتِكُمْ إِنْ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ»^۳ پاسخ داده و اجر دنیوی را از خود نفی می‌کند و علت مزد نخواستن را نیز در ادامه‌ی آیه می‌فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^۴ «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»^۵ به نظر علامه «رحمة الله علیه» مودت امری است که به استجابت دعوت برگشت می‌کند و استثنا نیز متصل است، و مودت به ذی القربی از مصادیق اجر است. و آن محبت به اهل بیت آن حضرت است.^۶

۱۱. نفی تصنع: اساس و پایه‌ی زندگی پیام بران بر فطرت است و فطرت آدمی، انسان را جز به

کارهایی که پروردگار وسایل رسیدن به آن را فراهم ساخته، هدایت نمی‌کند و آدمی را مکلف به کارهایی که خداوند نیل به آن را دشوار کرده نمی‌سازد، چون تکلیف خروج از فطرت خواهد بود. قهراً پیروی

۱. احزاب، ۳۷.

۲. در آیات: یوسف ۱۰۴، سبأ ۴۸، فرقان ۵۷، ص ۸۶ و شعراء ۱۸۰.

۳. ص، ۶.

۴. ص ۸۷ و انعام ۹۰.

۵. شوری، ۲۳.

۶. المیزان، ج ۱۱، ص ۵۹ تا ۶۷، ج ۳۱، قم.

شهوات نیز خواهد بود و ساحت انبیا از پیروی شهوات منزّه بوده پس، از هرگونه تکلف نیز مبرا هستند و این معنا از بیان پیام بر گرامی استفاده می‌شود. ^۱ «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ». ^۲ من از آن‌هایی نیستم، چیزی را که ندارند به خود می‌بندند.

ی. اهل بیت (علیهم السلام)

طبق حدیث از ابن عباس در جوامع حدیثی و کتاب‌های تفسیر از طریق شیعه و سنی آیات ۹ و ۱۰ سوره‌ی دهر درباره‌ی اطعام اهل بیت «علیهم السلام» است. که فرمودند: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا». و تنها برای جلب رضای الهی اطعام می‌کنیم و ذره‌ای از شما نه پاداش و نه سپاس می‌خواهیم. هر چه هست از اخلاص و برخاسته از صفای باطن است، هرچه هست برای خداست! و در مقام علت می‌افزایند، اگر عمل خود خالص کرده‌اند و رضای دوست می‌طلبند چون از پروردگارشان در آن روز سخت و دشوار می‌ترسند «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا».^۳

یا. طالوت: در پی درخواست بنی اسرائیل از پیام بر خود (صموئیل) برای تعیین فرمانده تا در راه خدا کار و زار نمایند خداوند طالوت را به عنوان پادشاه و فرمانده بر گزید برخلاف باور قوم که وی نه از خاندان سلطنت بود و نه از دودمان نبوت به همین جهت گفتند: او کجا و سلطنت کجا؟^۴

۱. سنت ابتلا: نقل گفته‌های طالوت از سوی خداوند متعال تنها در یک سوره و یک آیه آمده است.

طالوت در پی درخواست قوم بنی اسرائیل از پیام بر خود (شموئیل یا ارمیا) از سوی خداوند به فرمان دهی آن قوم می‌رسد و چون سپاه روانه می‌سازد برای مبارزه با جالوت، به لشکریان خود می‌گوید: «قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ...»^۵ خدا شما را به نهر (مجرای آب پر از آب) می‌آزماید، هر که از آن بنوشد از من نیست و هر که از آن ننوشد. از من است. مگر که با مشت خود کفی از آب برداشته و لبی تر کند.. جز اندکی همه نوشیدند و چون از شهر بگذشتند، گفتند: «امروز ما را توان رویارویی با جالوت و سپاهیان نیست». و آزمون الهی همانا پای‌داری مؤمنان بود و پیروزی اندک مردان مجاهد، از آن اندک سپاه! اندکی از اندک. «معلوم می‌شود در سختی‌ها همیشه مؤمنین پای‌دار می‌مانند».^۶

۱. المیزان، ج ۶، ص ۳۷۵ و ج ۱۷، ص ۳۴۷.

۲. ص، ۸۶.

۳. انسان، ۱۰.

۴. المیزان، ج ۲، ص ۴۳۴.

۵. بقره، ۲۴۹.

۶. المیزان، ج ۲، ص ۴۴۱.

یب. ذی القرنین^۱

داستان ذی القرنین در قرآن تنها به سه مرحله از سفرهای ایشان اشاره دارد و شهرتش به این نام و این که این شخص مردی مؤمن به خدا و دین حق و رستاخیز بوده و خداوند به او اختیار تام داده و دارای کرامت بوده و به وسیله وحی^۲ یا الهام و یا به وسیله پیام بری از پیام بران تأیید می‌شده و در ارتباط بوده چون طالوت. خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش جمع کرده بود سلطنت و قلمرو حکومتش از شرق تا غرب عالم بوده و چون عدل‌گستر بوده، به اقامه‌ی حق کوشیده و به صلح، عفو، کرامت نفس، گسترش خیر و دفع شرّ در میان بشر اقدام جدّی نموده و دارای نیروی جسمانی و روحانی بوده است (إِنَّا مَكْنَنًا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا) استفاده می‌شود.

و سه بار نام او در قرآن کریم ذکر شده و در ۵ آیه به شرح اقدامات و گفته‌های او پرداخته است:

۱. پاداش شایستگان و کيفر ستم‌گران: در جهت اجرای عدالت اجتماعی بر پایه اندیشه، باور و رفتار مردمان

در جامعه به اصل عمل و بازتاب آن اشاره می‌کند می‌فرماید: «قَالَ أَمَا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا»^۳ گفت: اما هر که ستم کند به زودی عذابش خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود: و آن گاه او را عذابی هولناک خواهد بود.

«أَمَا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا»^۴ و اما هر که ایمان بیاورد و کار شایسته کند پاداش هر چه نیکوتر خواهد داشت و به او از فرمان خود تکلیفی آسان خواهیم گرفت.

۲. توجه به تمکّن الاهی: چون پیش نهاد پرداخت هزینه می‌کنند تا ایشان یاری‌شان رساند، به تمکّن

الاهی متذکّر می‌شود و بهترین می‌خواند: «قَالَ مَا مَكْنَىٰ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ»

۳. درخواست نیروی کاری: برای ساختن سازه‌ی سخت و سدّی محکم از ایشان می‌خواهد با نیروی

خویش او را کمک کند، و می‌گوید: تنها شما به نیروی خود مرا یاری رسانید تا میان شما و ایشان حایلی بسازم «فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا»^۵

۱. ذوالقرنین، صاحب دو شاخ (به مناسبت کلاه‌خودی با دو شاخ داشته)، یا به جهت تسخیر شرق و غرب عالم یا دو گیسوی به هم بافته داشته یا دو قرن می‌زیسته است.

۲. با استناد به آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی کهف که آمده: «و قُلْنَا يَا ذی الْقَرْنَيْنِ...» برخی از مفسران معتقدند نبوت داشته و برخی آن را الهام قلبی می‌دانند. بهرام پور، ابوالفضل، (تفسیر مبین، ص ۳۰۳، ج ۳، آوای قرآن، قم).

۳. کهف، ۸۷.

۴. کهف، ۸۸.

۵. کهف، ۹۵.

۴. درخواست مصالح و ابزار: برای سدسازی مصالح مورد نیاز را طلبید و گفت: "پاره های آهن برای

من بیاورید"

«آتُونِي زُبْرَ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَا بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا»^۱ تا آن گاه که میان دو کوه را برابر نمود گفت: در آن بدمید تا آهن ها سرخ و گداخته شد گفت: مس ذوب شده را برایم بیاورید (تابروی سد بریزم و بدین ترتیب این سد آهنین به هم جوش خورد).

۵. بیان رحمت و وعده ی پروردگار: درپی ناتوانی ایشان در اجرای فرمان در بالا رفتن و نقب زدن گفت: "قال

هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا»^۲

گفت: این رحمتی از سوی پروردگار من است ولی چون وعده ی پروردگارم فرا رسد آن را درهم کوبد وعده پروردگارم حق است.

۱. کهف، ۹۶.

۲. کهف، ۹۸.

۲. شایستگان (غیر معصوم از انسان ها)

۱-۲. مردان (گفته‌های ایشان در دنیا)

الف. لقمان حکیم: گفته‌اند، پسر خاله یا پسر خواهر حضرت ایوب است و تا زمان حضرت داوود زنده بود و به داوری و فتوا مشغول بود. او اهل نوبه بود (کنار رود نیل از سوئی و بندر سودان و دریای سرخ از سوی دیگر). و از ابن عباس نقل است که کارش چوپانی بوده، و نام ایشان دوبار در سوره ای که به نام او اختصاص یافته آمده است و بیان و گفته‌های سراسر حکمت او را در ۵ آیه و در محورهای خداشناسی، معاد و اخلاق آورده است:

۱. نهی از شرک (بزرگ‌ترین ستم): «وَ إِذِ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱ و هنگامی که لقمان به پسرش در حالی که او را پند می داد گفت: ای پسرک من؛ به خدا شرک نورز که به راستی شرک ستم بزرگی است.

۲. کیفر کردار (معاد): پسر! اگر عمل تو، هم وزن دانه‌ی خردلی، آن هم پنهان در دل سنگی، یا در آسمان و زمین باشد، خدا آن را (برای حساب) می آورد که خدا دقیق و کاردان است (و علم او به همه‌ی نهان‌ها احاطه دارد) «يَا بُنَيَّ إِنَّ هَٰذَا إِنَّ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»^۲.

۳. دعوت به نماز و اخلاق دینی: فرزندان! نماز به پای دار و به نیکی‌ها فرمان ده و از زشتی‌ها و بدی‌ها باز دار، و به آن چه که به تو می‌رسد بردبار باش که این کارها بسی مطلوب است. «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنَّهُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۳
«وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»^۴ مانند مردمان شادمان (ناز پروردگان سرمست) راه مرو که خدا خودپسندان گردن فراز را دوست نمی‌دارد.
«وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ»^۵ در راه رفتن میانه رو باش، و صدایت را نرم (آهسته) و ملایم کن، که ناخوش‌ترین آوازه‌ها همانا آواز خران است! (که در اوج بلندی است).

۱. لقمان، ۱۳.

۲. لقمان، ۱۶.

۳. لقمان، ۱۷.

۴. لقمان، ۱۸.

۵. لقمان، ۱۹.

ب. آصف ابن برخیا (وزیر و جانشین حضرت سلیمان علیه السلام)^۱

در برابر سخن یکی از پریان (عفریت) گفت: «قالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۲ من آن را در یک چشم به هم زدن نزدت می آورم. ایشان علمی از کتاب داشته، کتابی از جنس کتاب‌های آسمانی و لوح محفوظ^۳، علمی بوده که راه رسیدن او را به این هدف و امر مهم آسان می ساخته و مفسران اختلاف کرده اند مردی بوده که اسم اعظم داشته برخی گفته اند: جبریل یا خود سلیمان است. در حقیقت کار خدا بوده و او با علم و ارتباطی که با خدا داشته هرگاه از او چیزی می خواسته اجابت می شده یعنی هر چه او می خواسته خدا هم می خواسته است. و روشن است علم او از گونه های علوم فکری و اکتسابی و آموزشی نبوده است.

ت. مردی (خیرخواه) که از دور آمد: و گفت: ای موسی درباریان هم اندیشی کردند که تو را

بکشند، بیرون شو که من از خیر خواهانم «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ»^۴

این شخص از دور آمد یعنی از قصر فرعون که در خارج شهر بوده و در جمع مشورت درباریان بوده و علم پیدا کرده و چون خیرخواه بوده دوان دوان آمده و از خطر کشته شدن، موسی را آگاه کرده و راه کار را در گریز و خروج از شهر پیش نهاد کرده است.^۵

ث. حبیب نجار (مؤمن آل یاسین)

کسی که در حومه ی شهر می زیسته و از پیشگامان ایمانیان به رسولان حق بوده به محض شنیدن محاصره ی رسولان از سوی مردم، شتابان آمد به معرکه و بسیار روشن از آن ها دفاع کرد و بر حقانیت آنان استدلال کرد و دلایل خداپرستی خود را عنوان کرد و رسولان را گواه ایمان خود گرفت و سرانجام به شهادت رساندند به محور سخن های ایشان می پردازیم:

۱. دعوت به پیروی: مردی که از دورترین نقطه ی شهر آمد (یعنی هیچ آشنایی، نسبتی و تباری بین او و

فرستادگان نبود) به جهت نکته ی ادبی نهفته در مقدم شدن جمله ی «مِنَ أَقْصَى الْمَدِينَةِ» بر کلمه ی «رَجُلٌ» و «يَسْعَى»^۶ و گفت: ای قوم! رسولان را پیروی کنید «قالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»^۷.

۱. المیزان، ج ۱۵، ص ۵۱۷؛ صاحب مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۲۳، گفته او حضرت خضر بوده.

۲. نمل، ۴۰.

۳. زمخشری، کشاف، ج ۳، ص ۳۶۷، بیروت.

۴. قصص، ۲۰.

۵. برگرفته از المیزان، ج ۱۶، ص ۲۸.

۶. المیزان، ج ۱۷، ص ۱۱۰.

۷. یس، ۲۰.

۲. ویژگی بارز رسولان : به ویژگی‌های برجسته‌ی فرستادگان حق اشاره دارد که ایشان در ازای دعوت خویش مزدی نمی‌خواهند و چشم‌داشتی ندارند، تنها برای خداست و به سود شما! پس پیروی کنید کسانی را که خود هدایت یافتگانند. «اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْئَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^۱. سخن ایشان حق است و هدف دنیایی هم ندارند.

۳. انگیزه‌ی بندگی : از عِلَّتِ بندگی خود می‌گوید تا شاید با بینش کامل و دیدن الگوی رفتاری، روی به سوی معبود یکتا آورند، نخست خود را به محاکمه می‌کشد و حکم صادره را در نوع خود ساری و جاری می‌سازد! «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۲

چرا انسان، خدایی را که او را آفریده بندگی نکند و نپرستد؟! چون که آفرینش و بازگشت همه به سوی اوست. سزااست در همه حال بنده باشیم و در مقام عبودیت او قیام نماییم. «ءَ اتَّخَذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون»^۳. آیا به جای او خدایان دیگری بگیریم که اگر خدای رحمان زینانی برایم بخواهد، شفاعت آنان مرا بی‌نیاز نمی‌کند و از آن زیان نجات نمی‌دهد. (یعنی پرستیدن واسطه‌ها و مقربان از نظر شرک و باطل است). پس ربوبیت تنها دست خداست. در این صورت من در گم‌راهی آشکاری خواهم بود! «إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۴.

۱. یس، ۲۱.

۲. یس، ۲۱.

۳. یس، ۲۳.

۴. یس، ۲۴.

۴. تأکید بر ایمان و شهادت طلبی: آن گاه خطاب به حاضران نموده و رسولان را گواه می‌گیرد که بشنوید من به پروردگار شما ایمان آوردم پس سخن مرا بشنوید «إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ» و محاصره کنندگان رسولان او را کشتند و همان آن به او گفته شد وارد بهشت شو!

۵. آرزوی نیک (برای دانایی قوم) و پندگویی پس از مرگ: به محض شنیدن فرمان ورود به بهشت [برزخی] آرزو کرد ای کاش قوم من حال و روز مرا در می‌یافتند! و از احترام و تکریم من از سوی خدای متعال آگاهی می‌یافتند! و این بیان نشان از پندگویی وی پس از مرگ را نشان می‌دهد هم چنان که در زندگی به پند و اندرز می‌پرداخت. «قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ» * «بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^۲

ج. مؤمن آل فرعون (حزقیل)

سوره‌ی [مؤمن یا غافر] به نام او اختصاص دارد و خداوند در ۱۴ آیه به گفته‌های ایشان پرداخته است. مؤمنی از آل فرعون و از نژاد قبطیان به نام (حزقیل) پسر عموی فرعون و وزیر کشورش محسوب می‌شد، او دعوت موسی علیه السلام را پذیرفته بود از نظر امنیتی ایمانش را پنهان داشته بود. و از خواص دربار بوده و تقیه نموده بود باور خویش را، در برابر سخن و اراده‌ی فرعون مبنی بر کشتن موسی، آن‌ها را با بیان خود سرزنش نموده و از قتل باز می‌دارد:

۱. نهی از منکر: و مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌کرد گفت: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید پروردگار من خداست؟ در صورتی که برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده اگر دروغ گو باشد دروغش به زیان اوست و اگر راست گو باشد دست کم برخی از آن چه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید به راستی خدا کسی را که افراط کار و دروغ گو باشد هدایت نمی‌کند. «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِن يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِن يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»^۳

۲. بیم و انذار: رو به قوم نموده و از دگرگونی شرایط و عذاب الهی می‌گوید که در آن صورت یاری گری جز خدای نیست. «يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ

۱. یس، ۲۵.

۲. یس، ۲۶، ۲۷.

۳. غافر، ۲۸، ۲۹. ای قوم من امروز حکومت از آن شماست و در زمین غلبه دارید ولی اگر عذاب خدا بر شما آید چه کسی یاری مان خواهد کرد؟

جاءنا^۱. ای قوم من : امروز حکومت از آن شماست و در زمین غلبه دارید ولی اگر عذاب خدا بر سر ما آید چه کسی یاری مان خواهد کرد . و چون فرعون به رأی خود پافشاری نمود، دوباره ایشان گفت: ای قوم من! به راستی بر شما می‌ترسم، از عذابی مثل عذاب روز احزاب و عذابی که بر قوم نوح و عاد و ثمود و ملت‌های پس از آن‌ها جاری شد، و خداوند هرگز ستمی را به بندگان نمی‌خواهد. «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ» * «مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ»^۲. و کسی که ایمان آورده بود گفت: ای قوم من همانا بر شما از روزی مثل روزگار (هلاکت) گروه‌های مخالف پیام بران بیم دارم مانند جریان قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آن‌ها بودند و خدا بر بندگان ستم نمی‌خواهد.

۳. معاد: در ادامه‌ی پند و اندرز و بیم و انذار خود به مسأله‌ی قیامت و شرایط حاکم بر آن روز و مردمان به پاخواسته می‌پردازد. «وَا يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ» * «يَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضَلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»^۳. بر شما می‌ترسم از روز قیامت روزی که بانگ و فریاد مردمان از هر سو بلند می‌شود، [برای یاری طلبی] روزی که از عذاب، پا به فرار می‌گذارید و از سوی خدا هیچ مصونیتی ندارید... و هر که را خدا در بیراهه بگذارد و راهنمایی نخواهد بود.

۴. سرزنش: آن‌گاه به رفتار نکوهیده‌ی ایشان در دروغ‌انگاری پیام بری چون یوسف و کیش و آیین او اشاره دارد و شک و تردید آنان را به رخ‌شان می‌کشد که مجدداً چنین نکنند و اینک در برابر دعوت موسی و دین و شریعت او تغییر رفتار دهند که خدا اسراف‌کاران و شکاک را گم‌راه می‌کند.

«وَا يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاءِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ» * «تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ»^۴

ای قوم چه می‌شود که من شما را به سوی نجات می‌خوانم و شما مرا به آتش دعوت می‌کنید؟! مرا می‌خوانید که به خدا کفر ورزم و برایش شریک قایل شوم که هیچ دلیلی بر شرک او ندارم و من شما را به سوی خدای عزیز آمرزنده دعوت می‌کنم. این حقیقتی است که آن‌چه شما مرا به سوی می‌خوانید نه در دنیا دعوتی (و دعوت

۱. غافر، ۲۹.

۲. غافر، ۳۰، ۳۱.

۳. غافر، ۳۲، ۳۳.

۴. غافر، ۴۲.

گری) دارد و نه در آخرت... و به راستی برگشت ما تنها به سوی خداست و تجاوز گران اهل آتش اند. «لا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ»^۱

۵. دعوت به پیروی: بار دیگر قوم خود را مخاطب ساخته و می‌خواهد که از او پیروی کنند که پیروی او همانا اطاعت از موسی است. «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۲ و رسیدن به راه رشاد و تدین به دین حق را مستند به باور و اعتقاد به زندگی جاوید آخرت نموده و دنیا را متاعی می‌شمرد و مقدمه‌ای برای آن سرا. «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»^۳ ای قوم من! زندگی این دنیا تنها متاع است و آخرت است که سرای ماندگاری است.

۶. پاداش عمل: آن گاه به پژواک رفتار آدمی در آخرت می‌پردازد یعنی هر آن چه به آدمی می‌رسد همان است که آن‌جا پاداش داده می‌شود، دنیا جای عمل و آخرت محل پاداش! «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أَنْتَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۴ هر که بدی کند جز به اندازه‌ی آن مجازات نمی‌شود و کسانی که کار شایسته کنند چه مرد و چه زن و مؤمن باشند آن‌ها داخل بهشت شده و در آن‌جا بی حساب روزی داده می‌شوند.

۷. واگذاری سرنوشت به خدا: پر از پند و اندرز قوم به بازگشت به سوی خدا و ایمان به آخرت و عمل شایسته و احوال روز قیامت و بی دلیل بودن محتوای دعوت ایشان و نزول عذاب بر اسراف کاران و غفلت از اندرزها و بیم‌ها و نویدها، یادآور می‌شود که به زودی متوجه آن چه به شما می‌گویم خواهید شد و من امر خود را به خدا واگذار می‌نمایم او به حال بندگان بیناست. «فَسْتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ»^۵

ح. گروهی از بنی اسرائیل

این گروه از پیروان انتظار داشتند با قیام موسی علیه السلام یک شبه همه کارها رو به راه شود و موسی علیه السلام به آن‌ها فهماند که این پیروزی طبق سنت الهی در پرتو استقامت و مجاهدات و تقوا به دست می‌آید تا ببیند شما چگونه عمل می‌کنید در صورت جانشینی دستگاه طاغوت و در پی پندهای موسی «علیه السلام» بر

۱. غافر، ۴۳.

۲. غافر، ۳۸.

۳. غافر، ۳۹.

۴. غافر، ۴۰.

۵. غافر، ۴۴.

تقوای پیشگی، مددجویی از خدا، استقامت و اراده‌ی خدا بر جانشینی پرهیزگاران در زمین گفتند: پیش از این که سوی ما بیایی و پس از آن که آمده‌ای همواره آزار شده‌ایم. «قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَ مِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا»^۱

خ. شاهدی از کسان زلیخا

این گواهی، از کودکی در گهواره و از کسان عزیز مصر بوده و براساس حس و مشاهده نبود که بیان عقلی و برهانی فکری بود که بر حَقَانِیَّتِ موضوع علم و قطع داشت و چون گوینده و گواه کودکی بود این حَقَانِیَّتِ برای یوسف اثبات می‌شود و آن کودک بدون فکر و تأمل در گفتارش، پرده از این حقیقت برداشت به صورت معجزه‌آسا، گویند؛ چنین کلامی شهادت است نه قول، چون عرفاً به بیانی قول اطلاق می‌شود که بر پایه‌ی تأمل و اندیشه باشد.^۲ چنین شهادت داد: اگر پیراهن او از جلو چاک خورده زن راست گفته و او از دورغ گویان است و اگر پیراهن او از پشت دریده شده زن دروغ گفته و او از راست گویان است.

«إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَ هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»* «وَ إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ».^۳

د. پدر و مادر (باورمند): والدینی که نسبت به فرزند ناخلف خود که عاق شده و می‌گوید: «أَفَّ لَكُمْ» آیا

مرا از زنده شدن بار دیگر می‌ترسانید و از حساب! و به معاد تهدید می‌کنید؟ در حالی که یکی از مردگان پرشمار پیش از من هم زنده نشده است! و این ادعا چیزی جز خرافه‌های پیشینیان نیست». احساس بیم نموده و به خدا پناه می‌برند تا در ارشاد و هدایت او یاری‌شان کند. و می‌گویند: وای بر تو! به خدا و به آن چه که رسولش آورده (که یکی از آن‌ها وعده به معاد است) ایمان بیاور و بدان که وعده‌ی خدا به معاد که به وسیله‌ی پیام بران ش داده حق است «وَ هُمَا يَسْتَعِينَانِ اللَّهَ وَيَلْتَكِمَانِ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا».^۴

ذ. حواریون (اصحاب حضرت عیسی علیه السلام)

پیش‌گامان در گرایش به اسلام و ایمان به فرستاده‌ی خدا هستند که با الهام و وحی الاهی بدو گرویدند «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۵ و این گروه ویژه از پیش‌گامان را خداوند به رخ جهانیان کشیده و ایمان، اقرار و گرایش ایشان برای یاری خدا و دین و فرستاده‌ی او را در ۶ آیه مطرح کرده و به گفته‌های آنان پرداخته است.

۱. ایمان به خدا: ما مییم که در پیمودن راه خدا (تو را) یاری می‌کنیم. به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که

فرمان برداریم. «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ».^۱ «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ».^۲

۱. اعراف، ۱۲۹.

۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۱۹۴.

۳. یوسف، ۲۶، ۲۷.

۴. احقاف، ۱۷.

۵. احقاف، ۱۷.

۶. مائده، ۱۱۱.

۲. ایمان به کتاب و شریعت: پروردگارا! به آن چه فرستاده ای ایمان آوردیم. «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ...»^۳.

۳. پیروی از رسول: و از این پیام بر پیروی کردیم پس ما را از گواهان درگاهت بنویس. «وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَآكُنْتُمْ مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۴

۴. درخواست مائده: آن گاه گفتند: ای عیسی ابن مریم آیا پروردگارت می تواند برای ما مائده ای از آسمان نازل کند؟ «إِذْ قَالَ الْخَوَارِئِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ؟»^۵
پرسش از استطاعت برحسب مصلحت و حکمت می نمایند که آیا پروردگارت توانایی دارد مائده ای بر ما فرو فرستد تا از آن بخوریم و دل هایمان را مطمئن سازیم و بدانیم که تو ما را در ایمانمان تصدیق کرده ای و بر آن از گواهان باشیم؟! «قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيَّهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۶.

ر. فرزندان یعقوب «علیه السلام»

در برابر استفهام تقریری پدر که از معبود ایشان پس از مرگ خود می پرسد، «ماتعبدون من بعدی» یعنی حتماً چیزی را می پرستید! همین طور است؟ می گویند: «قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَ إِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۷! خدای تو و معبود نیای تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را خدای یگانه را می پرستیم و ما تسلیم او هستیم.

ز. ایمانیان اصحاب بستان

(در صوران می زیستند که از دزهای بنی هَـرَش بود واقع در جنوب صنعا (یمن کنونی)^۸ می زیستند و بدون این که اراده ی خداوندی را غالب و اثرگذار بدانند و «ان شاء الله» بگویند، سوگند خوردند و پیمان ها گذاردند که فردا میوه ها را برچینند و در اثر بلایی فراگیر از سوی پروردگار، باغ بسوخت و تا رو به رو شدن با این وضع در سپیده دمان، پنداشتند راه را گم کرده اند که یکی از آن ها که میانه رو (خردمند و عاقل تر) بود و به حق یادآوری می کرد گفت: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ»^۹.
آیا، به شما نگفتم چرا خدای را تسبیح نمی گویند و او را از داشتن شریک منزّه نمی دارید؟ چرا بر توان خود و سایر اسباب و عمل ظاهری اعتماد می کنید و سوگند می خورید که حتماً فردا میوه ها را می چینیم! . «ان شاء الله»

۱. آل عمران، ۵۲، مائده، ۱۱۱.

۲. صف، ۱۴.

۳. آل عمران، ۵۳.

۴. آل عمران، ۵۳.

۵. مائده، ۱۱۲.

۶. مائده، ۱۱۳.

۷. بقره، ۱۳۳.

۸. اطلس قرآن، شوقی، ابوخلیل، ص ۱۷۰.

۹. قلم، ۲۸.

نمی‌گویید و خدا را به کلی از دخالت و سببیت و تأثیر، معزول می‌دارید و همه‌ی این تأثیرها را به خود نسبت می‌دهید، این همان شرک است.^۱

پس از پندهای خیرخواهانه‌ی آن میان‌روتر و عاقل تر (خردمند)^۲ در میان خود متذکر شدند و زبان به اعتراف و تسبیح گشودند و به ستمی که بر خود روا داشته بودند سوی خدا رو کردند تا مورد آمرزش قرار گیرند. «قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ».^۳ «إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ».^۴

س. دوتن از اولیاء الله (از قوم موسی علیه السلام) وقتی قوم گفتند: ما نمی‌توانیم با زورمندان شهر بجنگیم و از پیکار سرباز زدند دو نفر از مردان با ایمان و خداترس برخاستند و در تأیید پیش نهاد موسی علیه السلام گفتند: «قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلْ وَأِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ». دو نفری که خوف خدا در دل داشتند و خدا به آن دو موهبتی کرده بود، (عقل و ایمان داده بود) گفتند: از مرز این سرزمین وارد شوید و مطمئن باشید همین که از مرز گذشتید شما پیروز خواهید شد. اگر به راستی ایمان دارید به خدا توکل کنید.

ش. اصحاب کهف (اصحاب رقیم)

در عصر حکومت دقیانوس بر روم، یکتاپرستان مورد آزار و شکنجه بودند و کشته می‌شدند. که چندی از جوانان مصمم و هم‌پیمان به گریز از قلمرو آن ستم‌گر شدند و از «طرسوس» به غاری گریختند هم‌راه چوپانی با سگش، و به خواب عمیقی فرو رفتند و به اراده‌ی الهی پس از ۳۰۰ سال خورشیدی و ۳۰۹ سال قمری بیدار شدند. و پنداشتند روزی یا نیم‌روزی خفته‌اند؟! و چون به شهر آمدند تا طعامی فراهم سازند و با سگه‌ای که داشتند، شگفتی مردمان را برانگیختند و متوجه شدند راز خواب خود را و ایشان از خدای خویش خواستند تا همان جا بمیراند و مدفون شدند و مردم موحد گفتند: «ما مسجدی در کنار آن‌ها می‌سازیم!» خداوند این داستان را در سوره‌ی کهف در ۵ آیه از زبان ایشان نقل کرده است و به گفته‌های آن‌ها پرداخته است:

۱. توحید: دل‌های‌شان را نیرومند گردانیده بودیم که بپا خواستند و گفتند: «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوًا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا».^۵ پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است و ما هرگز جز او پروردگاری را نخواهیم خواند و گرنه باطلی گفته باشیم! اینان (قوم ما) که جز خدا، خدایانی گرفته‌اند چرا برهان

۱. المیزان، ج ۱۹، ص ۶۲۷، ج ۳۱، قم.

۳. برگردان واژه‌ی «اوسطهم» به میانه رو تر و معتدل تر طبق بیان علاقه در المیزان ج ۱۹ ص ۶۲۷ و نقل حدیث از ابن عباس که گفته منظور از کلمه‌ی «اوسط» این است که از همه بهتر و عاقل تر بود. ن.ک به المیزان، ج ۱۹، ص ۶۳۳.

۳. قلم، ۲۹.

۴. قلم، ۳۲.

۵. کهف، ۱۴.

روشنی درباره‌ی آن‌ها نمی‌آورند؟ راستی ستم‌گرتز از آن کس که دروغی به خدا بسته (و ساخته) باشد کیست؟
«هُؤْلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»^۱

۲. دعا: «فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»^۲ پس گفتند: پروردگارا ما را از جانب خود رحمتی عطا کن و در کارمان، برای ما رشد و تعالی فراهم ساز.

۳. گفت و گو پس از بیداری: چون برخاستند یکی از ایشان پرسید ، چه مدت خوابیده‌ایم؟ گفتند: روزی یا نیم‌روزی خفته‌ایم! پروردگارتان بهتر داند مدت خوابتان را. «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ»^۳ اینک یکی از خودتان را با این پول‌تان به شهر بفرستید.

۴. رازداری: تا راهی شهر می‌شوید برای خرید، مراقب باشید کسی بر حال شما آگاهی و ظفر نیابد در این صورت شما را سنگ‌سار خواهند کرد و یا بر آیین خودشان بر خواهند گرداند و هرگز روی رستگاری نخواهید دید. «فَلْيَنْظُرْ آيُهَا أَرْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَلْطَافُ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا»^۴ «إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا»^۵ و مردمان مطلع از سرنوشت شگفت آور آن‌ها گفتند: سجده‌گاهی بسازیم و بنایی برپا کنیم بر مزارشان «قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا»^۶

ص. ناصحانی از بنی اسرائیل

بین اسرائیل پس از قرارگیری در آزمایش بزرگ الهی به سه گروه تقسیم شدند گروه نخست مخالفت امر کردند. گروه دوم اطاعت امر نمودند و آن‌ها را از این منکر نهی کردند و گروه سوم بی طرف بودند نه مخالفت داشتند و نه مانع کار فاسقان می شدند در این آیه به گفت و گوی گروه بی طرف با کسانی که با فاسقان مبارزه داشتند پرداخته شده است تا ضمن اتمام حجّت بر خلاف کاران صالحان را نیز یادآوری باشد. از این رو، ناهیان از منکر در برابر اعتراض گروهی به نهی از منکر ایشان نسبت به رفتار گروه سزاوار عذاب الهی گفتند: پند ما عذری باشد در پیش‌گاه پروردگارتان و امید این است که پرهیزگار باشید. «قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ أَعْلَهُمْ يَتَّفُونَ»^۷

ض. باورمندان (توده‌ی ایمانیان)

گذشته از گفته‌های گروه‌های ویژه با اسم و رسم خاص، توده‌ی مؤمنان و شایستگان در چند محور سخن گفته‌اند که خداوند متعال به جهت اهمیّت و اثرگذاری بیانات این‌ها به نقل آن‌ها پرداخته است:

۱. کهف، ۱۵.

۲. کهف، ۱۰.

۳. کهف، ۱۹.

۴. کهف، ۱۹.

۵. کهف، ۲۰.

۶. کهف، ۲۱.

۷. اعراف، ۱۶۴.

۱. **سپاس و ستایش:** «قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^۱ گفتند: حمد خدایی را که ما را به این (نعمت ها) هدایت کرد و اگر خدا ما را هدایت نکرده بود راه نمی یافتیم. «دَعَا اللَّهُ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»^۲ هر دو از خدا خواستند که اگر فرزند شایسته ای به ما دهی قطعاً از سپاس گزاران خواهیم بود. «قَالَ رَبُّ أَوْزَعِنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳ انسان پس از رشد کامل و چهل سالگی می گوید: پروردگارا مرا و دار تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای شکرگزارم و کارشایسته ای انجام دهم که تو می پسندی و فرزندانم را شایسته گردان به راستی من به درگاهت باز گشتم و من از فرمان بردارانم.

۲. **ایمان و اسلام:** و گروهی از بندگانم می گویند پروردگارا ایمان آوردیم پس ما را بیمارز و بر ما ترحم فرما و تو بهترین مهربانانی. «فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»^۴ «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۵ «وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ»^۶ و برخی می گویند: چرا به خدا و دین حق که سوی ما آمده ایمان نیاوریم در حالی که آرزو داریم پروردگارمان، ما را با گروه شایستگان هم نشین فرماید. و خداوند یادآوری می کند عهد و پیمان مطلق ایشان را که گفتند: «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»^۷ سمعاً و طاعة! شنیدیم و پیروی کردیم، سمع و طاعت مطلق، بدون قید و اما و اگر! پس تقوا پیشه کنید و خداترس باشید «وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۸.

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا...»^۹ «فاغفرلنا ذنوبنا وقنا عذاب النار» کسانی که می گویند: پروردگارا به راستی، ایمان آوردیم. پس گناهان ما را بیمارز و ما را از عذاب آتش در امان دار. «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ...»^{۱۰} پروردگارا به آن چه که نازل فرمودی ایمان آوردیم و فرستاده ات را پیروی کردیم.

-
۱. اعراف، ۴۳.
 ۲. اعراف، ۱۸۹.
 ۳. احقاف، ۱۵.
 ۴. مؤمنون، ۱۰۹.
 ۵. فصلت، ۳۳.
 ۶. مائده، ۸۴.
 ۷. مائده، ۷.
 ۸. مائده، ۷.
 ۹. آل عمران، ۱۶ و مائده، ۸۳.
 ۱۰. آل عمران، ۵۳.

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا...»^۱ پروردگارا! ندای منادی را برای ایمان شنیدیم که به پروردگارتان ایمان آوردید و ایمان آوردیم.

«قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ»^۲ گروندگان به صالح در پاسخ سران قوم گفتند: ما به آن چه که صالح آورده است، ایمان داریم.

«قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ»^۳ جادوگران گفتند: ما به پروردگار جهانیان، پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم.

«قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ وَمَا نَتَّقِمُ مِّنَا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا...»^۴ گفتند: (باکی نیست) ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم و تو از ما انتقام نمی‌گیری مگر برای این که ما به آیات پروردگارمان وقتی آمد ایمان آوردیم.

«قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى»^۵

گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا»^۶

«قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ»^۷ گفتند: باکی نیست ما به سوی پروردگار خود باز می‌گردیم.

«أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ»^۸

«وَ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ»^۹ چون قرآن برایشان تلاوت شود گویند

بدان ایمان آوردیم که آن درست است. و از سوی پروردگار ما است، پیش از آن هم تسلیم بوده ایم.

«وَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ»^{۱۰}

«وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا...»^{۱۱}

ریشه داران در علم می‌گویند: ما بدان ایمان داریم همه از نزد پروردگار ما است.

«لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» حکایت از گفتار ایمانیان است که به زبان حال اقرار و ایمان خود را نسبت به

همه‌ی پیام بران و شرایع آن‌ها اعلام می‌دارند و این طرز بیان از زیباترین سبک‌های قرآنی است.^۱

۱. آل عمران، ۱۹۳.

۲. اعراف، ۷۵.

۳. اعراف، ۱۲۱، ۱۲۲ و شعراء، ۴۷، ۴۸.

۴. اعراف، ۱۲۶، ۱۲۵.

۵. طه، ۷۰.

۶. طه، ۷۳.

۷. شعراء، ۵۰.

۸. شعراء، ۵۱.

۹. قصص، ۵۳.

۱۰. زخرف، ۱۴.

۱۱. آل عمران، ۸.

۳. **تسبیح و تنزیه:** «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۲ پروردگارا این (جهان) را بیهوده نیافریده ای. پاکی پس ما را از عذاب آتش نگاه دار.

«يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبَّنَا لَمَفْعُولًا»^۳ و می گویند منزه است پروردگار ما که وعده ی پروردگار مان حتما انجام شدنی است.
«وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»^۴ و بگویند پاک است خدایی که این ها را به تسخیر ما در آورد و [گرنه] ما را توان رام کردن آن ها نبود.

۴. **نیایش و آمرزش خواهی:** «إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ»^۵ همانا گروهی از بندگان من بودند که می گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کند که تو بهترین مهربانانی.

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا»^۶ و کسانی می گویند: ای پروردگار ما عذاب جهنم را از ما برگردان که عذابش سخت و همیشگی است.

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۷ و کسانی می گویند: پروردگار را به ما از همسران و فرزندانمان روشنی چشم عطا کن و ما را پیشوای پرهیزکاران قرار ده .

«يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^۸ و کسانی که پس از فتح مکه آمدند می گویند: پروردگارا ما و آن برادران مان را که در ایمان از ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل های مان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند هیچ گونه کینه ای مگذار پروردگارا به راستی تو رؤوف و مهربانی.

و برخی از ایشان می گویند: پروردگارا! ما را (هم) در دنیا نیکی عطا کن و (هم) در آخرت و ما را از عذاب آتش نگاه دار

«وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۹
«قَالُوا رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ أقدامنا وَانصُرنا على القوم الكافرين»^۱ گفتند: پروردگارا بر ما شکیبایی ببار و گام های مان استوار بدار و بر گروه کافر پیروزمان گردان .

۱. المیزان، ج ۲، ص ۶۸۲.

۲. آل عمران، ۱۹۱.

۳. اسراء، ۱۰۸.

۴. زخرف، ۱۳.

۵. مؤمنون، ۱۰۹.

۶. فرقان، ۶۵.

۷. فرقان، ۷۴.

۸. حشر، ۱۰.

۹. بقره، ۲۰۱.

«وَقَالُوا سَمِعْنَا وَاطْعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^۲ و گویند: شنیدیم و پیروی کردیم، بارالها آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت به سوی توست.

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۳ پروردگار اگر فراموش کردیم و به خطا رفتیم بر ما خرده مگیر، پروردگارا تکلیف سخت بر ما بار مکن چنان که بر پیشینیان ما بار کردی، پروردگارا آن چه تاب آن را نداریم بر دوش ما مگذار و از ما در گذرو ما را بیمارز و بر ما رحم کن که مولای مایی پس ما را بر کافران یاری فرما و پیروزی ده.

«رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»^۴ پروردگارا دل های ما را پس از هدایت ملغزان، و ما را از نزد خود رحمتی بخش که همانا تو بسیار بخشنده ای.

«رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۵ پروردگارا به یقین تویی گردآورنده مردمان برای روزی که تردیدی در آن نیست قطعاً خداوند خلف وعده نمی کند.

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۶. کسانی که می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بیمارز و ما را از عذاب آتش در امان دار.

«قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۷ گفتند: اگر خدایمان بر ما رحم ننماید و ما را بیمارزد حتماً از زیان کاران خواهیم شد.

«قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۸. گفتند: پروردگارا! گناهان ما را بیمارز و از زیاده روی ما در کارمان در گذر و گام های ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان.

«رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»^۹.

پروردگارا این جهان را بی هوده نیافریده ای پاکی برای توست پس، را از عذاب آتش نگاه دار.

«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»^۱ پروردگارا به یقین هر که را که به آتش وارد کنی خوارش ساخته ای و برای ستم گران هیچ یآوری نخواهد بود.

۱. بقره، ۲۵۰.

۲. بقره، ۲۸۵.

۴. بقره، ۲۸۶.

۴. آل عمران، ۸.

۵. آل عمران، ۹.

۶. آل عمران، ۱۶.

۷. اعراف، ۱۴۹.

۸. آل عمران، ۱۴۷.

۲. آل عمران، ۱۹۱.

«رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۲ پروردگارا آن چه را بر (زبان) پیام برانت بر ما وعده داده ای به ما ارزانی دار و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان قطعاً تو خلف وعده نمی‌کنی.

«رَبَّنَا أفرغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوْفَنَّا مُسْلِمِينَ»^۳ پروردگارا بر ما بردباری ببار و ما را مسلمان بمیران
«فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْ نَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»^۴. گفتند: تنها بر خدا توکل کردیم. پروردگارا! ما را مایه‌ی آزمون و آزار قوم ستم گر قرار مده. و ما را به رحمت خویش از قوم کافر رهایی بخش.

«إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَ مَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَتَقَى»^۵. ما به پروردگار خویش ایمان آوردیم تا از گناهان ما و این سحری که بر ما تحمیل کردی در گذرد و خداوند بهتر و پایدارتر است.

«إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ»^۶ ما امیدواریم که پروردگارمان گناهان مان را بر ما بیخشاید چرا که نخستین ایمانیانیم.

«وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ»^۷ و امیدواریم که پروردگارمان ما را با شایستگان داخل گرداند.
«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»^۸
می‌گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که اهالی آن ستم کارند خارج گردان و از جانب خود بر ما، سرپرستی بگمار و از سوی خود بر ما یآوری قرار ده.

۵. اعتراف: به تقوا پیشگان گفته شود پروردگارتان چه نازل کرده؟ «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ» گویند، خیری نازل کرده است! «قالوا خيراً»^۹ و این پاسخ و اعتراف از این گروه پرهیزگار در مقابل ادعای واهی مشرکان است که در برابر پرسش چه نازل کرده می‌گفتند: «اساطیر الأولین»^{۱۰} (این‌ها وحی نیست) همان افسانه‌های دروغین پیشینیان است!

در پاسخ کافران که می‌پرسند پروردگارتان چه گفت: «ماذا قال ربكم؟» می‌گویند: «حق را! و او بلندمرتبه و بزرگ است. قالوا الحقّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^{۱۱}

در پاسخ به «ألسنت» پروردگار می‌گویند: «قالوا بلی شهدنا...»^۱

۱. آل عمران، ۱۹۲.

۲. آل عمران، ۱۹۴.

۳. اعراف، ۱۲۶.

۴. یونس، ۸۵ و ۸۶.

۵. طه، ۷۳.

۶. شعراء، ۵۱.

۷. مائده، ۸۴.

۸. نساء، ۷۵.

۹. نحل، ۳۰.

۱۰. نحل، ۲۴.

۱۱. سبأ، ۲۳.

پس از نابودی قارون گفتند: «يَقُولُونَ وَيَكُنَّ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَانَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ»^۲ شگفتا! مثل این که خدا روزی را برای هر یک از بندگانش بخواهد گسترش می دهد یا تنگ می گیرد اگر خدا بر ما، منت نهاده بود؛ ما را (نیز به زمین) فرو برده بود شگفتا گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند.

۶. ادب: به هنگام شنیدن هر سخن لهو و بی هوده و یاوه در پاسخ گویند: «قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۳ کردار ما برای ما و کردار شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان (معاشرت) جاهلان نیستیم.

و بندگان خدای رحمان را شیوه چون این باشد که در برابر خطاب نادانان گویند: سلام! «وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۴

۷. بیان تحقق وعده‌های الهی: وقتی مؤمنان احزاب را دیدند گفتند: این همان چیزی است که خدا و فرستاده اش به ما وعده دادند و خدا و رسولش راست گفتند. «وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»^۵
«وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا»^۶ و می گویند: پروردگار ما منزّه است که وعده پروردگارمان حتماً انجام شدنی است.

۸. گویندگان فقط؛ خدا! آن هایی که گفتند تنها خدا و بردباری نمودند و پایدار ماندند در راه باور و عمل خود، فرشتگان الهی برایشان فرود آمده و از ترس و اندوه رهایی بخشیده و به بهشت برین مژده می دهند. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أُبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»^۷
و به بسندگی و کفایت خداوندی دل قوی داشتند و گفتند: خداوند ما را بس است و نیکو حمایت گری است.
«قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»^۸

«قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنْ أَلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»^۹ گفتند: خدا، ما را بس است به زودی خدا از فضل خویش و نیز پیام برش به ما عطا کند و ما مشتاق خداوندیم.

۱. اعراف، ۱۷۲.

۲. قصص، ۸۲.

۳. قصص، ۵۵.

۴. فرقان، ۶۳.

۵. احزاب، ۲۲.

۶. اسراء، ۱۰۸.

۷. فصلت، ۳۰ و احقاف، ۱۳.

۸. آل عمران، ۱۷۳.

۹. توبه، ۵۹.

«قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»^۱
گفتند: ما هرگز ترجیح نمی‌دهیم تو را به معجزه‌ای که بر ما آمده، هر چه می‌خواهی انجام ده فقط زندگی
دنیا (ما) را آسیب می‌زنی!

و در صورت اخراج به ناحق از دیارشان گفتند: «إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»^۲

۹. پرسش‌های روشنگرانه: در بروز دشواری‌ها و سایه گستر شدن گرفتاری‌ها و بلایای الهی، پیام‌بر و
برخی از کسانی به او ایمان آوردند به ستوه آمده و از درگاه ایزدی، زمان یاری کی خواهد رسید؟ (مژده آمد) آگاه
باشید که یاری خدا نزدیک است «حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ؟ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ!»^۳
«وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْ لَا نَزَّلَتْ سُورَةٌ»^۴ و کسانی که ایمان آورده اند می‌گویند: چرا سوره ای [درباره‌ی جهاد]
نازل نمی‌شود؟

۱۰. یقین دارندگان به دیدار خدا: آن‌هایی که به دیدارشان با معبود یقین داشتند گفتند: چه بسا گروهی
اندک بر جمعی زیاد، به اجازت و یاری خدا چیره می‌گردند که خدای با بردباران است. «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ
مُتْلَفُوا لِلَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَهُ كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۵

۱۱. تسلیم و پیروی: گفتار ایمانیان چون به سوی خدا و پیام برش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند،
فقط این است که گویند: «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...» شنیدیم و پیروی کردیم و آنان خود از کام‌یاب شدگانند
(اولئك هم المفلحون).^۶

«و قالوا سمعنا و اطعنا...»^۷ در جمله‌ی پیش از این بدون «قالوا» آورده که زبان حال است و این جا زبان قال
ایشان^۸ یعنی انشا است نه اخبار! به تعبیر فارسی یعنی به چشم، اطاعت!

۱۲. گفت و گو (پند، بیم و برهان و...): باورمندی به دوست مغرور و مشرک خود که متکی به خود بود و ستم‌گر
به خویش در برابر گفته‌های متکبران‌های او در قالب استفهام انکاری و توبیخ او گفت: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
أَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا»^۹ آیا اظهار استقلال

۱. طه، ۷۲.

۲. حج، ۴۰.

۳. بقره، ۲۱۴.

۴. محمد، ۲۰.

۵. بقره، ۲۴۹.

۶. نور، ۵۱.

۷. بقره، ۲۸۶.

۸. المیزان، ج ۲، ص ۶۸۲.

۹. کهف ۳۷ و ۳۸.

می‌کنی؟! آیا به خدایی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید و به صورت مردی درآورد، کفر می‌ورزی؟! (کافر شده‌ای؟! ولی او یک تا خدای، آفریدگار من است و کسی را با او شریک قرار نمی‌دهم!

نخست برهان می‌آورد و با پرسشی از خود شروع می‌کند تا به خود آید و پند می‌دهد و سیره و آرمان و عمل خودش را طرح می‌کند تا شاید کارگر افتد. سپس به گفتار ناپسند او اشاره دارد و می‌گوید: چرا به باغ در آمدی نگفتی هرچه خدا بخواهد همان می‌شود... و هیچ نیرویی جز به تأیید خدا نیست. اگر مرا به مال و فرزند کم تر از خود می‌بینی. «وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنَّا أَقْلًا مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا»^۱

می‌آموزد که هرچه هست اراده‌ی غالب و مشیّت خداوند است، استقلال با بندگی نمی‌سازد! و از مبادی شرک باز می‌دارد و از غفلت و استعلاّی او می‌گوید، هر چه هست از اوست، تو کجا و استقلال کجا؟ و آن گاه امیدوارانه می‌گوید: «فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فُتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحَ مَاءً غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا»^۲ امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا کند و باغ تو را از آسمان صاعقه‌ای فرستد که زمین بایر شود یا آب آن فرو نشیند به اعماق که جستن آن دیگر نتوانی.

«إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ»^۳ شایستگی از قوم به قارون گفتند؛ «خیلی مسرور مباش که خداوند شادمانان را دوست ندارد». و در آن چه خداوند به تو داده سرای آخرت را بطلب.

«وَ قَالَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ وَيَلِكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا»^۴ و دانشمندی گفت: وای بر شما پاداش خداوند بهتر است برای کسانی که ایمان آورده و کردار شایسته انجام می‌دهند...

۱۳. وعده دادن: وعده دادن وعده دهی از نهاد آدمی ریشه گرفته و عادت جاری انسان هاست که بین

خودشان وعده‌ای دهند تا مایه‌ی خوشنودی کسی شود که از او یاری طلبیده‌اند!

«و این عادت را در مورد توسّل به خدای تعالی هم به کار می‌بندند؛ این که ساحت خدای سبحان منزّه از نیاز است، بلکه وعده‌ی شکر و اطاعت می‌دهند، که خود یکی از دلیل‌های توحید است که با فطرت خود احساس می‌کنند تنها قادر بر رفع گرفتاری و اندوه انسان همانا خدای سبحان است»^۵ از این رو پس از درماندگی و دعا‌های پنهانی به زاری و تضرّع در آشکارا روی می‌آوردند می‌گویند: «لَيْسَ أَنْجِينَا مِنْ هَذِهِ لَنْكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ»^۶

۱. کهف، ۳۹.

۲. کهف ۴۱ و ۴۰.

۳. قصص، ۷۶ و ۷۷.

۴. قصص، ۸۰.

۵. المیزان، ج ۷، ص ۱۹۱.

۶. انعام، ۶۳.

۲-۲. زنان (در دنیا)

الف. حوا. نخستین زن و همسر حضرت آدم علیه السلام در پی فریب شیطان همراه با شوی خود گفتند: «قالا

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱

پروردگارا! ما به خود ستم کردیم اگر آثار این ظلم به خودمان را محو نکنی و بر ما رحمت نیاوری هر آینه از زیان کاران خواهیم بود.

ب. ساره (همسر ابراهیم علیه السلام): چون مژده‌ی فرزند دار شدن را شنید به شگفت در آمد و از نازایی خود

و سال خوردگی شویش گفت: «قالت يا وَيْلَتِي ء اِلٰهُ وَاَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا» و این امر را بسی شگفت انگیز خواند. «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ»^۲ و فریاد کنان پیش آمد و به صورت خود زد و گفت: پیرزنی نازا چگونه بزاید؟ «فَأَقْبَلتِ امْرَأَةٌ فِي صَرِّهِ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ»^۳

ت. (یوکابد) مادر و (مریم) خواهر موسی «علیه السلام»: مادر حضرت، این بانوی ارج‌مند پس از الهام

الاهی، فرزند در گهواره نهاده و به نیل سپرده و دل قوی داشت به تحقق وعده‌ی الاهی و دختر خویش را فرمان داد تا پی گیرد حرکت گهواره‌ی شناور در آب را، تا فرجام و سرنوشت نوباوه را گزارش کند: «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ...»^۴ و به خواهر موسی گفت: از پی او برو. و خواهر موسی علیه السلام نیز به فرمان مادر گرمی اش جامه‌ی عمل پوشاند و گهواره را از دور می نگرست «فَبَصَّرتْ بِهِ عَنِ جُنُبٍ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۵.

تا از آب گرفته شد و شیر رایگان را ه از پیش بر او حرام شده بود نخورید و خواهر پیش آمد و گفت: آیا شما را به خانواده ای راه نمایی کنم که او برای شما سرپرستی کند و خیرخواهش باشند؟ « هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَ هُمْ لَهُ نَاصِحُونَ»^۶.

ث. آسیه (همسر فرعون، دختر مزاحم): پس از گرفتن گهواره از آب و نجات نوزاد با پندهای نیک،

اندیشه‌های ژرف و خدایی و توسل به سلاح عاطفه و دمیدن روح امید و ارشادات خیرخواهانه و اراده‌ی جدی به گرفتن نوزاد به فرزندگی تا شاید سودی از او رسد و نور چشمی برایشان باشد. از کشتن کودک باز می‌دارد: «وَقَالتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۷. پیش آمد و

۱. اعراف، ۲۳.

۲. هود، ۷۲.

۳. ذاریات، ۲۹.

۴. نمل، ۱۱.

۵. قصص، ۱۱.

۶. قصص، ۱۲.

۷. قصص، ۹.

گفت: آیا شما را به خانواده ای راه نمایی کنم که او برای شما سرپرستی کند و خیرخواهش باشند؟ «فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ»^۱.

و همین بانوی باورمند در نیایش خود از خدای می خواهد خانه ای در بهشت، او را بسازد، نزد خودش! و از فرعون و کردارش و قوم ستم گر نجاتش بخشد: «إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۲

ج. «حنه» دختر فاقودا (همسر عمران ابن ماثان): به رسم نیاکان و پیشینیان (به زعم پسر بودن)، جنین خودش را برای خدمت در پرستش گاه نذر معبود می کند و می خواهد تا پذیرایش گردد: «إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»^۳
و چون نوزاد خویش به دنیا می آورد و می نگرد که نوباوه اش دختر است عرضه می دارد: «قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ...» خدایا این که دختر است! و خداوند در پاسخ شگفتی و اندوه و پشیمانی او می گوید؛ خدا به وضع حمل تو داناتر است و آن پسر در پندار تو، چون این دختر نیست! و آن گاه نامی نهاده و مریم صدایش می کند و در پناه خدا قرار می دهد او و ذریه اش را تا از گزند فریب و وسوسه های شیطان در امان باشد. «وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»^۴

ح. مریم (دختر عمران و مادر عیسی مسیح علیه السلام)

حضرت مریم عذرا، ثمره ی نیایش زنی سال خورده است، که به درگاه بی نیاز معبود دست به دعا برداشته و تقاضای فرزندی می کند، دعوتش پذیرفته و باردار می شود، شوق زده اظهار می دارد: نذر کردم آن چه در شکم دارم به راحت تقدیم نمایم، نیازم بپذیر که تو شنوا و دانایی! و پس از تولد او را مریم می نامد و به او می سپارد تا از شر شیطان در امان دارد!

و پروردگار به نیکی می پذیرد و نیکو پرورش می دهد. «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»^۵
و با نظارت پیام بر بزرگی چون زکریا به رشد و بالندگی می رسد و کمالات او به حدی است که او را شیفته ی خود می سازد و تحریک می شود و دستی بر نیایش و آرزوی فرزند بر می دارد.

حضرت مریم، نخستین بانویی است به لقب «عذرا» خوانده می شود، مقام عصمت به او عطا می شود، در رحم مادر سخن می گوید، در بیت المقدس متولد می شود، کفالت و تربیت او به عهده ی پیام بری قرار می گیرد، خداوند از دسیسه های شیطان و نیرنگ زنان یهود رهایی می بخشد، طعام هایی بهشتی به او می رسد، فرشتگان به حضور با او

۳. قصص، ۱۲.

۲. تحریم، ۱۱.

۳. آل عمران، ۳۵.

۴. آل عمران، ۳۶.

۵. آل عمران، ۳۷.

سخن می‌گویند، حقّ بندگی را به نیکی ادا می‌کند و تجلّی گاه بزرگ‌ترین اعجاز خداوندی قرار می‌گیرد و چون رحلت می‌کند، عیسی مسیح به عنوان معصوم به غسل و دفن او می‌پردازد.

خداوند در کتابش ۳۴ بار نام ایشان را برده و سوره‌ای به نام وی اختصاص دارد و در ۵ آیه و سه محور به نقل گفته‌های او پرداخته است:

۱. پاسخ: در پاسخ به پرسش زکریّا از وجود نعمت‌ها و طعام‌ها، می‌گوید: از نزد خداست! «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱

۲. شگفتی: و چون فرشته به حضور در آمده و مژده‌ی فرزند می‌دهد با کمال شگفتی می‌پرسد، چگونه؟ من و فرزندی در حالی که بشری مرا لمس نکرده؟! من به خدا پناه می‌برم از تو اگر پرهیز کار باشی «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»^۲

و چون اراده‌ی خدا را بر این امر قطعی می‌بیند می‌فرماید:

«قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ»^۳

«قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا»^۴ گفت: چگونه مرا پسری باشد با آن که دست بشری به من نرسیده و بدکاره هم نبوده ام؟

۳. آرزوی مرگ: و زمان وضع حمل می‌رسد و او را به تنه‌ی نخلی می‌کشاند و از شدت درد و اندوه از عرض و حیثیت، کرامت و شخصیت و پیشینه‌ی خانواده و ثمره‌ی پاک‌ی و عقیف بودن و از سویی باکره بودن و بدون زناشویی، موجب می‌شود آرزوی مرگ نماید پیش از این و نام و یادی از وی باقی نماند. «قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنِيًّا»^۵

خ. بلقیس (ملکه‌ی سبا)

بانوی پر آوازه‌ی کشور سبا، بلقیس دختر «شَرَحْبِيل» از دودمان پادشاهان آن سامان است، پایتخت او در بیست فرسخی خاور صنعا به نام مَآرَب است. هم عصر حضرت سلیمان «علیه السلام» بوده و پس از دریافت پیام دعوت به توحید از سوی پیام بری چون سلیمان، این بانوی آرموده در برخورد با محتوای پیام، رجال نامی کشور را گرد آورد و هم اندیشی نموده و با دور اندیشی خود هدایایی برای آزمودن سلیمان فرستاد و منتظر اخبار گماشتگان خود نشست و چون با بی رغبتی او روبه رو شد و پیام جنگ و کار و زار را دریافت، ندای فطرت را به گوش جان شنید و آماده‌ی پذیرش کیش وی شد و پس از گرایش به آیین یکتاپرستی زبان به آمرزش خواهی گشود و تسلیم خدا شد!

۱. آل عمران، ۳۷.

۲. مریم، ۱۸.

۳. آل عمران، ۴۷.

۴. مریم، ۲۰.

۵. مریم، ۲۳.

خداوند از این بانوی فرزانه یاد کرده و در ۷ آیه به نقل گفته‌های او پرداخته است.

۱. **خبررسانی دقیق:** یکی از ویژگی‌های این زمام‌دار نیکو روش، این است که به محض رسیدن پیک و پیام،

محتوای پیام را به اطلاع سران کشور می‌رساند و از پنهان کاری خودداری می‌کند.

«قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيٌّ وَ أُتُونِي مُسْلِمِينَ»^۱ گفت: ای سران کشور: نامه ای گرامی (ارجمند) به سوی من انداخته شده است آن نامه ای از سوی سلیمان و (سرآغازش) به نام خداوند هستی بخش و مهربان است. که بر من برتری مجوید و تسلیم شده به سوی من آید.

۲. **هم‌اندیشی:** سران و درباریان را به حضور می‌طلبد تا پیرامون امر پیش آمده مشورت نماید می‌گوید: در این امری

که پیش آمده، مرا با رأی و نظریه‌ی خود یاری دهید که من بدون حضور شما هیچ کاری را انجام نداده‌ام. «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون»^۲

و در باریان گفتند: غم مخور ما نیرومندیم و سپاهی پر توان داریم، از هیچ کسی نمی‌ترسیم و در پایان هم باز فرمان به دست توست هر چه می‌خواهی انجام بده ما فرمان برداریم.

۳. **دوراندیشی:** در برابر این نظریه و میل به پیکار از سوی سران ناپخته عمل نکرده و خواست بررسی بیش تری

درباره‌ی سلیمان بنماید تا به سمت جنگ یا تسلیم رضایت دهد و از این رو به پی آمدها ناگوار جنگ اشاره می‌کند و می‌گوید: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۳ پادشاهان چون به شهری در آیند آن را تباہ و عزیزانش را خوار می‌گردانند و این گونه عمل می‌کنند.

و سرانجام هدیه‌ای را با جمعی از درباریان به سوی سلیمان می‌فرستد و منتظر رفتار و تصمیم او می‌نشیند «وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةً بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ»^۴ و من (اینک) هدیه ای برای ایشان می‌فرستم و منتظر می‌مانم تا فرستادگان با چه پاسخی باز می‌گردند.

۴. **شگفتی:** پس از بازگشت هیأت اعزامی از دربار سلیمان و عزم او بر لشکرکشی، تسلیم می‌شود و چون وارد می‌شود

از سوی سلیمان مورد آزمون قرار می‌گیرد «أهكذا عرشك؟ می‌گوید: گویا همان است» «قالت كأنه هو!»^۵

۵. **نیایش و تسلیم:** و چون داخل دربار سلیمان می‌شود، زبان به نیایش و اقرار به ستم روا داشته‌ی به خود می‌شود و

اسلام می‌آورد: «رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسَلْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۶ پروردگارا! من به خود ستم کردم و اینک با سلیمان تسلیم خداوند پروردگار جهانیان شدم.

۱. نمل، ۲۹، ۳۱.

۲. نمل، ۳۲.

۳. نمل، ۳۴.

۴. نمل، ۳۵.

۵. نمل، ۴۲.

۶. نمل، ۴۴.

د. دختران شعیب «علیه السلام»

چون موسی از کناره گیری و ایستادن ایشان پرسید بدو گفتند: «قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرَّعَاءُ وَابُنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ»^۱ ما به گوسفندان خود آب نمی دهیم تا شبانان (دام های شان را) بازگردانند و پدر ما پیری سال خورده است. و موسی به یاری آنان پرداخت و دام های شان را آب داد، آمدند و شرح ماجرا و ویژگی موسی «علیه السلام» را به پدر نقل کردند و بنا به دعوت پدر آمدند نزد او و اظهار داشتند: «قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا»^۲. پدرم تو را فراخوانده تا مزد آب دادن تو را بپردازد.

و در قالب پیش نهاد و گزارش از دیده ها و دریافته ها از صفات برجسته ی موسی «علیه السلام» یکی از آن ها به پدر گفت: «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»^۳ ای پدر! او را به خدمت بگیر همانا بهترین کسی است که استخدام می کنی کسی است که نیرومند و امین است.

که پس از به کارگیری حضرت موسی «علیه السلام» و عهد و پیمان به مدت هشت تا ده سال درازای ازدواج با یکی از دختران، «صفورا» همسر او شد!

د. همسر پیام بر اسلام (صلی الله علیه و آله)

تا پیام بر، پرده از گفت و گوی پنهانی همسران خود برمی دارد، یکی از ایشان می پرسد از کجا؟ تو را آگاه کرد؟ «قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا»^۴ که در پاسخ می فرماید: خداوند دانا و فرزانه باخبرم ساخت!

۳-۲. در آخرت (گفته های شایستگان)

آخرت نیز چون برداشت داشت ها و کشته های این جاست، از اقرار، اعتراف، گفت و شنود، سرزنش، سپاس و ثنا و... میان اهل آخرت (اعراف، بهشت و دوزخ) وجود دارد که در نقل های خداوندی به گوشه هایی اشارتی رفته است، پس «آخرت، آینده ی همین دنیاست و ظهور تام هر حقیقتی است که در این دنیا است»^۵. نخست، پیام بران چون گرد هم آیند در قیامت (يَوْمَ يَجْمَعُ اللهُ الرُّسُلَ) جویا شود چه پاسخی به شما داده شد؟ «فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ» پاسخ گویند: «قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ»^۶ ما را هیچ علمی نیست همانا تو از رازهای نهان آگاه ترینی.

۱. قصص، ۲۳.

۲. قصص، ۲۵.

۳. قصص، ۲۶.

۴. تحریم، ۳.

۵. المیزان، ج ۲، ص ۱۵۶.

۶. مانده، ۱۰۹.

الف. اعراف: «واژه‌ی اعراف از ماده‌ی «عرف» است به معنی یال اسب و تاج خروس و قسمت بالای هر چیز گویند و اعراف به معنای قسمت‌های بالای حجاب و تل‌های شنی است که مشرف بر همه‌ی بهشتیان و دوزخیان اند به طوری که هم دوزخیان و هم بهشتیان می‌بینند»^۱.

پی‌اهل محشر سه دسته‌اند: دوزخیان، اهل بهشت، و اهل اعراف و از واژه‌ی رجال در آیات^۲ دیگر قرآن استفاده می‌شود که مردانی در انسانیت در سرحد کمال می‌باشند هم چنان که واژه‌ی «رجل» دلالت بر انسان قوی در اراده و تعقل دارد.^۳ و اینک به گفته‌های ایشان می‌پردازیم:

«وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ»^۴ و مردانی بر اعراف هستند که هر دو (گروه) را از چهره‌شان می‌شناسند و بهشتیان هنوز وارد آن نشده و به آن امید بسته‌اند ندا می‌دهند سلام بر شما.

و چون به دوزخیان بنگرند گویند: «قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۵ پروردگارا! ما را با ستم‌گران قرار نده! «وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ»^۶ و اهل اعراف مردانی را که آنان را از بیماری‌شان می‌شناسند ندا دهند (دیدید که) جمعیت شما و آن همه گردن‌کشی که کردید به حال شما سودی نداشت.

ب: بهشت (گفته‌های شایستگان)

۱. **ستایش:** نخست به حمد و ثنا پرداخته می‌گویند: «وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَ عَدَّةٌ وَ أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ وَ نَبَّأُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۷ سپاس خدای را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به ما میراث داد اکنون در هر جای بهشت که بخواهیم جای می‌گیریم پس چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان.

«وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»^۸ گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما برد به راستی پروردگار، آمرزنده‌ی قدردان است. خدایی که ما را به فضل خود در این سرای ماندنی و جاودان درآورد که در آن جا نه رنجی به ما می‌رسد و نه خستگی!

۴. المیزان، ج ۸، ص ۱۵۲.

۵. آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۱، مؤمنون، ۱۰۰، فرقان، ۲۶-۲۱ و مؤمن ۱۱ و ۴۵.

۶. المیزان، ج ۸، ص ۱۵۳.

۴. اعراف، ۴۶.

۵. اعراف، ۴۷.

۶. اعراف، ۴۸.

۷. زمر، ۷۴.

۸. فاطر ۳۵ و ۳۴.

۲. **بیان حال.** و از زبان حال خویش و امتنان پروردگار گویند: «قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ» به راستی، پیش تر در میان کسان خود ترسان بودیم.

«فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ»^۱

پس خدا بر ما منت نهاد و از عذاب سوزنده‌ی نافذ، نگاه مان داشت به راستی ما پیش از این او را می خواندیم بی‌تردید او نیکی رسان و مهربان است.

و اظهار دارند ما یقین داشتیم که با حساب روبرو می شویم «إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ»^۲

۳. **دعا:** آن گاه دست به نیایش زند که پروردگارا نور ما را روشنی بیش تر ی بخش: و ما را بیمارز به راستی تو در هر چیز توانایی. «رَبَّنَا أَتَمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۳

۴. **یادآوری نعمت ها:** چون بهره‌مند گردند از روزی‌های بهشتی گویند: «قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَآتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا»^۴ این همان است که قبلاً روزیمان شده و مانند آن برایشان آورده شود.

۵. **سرزنش:** در گفت و گویی چند به سرزنش پردازند و با استفهام انکاری به توبیخ دوزخیان پردازند: گویند: ما آن چه را که پروردگاران وعده داده بود درست یافتیم آیا شما نیز وعده‌ی پروردگارتان را درست یافتید؟ «و نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»^۵
«و يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ»^۶
و گویند: آیا این یهود و نصاری بودند که همواره سوگند غلیظ می خوردند که همیشه با شما و یار و یاور شما خواهند بود. پس چرا امروز که عذاب الهی شما را فرا گرفت یاری‌تان نکردند؟ (می فهمند تلاش ایشان بی‌نتیجه مانده) و بسی شکست خورده و زیان کار می‌شوند!

و چون حال ناخوش ایشان بنگرند گویند: «وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»^۷ زیان کاران، کسانی هستند که به خود و خانواده‌شان زیان رساندند (و در چنین حال و جای گاهی قرار گرفتند).

«قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ»^۸

گویند کسانی که به ایشان علم داده شده در حقیقت امروز رسوایی و بدبختی کافران است هم آنان که که فرشتگان جان شان را در حالی که ستم گر خویشند بستانند.

۱. طور، ۲۶، ۲۸.

۲. حاقه، ۲۰.

۳. تحریم، ۸.

۴. بقره، ۲۵.

۵. اعراف، ۴۴.

۶. مائده، ۵۳.

۷. شوری، ۴۵.

۸. نحل، ۲۷ و ۲۸.

«وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ همان گونه که خداوند در کتابش خبر داده بود طول مدت بین دنیا و آخرت را خوابیده‌اید، و این همان آخرت است، آلا آن که شما در دنیا به آن علم و ایمان نداشتید!

۶. جست و جو: یکی از آن میان پرسد من دوستی داشتم که بارها به من خرده می‌گرفت که تو هم از باورمندان معادی؟ آیا پس از این که مریدیم و خاک شدیم دگر بار زنده می‌شویم؟ شما هیچ از او خبر دارید؟ در همین بین به دوزخ می‌نگرد او را در میان شعله‌های شرر آتش می‌بیند، به او می‌گوید: «به خدا سوگند نزدیک بود مرا نیز گمراه سازی! اگر نبود نعمت پروردگارم، حتماً من نیز از حاضران در دوزخ بودم». و بهشتیان با خوش حالی به هم گویند: آیا همین ماییم که دیگر نمی‌میریم به جز همان مرگ آغازین و عذابی نمی‌شویم! به راستی این رستگاری بزرگی است که خداوند به ما عطا فرموده «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ أَ إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَ إِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدتَ لَتُرْدِينَ وَلَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِينَ أَ فَمَا نَحْنُ بِمَبِيتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ إِنْ هَذَا إِلَّا لَهْوُ الْفُؤُوزِ الْعَظِيمِ»^۲

۷. ردّ خواهش: چون از ایشان آب و غذا و چیزهایی که روزی‌شان شده طلب کنند گویند: خداوند آن‌ها را بر کافران حرام کرده است «قَالُوا إِنْ أَلَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»^۳ و بخواهند از نور خود ما را نیز روشنی بخشید! گویند: به دنیای خود (پشت سرتان) برگردید و از آن جا کسب نور کنید. «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»^۴

گویند: «أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ مَا بَا شَمَا نَبُودِيمُ؟! چرا!» و اگر شما خود را در فتنه افکندید و به انتظار نشستید و تردید کردید و آرزوها شما را فریفت تا فرمان خدا و مرگتان فرا رسید و آن فریبکار (شیطان) شما را در باره ی خدا فریفت. «قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»^۵

۸. مسخره کردن: از روی تمسخر و سرزنش و ... پرسند: «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ»^۶؟

چه چیزی شما را به دوزخ کشانده؟ گویند ما از نمازگزاران نبودیم! و...

آشهاد (شاهدان): در قیامت قیام کنند و علیه مشرکان گواهی دهند که ایشان بودند در دنیا که به پروردگار

خود دروغ بستند و افترا زدند «وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَ لَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»^۱

۵. روم، ۵۶.

۲. صافات، ۶۰، ۵۱.

۳. اعراف، ۵۰.

۴. حدید، ۱۳.

۵. حدید، ۱۴.

۶. مدثر، ۴۲.

آگاه باشید که لعنت خدا بر ستم کاران است همان‌هایی که راه خدا می‌بندند و آن را ناراست جلوه می‌دهند و به برپایی قیامت کفر می‌ورزند.

نکته

در این فراز شاید این مسأله پیش آید که، هنوز بهشت و دوزخی شکل نگرفته و اصحاب آن گرد نیامده تا چیزی گفته باشند؟ شاید خدا از زبان خود گفته و به آن‌ها نسبت داده؟ با توجه به اصول ادبی و سیره‌ی عقلایی در محاوره، یکی از راه‌های فهم معنا، دقت در ویژگی‌های متکلم است خدایی که احاطه‌ی عملش به پیدا و پنهان می‌رسد و از گذشته و آینده با خبر است، خبرش عین حقیقت است و قطعاً خواهند گفت و گفت و شنودی خواهند داشت! وقصّه‌ی معراج پیام بر و نقل آن حضرت از دیده‌ها، شنیده‌ها و حکایت خداوند در آیات و سور قرآن کریم و باور همه‌ی مسلمان‌ها بر این واقعه‌ی حتمی دلالت می‌کند.^۲

ضمن این که زمان دنیا و فاصله‌ی برزخ تا قیامت را چون از ایشان بپرسند درنگ شما چه قدر بود؟ گویند: یک روز یا نیم روز! «يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسُئِلَ الْعَادِيْنَ»^۳ و این اندک زمان برای خدای صمد و سرمد مطرح نیست. و دیگر این که، آخرت بازتاب رفتار آدمیان در همین سرای گذرای دنیاست، این جا لذت و غم و شادی هست، گواهان، فاصله‌گیری، افسوس‌ها و پشیمانی‌ها، متهم‌سازی، بهانه‌تراشی، توجیه‌های وجیه، عذرخواهی، آرزوهای نشدنی، شکست‌ها، محاکمات، وعده‌دادن‌ها، محرومیت‌ها، یاری‌طلبی‌ها، پرس و جوها و درخواست‌ها و... وجود دارد در حوزه‌های مختلف و مقاطع گونه‌گون زندگی، چون پژواک گفتار و رفتار ماست چرا که نباشد؟ تجسم اعمال است. امام می‌فرماید: «وَلِيَكُنْ سُرُورًا بَمَا قَدَّمْتُمْ»^۴ شادمانی تو باید برای چیزی باشد که پیش از مرگ فرستاده‌ای.

و به جای دیدن آخرت (که خیلی بزرگ‌تر از شنیدن آن است) به همان شنیدن و خبر یافتن بسنده کنید. «وَكُلِّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عَيَانَةً أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ فَلْيَكْفِيكُمْ مِنَ الْعَيَانِ السَّمَاعِ وَ مِنَ الْعَيْبِ الْخَبَرِ»^۵ با این تمهید به ره آورد گفته‌های شایستگان در آخرت از زبان خدای تعالی در حوزه‌ی تربیت می‌پردازیم: برخوردارهای محبت‌آمیز و عاطفی در همه آن، جز سلام و تحیات چیزی نیست.^۶ نیایش برای رهایی و فاصله‌گیری از محیط نامناسب و مردمان و هم‌نشینان ناشایست.^۷ سرزنش مردمانی که همه چیز گرد آوردند بی آن که سودی رسانند یا از زیانی برهاند ایشان را.^۸

۱. هود، ۱۸.

۲. رک، به المیزان، ج ۱۳، ص ۷ تا ۴۴، و تفسیر روح الجنان ابوالفتوح رازی ج ۳، ص ۳۱۰ تا ۳۲۲، انتشارات کتاب‌خانه‌ی آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴، قم.

۳. مؤمنون، ۱۱۳.

۴. نامه‌ی ۶۶.

۵. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۴.

۶. اعراف، ۶۶.

۷. اعراف، ۴۷.

۸. اعراف، ۴۸.

حمد و ثنا و سپاس و ستایش بر پاداش‌ها، تحقّق وعده‌های الهی، رفع غم و اندوه و درد و رنج.^۱
یاد آوری کردار گذشته در دنیا و ره آورد تلاش بی‌شائبه و با یقین.^۲
پرس و جو از حال دوستان و نکوهش آنان به خاطر رفتار انحرافی و گمراه ساز آنان که به نقش دوست و هم
نشین در سرنوشت اشاره دارد.^۳
بهره‌مندی از نعمت‌های بهشتی و پرسش از فرجام نگری و یقین درباره‌ی تحقّق وعده‌های الهی که منکرش
بودند (از دوزخیان)^۴
محروم سازی از نور و روزی، آب و غذا در پی درخواست دوزخیان که گویند: این‌ها بر شما حرام است یعنی
پذیرش و پاسخ به اهل، طبق حکم شریعت و نداشتن داد و ستد و رأفت^۵ و رحمت بر نا اهلان را در دنیا می‌رساند
و در آن سرای، درسی بزرگ بر محرومان از رحمت الهی است که پند گیرند و در فرصت باقی مانده از زندگی
دنیا به خود آیند و خدا جو باشند.

۳. ناشایستگان

۱-۳. زنان (در دنیا)

۱. زمر، ۴۷.

۲. حاقه، ۲۰.

۳. صافات، ۵۱-۶۰.

۴. اعراف، ۴۴.

۵. حدید، ۱۴ و ۱۳.

الف . زلیخا: همسر عزیز مصر، به فرمان شوی خود از برده‌ی زر خریدشان به نیکوترین روش پذیرایی می‌کند، هرچه از عمر او می‌گذرد، بیش تر مورد توجه قرار می‌گیرد، چون به سن جوانی می‌رسد هاله و شیدای جمال و زیرکی و ادب او قرار می‌گیرد، دیگر پنهان کردن این همه دل‌دادگی نتوان، تا با طرح نقشه و تبانی و قدرت سیاسی و مالکیت بر او این پندار را در او پدیدار ساخت که سرکشی از وی نباشد!

همه‌ی آرزوهایش را با همه‌ی ترفندهایش در خانه‌ی خلوت به کار بست و درب‌ها نیز بست و فرمان صادر کرد، سوی من آی!

۱. دعوت به کام گرفتن: چون همه‌ی شرایط ظاهری وفق مراد دید گفت: «قَالَتْ هَيْتَ لَكَ»^۱ بیا که از آن توأم! ولی او دل در گرو یار داشت و تنها بر او خالص گردانیده بود و زدوده از هر چه غیر او! گفت: «مَعَاذَ اللَّهِ» پناه بر خدا.

۲. اتهام و کیفرخواست (معصوم نمایی با چهره‌ی حق به جانب): تا معشوق تیزی پای به گریختن پای گذاشت، نقشه‌ها برآب دید و خانه‌ی آرزوها ویران و در تعقیب او درآمد تا شکست را چاره‌ای اندیشد، حتی به زور! چون پشت درب آخر رسید و تن‌پوش از پشت به ناخن هوس و شرر نفس درید، شوی خود بدید، زبان به دادخواهی گشود، متهم ساخت و کیفرخواست طلبید، دامن خود پاک جلوه داد و مظلوم نمایی کرد و گفت: «قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسَجَّنَ أَوْ عَذَابُ أَلِيمٍ»^۲ کیفر کسی که قصد بدی به خانواده‌ی های تو کرده جز این که زندانی یا کیفر دردناکی شود چه خواهد بود؟

۳. رفع توهم: باگذشت زمان، زبان زنان در کوچه و بازار و هر صبح و شامی به سرزنش همسر عزیز مصر باز می‌شد و سخن‌ها و پندارهای آنان در متهم سازی او بالا گرفت تا که زلیخا به زمینه سازی و مقدمه چینی پرداخت تا پندارها را تصحیح و داوری‌های زنان را اصلاح نماید و خود را از گوشه و کنایه‌های پرکین آنان نجات دهد، دستور داد مجلسی با شکوه با برنامه پذیرایی در خور بزرگان و اشراف برپا کنند و هر یک را جای گاهی و تخت و پستی ویژه‌ای با کاردی سخت برنده و تیز در دست داد و آن گاه به یوسف گفت: «قَالَتْ أُخْرِجْ عَلَيَّ»^۳ برایشان در آی!

چون برایشان ظاهر شد جذب جمال زیب افزای او شدند و دست خویش بریدند بی آن‌که دریافته باشند! و زلیخا زمینه را به غایت مساعد دید و در رفع پندار ایشان گفت: «قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنِّي فِيهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرُهُ لَيُسَجَّنَنَّ وَ لَيَكُونُنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ»^۴ این همان است که مرا درباره اش سرزنش

۱. یوسف، ۲۳.

۲. یوسف، ۲۵.

۳. یوسف، ۳۱.

۴. یوسف، ۳۲.

می کردید آری من از او کام خواستم و او خویشتن نگه داشت اگر آن چه فرمانش می دهم نکند قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از حقیران خواهد شد.

۴. اعتراف: پس از رؤیای حاکم و تعبیر آن از سوی یوسف و دستور رهایی او از بند، برای گرفتن اقرار و اعتراف از زنان و دانایان به داستان جنجالی دل دادگی زلیخا و اعلام عدم خیانت در نهان به شوی او، تقاضای بررسی حقیقت و چرایی، ماجرا نمود که پس از کشف حقیقت، زلیخا در حضور همگان اعتراف به گناه خود نمود و او را از بزه انتسابی مبرا نمود و گفت: «قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْاَنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِيْنَ»^۱

اینک حقیقت آشکار شد من بودم که از او کام خواستم و بی شک او از راست گویان است.

ب. زنان مصر

۱. سرزنش (همسر عزیز مصر): تا شنیدند شیدایی زلیخا را نسبت به برده‌اش، زبان شماتت گشودند و در هر مجلس و کوی و برزنی بدو پرداختند: «وَ قَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِيْنَةِ امْرَأَةٌ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ»^۲

و زنانی در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام می خواد و سخت دل داده ی او شده است به راستی ما او را در گم راهی آشکار می بینیم.

۲. شگفتی (از جمال و حُسن یوسف علیه السّلام): چون به مجلس زلیخا در آمدند و جمال یوسف بدیدند و در زیبایی او شگفت زده مانده وهاله و شیدا گشته و دستان خویش بریدند و هیچ احساس نکردند و ناگهان به گویش در آمدند: جَلَّ الْخَالِقُ اَيْنَ بَشَرٍ نِيسَت ، این جز فرشته ای بزرگواری است «قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا هَذَا بَشَرًا اِنْ هَذَا اِلَّا مَلَكٌ كَرِيْمٌ»^۳.

۳. اعتراف (به پاک دامنی یوسف علیه السّلام): و به دستور حاکم و درخواست حضرت یوسف علیه السّلام، حقیقت ماجرا بر همه روشن شد زنان مصر نیز به پاکی او اعتراف نمودند که ما هیچ پیشینه‌ی بدی و گناهی از او ندانیم! «قُلْنَ حَاشَ لِلّٰهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوْءٍ»^۴

و شهادت دادند در این مرآوده کوچک‌ترین عملی که دلالت بر سوء قصد او کند ندیده‌اند!

۱. یوسف، ۵۱.

۲. یوسف، ۳۰.

۳. یوسف، ۳۱.

۴. یوسف، ۵۱.

و با همان واژه‌ی شگفت انگیز نخست در دیدار یوسف گفتند «حاش لله» یعنی در نهایت حُسن و جمال و زیبایی و عفت و پاک‌دامنی است!

۲-۳. مردان (در دنیا)

الف. قایل: تا نذرش پذیرفته نشد از کینه و دشمنی زبان به تهدید گشود و قتل برادر را پیش کشید «قال لأقتلَنَّک»^۱.

چون به کشتن ناحق برادر دست یازید در دفن او ناتوان ماند و کلاغی را دید و زبان به عجز و لایه گشود: «قَالَ يَا وَيْلَتَا أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْعُرَابِ فَأُوَارِي سَوْءَةَ أَخِي...»^۲. وای بر من آیا ناتوان بودم چون این زاغ باشم تا بیکر برادرم را پنهان کنم.

ب. پسر نوح (کنعان): در واپسین لحظات هم، دعوت پدر را پذیرا نشد و گفت: «به زودی به کوهی پناه خواهم برد که مرا از آب در امان نگاه دارد.»: «قال سَأْوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»^۳.

ت. مرد اسرائیلی (درگیر با قبطی): «قال يا موسى أ تُرِيدُ أَنْ تُقْتَلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأُمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ»^۴. گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی، چنان که دیروز یکی را کشتی؟ تو جز این نمی‌خواهی که در این سرزمین گردن‌کشی کنی و نمی‌خواهی از اصلاح‌گران باشی!^۵

ث. قارون: قارون پسر عموی حضرت موسی علیه السلام بود با ثروتی بیش از اندازه و به خاطر فزونی دارایی کبر و غرور که داشت و ستم می‌کرده و سر به طغیان داشت در حکومت فرعون که در برابر پندهای خیرخواهانه دیگران مبنی بر نیکوکاری و پرداختن به آخرت و پرهیز از فساد و سرمستی گفت: من این‌ها را از روی علمی دارم (نزد من است) یافته‌ام «قال إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي»^۶

ج. بخیلان باورمند: تا جان به لب رسد می‌گویند: «فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأُصَدِّقَ وَ أَكُنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۷ پس بگوید: پروردگارا چرا من تا مدتی نزدیک مهلت ندادی تا صدقه دهم و از شایستگان شوم؟

۱. مانده، ۳۷.

۲. مانده، ۳۱.

۳. هود، ۴۳.

۴. قصص، ۱۹.

۵. بنا به نظر صاحب تفسیر روح المعانی، ج ۲، ص ۳۵۷ و علامه‌ی طباطبایی رحمه الله علیه در المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷. ضمیر «قال» به مرد اسرائیلی برمی‌گردد که حضرت موسی «علیه السلام» را به یاری طلبید و با قبطی درگیر بود و به خاطر توبیخ و عتابش از خشم موسی «علیه السلام» بیم‌ناک شد و گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی همان‌طور که دیروز یک نفر را کشتی؟ و از سخن او، قبطی فهمید که قاتل قبطی دیروز موسی بوده است و رفت و درباریان فرعون را آگاه ساخت و با هم‌اندیشی تصمیم به کشتن موسی گرفتند.

۶. قصص، ۷۸.

۷. منافقون، ۱۰.

ح. سقای کاروان: چون دلو بیرون کشید از چاه (و سیمای یوسف علیه السلام) بدید شگفت زده گفت: «قال

یا بُشَری هَذَا غُلَامٌ...»^۱ مژده، این غلام است!

خ. عزیز مصر: خریدار مصری یوسف به اهل خودش (زنش) گفت: جای گاه او را گرامی بدار شاید به حال

ما سودمند باشد، یا او را به فرزندی بگیریم «وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا...»^۲.

د. تعبیرگران خواب: چون راه صواب نیافتند از در توجیه بر آمدند: و گفتند: این ها خواب های آشفته و

پریشان است و ما به تعبیر خواب های آشفته آگاه نیستیم. «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ»^۳.

ذ. هم بندیان یوسف «علیه السلام»: یکی از آن ها گفت: «قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أُرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي

أُرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبُنُّنًا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۴. یکی از آن ها گفت: من خود را

در خواب دیدم که (انگور برای) شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر روی سرم نان

می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیرش آگاه کن که ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

ر. آرزو: «قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا»^۵. و آزر از باور و گرایش او

پرسید: آیا تو از خدایان ما، بی زاری ای ابراهیم؟ اگر دست برداری تو را سنگ سار خواهم کرد و مدت زیادی از

ما دور شو.

پدر هم راه با قوم در پاسخ ابراهیم «علیه السلام» که پرسید این تندیس هایی که شما می پرستید چیستند؟ این

گونه پاسخ دادند: پدران خود را پرستش گر آن ها یافتیم! «قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ»^۶.

«قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ»^۷. گفتند: آیا به حق آورده ای یا از بازی گرانی؟ یعنی، شوخی می کنی یا

جدی این حرف را می زنی؟! و این پرسش از روی شگفتی و استبعاد است، از سوی قومی که مقلدند و دور از

بصیرت!

«قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَافِينَ»^۸. گفتند: بت هایی را می پرستیم و همیشه ملازم عبادت آن ها هستیم.

«قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۹. گفتند: بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند.

۱. یوسف، ۱۰.

۲. یوسف، ۲۱.

۳. یوسف، ۴۴.

۴. یوسف، ۳۶.

۵. مریم، ۴۶.

۶. انبیاء، ۵۳.

۷. انبیاء، ۵۵.

۸. شعراء، ۷۱.

۹. شعراء، ۷۴.

«قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ»^۱ و چون مخالفت او را با بت ها آشکار یافتند گفتند: برایش بنایی بسازید و او را در جهنمی از آتش افکنید.

ز. سامری: گوساله‌ای ساخت و گفت این خدای شما و خدای موسی است «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَانْسِي»^۲ و ایمان را رها کرد و در برابر پرسش موسی (ای سامری قصه‌ی تو چیست؟) گفت چیزی را که آن‌ها ندیدند من دیدم و از جای پای فرشته کفی بر گرفتم و آن را در قالب گوساله ریختم که نهادم برای من چنین جلوه گر ساخت. «قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي»^۳.

س. ساقی مخصوص فرعون مصر: پس از آزادی از بند و تبرئه شدن از اتهام قتل و ابقا در پست شراب‌داری و ساقی، طبق پیش بینی حضرت یوسف «علیه السلام»، با روبه‌رو شدن ناتوانی تعبیرگران و پافشاری حاکم بر تعبیر و تأویل خواب خود، او را یاد آمد، هنر و علم خدایی یوسف «علیه السلام» و پیش نهاد کرد مرا گسیل دارید، من شما را به تأویل آن آگاه خواهم کرد:

«وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّهُ أَنَا أَنْبَتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ» و سوی حضرت شتافت و عرضه داشت: «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي ...»^۴

ش. پیک کارگزار یوسف «علیه السلام»: با تباری در طرح نقشه‌ی نگه‌داری برادر کوچک‌تر در پی کاروان، روان شد و ندا بر آورد: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»^۵ بی گمان شما دزدید!

و گفتند: «قَالُوا نَفَقِدُ صُوعَ الْمَلِكِ»^۶ پیمان‌ه‌ی شاه را گم کرده ایم! چون اعلام برائت نمودند و با اطمینان سخن گفتند برادران یوسف، علیه‌السلام گفتند: پس اگر دروغ گفته باشید کیفر دزد چیست؟ (در جامعه و فرهنگ شما) «قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ»^۷

ص. آگاهان به سرنوشت اصحاب کهف: گفتند: بنایی و سجده‌گاهی بسازیم برایشان و به زودی خواهند گفت: سه تن بودند، چهارمی شان سگ شان بود و می‌گویند ۵ تن بودند و ششمی سگ‌شان بود (تیری در تاریکی اندازند) و می‌گویند هفت تن بودند و هشتمی سگ‌شان بود. «سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ...»^۸

۱. صافات، ۹۷.

۲. طه، ۸۸.

۳. طه، ۹۶.

۴. یوسف، ۴۶ و ۴۵.

۵. یوسف، ۷۰.

۶. یوسف، ۷۲.

۷. یوسف، ۷۴.

۸. کهف، ۲۲.

ض. فرزند ناخلف. «قالَ لِوَالِدَيْهِ أَفْ لَكُمَا أْتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي»^۱ فرزندی که عاق

شده بود، از گفتن و تکرار وعده‌های قیامت و روز حساب پدر و مادر به ستوه آمده بود گفت: اف بر شما! مرا از دگر بار زنده شدن می‌ترسانید، در حالی که یک نفر از گذشتگان پیش از من بر نگشته است و ادامه داد: «فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۲ این‌هایی که می‌گویید چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست!

ط. اصحاب بستان: چون سوگند خوردند و سپیده دمان به باغ در آمدند، همه را سوخته دیدند و زبان به اعتراف گشودند: «قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ»^۳ «قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»^۴ «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ»^۵ گفتند! ما راه گم کرده ایم (نه) بلکه، محرومانیم و در پی پند خرد مندشان گفتند: پروردگار ما منزّه است، واقعاً ستم کار بوده ایم پس به هم رو کرده و یک دیگر را سرزنش می‌کردند و گفتند: وای بر ما همانا ما سرکش بوده ایم. امید است که پروردگارمان بهتر از آن را به ما عوض دهد ما به پروردگار خود روی آورده ایم.

ظ. اعراب: در فریب هم گنان گفتند: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا...» ما نیز ایمان آوردیم! در حالی که خدا می‌داند! و می‌گوید: بگوئید اسلام آوردیم! «وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...» چرا که ایمان در دل‌های شما جای نگرفته است. «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۶.

ع. هواپرستان: از روی تمسخر پیام بر اسلام در برخورد با اهل کتاب می‌گفتند: باز از سرنو چه گفت؟ «قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا»^۷

غ. طاغوت‌ها: فرمان‌روایان سرکشی که خود را، خدا می‌خواندند، و گروهی از فراعنه که سلسله‌ی حاکمان بر سرزمین مصر را تشکیل می‌دادند و سلاطین قوم‌ها و ملت‌های باستان که پیام‌بری سوی ایشان آمده و به حق دعوت‌شان می‌نمود و این‌ها در برابرشان ایستادگی نموده و به پیکار و کار و زار می‌پرداختند و مانع می‌شدند و خداوند به گفته‌های این‌ها در طول آیات اشاراتی نموده که در محورهای مختلف ارایه می‌گردد.

۱. تعبیر خواهی: "فرعون هم عصر یوسف" علیه السلام

تنها به نقل گفته‌های ایشان می‌پردازیم، چون در مطلب گذشته از حقایق و جریان داستان آن یادی شد.

۱. احقاف، ۱۷.

۲. احقاف، ۱۷.

۳. قلم، ۲۷ و ۲۶.

۴. قلم، ۲۹.

۵. قلم، ۳۲ و ۳۱.

۶. حجرات، ۱۴.

۷. محمد، ۱۶.

پس از دیدن خواب درخواست تعبیر می‌کند تا سرانجام تعبیرگران درمانده و به سوی یوسف راه‌نمایی می‌شود و تعبیر وی را نیک می‌پذیرد و او را به حضور می‌خواهد که آن جناب برای پندار ناحق مردمان به ویژه شوی عزیز مصر، درخواست بررسی مرا و دهی زنان مصر را می‌کند و پس از روشن شدن حقیقت به حضور می‌آید و از نزدیکیان پادشاه قرار می‌گیرد.

«وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَ سَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ»^۱ و پادشاه (مصر) گفت: من (در خواب) می‌بینم هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خورند و هفت خوشه گندم سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر ای سران (و بزرگان) اگر تعبیر خواب می‌دانید درباره‌ی خواب من نظر دهید.

«وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ...»^۲ و گفت: او را نزد من آورید.

«قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَن نَفْسِهِ...»^۳ و در پی زدودن پندارها و در خواست حضرت یوسف زنان را

به حضور طلبید و از ایشان پرسید: قصه‌ی شما آن دم که از یوسف کام خواستید چه بود؟

«وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُكَ لِنَفْسِي...»^۴ گفت: او را نزد من آورید تا وی را هم نشین ویژه‌ی خود سازم.

۲. ادعای خدایی: برای این که مورد پرستش و گرنش قرار گیرند، همواره ادعای خدایی و داشتند «فَحَشَرَ

فَنَادَى فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»^۵. پس جمع کرد و ندا داد و گفت: من پروردگار برتر شمایم.

نمرود: در احتجاج با حضرت ابراهیم «علیه السلام» گفت: من (هم چون خدای تو) زنده می‌کنم و می‌میرانم.

«قال أنا أحيي و أميت»^۶

و به صورت باورنکردنی در برخورد با دعوت موسی سوی پروردگار عالمیان می‌پرسد: «قال فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا

موسى؟»^۷ پروردگار شما کیست؟ یعنی آیا جز من هم پروردگاری هست؟! و بلکه خود را به تجاهل و تغافل زده که

ندیده و نشنیده است نام و نشانی از پروردگار دیگری که می‌پرسد: «قال فرعون و ما ربُّ العالمين»^۸ پروردگار

جهانیان دیگر چیست؟

و رو به سران و درباریان حاضر در پیرامون خود می‌گوید: «وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ

غَيْرِي...»^۹ من برای شما معبودی جز خودم نمی‌شناسم!

۱. یوسف، ۴۳.

۲. یوسف، ۵۰.

۳. یوسف، ۵۱.

۴. یوسف، ۵۴.

۵. نازعات، ۲۴ و ۲۳.

۶. بقره، ۲۵۸.

۷. طه، ۴۹.

۸. شعراء، ۲۳.

۹. قصص، ۳۸.

و آن گاه در اثبات رأی و پندار خود به تهدید می پردازد که اگر جز من معبودی برگزینید، شما را بازداشت می کنم «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ»^۱

۳. درخواست معجزه: یکی از راه های برخورد سر دم داران کفر با پیام آوران درخواست نشانه و معجزه بوده تا اثبات ادعای رسالت خود نمایند.

فرعون نیز چنین گفت: «قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۲ اگر راست می گویی که نشان های داری، بیاور!

«قَالَ فَآتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۳ راست می گویی از سرنوشت ملت های پیشین بگو. «قَالَ فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى»^۴ و با این پرسش از معاد می پرسند، که اگر دانایی به اسرار نهان و آینده و گذشته؟ از سرنوشت آن ها بگو!

۳. افترا: یکی دیگر از شیوه های کارآمد خدایگان دروغ پرداز، تهمت و افترا و تخریب شخصیت، تحقیر و خوارشماری مدعی رسالت بود که مردمان را می فریفتند و از آگاهی و بینش و فهم درست آنان جلوگیری می کردند، به انواع ترفندها دست می یازیدند تا از صحنه کنار بزنند، گاهی مسحور و جن زده می خواندند و گاهی فسادانگیز و هواپرست و دنیا دوست، دروغ گو و جادوگر و... تا عرصه ی دنیا و باورمندان تنها آن ها را باشد و بس!

«فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا»^۵ من یقین دارم که تو سحر شده ای! و می خواهی با جادوی خویش ما را از سرزمین مان اخراج کنی، «قَالَ أَجِئْنَا لِنُخْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى»^۶ و رو به اطرافیان خود می گوید: رسولی که سوی شما آمده دیوانه و جن زده است.

«قَالَ إِنْ رَسُولُكُمْ الَّذِي أَرْسَلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ»^۷ «فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۸ سپس با نیروی خود برگشت و گفت: او ساحر، یا دیوانه ای است. «قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ»^۹ به سران قوم! پیرامون خود گفت: البته این ساحری است بسیار دانا می خواهد با جادویش شما را از سرزمین تان بیرون راند اینک چه رأی می دهید.

۱. شعراء، ۲۹.

۲. اعراف، ۱۰۶.

۳. شعراء، ۳۱.

۴. طه، ۵۱.

۵. اسراء، ۱۰۱.

۶. طه، ۵۷.

۷. شعراء، ۲۷.

۸. ذاریات، ۳۹.

۹. شعراء، ۳۵ و ۳۴.

«وَإِنِّي لَأظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۱ «وَإِنِّي لَأظُنُّهُ كَاذِبًا»^۲ «فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»^۳ موسی و هارون را به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم، پس گفتند: (این‌ها) جادوگرند و دروغ‌گو! و می‌خواهد فرمان قتل او را صادر می‌کند و مجوز حکم خود را فساد او در زمین و دگرگونی باور مردمان می‌داند و می‌گوید: «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»^۴

۵. عوام فریبی: به مسخره گرفتن و بی‌مقدار سازی شخصیت، پیام، محتوای دعوت، و ادعای نبوت هر فرستاده‌ای از سوی سرسپردگان و حکم رانان خود رأی و سرکش، از ابزارهای کارآمد هر عصر و دوره‌ای بوده که به نمونه‌هایش در آیات بر می‌خوریم:

«وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ... فَأَوْقَدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى»^۵
 «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى ...»^۶

فرعون به وزیرش هامان دستور داد برایم قصری (وبرجی) بلند (و آسمان خراش) بساز از آجر، شاید به راه‌های آسمان دست یابم و معبود موسی را ببینم! (گویا خدای موسی دست یافتنی است و تنها در آسمان هاست!).

۶. هم آورد طلبی: چون به پندار خود معجزات موسی «علیه السلام» سحر خواند و او را جادوگری پرتوان و فرازمند، برای مقابله به گردآوری عدّه و عدّه می‌پردازد تا در کار و زار با او غلبه از آن او باشد، فرمان می‌دهد «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ أَتُؤْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ»^۷ هر چه جادوگر توانمند هست نزد من آورید. و وعده می‌نهد و پیمان که هرگز تخلفی نپذیرد، «فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرِ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى»^۸ و برای هم سویی همه‌ی درباریان و خاصان رو به ایشان نموده و می‌گوید: «قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ؟»^۹ هیچ می‌شنوید چه می‌گوید؟ (پس بکوشید تا چیره شوید).

۷. وعده (تطمیع): کارآمدترین شیوه برای واداشتن مردمان به گرنش و بندگی، پرداخت بهای اندیشه، ارزش، آرمان، ایمان و جان و ... آن هاست و این سیاست زر خرید را زورمندان متکی به زر، چه نیک می‌دانند و به کار می‌بندند، به زر یا مقام و مرتبت می‌فریبند و اگر نشد به زور دهان‌ها می‌بندند و نفس‌ها در گلو خفه می‌کنند. چون زمان آورد رسید و ساحران گرد هم آمدند برای پاداش ایشان گفت: «قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»^۱ شما از نزدیکان و نور چشمی‌ها خواهید بود! اگر پیروزمند از آوردگاه با موسی خارج شوید.

۱. قصص، ۳۸.

۲. غافر، ۳۷.

۳. غافر، ۲۴.

۴. غافر، ۲۶.

۵. قصص، ۳۸.

۶. غافر، ۳۷ و ۳۶.

۷. یونس، ۷۹.

۸. طه، ۵۸ و ۵۷.

۹. شعراء، ۲۵.

۸. وعید (تهدید): با ایمان آوردن و گرایش جادوگران به آیین موسی و پذیرفتن اعجاز نبوت او، همه‌ی نقشه‌های خود بر آب دید و از آفرین سلاح خود (زور) بهره گرفت و گفت: پیش از اجازه‌ی من بدو مؤمن شدید؟ دست‌ها و پاهای‌تان را از پشت بریده و سپس به دارتان می‌کشم «قال فِرْعَوْنُ اَمَتُّمُ بِهِ قَبْلَ اَنْ اَذْنَ لَكُمْ اِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرَتُمُوهُ فِی الْمَدِیْنَةِ لِتُخْرِجُوْا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ»^۲ «قال اَمَتُّمُ لَهُ قَبْلَ اَنْ اَذْنَ لَكُمْ اِنَّهُ لَكَبِیْرُكُمْ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قَطْعَنَ اَیْدِیْكُمْ وَ اَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلاَفٍ وَ لَا اَصْلَبَنَّكُمْ فِی جُدُوْعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ اَیْنًا اَشَدُّ عَذَابًا وَ اَبْقٰی»^۳ گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ قطعاً او بزرگ شماس است که به شما جادو آموخته است پس حتماً دست‌ها و پاهایتان را در جهت خلاف قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های نخل دارمی‌زنم و خوب خواهید دانست کیفر کدام یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است.

– «قالَ سَنَقْتُلُ اَبْناءَهُمْ وَ نَسْتَحِیْ نِساءَهُمْ وَ اِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُوْنَ»^۴ گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنان‌شان را زنده نگه می‌داریم که البته، ما بر آنان تسلط داریم.
– «قالُوا اَقْتُلُوا اَبْناءَ الَّذِیْنَ اَمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحِیْوا نِساءَهُمْ...»^۵
فرمان داد: فرزندان گروندگان به او (موسی) را بکشید و زنان‌شان را زنده نگه دارید... .

«قالُوا حَرِّقُوْهُ وَ اَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فاعِلِیْنَ»^۶ گفتند: اگر می‌خواهید کاری کنید او را بسوزانید و خدایتان را یاری دهید.

«قالُوا اَقْتُلُوْهُ اَوْ حَرِّقُوْهُ»^۷ گفتند: او را بکشید یا بسوزانید.

«قالُوا اَبْنُوا لَهُ بُنِیَانًا فَاَلْقُوْهُ فِی الْجَحِیْمِ»^۸ گفتند: بنایی بر او بسازید پس او را در آتش افکنید.

۹. خودرأیی (استبداد به رأی): یکی از ویژگی‌های برجسته زورمندان پافشاری بر رأی و نظر خویش است، هم اندیشی کم‌تر در کارشان باشد! و جز من و ما در گفتارشان چیزی نیست و فرعون هم در برابر پندهای مؤمن آل خود که ایمانش را پنهان داشته بود گفت: «قالَ فِرْعَوْنُ ما اُرِیْكُمْ اِلَّا ما اُرِیْ وَ ما اُهْدِیْكُمْ اِلَّا سَبِیْلَ الرَّشادِ»^۹ هیچ رأیی جز آن چه ارایه دادم ندارم و شما را جز به راه رشد راه‌بری نمی‌کنم! (همین که هست).

۱۰. کبر و غرور (خود بزرگ بینی): چون فریاد «اَنَا رَبُّكُمْ الْاَعْلٰی» می‌زد و خود را در جای گاه خدا می‌پنداشت، هرگز با این روح آلوده به تکبر و نخوت نمی‌توانست به دعوت پیام‌آوری لبیک گوید و متکبرانه

۱. شعراء، ۴۲ و اعراف، ۱۱۴.

۲. اعراف، ۱۲۳.

۳. طه، ۷۱.

۴. اعراف، ۱۲۷.

۵. غافر، ۲۵.

۶. انبیا، ۶۸.

۷. عنکبوت، ۲۴.

۸. صافات، ۹۷.

۹. غافر، ۲۹.

می گفت: «فَقَالُوا أُنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»^۱ به آدم‌هایی ایمان بیاوریم که هم سان ما هستند و خانواده و قوم‌شان بندگان ما هستند؟!

۱۱. **مَنْتَّ نِهَادِن (به رخ کشیدن):** و از نکوهیده‌ترین رفتارهای این ددمنشان به رخ کشیدن مرحمت‌های

همایونی است تا در معذورات قرار داده و شاید از روح ستیزه‌جویی و... برگردند و دست سازش دهند و مدارا! از این رو فرعون هم به موسی «علیه السلام» می‌گوید: مگر وقتی نوزاد بودی، تو را نزد خود پرورش ندادیم. و سالیانی از عمرت را میان ما سپری نکردی؟ و سرانجام آن کاری را کردی (که شایسته نبود) و تو از ناسپاسانی! «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ وَفَعَلْتَ فَعَلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۲

۱۲. **فَرِيب (مردم فریبی):** نیرنگ بازی، پیشه‌ی سیاست‌بازان غفلت زده است و توده‌های عوام را می‌فریبند و

بر گرده‌شان سوار می‌شوند، به برهان‌های حسّی، تجربی و مقایسه‌ها دست می‌یازند و به اهداف شوم خویش جامه‌ی عمل می‌پوشانند، یکی از همین راه‌های فریب، در بیان سراسر نیرنگ فرعون است که می‌گوید: آیا مُلک مصر از آن من نیست؟! و این نهرها از دامنه‌ی قصرم جاری نیست! پس چرا نمی‌بینید؟! با این حال من بهترم (برای پرستش) یا آن مرد بی کس و خوار که قادر بر بیان هم نیست! اگر او هم کسی بود چرا (مانند من به نشانه‌ی سروری) دست بندی از طلا از طرف خدا ندارد و یا (چون من خدّم و حشّم دارم) فرشتگان با او هم‌راه نشده‌اند و به یاری‌اش نیامده‌اند؟! «وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لى مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ اَلْآنَ هَارُ تَجْرى مِن تَحْتى اَفَلَا تُبْصِرُونَ اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذى هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكادُ يُبىِّنُ فَلَؤْ لَّا اَلْقىَ عَلَيْهِ اَسْوَرةٌ مِّنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ»^۳

ف. ملأ و مترفین (نازپروردگان و گروه‌های چشم‌گیر) زعمای قوم

ملأ به جماعتی که چشم‌گیر باشند از نظر رأی و شماره گویند و مترفین، کسانی هستند که برخوردار از مواهب و نعمت‌های مادّی و... هستند و ناز پروردگانی هستند نازک نارنجی! و این دو گروه پس از حاکمان از طبقه‌ی تأثیرگذار بوده و هستند، در ابعاد فکری و اقتصادی و... از این روی خداوند به نقل گفته‌های این‌ها پرداخته است، محورهای زیر را می‌توان گواه آورد:

۱. **پیروی از سنت نیاکان:** پیروی از سنت نیاکان و پای‌داری در پیروی و ترویج این باور و اندیشه از عمل کرده‌های مشهور و گسترده‌ی این گروه است: «قال مترفوها اِنَّا وَجَدْنَا اَباءَنَا عَلى اُمَّةٍ وَ اِنَّا عَلى اَنصَارِهِمْ مُهْتَدُونَ»^۴ و هر کار زشت و ناپسندی انجام دهند باز به همین سنت ناپاک نیاکان ارجاع می‌دهند و توجیه وجیه می‌کنند. «وَ اِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا اَباءَنَا وَ اللّهُ اَمَرَنَا بِهَا»^۵

۱. مؤمنون، ۴۷.

۲. شعراء، ۱۹ و ۱۸.

۳. زخرف، ۵۳ و ۵۲ و ۵۱.

۴. زخرف، ۲۲.

۵. اعراف، ۲۸.

«قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۱ گفتند: بلکه، پدران ما را یافتیم که چنین می کردند.

«...تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا...»^۲ می خواهید ما را از آن چه پدران ما می پرستیدند باز دارید؟

«قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِتِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا...»^۳ گفتند: آیا به سوی، ما آمده ای تا ما را از آیینی که پدران ما را

بر آن یافته ایم باز گردانی؟

«أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»^۴ آیا ما را از پرستش آن چه پدرانمان

می پرستند باز داری؟ بی گمان ما از آن چه تو ما را بدان می خوانی سخت در شک و تردیدیم.

«قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا»^۵ گفتند: ای شعیب آیا نمازت تورا فرمان می دهد که ما

را از آن چه پدران ما می پرستیدند رها کنیم.

«قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ»^۶ گفتند: پدران ما را پرستش گر آن ها یافتیم. «قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَمَا

سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ»^۷

«قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا...»^۸ «قَالُوا يَا هُوْدُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ

بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»^۹ گفتند: ای هود! برای ما دلیل روشنی نیاورده ای و ما به گفته تو از

خدایان خود دست بردار نیستیم، و ما هرگز تو را باور نداریم.

«قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَّفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا»^{۱۰} گفتند: به سوی ما آمده ای که ما را از خدایان ما برگردانی؟ پس

آن چه به ما وعده می دهی بیاور.

۲. کفر ورزی: گفتند: ما به آن چه بدان فرستاده شده اید کافریم. «قَالَ مُتَرَفُّوْهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^{۱۱}

«قَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ»^{۱۲}

«إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ»^{۱۳} او جز مردی که بر خدا دروغ می بندد نیست و ما

او را باور نداریم.

۱. شعراء، ۷۴.

۲. ابراهیم، ۱۰.

۳. یونس، ۷۸.

۴. هود، ۶۲.

۵. هود، ۸۷.

۶. انبیاء، ۵۳.

۷. قصص، ۳۶.

۸. اعراف، ۷۰.

۹. هود، ۵۳.

۱۰. احقاف، ۲۲.

۱۱. سبأ، ۳۴ و زخرف، ۲۴.

۱۲. ابراهیم، ۹.

۱۳. مؤمنون، ۳۸.

و از ویژگی این‌ها کفرپیشگی است: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ»^۱

«وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»^۲ و ما خدایان خود را رها نمی‌کنیم به حرف تو، و ما تو را باور نداریم.

«وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا»^۳ و گفتند: زنهار خدایان خود را رها مکنید و هرگز "ود" و "سواع" و "یغوث" و "نسر" را وامگذارید.

۳. تهمت و افترا: از کارآمدترین ابزار در دست دارایان خوش گذران و دست نشانندگان قدرت‌های پوشالی برای تخریب اذهان و اندیشه‌های مردمان و تشکیک در باور آنان، شایعه پراکنی و تهمت‌های ناروا و دروغ پردازی‌هاست که در باره‌ی همه‌ی پیام‌آوران، این گروه دنیا دوست و عیاش، پیشه‌ی خود ساخته و می‌گفتند: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۴

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَنظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۵ سران کفر پیشه از قوم او گفتند: البته؛ ما تو را در (حال) دیوانگی (و بی‌خردی) می‌بینیم و گمان می‌کنیم تو از دروغ‌گویانی.

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّا صَلَحًا مَرْسَلًا مِنْ رَبِّهِ»^۶. سران قوم که سرکشی می‌کردند به گروهی از ایمان‌آوردگان که ضعیف شمرده می‌شدند گفتند: آیا اطمینان دارید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ إِلَّا اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّئِ الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ»^۷ پس سران قومش که کافر شدند گفتند: ما تو را جز بشری همانند خود نمی‌بینیم جز فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، از تو پیروی نکرده‌اند و نمی‌بینم که شما را بر ما فضیلتی باشد بلکه شما را دروغ‌گومی‌انگاریم.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فْتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ»^۸ او نیست جز مردی که جنون دارد پس تا چندی باید درباره‌اش منتظر بمانید.

«قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ»^۹ سران قوم گفتند: به راستی این جادوگری ماهر است می‌خواهد شما را از سرزمین تان بیرون کند.

۱. اعراف، ۶۶.

۲. هود، ۵۳.

۳. نوح، ۲۳.

۴. اعراف، ۶۰.

۵. اعراف، ۶۶.

۶. اعراف، ۷۵.

۷. هود، ۲۷.

۸. مؤمنون، ۲۵.

۹. اعراف، ۱۱۰ و ۱۰۹.

«قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى»^۱ گفتند: قطعاً این دو نفر جادو گردند و می خواهند شما را با سحر خود از دیارتان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند.

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ»^۲ گفتند: البته تو از جادو شدگانی.

«وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ»^۳ و این که ما گمان می کنیم تو از دروغ گویانی.

«قَالُوا أَطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ»^۴. گفتند: ما تو و هر که را با توست به فال بد می گرفته ایم.

«وَ قَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ»^۵ و گفتند: (نوح) دیوانه ای است و از کارش بازداشته شد.

«إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»^۶ او نیست مردی که بر خدا افترا و دروغ می بندد.

۴. تهدید (زورمداری): ایجاد ترس و هراس و فضای ناامنی آخرین سلاح این تهی مغزان تاریخ است که گواه بسیار باشد: «قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»^۷ مردان قوم او که سرکشی کردند گفتند ای شعیب به یقین تو و مؤمنان هم راه تو را از شهر خود بیرون می کنیم مگر آن که به آیین ما بازگردید.

«قَالُوا لَئِن لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ»^۸ گفتند: ای نوح اگر دست برنداری قطعاً سنگ سار خواهی شد.

«قَالُوا لَئِن لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ»^۹ گفتند: ای لوط اگر دست برنداری حتماً از رانده شدگان خواهی بود.

۵. تحریک (والقای اندیشه): ایجاد انگیزه‌ی اجرایی، با القای اندیشه در حکم رانان و در پیروان و توده‌ها نیز با القای اندیشه، مقایسه و ترویج سنت‌های کهن و... از روش‌های کارآمد مقابله‌ای این گروه است.

«قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَا تُوَكُّ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ»^{۱۰} گفتند: کا او را برادرش به تأخیرانداز و مأموران را به شهر بفرست تا هرچه ساحر ماهر است نزد تو آرند.

«وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَدْرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذْرُغُوا لَكَ آلِهَةً»^{۱۱} سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قوم او را و می نهی که در این زمین فساد کنند و تو و خدایانت را واگذارد.

۱. طه، ۶۳.

۲. شعراء، ۱۵۳ و ۱۸۵.

۳. شعراء، ۱۸۶.

۴. نمل، ۴۷.

۵. قمر، ۹.

۶. مؤمنون، ۳۸.

۷. اعراف، ۸۸.

۸. شعراء، ۱۱۶.

۹. شعراء، ۱۶۷.

۱۰. اعراف، ۱۱۲ و ۱۱۱.

۱۱. اعراف، ۱۲۷.

«وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا»^۱ تو نیستی جز بشری مثل ما!

«فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ يُرِيدُ أَنْ يُفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى»^۲ پس اشراف قومش که کافر بودند گفتند: این جز بشری مثل ما نیست می خواهد بر شما برتری جوید و اگر خواهی خواست حتماً فرشتگانی می فرستاد ما در میان پدران گذشته ی خود چنین چیزی نشینده ایم.

«قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَبْطِغُونَ»^۳ گفتند: آن ها را از شهر خود بیرون کنید آن ها کسانی هستند که به پاکی تظاهر می کنند.

«وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ»^۴ مهتران قوم او که کافر شدند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید در این صورت بی تردید از زیان کاران خواهید بود.

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ ... مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ»^۵ «وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ»^۶ «أَيَعِدْكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُمْ تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنْكُمْ مُخْرَجُونَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^۷ آیا به شما وعده می دهد وقتی که مردید و خاک و استخوان شدید باز شما بیرون آورده می شوید و دوراست، دورا! آن چه وعده داده می شوید جز همین زندگی دنیایی ما، هیچ نیست می میریم و زنده می شویم، ما دوباره زنده شدنی نیستیم.

ق. جادوگران (سحره): چون گرد آمدند و به فرمان فرعون برای کار و زاری سخت، گفتند: آیا ما مزدی خواهیم

داشت؟ اگر پیروز شدیم. «قَالُوا إِنْ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ»^۸

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى»^۹ ساحران گفتند: ای موسی یا تومی افکنی، یا ما نخستین کسی باشیم که می افکنیم؟

«قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ»^{۱۰} گفتند: ای موسی! تو اول می افکنی یا ما بیافکنیم؟

«فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَ عَصِيَّهُمْ وَ قَالُوا بَعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ»^۱ پس ریسمان ها و چوب دستی های شان را انداختند و گفتند: (سوگند) به عزت فرعون که حتماً پیروزیم.

۱. شعراء، ۱۵۳ و ۱۸۶.

۲. مؤمنون، ۲۴.

۳. نمل، ۵۶، اعراف، ۸۶.

۴. اعراف، ۹۰.

۵. مؤمنون، ۳۳ و ۳۵ و ۳۵.

۶. مؤمنون، ۳۴.

۷. مؤمنون، ۳۵، ۳۷.

۸. اعراف، ۱۱۳.

۹. طه، ۶۵.

۱۰. اعراف، ۱۱۵.

ک. فرزندان یعقوب «علیه السلام» (پیش از توبه)

شماری از فرزندان حضرت یعقوب «علیه السلام» به خاطر رفتار نکوهیده‌شان با پدر و برادر خود (حضرت یوسف علیه السلام) در این فراز قرار می‌گیرند و پیش از بازگشت ایشان به آستان ربوبی و آمرزش خواهی و نیایش پدر در حق ایشان و گذشت برادر از لغزش آنان. مدنظر است و سخنان ایشان از سوی پروردگار در سوره‌ی یوسف و ۲۵ آیه آورده شده است:

۱. **حسادت:** با پندار نادرستی که داشتند نسبت به مهر پدری و به گمان تبعیض در رفتار با ایشان و برادران خود گرفتار ناهنجار اخلاقی شدند و حسد بردند به برادر خود و گفتند: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنََّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۲ آن گاه که گفتند یوسف و برادرش نزد پدرمان، با آن که ما جمعی نیرومند هستیم محبوب ترند قطعاً پدر ما در اشتباه آشکاری است.

۲. **تبانی:** در پی آن پندار، شعله‌ی حسد و جودشان را فرا می‌گیرد و تبانی می‌کنند تا یوسف را بکشند، یا به سرزمین دوری فرستند و در نظر پدرشان گرمی‌تر باشند و مورد توجه قرار گیرند. «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ»^۳ و در اجرایی کردن طرح شوم خود نزد پدر آمده و گفتند: «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ أَرْسَلْنَا مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۴ گفتند: ای پدر تو را چه شده است، که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی در حالی که ما خیرخواه او هستیم خود فردا او را با ما بفرست تا در (دشت) بخورد و بازی کند و به خوبی نگاه بان او خواهیم بود. و در برابر بیم پدر اظهار نیرو کردند و گفتند: اگر او را گرگ بخورد با این که، گروهی نیرومند هستیم در این صورت ما زیان کار خواهیم بود. «قَالُوا لَئِن أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ»^۵ و چون نقشه‌های خود که در سر داشتند عملی ساختند و برگشتند با چهره‌ای اندوه‌گین و چشمانی گریان ابراز نمودند: «قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ»^۶ گفتند: ای پدر، ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاشتیم آن گاه گرگ او را خورد ولی تو سخن ما را هرچند راست گو باشیم باور نخواهی کرد. و برای اثبات گفته‌های خود پیراهن آغشته به خون او را عرضه داشتند تا پوششی بر پندار، اندیشه و کردار ناپسندشان باشد. و در ادامه‌ی داستان و پیش نهاد عزیز مصر برگرفتن آذوقه‌ی دگر بار و شرط هم‌راه آوردن برادر کوچک‌تر با

۱. شعراء، ۴۴.

۲. یوسف، ۸.

۳. یوسف، ۹.

۴. یوسف، ۱۲ و ۱۱.

۵. یوسف، ۱۴.

۶. یوسف، ۱۷.

خود گفتند «سُرَّوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ»^۱ او را (باهر ترفندی) از پدرش خواهیم خواست و حتماً این کار را خواهیم کرد.

۳. نهی از منکر: یکی از ایشان در برابر اندیشه‌ی جمعی، ایستادگی کرد و از نقشه‌ی کشتن بازداشت و با طرحی از ارتکاب به قتل برادر پیش‌گیری کرد و از منکری نهی فرمود «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^۲ یکی از آن‌ها گفت: یوسف را نکشید، او را در نهن جای چاه بیافکنید تا برخی از کاروانیان او را برگیرند (و از این جای دور برند). اگر کاری می‌کنید.

۴. گزارش سفر: چون نزد پدر بازگشتند و بار خویش گشودند و سرمایه‌شان را داخل آن یافتند گفتند: ای پدر! دیگر چه می‌خواهیم؟ این سرمایه‌ی ماست که به مار برگردانده‌اند (بگذار برویم) برای کسان خود آذوقه آوریم و برادرمان را (نیز) نگاه‌بانیم و با (بردن او) یک بار شتر بیش‌تر می‌گیریم. این پیمان‌ه کم است، «قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتْنَا رُذَّتْ إِلَيْنَا وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ»^۳ و پیام و شرط عزیز مصر را رسانند که اگر برادر خود هم‌راه نیاورید، دگر بار شما را آذوقه‌ای نیست، «قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۴ او را با ما بفرست تا سهم خویش بگیریم و ما حتماً نگاه‌بان او خواهیم بود.

۵. طلب فهم: چون شنیدند ندای پیک را که شما دزد هستید، با شگفتی در تبرئه‌ی خود رو بدیشان نموده و پرسیدند چه گم کرده‌اید؟ «قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ»^۵

تا بوی انتساب بزه به مشام‌شان رسید در تبرئه‌ی خود گفتند: «تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَارِقِينَ»^۶ به خدا سوگند شما خوب می‌دانید که ما نیامده‌ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده‌ایم!

۶. کیفر کردار (به آیین خود): در پاسخ کارگزاران که گفتند اگر نادرست گفته باشید کیفر بزه‌کار چیست؟ اظهار داشتند: سزایش آن است هر که جام در بار وی یافت شد، او خودش سزای آن است و ما ستم‌کاران را این‌گونه کیفر می‌دهیم. «قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ»^۷

۷. نسبت ناروا: و چون در بار برادر کوچک‌تر (بنیامین) یافتند گم شده‌شان را، اینان زبان به سرزنش گشودند و گفتند: اگر او دزدی کرده (تعجب ندارد) پیش از این برادرش نیز دزدی کرده بود. «قَالُوا فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ»^۸

«...»^۸

۱. یوسف، ۶۱.

۲. یوسف، ۱۰.

۳. یوسف، ۶۵.

۴. یوسف، ۶۳.

۵. یوسف، ۷۱.

۶. یوسف، ۷۳.

۷. یوسف، ۷۵.

۸. یوسف، ۷۷.

۸. فداکاری: تا اجرای کیفر به رسم و آیین و دیرین خود دیدند و پیمان با پدر را یاد آوردند از در ایشار در آمدند و فداکارانه ظاهر شدند که ای عزیز، او پدری پیر دارد یکی از ما را جای او بگیر که تو را از نیکو کاران می‌بینیم. «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»^۱

۹. شرم‌ساری: وقتی که از رهایی برادر نومید شدند برادر بزرگ‌ترشان یاد پیمان اکیدشان با پدر افتاد و کردارشان نسبت به یوسف «علیه السلام» را یادآور شد و از روی حیا و آزر به جهست پیمان شکنی ناخواسته اظهار داشت: «قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ وَ سَأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْغَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»^۲

مگر نمی‌دانید که پدرتان به نام خدا پیمان اکید گرفته است... پیش پدرتان برگردید پس بگویید پسرت دزدی کرده است... و از مردم شهری که در آن بودیم و کاروانی که همراهش آمدیم جویا شو و ما قطعاً راست گو هستیم!

۱۰. سرزنش: با رویارویی با اشک و آه همیشگی پدر به یاد یوسف «علیه السلام» از روی ملامت و طعنه و یادآوری همان مهرورزی یک سویه (به پندار خود) به یوسف «علیه السلام» گفتند: «قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَسُوا تَذَكَّرُ يُّوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ»^۳ به خدا سوگند تو پیوسته یاد یوسف می‌کنی تا سرانجام، بیمار شوی و یا خود را هلاک کنی! و با شنیدن احساس بوی یوسف از سوی پدر گفتند: به خدا سوگند که تو هنوز در خطای دیرین خود هستی «قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ»^۴

۱۱. بیان درماندگی و یاری خواهی: بار دیگر که بر عزیز مصر وارد شدند زبان به عجز و ناتوانی خویش و اهل و کسان خویش گشودند و طلب یاری و تصدیق نمودند و گفتند: ای عزیز ما و کسان ما را فقر و نادانی و قحطی فرا گرفته و سرمایه ای ناچیز آورده ایم پس پیمانه ی ما را کامل کن و به ما صدقه ده که خداوند صدقه دهندگان را پاداش می دهد. «قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاءٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»^۵

۱۲. معرفت جویی: تا از پرسش عزیز مصر درباره ی یوسف را شنیدند ناگهان در اندیشه‌شان این سؤال خطور کرد که او این حقایق را از کجا دریافته؟ و پرسیدند تا گمان و پندار خود را به یقین رسانند و شناخت بهتری پیدا کنند: «قَالُوا أ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟»^۶ گفتند آیا واقعاً تو همان یوسفی؟!

۱. یوسف، ۷۸.

۲. یوسف، ۸۲، ۸۰.

۳. یوسف، ۸۵.

۴. یوسف، ۹۵.

۵. یوسف، ۸۸.

۶. یوسف، ۹۰.

۱۳. **اعتراف:** با رویه رو شدن با حقیقت زبان به اعتراف گشودند که خدا تو را بر ما برتری داد و اقرار به لغزش خود نمودند و گفتند: به خدا سوگند، که خدا تو را بر ما برتری داده و ما جداً خطاکاریم! «قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ اٰتٰرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ»^۱

۱۴. **طلب آمرزش:** چون پدر بینایی اش را بازیافت و حقیقت از پس ابر هویدا گشت از پدر خواستند تا برای گناهان ایشان آمرزش بخواهد گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کاریم. «قَالُوا يَا اٰبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ»^۲

ل. قوم بنی اسرائیل

۱. **مصلحت گرایی (درخواست های مصلحتی):** درخواست فرمان دهی کار و زار نمودند تا در راه خدا پیکار کنند «اِذْ قَالُوا لِنَبِيِّۦٓ اٰتِنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِی سَبِيْلِ اللّٰهِ»^۳ چون پیام بر از حال ایشان خبر داد، در صدد توجیه ایشان برآمدند که چرا ن جنگیم؟ «قَالُوا وَ مَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِی سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ قَدْ اٰخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَ اٰبْنَانَا»^۴ و درخواست دیگر شان نیز چنین است: «وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰی لَنْ نَصْبِرَ عَلٰی طَعَامٍ وَّاحِدٍ فَاذْعُ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَ فِثَانِهَا وَ فُوْمِهَا وَ عَدْسِهَا وَ بَصَلِهَا»^۵ و آن گاه که گفتید: ای موسی! ما دیگر بر یک خوراک صبر نکنیم پروردگار خویش را بخوان تا از آن چه زمین می رویاند از سبزی ها، خیار، سیر و عدس و پیاز برای ما برآورد.

۲. **بهبانهای بی بها:** از جمله ایرادهای این ها به عنوان ایرادهای بنی اسرائیلی زبان زد همگان است. این جا تا فرمانده معرفی شد گفتند: «قَالُوا اَنۡتِیْ یَكُوْنُ لَهٗ الْمُلْكُ عَلَیْنَا وَ نَحْنُ اٰحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهٗ وَ لَمۡ یُؤْتۡ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»^۶ ما سزاوارتریم، از او دارا تریم! او را مال و دارایی نیست! یا در مورد کشتن گاو بهانه های فراوان آوردند: «قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ یُبَيِّنُ لَنَا مَا هِیَ»^۷ گفتند: برای ما پروردگارت را بخوان تا معلوم نماید که آن چگونه است؟ تا معلوم شد گفتند: «قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ یُبَيِّنُ لَنَا مَا لَوْنُهَا»^۸ رنگش چیست؟

«قَالُوا اذْعُ لَنَا رَبِّكَ یُبَيِّنُ لَنَا مَا هِیَ اِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَیْنَا وَ اِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ لَمُهْتَدُوْنَ»^۱ دگر بار پرسیدند: بر ما روشن کند چگونه گاوی است این گاو بر ما مشتبه است و اگر خدا بخواهد، بدان راه خواهیم یافت.

۱. یوسف، ۹۱.

۲. یوسف، ۹۷.

۳. بقره، ۲۴۶.

۴. بقره، ۲۴۶.

۵. بقره، ۶۱.

۶. بقره، ۲۴۷.

۷. بقره، ۶۸.

۸. بقره، ۶۹.

آن گاه پس از چانه زدن های زیاد گفتند «قَالُوا الْآنَ جِئْتِ بِالْحَقِّ»^۲
«قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ»^۳ و بهانه برای نافرمانی داشتند و برای تضعیف پیام بر می گفتند: ما از سخنان تو چیزی نمی فهمیم دل های ما در غلاف است .

م. اهل کتاب

آن هایی که زمان بعثت آخرین فرستاده ی خدا، دارای کتاب و شریعت بودند مانند یهود و نصاری که در برخی آیات با عنوان اهل کتاب به گفته های آنان توجه شده و در مواردی به یهود و نصاری و گفتار و کردارشان اشارتی رفته، که نخست به نقل گفته های ایشان با عنوان کلی اهل کتاب می پردازیم و سپس به هر یک از آن ها. گفته های اهل کتاب در ۹ آیه و در ۴ سوره ی مدنی آمده است:

۱. ایجاد شبهه در باور مردم: با چهره ی نفاق و گرایش های ظاهری و بازگشت های مکرر به شریعت اسلام و آورنده اش، می کوشیدند تا از گرایش مردمان به آیین اسلام جلوگیری کنند و خلل وارد کنند در باور مردم و می گفتند: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَي الدِّينِ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۴ اول روز ایمان بیاورید و آخر روز کفر بورزید، شاید گروندگان برگردند.

و یا گفته و ساخته ها و نگاشته های خود را به نام خدا معرفی می کردند تا شبهه ایجاد کنند و به تحریف بکشانند: «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» در حالی که «وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۵

۲. ست گزایی: هم چنان که از موسی «علیه السلام» خواسته بودند تا خدا را آشکارا بدیشان نشان دهد. از پیام بر اسلام هم پرسش هایی می کنند که خداوند به گفته های ایشان در این باره اشاره دارد! «فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً»^۶

۳. یهود و نصاری و دوستی خدا: یهود و نصاری خود را فرزندان و دوستان خدا معرفی می کنند و می گویند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»^۷

بگو اگر چنین است چرا خداوند شما را به کیفر گناهانتان می گیرد و مؤاخذه می کند!؟

۴. نفاق (در همه حال): برخی خوش باور، با اظهار ایمان اینان می پذیرفتند که گرایش دینی داشته و اهل ایمانند در حالی در ورود و خروج از نزد ایمانیان به همان حال کفر بوده اند و ثابت در نفاق. «وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ قَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ»^۸

۱. بقره، ۷۰.

۲. بقره، ۷۱.

۳. بقره، ۸۸ و نساء، ۱۵۵.

۴. آل عمران، ۷۲.

۵. آل عمران، ۷۸.

۶. نساء، ۱۵۳.

۷. مائده، ۱۸.

۸. مائده، ۶۱.

۵. خوش بینی به آموزش (امید فزاینده): سخن گزافی که پیشینیان و نیاکان یهود از روی غرور به تشکیلات خود داشتند چه خود را فرزندان خدا و حزب خود را حزب خدا می‌خوانند و این جا نیز وعده‌ی آموزش می‌دهند. و وعده‌ی توبه. بلکه امید به رحمت هم نیست! برای این که امید به رحمت خدا آثاری دارد که با رفتار ایشان سازگاری ندارد.^۱

می‌گویند: «وَيَقُولُونَ سَيُعَذِّبُنَا مَا بِخَشِيئَةِ اللَّهِ»^۲ ما بخشیده خواهیم شد.
«وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً»^۳ و گفتند: هرگز آتش جز چند روزی به ما نمی‌رسد.

۶. بدبینی (ناامنی): روح نژادپرستی و تعصب‌های ناروا آن چنان در جان این‌ها جای گرفته بود که تنها به قوم، دین و نژاد و حزب خود می‌اندیشیدند و همه را در یک نگاه دشمن می‌دیدند و می‌پنداشتند و به دنبال این اندیشه و بینش خرافی به همه چیز بدبین بودند و می‌گفتند: «وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ»^۴ به هیچ کس جز پیروان دین خود اعتماد نکنید!

۷. سلب مسؤولیت (خیانت): و از اهل کتاب هستند کسانی که اگر مال فراوانی به ایشان بسپاری (امین شماری) بی‌کم و کاست بر تو برگردانند و شماری از آنان را اگر بر دیناری امین نمایی باز نگردانند چون گویند: ما در مقابل کسانی که کتاب آسمانی ندارند مسؤولیتی نداریم. «قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ»^۵

ن. یهود

پیروان حضرت موسی «علیه السلام» را یهود خوانند که ویژگی انحصاری دارند و خداوند در ۱۶ آیه و ۵ سوره به نقل گفته‌های ایشان پرداخته است.

۱. تعصبات دینی: در پی پندارهای گذشته که در مبحث اهل کتاب گذشت، این‌ها خود را از فرزندان خدا و حزب خود را حزب خدا می‌دانستند و مورد آموزش و برتر از همه، از این رو می‌گفتند:
«قَالُوا تَوْفِيقُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ»^۶ هرچه بر ما نازل شد ایمان داریم و جز آن را کافریم.
«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارًا»^۷ و گفتند: هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود مگر آن که یهودی یا مسیحی باشد.

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارًا تَهْتَدُوا»^۸ و گفتند: یهودی یا نصرانی شوید تا هدایت یابید.

۱. المیزان، ج ۸، ص ۳۸۸، ج ۳۱، ق ۸۹، دفتر تبلیغات قم.

۲. اعراف، ۱۶۹.

۳. بقره، ۸۰.

۴. آل عمران، ۷۳.

۵. آل عمران، ۷۵.

۶. بقره، ۹۱.

۷. بقره، ۱۱۱.

۸. بقره، ۱۳۵.

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ»^۱ و یهود گفت: نصارا بر چیزی (از حق) نیستند و نصارا گفتند که یهود بر چیزی نیستند.

و برای پذیرش و رد سخنان پیام بر، همان آیین تحریف یافته‌ی خویش را معیار سنجش قرار می‌دهند و می‌گویند: «يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيْتُمْ هَذَا فَخُدُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا»^۲
اگر محمد (صلی الله علیه و آله) در پاسخ پرسش‌های تان برابر همین آیین و آرایه‌ی که ما داریم جواب داد پذیرد و گرنه زنه‌ار که نزدیکش مشوید (و دوری‌گزینید و بر حذر باشید).

۴. سخنان کفر آمیز: باورشان به ایشان چنان جرأت و جسارتی داده بود که درباره‌ی خداوند هم هر سخنی را روا دارند و بر زبان آرند و می‌گفتند: دست خدا بسته است «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُومَةٌ»^۳
«وَإِذِ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»^۴ ایمان به پیام بر را مشروط به دیدن ظاهری خدا نمی‌نمودند؟
«قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا»^۵ و سخن پیام بر را تمسخر می‌پنداشتند.

۵. نسبت شرک: نسبت دادن فرزند و... نیز از همان روح جسور و ناپاک سرچشمه می‌گیرد که می‌گفتند: غزیر پسر خداست «وَقَالَتِ الْيَهُودُ غَزِيرَ ابْنِ اللَّهِ»^۶

۶. تحریف و طعن دین: با تحریف کلمات از مواضع خود به قصد استهزاء و طعن در دین را پی می‌گرفتند و با پیچ و تاب دادن واژگان از حوزه‌ی ادب و احترام خارج ساخته و حرف‌های زشت و دشنام‌تغییر معنا می‌دادند. «وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مَسْمَعٍ»^۷ می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو که هرگز نشوی! برای طعن در دین به این پیچ و تاب دست می‌زدند.
و بهتر بود که بگویند: «سَمِعْنَا وَاطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمٌ»^۸ و به دست خود کتاب می‌نگارند و سپس می‌گویند: این از نزد خداست تا آن را به بهایی‌ناچیزی بفروشند. «ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^۹

۷. داوری ناحق: زمانی مشرکان از اهل کتاب (یهود و نصاری) خواستند تا به دادرسی پردازند که آیین کدام یک (مشرکان یا مسلمانان) بهتر است؟ که ایشان گفتند: «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا

۱. بقره، ۱۱۳.

۲. مائده، ۴۱.

۳. مائده، ۶۴.

۴. بقره، ۵۵.

۵. بقره، ۶۷.

۶. توبه، ۳۰.

۷. بقره، ۹۳ و نساء، ۴۶.

۸. نساء، ۴۶.

۹. بقره، ۷۹.

سَبِيلًا^۱ مشرکان هدایت یافته ترند از مؤمنین و راهشان هدایت‌گستر است از راه مؤمنین، (در حالی نزد مؤمنان چیزی جز دین توحید نبود، قرآنی که مصدق کتاب ایشان بود و مشرکان جز پرستش جبت و طاغوت چیزی نداشتند).

«وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا»^۲ و گفتارشان آن تهمت بزرگی که به مریم زدند.
«وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ»^۳ و ادعای شان که: مسیح عیسی ابن مریم پیام بر خدا را کشته ایم.

ه. نصاری

۱. تعصبات دینی: در این ویژگی مشترک‌اند این‌ها می‌گفتند: یهود یا نصاری باشید تا هدایت یابید. «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا»^۴

«وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ»^۵ و نصاری می‌گفتند: یهود بر چیزی (از حق) نیست.

۲. سخنان شرک آمیز: نصاری می‌گویند: مسیح پسر خداست. «وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ»^۶
«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»^۷ و یهود و نصاری می‌گویند: ما فرزندان و (پسران) دوستان ویژه ی خدایم.

«قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»^۸ گفتند: خداوند همان مسیح پسر مریم است.

«قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ»^۹ گفتند: البته خداوند سومین سه (خدا) است.

۳. تکذیب: چون بشارت پیام بر اسلام را شنیده بودند از سوی حضرت عیسی «علیه السلام» ولی تا حقایق برایشان روشن شد به دروغ انگاری پرداختند و گفتند: «قالوا هذا سحر مبين»^{۱۰} این جادوی آشکار است.

۴. مهرورزی (به مؤمنان): از روی مهری که داشتند نسبت به مؤمنان گفتند: «وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ

آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» بی تردید نزدیک تر از همه به دوستی مؤمنان کسانی را خواهی یافت که گفتند: ما مسیحی هستیم!^{۱۱}

۱. نساء، ۵۱.

۲. نساء، ۱۵۶.

۳. نساء، ۱۵۷.

۴. بقره، ۱۳۵.

۵. بقره، ۱۱۳.

۶. توبه، ۳۰.

۷. مائده، ۱۸.

۸. مائده، ۷۲ و مائده، ۱۷.

۹. مائده، ۷۳.

۱۰. صف، ۶.

۱۱. مائده، ۱۴ و ۸۲.

و. مشرکان

کسانی که در آفرینش و تدبیر عالم، روزی موجودات و ... قایل به پروردگاری بودند که این امور را به عهده دارند و خدای متعال را ربّ الأرباب می‌دانستند و در بندگی، شریکانی بر او باور داشتند و مورد عبادت قرار می‌دادند که در آیاتی چند به نقل گفته‌های این‌ها اشاره شده است:

۱. **نسبت فرزند:** «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وُلْدًا»^۱ و گفتند: خدا فرزندی گرفته! و این سخن بس گران بود که بر زبان آوردند. «إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا»^۲

بگو اگر با او چنان که می‌گویند، خدایان دیگری بود در این صورت حتماً به سوی صاحب عرش راهی می‌جستند «قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَأَبْتَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ»^۳.

«وَيُذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وُلْدًا»^۴ و تا کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی گرفته است هشدار دهد.

۲. **اعتراف به خدا:** بت پرستان پس از استبعاد مسأله‌ی رستاخیز و انکار آن به وجود مالک حقیقی و پدید

آورنده‌ی جهان هستی اعتراف دارند و بر این باورند که تنها آلهه مجازند خدای را بپرستند و ما به عبادت آلهه می‌پردازیم و وجود خدا را مسلم دانسته و بدان اعتراف می‌نمایند: «قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ»^۵ بگو (بپرس) زمین از آن کیست؟ به زودی خواهند گفت: از آن خداست!

«مَنْ يَرْزُقُكُمْ ... وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ...»^۶ بگو: کیست که به شما روزی می‌دهد؟ کیست که تدبیر

اموری می‌کند؟ خواهند گفت: خدا! و در تقسیم مال سهمی برای خدا قایل می‌شوند (یعنی خدای هست و سهمی دارد)

«فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا»^۷ پس گفتند: این سهم خدا و این هم برای بت‌های ماست.

«سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ»^۸ مشرکان خواهند گفت: اگر خدا

می‌خواست نه ما و نه پدران ما شرک نمی‌آوردیم و چیزی را تحریم نمی‌کردیم!

«وَيَقُولُونَ هُوَ لَآئِن شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ»^۹ و می‌گویند: این‌ها شفاعت کنندگان ما نزد خداست.

۱. بقره، ۱۱۶.

۲. اسراء، ۴۰.

۳. اسراء، ۴۲ و ۴۳.

۴. كهف، ۴.

۵. مؤمنون، ۸۵، ۸۷، ۸۹.

۶. یونس، ۳۱.

۷. انعام، ۱۳۶.

۸. انعام، ۱۴۸.

۹. یونس، ۱۸.

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ»^۱ و مشرکان گفتند: اگي خدا مي خواست نه ما و نه پدران ما چيزي جز او را نمي پرستيديم و بي خواست او چيزي را حرام نمي کرديم.

«وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ»^۲ و گفتند: اگر خدای مهربان می خواست آن ها را پرستش نمی کردیم. و چون عذاب الاهی بنگرند گویند:

«قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ»^۳ گفتند تنها به خدای یکتا ایمان آوردیم و بدان چه با او شریک می کردیم کافر شدیم.

۳. تبرئه‌ی خود (بی‌زاری از شرکا): چون آن روز، عذاب ایشان را از هر سو احاطه می کند برای نجات خود به هر کوششی دست می زنند و در مقام تسلیم درآمده زبان به براءت از شرکای خود می کشایند و گناه شرک خود را بر کرده ی ایشان می افکنند. در حالی که آن ها نمی پذیرند و ایشان را دروغ گو می انگارند: «قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلَقُوا إِلَيْهِمْ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ»^۴ گفتند: پروردگارا این ها همان شریکانی هستند که به جای تو می خواندیم و این شریکان این سخن را به خودشان برمی گردانند که شما حقاً دروغ گوید.

«قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ»^۵ آنان که حکم عذاب برایشان حتمی شده گویند پروردگارا این ها یند کسانی که گم راه شان کردیم هم چنان که خود گم راه شدیم اینک به پیشگاه تو از آن ها بی‌زاری می جویم اینان نه ما را که خود را می پرستیدند. «قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا...»^۶ گفتند: آن ها از دید ما گم شدند بلکه قبلاً (هم) ما چيزي را نمی پرستيديم.

«أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَانَا مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ»^۷ گویند: به تو اعلام کردیم که از ما هیچ کس (بر شریک داشتن تو) گواه نیست.

«وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَامِلُونَ»^۸ و گفتند: دل های ما از آن چه بدان می خوانی سخت در حجاب است و در گوش های ما سنگینی و میان ما و تو حجابی است پس تو به کار خود پرداز ما هم به کار خود می پردازیم.

۱. نحل، ۳۵.

۲. زخرف، ۲۰.

۳. غافر، ۸۴.

۴. نحل، ۸۶.

۵. قصص، ۶۳.

۶. غافر، ۷۴.

۷. فصلت، ۴۷.

۸. فصلت، ۵.

«أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ»^۱. تا مبدا بگوئید: کتاب آسمانی فقط بر دو طایفه‌ی پیش از ما نازل شد و همانا ما از آموختن آن‌ها غافل بودیم.

«أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ»^۲ یا این که بگوئید: اگر بر ما کتابی نازل می‌شد هر آینه راه یافته‌تر از ایشان بودیم.

«أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»^۳ یا بگوئید: همانا پدران، پیش از این شرک آوردند و ما نسلی پس از ایشان بودیم آیا ما را به سبب کاری که باطل اندیشان کردند مجازات می‌کنی؟

۴. بیم از ناامنی: وگفتند: اگر با تو از هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود ربوده (تبعید) خواهیم شد. «وَقَالُوا إِنَّا تَبِعُوا الْهَدَىٰ مَعَكَ تُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا»^۴

۵. سرزنش: تاشنیدند در قرآن نامی از عیسی مسیح علیه السلام برده شده با زبان طعن به مقایسه‌ی بت‌های خود با تثلیث مسیحیان پرداختند و گفتند: «وَقَالُوا ۗ أَلَهِنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ»^۵ آیا معبودهای ما بهترند یا او؟

۶. انکار معاد: در انکار رستاخیز به همان دست آویزهای پیشینیان بسنده کرده اند و زندگی ظاهری مادی را پایان کار دانستند و گفتند: «إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ فَأَتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»^۶ پایان کار جز همین مرگ نخستین نیست و ما زنده شدنی نیستیم پس پدران ما را باز آرید اگر راست می‌گویید.

۷. حکم ناحق: برخی از چهارپایان و زراعت‌ها و بچه‌های داخل شکم‌های آن‌ها را بر کسانی از خود حلال می‌شمردند و بر زنان حرام (مگر در صورت مرده‌زایی، بر زنان حلال می‌شد) تنها بر کسانی که روا می‌داشتند و اجازتی صادر می‌نمودند حلال بود از جمله خدمت‌گزاران بت‌کده‌ها، اگر مرد بودند.

چون زراعت‌ها و چهارپایان مشخصی را پیش کش بت‌ها می‌نمودند حتی سوار شدن بر آن‌ها را نیز حرام می‌دانستند و می‌گفتند:

«وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ...»^۷ و (به پندار خود) گفتند! این‌ها چهارپایان و کشاورزی‌های ممنوع هستند و جز کسی که ما می‌خواهیم نمی‌خورد.

«وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمَحْرَمٌ عَلَيٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مِنْهُمُ فِيهِ شُرَكَاءُ»^۸ گفتند: آن چه در دام هاست تنها از آن مردان است و برزنان ما حرام است و اگر مرده باشد همه در آن شریک اند.

۱. انعام، ۱۵۶.

۲. انعام، ۱۵۷.

۳. اعراف، ۱۷۳.

۴. قصص، ۵۷.

۵. زخرف، ۵۸.

۶. دخان، ۳۵ و ۳۴.

۷. انعام، ۱۳۸.

«قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا»^۲ رباخواران گفتند: داد و ستد نیز مانند رباست.

۸. سخن ناحق: یعنی گفتند: شنیدیم ولی نمی شنوند، یعنی اگر می شنیدند، پذیرا می شدند «قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمَعُونَ»^۳. سمع در آیه‌ی مزبور شنیدن کلام حق است از راه گوش و چون تسلیم و انقیاد و پذیرش را هم‌راه ندارد تعبیر به نشنیدن شده و سخن ایشان نارواست.^۴

۹. ملامت یک‌دیگر: زمانی که حضرت ابراهیم «علیه السلام»، شکستن بت‌ها را به خودشان نسبت داد و فرمود: «از خودشان بپرسید»، به خود آمدند و یک‌دیگر را متهم ساختند و اعتراف به ستم خویش نموده و گفتند: «فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»^۵

ی. ناباوران (در دنیا)

کسانی که فطرت سلیم و خدایی خود را در حق پرستی و حق جویی به غبار عناد و نادانی و ... می‌پوشانند و چشم و دل از حقایق می‌بندند و نسبت به همه‌ی مواهب و نعمت‌های الهی، ناسپاسی، بی‌ایمانی پیشه می‌گیرند و بی‌ایمانی و از در انکار در می‌آیند بیش‌تر آیات مطرح شده از سوی خداوند و توجه به نقل گفته‌های ناباوران به زمان بعثت و پس از آن برمی‌گردد و موارد بی‌ایمانی ایشان به پیام بر، وحی، بعثت و قیامت و ... مربوط می‌شود و بخش دیگر به جهان آخرت و اقرار و اعتراف ایشان است که در جای‌گاه خود یادآور خواهیم شد.

۱. عدم ایمان (گریز از حق‌گرایی): نداشتن روح‌گرایش به حق، فرستاده‌ی خدا و کتاب و شریعت الهی از برجسته‌ترین ویژگی‌های آنان است که می‌گویند: «قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ...»^۶ گفتند: البته خدا به ما سفارش کرده است و به هیچ فرستاده‌ی ایمان‌نیاوریم مگر آن که یک قربانی بر ما بیاورد که آتش آن را بخورد (به نشانه پذیرش).

«وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»^۷ و می‌گویند: به برخی ایمان می‌آوریم و به برخی کافر می‌شویم.
«قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلَ اللَّهِ»^۸ گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم مگر آن که نظیر آن چه به فرستادگان خدا داده شده، به ما نیز داده شود.

«قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَنْسَجِدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا»^۱ وقتی می‌گویند ایشان را، به خدای رحمان سجده کنید!
می‌گویند، رحمان چیست؟

۱. انعام، ۱۳۹.

۲. بقره، ۲۷۵.

۳. انفال، ۲۱.

۴. المیزان، ج ۹، ص ۵۰، چ ۱۳۸۹ قم.

۵. انبیاء، ۶۴.

۶. آل عمران، ۱۸۳.

۷. نساء، ۱۵۰.

۸. انعام، ۱۲۴.

«قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ»^۲ گفتند: ما هر دو را (کتاب آسمانی، و تورات) انکار می کنیم.
 «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»^۳ و کسانی که کافر شدند گفتند: هرگز به این قرآن و نه به آن (کتاب هابی) که پیش از آن است ایمان نخواهیم آورد.
 «وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَأْتِرِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ»^۴ و می گویند: آیا ما خدایان خویش را برای گفته‌ی شاعر جن زده رها کنیم؟!

۲. انکار نبوت و رسول: دست آویز انکار ایشان، بشر بودن، «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»^۵ خوردن، آشامیدن، میان کوچه و بازار راه رفتن، نداشتن باغ و بوستان و ... است می گویند: «ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى»^۶ این جز بشری همانند شما نیست می خواهد بر شما برتری جوید و اگر خدا می خواست فرشتگانی می فرستاد مادر میان پدران گذشته خود چنین چیزی نشنیده ایم.
 «وَقَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كِتَابٌ أَوْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا»^۷ و گفتند: این چه پیام بری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشده تا هم راه هشدار دهنده ای باشد. یا گنجی به طرف او افکنده شود یا باغی (داشته) باشد که از آن بخورد؟!

«وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»^۸ و گفتند: چرا این قرآن به مردی بزرگ از آن دو قریه (مکه و طایف) نازل نشده است؟!
 «وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ»^۹ و گفتند: چرا فرشته ای بر او نازل شده است؟
 «وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ»^{۱۰} (منکران) می گویند: تو درس گرفته ای!
 «قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ»^{۱۱} گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستند و خدای رحمان چیزی نفرستاده است و شما جز دروغ نمی گوید.

۱. فرقان، ۶۰.

۲. قصص، ۴۸.

۳. سبأ، ۳۱.

۴. صافات، ۳۶.

۵. اسراء، ۹۴.

۶. مؤمنون، ۲۴.

۷. فرقان، ۷ و ۸.

۸. زخرف، ۳۱.

۹. انعام، ۸.

۱۰. انعام، ۱۰۵.

۱۱. یس، ۱۵.

و بلکه بعثت پیام بران را پس از حضرت یوسف انکار کردند و گفتند: «قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا» هرگز پس از (یوسف) پیام بری را، خدا بر نمی‌انگیزد!

«وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِيَالَهَا تَفْجِيرًا أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْفَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»^۲ و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آن که از زمین چشمه‌ها بر ما بجوشانی یا باغی از خرما و انگور داشته باشی که از میان آن به فراوانی نهرها جاری سازی یا چنانکه که ادعای می کنی آسمان را پاره پاره بر سر ما بیافکنی یا خدا و فرشتگان را در بر برابر ما حاضر سازی یا برای تو خانه ای زرین باشد یا به آسمان بالا روی البته بالا رفتن تو را نیز باور نخواهیم کرد مگر این که بر ما نوشته ای نازل کنی که آن را بخوانیم.

«وَ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ أَجَعَلَ الْأَلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ... ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْأَخْرَى إِنَّ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»^۳ به شگفت آمدند از این که بین دهنده ای از خودشان به سراغ آن‌ها آمده است و کافران گفتند: این ساحری بس دروغ پرداز است آیا او همه ی خدایان را یک خدا قرار داده است؟ این واقعاً چیز عجیبی است! ما در این آیین اخیر (مسیحیت) چنین سخنی نشنیده ایم و این جز دروغ بافی نیست.

«قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^۴ گفتند: اگر پروردگار، می خواست قطعاً فرشتگانی می فرستاد پس ما به آن چه بدان مبعوث شده اید کافریم.

«ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مَعْلَمٌ مَجْنُونٌ»^۵ پس از او روی برگرداندند و گفتند: تعلیم یافته ای دیوانه است!
«فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا...»^۶ پس گفتند: آیا بشری را هدایت می کند؟ پس کفر ورزیدند و پشت کردند.

«وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»^۷ و می گویند: البته او دیوانه شده است.
«وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ ... قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ...»^۸ و آن گاه که حکمی را به جای حکمی دیگر بیاوریم. می گویند: جز این نیست که تو دروغ بافی!

«قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ»^۱ کافران گفتند: البته این ساحری است آشکار.

۱. غافر، ۳۴.

۲. اسراء، ۹۰ تا ۹۳.

۳. ص ۴ و ۵ و ۷.

۴. فصلت، ۱۴.

۵. دخان، ۱۴.

۶. تغابن، ۶.

۷. قلم، ۵۱.

۸. نحل، ۱۰۱.

«أَنْ يَقُولُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ»^۲ این که می گویند: چرا برای او گنجی نازل نشده یا هم راه او فرشته ای نیامده است.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»^۳ و کسانی که کافر شدند می گویند تو فرستاده شده نیستی.
«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَائِكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۴ و گفتند: ای کسی که بر او قرآن نازل شده است تو به یقین دیوانه ای اگر راست می گویی چرا فرشته ها را نزد ما نمی آوری؟
«قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ»^۵ گفتند: این نیست جز که می خواهد شما را از آن چه پدرانتان می پرستیدند باز دارد و گویند این جز دروغی برافته نیست و کسانی که کافر شدند درباره ی حق وقتی به سوی شان آمد گفتند: این جز افسونی آشکار نیست.

و حتی در صورت بروز معجزات و گشایش درب های آسمان و آگاهی از اخبار و نهان های جهان هستی و ... درکنار معجزه ی جاوید پیام بر می گفتند: «إِنَّمَا سَكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ»^۶ این ها واقعیت ندارد، ما دچار سحر شده ایم.

۳. انکار وحی (قرآن): به دریافته های حسّ و تجربه ی ناکارآمد خود بسنده کرده از مجاری وحی دانشی نیاند و ختند و درصدد انکار وحی برآمدند و آن را افسانه خواندند: «فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ»^۷ پس کسانی از ایشان که کافر شدند گفتند: این نیست جز سحری آشکار.

«يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۸ کسانی که کافر شدند می گویند: این نیست مگر از افسانه های پیشینیان.

«إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِنْ شَيْءٍ»^۹ آن گاه که گفتند: خداوند بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است.
«قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^{۱۰} گفتند: به خوبی شنیدیم اگر می خواستیم ما نیز همانند آن را می گفتیم این (قرآن) جز افسانه های پیشینیان نیست.

۱. یونس، ۲.

۲. هود، ۱۲.

۳. رعد، ۴۳.

۴. حجر ۶ و ۷.

۵. سبأ، ۴۳.

۶. حجر، ۱۵.

۷. مائده، ۱۱۰.

۸. انعام، ۷ و ۲۵.

۹. انعام، ۹۱.

۱۰. انفال، ۳۱.

«يَقُولُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۱ مسلماً کسانی که کافر شدند خواهند گفت: این جز سحری آشکار نیست.

«يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ»^۲ می گویند: جز این نیست که بشری او را تعلیم می دهد.
«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا وَقَالُوا أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»^۳ کسانی که کافر شدند گفتند: این (کتاب) جز دروغی که آن را بر بافته و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده اند نیست. و گفتند: افسانه های پیشینیان است که به درخواست او برایش نوشته اند و هر صبح و شامی برایش خوانده می شود (تا حفظ کنند).

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»^۴ و کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و نه به آن چه پیش از آن آمده (تورات) ایمان نمی آوریم.

«قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۵. گفتند: این جز دروغی بر باد رفته نیست و کسانی که کافر شدند و درباره ی حق وقتی به سوی شان آمد گفتند: این جز افسونی آشکار نیست.

«أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا»^۶ آیا از میان همه ی ما قرآن بر او نازل شده؟
«لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ»^۷ حتماً می گفتند: چرا آیه ها روشن بیان نشده؟ آیا کتابی برای عجمی و (پیام بر) عربی؟!

«وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ»^۸ چون حق به سوی شان آمد گفتند که این سحر است و ما به آن کافریم.

« قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۹ وقتی حق سوی شان آمد منکران حق گفتند: این سحری است آشکار.

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ...»^{۱۰} آیا می گویند: این کتاب را به دروغ بافته ای؟

۱. هود، ۷.

۲. نحل، ۱۰۳.

۳. فرقان، ۴ و ۵.

۴. سبأ، ۳۱.

۵. سبأ، ۴۳.

۶. ص، ۸.

۷. فصلت ۴۴.

۸. زخرف ۳۰.

۹. احقاف ۶ و ۷.

۱۰. احقاف، ۸.

«إِذَا تَتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۱ هنگامی که آیات، برایشان خوانده می شود گویند: این از افسانه های پیشینیان است.

«فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»^۲ پس گفت: این جز سحری که نقل می شود نیست، این نیست جز سخن آدمی.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً»^۳ کافران گفتند: چرا قرآن یک جا بر او نازل نشده است؟! و چه بسا قرآن را به صورت معجزه نپذیرفتند و بارها گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش (معجزات و) نشانه هایی نازل نشده است؟! «وَقَالُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»^۴

«وَقَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ»^۵ و گفتند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای برای ما نمی آورد. «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ»^۶ و اگر معجزه و (نشانه ای) ببینند روی بگردانند و گویند: جادویی همیشگی است.

و چون حق از سوی خدا برایشان آمد گفتند: «قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ»^۷ (تورات و قرآن) هر دو جادویند که از هم پشتیبانی می کنند و گفتند: ما هر دو را انکار می کنیم (و بدان ها کافریم). چرا آن چه به موسی داده شد به او داده نشده است؟ «قَالُوا لَوْ لَا أَوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوْتِيَ مُوسَى»^۸ و به باورمندان می گفتند: اگر قرآن چیز خوبی بود به آن بر ما پیشی نمی گرفتند «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ» چون به وسیله ای آن هدایت نیافته اند خواهند گفت: این یک دروغ است. «فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكَا قَدِيمٌ»^۹

۴. انکار قیامت (معاد): چون پیشینیان و نیاکان ناباور خود فراتر از زندگی ظاهری دنیا درنیافتند با استبعاد به

مسأله بعث را انکار کردند و گفتند: ما را زندگی جز همین زندگی دنیایی نیست و ما زنده شدنی نیستیم.

«وَقَالُوا إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ»^{۱۰}

«وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا»^۱ و گفتند: آیا وقتی ما استخوان و خاک شدیم دگر باره

به آفرینش تازه ای زنده خواهیم شد؟

۱. قلم ۱۵ و مطففین ۱۳.

۲. مدثر ۲۴ و ۲۵.

۳. فرقان ۳۲.

۴. انعام ۳۷ و عنکبوت ۵.

۵. طه ۱۳۳.

۶. قمر، ۲.

۷. قصص ۴۸.

۸. قصص، ۴۸.

۹. احقاف ۱۱.

۱۰. انعام، ۲۹.

«فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا ... وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ؟»^۲ باز خواهند گفت: چه کسی ما را باز می گرداند؟ و خواهند گفت: و آن چه زمانی خواهد بود؟

«بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ قَالُوا إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنْنا لَمَبْعُوثُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۳ بلکه آن ها نیز همان سخنان پیشینیان را گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوان شدیم واقعاً برانگیخته می شویم؟ درست همین را قبلاً ما و پدران ما وعده داده شده ایم این ها جز افسانه های پیشینیان نیست.

«قَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ إِنْنا لَنَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ»^۴ گفتند: آیا وقتی (مردیم) و در زمین ناپدید شدیم در آفرینش تازه ای خواهیم شد؟

«وَ قَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنْنا لَمَبْعُوثُونَ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ»^۵ و گفتند: این جز افسونی آشکار نیست. آیا چون مردیم و خاک و استخوان هایی شدیم به راستی دوباره زنده می شویم؟ آیا نیاکان ما نیز زنده می شوند؟

«يَقُولُ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ»^۶ می گفت: آیا تو هم از تصدیق کنندگان رستاخیزی؟!!

«إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا إِنْنا لَمَدِينُونَ»^۷ آیا وقتی مردیم و خاک و استخوان (زنده شده) مجازات می شویم؟ «وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»^۸ و گفتند: جز زندگی دنیای ما هیچ نیست می میریم و زنده می شویم ما را جز طبیعت هلاک نمی کند.

«مَا كَانَ حُجَّتْهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۹ دلیل شان جز این است که می گویند: پدران ما را (زنده) بیاورید اگر راست می گویند.

«قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَنُّ إِلَّا ظَنًّا وَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ»^{۱۰} گفتند: ما نمی دانیم قیامت چیست (آن را) جز گمانی نمی پنداریم، و ما به یقین نرسیده ایم.

«فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ»^{۱۱} کافران می گفتند این چیزی عجیبی است آیا وقتی که مردیم و خاک شدیم (زنده می شویم؟) این بازگشتی بسیار دور است.

۱. اسراء، ۴۹ و ۹۸.

۲. اسراء، ۵۱.

۳. مؤمنون ۸۱ تا ۸۳.

۴. سجده، ۱۰.

۵. صافات ۱۵ تا ۱۷.

۶. صافات ۳ و ۵۲.

۷. صافات، ۵۳.

۸. جاثیه، ۲۴.

۹. جاثیه، ۲۵.

۱۰. جاثیه، ۳۲.

۱۱. ق، ۲ و ۳.

«وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا»^۱ انسان می گوید: آیا وقتی مردیم به راستی از گور زنده بیرون آورده خواهیم شد؟!

«قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»^۲ گفت: چه کسی این استخوان ها را چنین پوسیده زنده می کند؟

«يَسْتَلُّ أَيْتَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۳ می پرسد روز قیامت چه زمانی است؟

«يَسْتَلُّونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا»^۴ از تو می پرسند که بر پایی قیامت چه زمانی است؟

و آن شخص غافل دنیا زده با توان گری اقتصادی سرکش شده بود به دوستش گفت: «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ... قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ... وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُذِّدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا»^۵ گمان ندارم که قیامت بر پا شود!

و پس از چشاندن رنجی اگر رحمتی او را رسد، خواهد گفت: گرفتاری ها از من دور شد [و دیگر بر نمی گردد]. قطعاً خواهد گفت: این حق من است و میندارم که رستخیز برپا شود. «لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي»^۶ «لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً»^۷

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مَزَقْتُمْ كُلَّ مُمَزَقٍ إِنَّا لَنَعْلَمُ خَلْقَ جَدِيدٍ» و کافران گفتند (در انکار معاد) آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر دهد که چون کاملاً متلاشی شدید آفرینش جدید خواهید یافت؟!^۸ و از روی استهزا می گفتند: سهم ما را از عذاب، پیش از قیامت به ما بده. «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ»^۹.

۵. مقابله، تحریک و چالش: برای ایجاد چالش در اندیشه ها و پندار گروندگان و جلوگیری از گرایش دیگران، به راه کارهایی دست یازیدند و با حرکت های حساب گرانه کوشیدند از گسترش پیام دعوت، محتوای شریعت و اهداف خدایی فرستادگان جلوگیری کنند که مجموع ترفندهای ایشان بدین قرار است؛

- پرسش های انتقادی و در قالب اعتراض و انکار که خط فکری خاص را القا می کرد. کافران می گفتند: «أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا»^{۱۰} با طرح این مثل ها، خدا در

۱. مریم، ۶۶.

۲. یس، ۷۸.

۳. قیامت، ۶.

۴. نازعات، ۴۲.

۵. کهف، ۳۴ تا ۳۶.

۶. هود، ۱۰.

۷. فصلت، ۵۰.

۸. سبأ، ۷.

۹. ص، ۱۶.

۱۰. بقره، ۲۶.

اندیشه‌ی چه هدفی است؟ بیمار دلان هم سو با کافران می گفتند: «وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا»^۱

و هرگاه عذاب وعده داده شده عقب می افتاد از روی تمسخر به ایمان آورندگان می گفتند: «لَيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ»^۲ چه چیزی مانع آمدن آن شده است؟

- و به ایشان می گفتند: طریقت ما را پیروی کنید و گناهان شما را بر دوش می کشیم! "وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ"^۳

- و هرگاه آنان را می دیدند از روی تمسخر به آن ها می خندیدند و می گفتند: این ها بدون شک گم راهند «قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ»^۳

و از ایمانیان می پرسید ند: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا»^۴ کدام یک از ما دو گروه جای گاهش بهتر و محفل اش نیکوتر است؟

و تلاش دیگرشان بازداشت از شنیدن آیات قرآن بود تا از اثرگذاری آن بکاهند. می گفتند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ»^۵ نه تنها گوش نکنید بلکه با ایجاد سرو صدا و آشوب و بلوا مانع شنیدن آن شوید تا شاید بر آن چیره گردید!

و بازداشت هم گنان از هم راهی و جنگ و جهاد نیز در این راستا قرار داشت. می گفتند: «وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا»^۶ اگر نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند. «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّنَنَّهٗ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَنقُولَنَّ لَوْلِيَّهٖ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ»^۷ بیایید به نام او سوگند یاد کنیم و شبانه پیام بر و اهلش را بکشیم و به خون خواهش (به دروغ) بگوییم ما در قتل گناه کسانش نبودیم و ما قطعاً راست می گوئیم.

و ایمانیان به ایشان می گویند انفاق کنید از آن چه که خدای تان روزی تان کرده می گویند: «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۸ آیا کسی را طعام دهیم اگر خدا می خواست وی را اطعام می کرد شما جز در گم راهی آشکار نیستید.

۱. مدثر، ۳۱.

۲. هود، ۸.

۳. مطففین، ۳۲.

۴. مریم، ۷۳.

۵. فصلت، ۲۶.

۶. آل عمران، ۱۵۶.

۷. نمل، ۴۹.

۸. یس، ۴۷.

و راه دیگر مبارزه شان تهدید، اخراج و کشتن و ... است «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا»^۱ و راه دیگر در معرفی کیش بت پرستی به عنوان امری مبارک و میمون با تبعاتی چون دست یازیدن به مال و دارایی و فرزند و ... که وعده می دادند و به گروندگان می گفتند: «وَقَالَ لَأَوْ تَبْنَ مَالاً وَوَلَدًا»^۲ قطعاً به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد.

۶. طغیان: بر اثر رفاه و آبادی و امنیت سیر و سفر در میان سرزمین های آباد سرکشی نموده و خواستند میان سفر ایشان و تهی دستان فاصله اندازد تا دارا و ندار متمایز شوند و گفتند: «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا»^۳

۷. چاره جویی: پس از همه ی کفر، انکار و روی گردانی از حق پرستی و بی ایمانی به مسأله ی وحی، شریعت و معاد، تلاش در راه اندیشه و باور باطل خود نمودند و سرکشی آغاز کردند و در پایان زندگی زیان بار خود شکست خود را در یافتند و باشگفتی در اندیشه ی چاره جویی افتاده چون جان به گلو رسد گویند: چاره ساز کیست؟ «وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ»^۴

یا منافقان (در دنیا)

نفاق از جمله ویژگی های انسان است، هیچ موجودی چنین نیست! در دل و اندیشه چیزی دارد و در زبان چیز دیگری! می گوید آن چه را که باور ندارد. نیرنگ باز است و پرفریب، مصلحت گر است و با حقیقت او را سروکاری نیست! به زبان، اظهار ایمان و در دل، کفر پنهان دارد! دشمن است در جامه ی دوست! پر آرایه است حرف هایش، زیننده است پندهایش، خالصانه است هم سویی هایش، یک رنگ است مهرورزی هایش، پاک است گرایش هایش و همه و همه در یک نگاه جالب است و جذاب! اما باطنی دارد بیمار، هدفی دارد شوم! سیاست و مشیی دارد پرفریب! شناسایی و راه کارهای مقابله ی با آن ها بسی دشوار است. از این رو در آیاتی چند به بیان بدون عمل ایشان توجه شده و به نقل گفته های آنان اشارتی رفته که از نظر تان می گذرد:

۱. **بی ایمانی:** اظهار ایمان می کنند، در حالی که باور قلبی ندارند به خدا و روز رستاخیز «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ

آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»^۵

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»^۶ و چون با مؤمنان

روبرو شوند گویند: ایمان آورده ایم و چون با یاران شیطانی خود تنها شوند گویند: ما بی تردید با شما هستیم جز این نیست که ما آن ها را به سخره گرفته ایم.

۱. ابراهیم، ۱۳.

۲. مریم، ۷۷.

۳. سبأ، ۱۹.

۴. قیامه، ۲۷.

۵. بقره ۸.

۶. بقره، ۱۴.

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضُوبِهِمْ إِلَىٰ بَعْضِ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ»^۱ و چون با یک دیگر خلوت کنند گویند: چرا با مسلمانان از آن چه خدا برای شما (از اوصاف پیام بر اسلام) بر گشوده گفت و گو می کنید تا با آن نزد پروردگارتان با شما احتجاج کنند؟ آیا نمی اندیشید؟

«وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ...»^۲ چون با شما روبرو شوند گویند: ایمان آورده ایم و چون تنها شوند به دشمنی شما انگشتان خود را به خشم به دندان می گزند.

«وَ يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ»^۳ و می گویند: به خدا و رسول او ایمان آوردیم و فرمان بردیم آن گاه دسته ای از ایشان پس از این (ادعا) باز می گردند و آن ها مؤمن نیستند.

کفر می گویند و سوگند می خورند که چیزی نگفتیم، قطعاً سخن کفر آمیز گفته اند: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةً الْكُفْرِ»^۴

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ»^۵ و از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا ایمان آوردیم و چون در راه خدا آزار ببینند آزار مردم را مانند عذاب خدا انگارند و اگر از سوی پروردگار تو یاری رسد حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم.

«مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ»^۶ کسانی به زبان می گویند: ایمان آوردیم ولی دل های شان ایمان نیاورده است .

۲. **تمسخر:** چون بدیشان گویند ایمان آورید چون مردمان آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ گویند: «قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ

السُّفَهَاءُ»^۷ ایمان بیاوریم چون دیوانگان و بی خردان!

«إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هُوَ لَاءِ دِينِهِمْ»^۸ آن گاه که منافقان و آن ها که بیمار دل اند می گفتند: این (مؤمنان) را، دین شان فریفته است.

«وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ»^۹ و از ایشان کسانی هستند که پیام بر را آزار می دهند و می گویند: او سراپا گوش است.

۱. بقره ۷۶

۲. آل عمران، ۱۱۹.

۳. نور، ۴۷

۴. توبه ۷۴

۵. عنکبوت ۱۰

۶. مائده ۴۱

۷. بقره ۱۳

۸. انفال ۴۹

۹. توبه، ۶۱.

«وَ أَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ لِيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ»^۱ اگر از ایشان پرسى چه مى کردید؟ به طور قطع خواهند گفت: داشتیم تفریح و بازی مى کردیم! بگو آیا خدا و رسول و آیات خدا را مسخره مى کنید!؟

و هم چنین مى گفتند: اگر خویشان و برادران ما نیز حرف های ما را گوش کرده بودند و به جنگ احد نرفته بودند کشته نمى شدند «قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا»^۲

و زبان به شهادت مى گشایند و رسالت پیام بر را به زبان تصدیق مى کنند در حالی که به گواهی خدا دروغ مى گویند: «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ»^۳

و اگر پیروزی حاصل مى شد خود را سزاوار دانسته و موهبت خدا مى پنداشتند و اگر شکستی بود زبان به سرزنش مى گشودند و به سوء مدیریت پیام بر نسبت مى دادند: «وَ إِن تَصِيبُهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِن تَصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ»^۴

«وَ إِذ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا»^۵

و آن گاه که منافقان و بیمار دلان مى گویند: خدا و رسولش ما را وعده ای جز فریب ندادند.

«قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»^۶ مى گویند: ما با شمایم جز این نیست که ما آن ها را به مسخره گرفته ایم.

۳. درویی و فریب: مصلحان به ایشان گویند؛ فساد نکنید در زمین، پاسخ؛ ریاکارانه و مصلحت گرایانه

دهند: که ما مصلحیم! «قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»^۷

گویند: در راه خدا به پیکار و دفاع درآیید، پاسخ گویند: اگر از جنگ آوری بهره ای داشتیم شما را پیروی

مى کردیم «قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبِعْنَاكُمْ»^۸

پیش نهاد مى دهند که ما را رخصتی دهید و در فتنه داخل نگردانید «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَئِذْنُ لِي وَ لَا تَفْتِنِي» و از

جنگ و جهاد معاف دارید. در حالی در فتنه و بلای کفر و نفاق افتاده اند. «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا»^۹

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأُمْرِ»^{۱۰} این بدان سبب است که آن ها به کسانی

که نزول قرآن از جانب خدا را مکروه داشتند و گفتند: به زودی در برخی کارها از شما پیروی خواهیم کرد.

۱. توبه، ۶۵.

۲. آل عمران، ۱۶۸.

۳. منافقون، ۱.

۴. نساء، ۷۸.

۵. احزاب، ۱۲.

۶. بقره، ۱۴.

۷. بقره، ۱۱.

۸. آل عمران، ۱۶۷.

۹. توبه، ۴۹.

۱۰. محمد، ۲۶.

«سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْنَا»^۱ به زودی اعراب بادیه نشینان به تو خواهند گفت: اموال ما و کسان مان، ما را (از هم راهی، با شما) مشغول داشت پس برای ما آمرزش بخواه.

«سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ»^۲ به زودی واماندگان (از جهاد) هنگامی که شما به سوی غنایم حرکت کنید تا به تصرف درآوردید به شما خواهند گفت: بگذارید، ما (هم) دنبال شما بیاییم.

«الَّذِينَ نَاقَظُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ ... وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ ...»^۳ در حالی که هرگز پیروی و هم راهی ایشان نمی کنند! (و لا نُطِيعُ فَيْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا).

بنا به مصلحت، عافیت طلبی، سیاست، فریب و نیرنگ، هر آن به حالی و شکلی در آمدن اقتضا می کند نان به نرخ روز خورند اگر یاران را خیری پیش آید، اندوه گین گردند و اگر گرفتاری رسد، گویند: ما از پیش جانب احتیاط داشتیم و خوش حال و شادمان باشنند «إِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ»^۴

۴. مخالفت، تحریک و دشمنی: گاهی اهداف پلید نهان خویش بروز می دادند و از راه تحریک و

القای اندیشه‌ی خرافی و ... به دشمنی با خدا و رسولش برمی خاستند، از مخالفت با پیام بر و عدم هم راهی او خوشنود می شدند، بلکه دیگران را نیز به خانه نشینی و ترک هم راهی فرا می خواندند می گفتند: «وَقَالُوا لَا تَفَرُّوا فِي الْحَرِّ»^۵ او را یاری نکنید، در گرما گرم تابستان جهاد برای چه؟ تا شاید زحمات پیام بر را در بسیج مردم برای جهاد خنثی سازند!

«وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ»^۶ این گفتار، گفتار زبانی ایشان نبوده بلکه حدیث نفس بوده که در دل با خود می گفتند و این جمله تحریک است به صورت طعنه بر انکار رسالت رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) بر اساس کنایه، یعنی؛ در دل با خود می گویند: که تو پیام بر خدا نیستی، اگر بودی ایشان را به خاطر آن تحیت عذاب می کردی.^۷

و هر گاه مصیبتی می رسید می گفتند؛ خدا چه رحمی به ما کرد که با ایشان در میدان کار و زار نبودیم! «قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا»^۸

و اگر پیروزی حاصل می شد و غنیمتی به دست می آمد آن گاه می گفتند: ای کاش با آنان می بودیم و به رستگاری بزرگی نایل می آمدیم «لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»^۱

۱. فتح، ۱۱.

۲. فتح، ۱۵.

۳. حشر، ۱۱.

۴. توبه، ۵۰.

۵. توبه، ۸۱.

۶. مجادله، ۸.

۷. المیزان، ج ۱۹، ص ۳۲۵، ج ۱۳۸۹، قم دفتر تبلیغات

۸. نساء، ۷۲.

یا می‌گفتند: به مردمان پیرامون پیام بر انفاق نکنید تا از دور او دور شوند و بی‌یار و یاور بماند «یَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا»^۱ یا می‌گفتند: اگر به شهر بازگردیم قطعاً عزیزتر، دلیل تر (یعنی مؤمنان) را از آن جا بیرون خواهد کرد. «یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»^۲ «وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ»^۳ گفتند: ای اهل مدینه دیگر جای درنگ نیست برگردید و گروهی اجازه برگشت گرفتند و گفتند: «خانه‌های ما در و بام استواری ندارد (عورت) است». (در حالی که چنین نبود) و قصدی جز فرار نداشتند.

۵. هم سویی با دشمنان: در اجرای نقشه‌های شوم خود با هر کسی که پرچم دشمنی و مخالفت با اسلام بلند کند هم سو و هم آواز می‌شوند که خداوند می‌فرماید: «يُسَارِعُونَ فِيهِمْ» به دوستی با یهود و نصاری می‌شتابند و می‌گویند: «يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ»^۴ ما بیم داریم که بلایی بر سر ما آید! و در بروز گرفتاری و تنهایی می‌فهمند که زیان کارند! و گاهی به عنوان دست نشانندگان مشرکان عمل می‌کردند در بین مسلمانان ها، خبر پراکنی می‌کردند. «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»^۵ همان کسانی که وقتی مردم به آن‌ها گفتند: مشرکان در برابر شما گرد آمده‌اند پس از آنان بترسید. که منظور از واژه‌ی ناس اولی منافقان است و دومی مشرکان و دشمنان اسلام!^۶

یب. پیروان در دنیا

در فرازهای پیشین، گفته‌های گروه‌های ویژه از میان اقوام و ملت‌ها گذشت، اینک به گفته‌ها، درخواست‌ها، داوری‌ها، ناسپاسی‌ها، غفلت‌زدگی‌ها و... توده‌ی مردمان که بیش تر پیرو هستند و پرشمار، از میان امت‌ها و نقش به‌سزایی در رشد و اعتلای جامعه در حوزه‌ی اخلاق، باور، ارزش‌ها و گرایش‌ها دارند، حتی نظام سیاسی، اجرایی و اقتصادی دنیا، به شیوه‌های رفتاری و اندیشه‌های ایشان اشارتی دارد و با عنوان امت و ملت و ... مطرح بوده و هستند، بدون امتیاز و برجستگی خاص!

نقل گفته‌های ایشان، بیان حرف و حدیث مردمان کوچک و بازار است از متن جامعه و برخاسته از دل و اندیشه‌ی مردمان عوام! ساده زیست و پیرو نظام حاکم و پرچم داران دین و دنیا! تسلیم زورمداران و زرشناسان و دونان دین

۱. نساء، ۷۳.

۲. منافقون ۷

۳. منافقون ۸

۴. احزاب ۱۳

۵. مائده ۵۲

۶. آل عمران ۱۷۳

۷. المیزان، ج ۴ ص ۹۹، ج ۳۱، ۸۹، ق م.

فروش! هر دم به حالی و هر آن به رنگی، سر در گرو سیاست مداران کج مدار، سپرده دارند و خود را از اندیشه و گزینش و بازآفرینی بازنشست کرده‌اند! پسندند آن چه را که حاکمان جانی پسندند!

و بر حسب عادت زمان جاهلیت و سنت و سیره‌ی نیاکان «كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ»^۱ «قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»^۲ «لَيَقُولُونَ مُتَكَرِّرًا مِنَ الْقَوْلِ وَ زُورًا»^۳ شاید نقل گفته‌های ایشان از سوی خداوند متعال بر این هدف تربیتی استوار باشد که از دل توده‌ی مردمان و متن جامعه بگوید نه از گروه‌های خاص! مردمانی که اثر گذارند در همه‌ی حوزه‌های سیاسی و معرفتی و ... اگر به خود آیند، خود را باور کنند، از خود باختگی به درآیند و رو به خدا کنند، در اندیشه‌ها و ارزش‌های‌شان بازنگری کنند، پیرو سنت نیاکان نباشند، اهل بینش باشند نه فرزند قیاس! و هر زمانی چون این بوده و هست، با الگوسازی بهینه می‌توان آسیب شناسی کرد و راه‌های برون رفت و چالش‌ها را بازشناخت و به جامعه‌ی ایده‌آل دینی رسید .

۱. سخنان کفرآمیز: و نادان ها گفتند: چرا خدا با ما (بی واسطه) سخن نمی گوید: یا معجزه ای سوی

ما نمی آید؟! «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ»^۴

«قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»^۵ گفتند: ای موسی برای ما معبودی بساز هم چنان که ایشان معبودی دارند.

«قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاقِبِينَ»^۶ گفتند: بت هایی را می پرستیم و همواره ملازم عبادت آن هاییم.

«قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنَّكُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^۷ گردن کشان گفتند: البته ما به چیزی که شما بدان ایمان آورده‌اید کافریم.

«وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا»^۸ و کسانی که به دیدار ما امید ندارند گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند؟ یا پروردگاران را نمی بینیم؟
«قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ»^۹ گفتند: خدا فقیر است و ما توان گریم.

۲. درخواست عذاب: برای تحقق وعده‌ها و عذاب‌های الهی از سوی پیام بران، از ایشان درخواست نزول

عذاب می نمودند تا روشن شود این‌ها در گفتار و پیام رسانی خود به راستی و درستی عمل کرده‌اند، از خود گفته‌اند یا

۱. بقره ۱۱۸

۲. زمر ۵۰

۳. مجادله ۲

۴. بقره ۱۱۸

۵. اعراف ۱۳۸

۶. شعراء ۷۱

۷. اعراف ۷۶

۸. فرقان ۲۱

۹. آل عمران ۱۸۱

از سوی خداوند برانگیخته شده‌اند؟!

«وَقَالُوا يَا صَالِحُ أَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۱ و گفتند: ای صالح آن چه که به ما وعده می دهی بیاور اگر از پیام برانی!

«قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَوَحْدَهُ وَتَذَرَنَا مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۲ گفتند: آیا سراغ ما آمده ای که تنها خدا را بپرستیم و آن چه پدران مان می پرستیدند رها کنیم اگر راست می گویی آن چه به ما وعده می دهی بیاور.

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۳ و می گویند: اگر راست می گویند این وعده چه وقت است؟
«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۴ گفتند: ای نوح واقعاً با ما جدل کردی و بسیار هم جدل کردی پس اگر راست می گویی آن چه را به ما وعده می دهی بر سر ما بیاور.
«فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۵ پس قطعه ای از آسمان را بر سر ما بیافکن اگر از راست گویانی.

«فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۶ جواب قومش جز این نبود که گفتند: عذاب خدا را بر سر ما بیاور اگر از راست گویانی؟
«وَإِذِ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۷ پروردگارا اگر این (کتاب) حق و از سوی توست پس بر ما از آسمان سنگی ببار یا ما را عذاب دردناکی بیاور.

۳. تهدید : یکی از ابزارهای رویارویی با مصلحان و پیروان آن‌ها از سوی مخالفان ، توسل به تهدید و ایجاد هراس و نا امنی بوده است که در این راستا قوم حضرت شعیب "علیه السلام" گفتند: ای شعیب بسیاری از آن چه می گویی ما نمی فهمیم و ما به راستی تو را در میان خود ناتوان می بینیم و اگر عشیره تو نبودند سنگ سارت می کردیم و تو بر ما غالب نیستی. «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطَكَ لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ»^۸
گفتند: ای لوط اگر دست بر نداری قطعاً از (شهر) رانده خواهی بود. «قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ»^۹

۱. اعراف ۷۷

۲. اعراف ۷۰

۳. یونس ۴۸، ن ک به آیات : انبیاء ۳۸، نمل ۷۱، سبا ۲۹، یس ۴۷ و ۴۸، ملک ۲۵.

۴. هود ۳۲، ن ک به آیه ، ۲۲ احقاف.

۵ شعراء ۱۸۷

۶. عنکبوت ۲۹

۷. انفال ۳۲

۸ هود ۹۱

۹. شعراء ۱۶۷

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱ گفتند: شما را به فال بد گرفته ایم اگر دست بر ندارید حتماً سنگ سارتان می کنیم و قطعاً عذاب دردناکی که از ما به شما خواهد رسید.

«قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ»^۲ گفتند: کسان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آن ها مردمانی هستند که به پاکی تظاهر می کنند.

«قَالُوا أَوْ لَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۳ گفتند: مگر تو را از (پناه دادن) مردمان منع نکرده بوده ایم؟!

۴. درخواست معجزه: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ»^۴ بلکه گفتند: خواب های پریشان است بلکه آن را بر بافته، نه ، بلکه او شاعر است پس باید برای ما معجزه بیاورد همان گونه که پیشینیان فرستاده شدند.

«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ»^۵

گفتند: البته تو از جادو شدگانی تو جز بشری مانند ما نیستی معجزه ای بیاور اگر از راست گویانی.

۵. پرسش های جاهلانه (انحرافی): «پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی و اجازه ندادی در عمر کوتاه زندگی کنیم. یعنی بهره مندی از این عمر کوتاه را از ما گرفتی! چه می شد این دو روزهی زندگی، ما را به حال خود می گذاشتی؟ او قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ»^۶

«وَ إِذِ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا»^۷ و آن که گروهی از ایشان گفتند: چرا قومی را پند دهید که خداوند هلاک کننده یا عذاب کننده ای آنان به عذاب سخت است؟!

«قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا»^۸ گفتند: ای مریم به راستی چیز ناپسندی آورده ای؟ ای خواهر هارون نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زن بد کاره! پس به سوی او (نوزاد) اشاره کرد. «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»^۹ گفتند: نوزاد در گهواره چگونه سخن می گوید؟

«وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^{۱۰} و می گویند: این پیروزی چه زمانی است اگر راست می گویند؟

«وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا»^۱ چرا از این سو و آن سو آیه ای بر ما نمی آوری؟

۱. یس ۱۸
۲. نمل ۵۶ و اعراف ۸۲
۳. حجر ۷۰
۴. انبیا ۵
۵. شعراء ۱۵۳ و ۱۵۴
۶. نساء ۷۷
۷. اعراف ۱۶۴
۸. مریم ۲۷، ۲۸
۹. مریم ۲۹
۱۰. سجده ۲۸

«قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ»^۲ گفتند: آیا (سخن) حق را برای ما آورده ای یا از بازی گرانی؟! «إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ»^۳ تا هراس از دل‌های‌شان برطرف شود گویند: پروردگارتان چه گفت؟! «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلِيَهُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّذِينَ كَانُوا عَلَيْهَا»^۴ به زودی کم خردان از مردم خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبله ای که برآن بودند برگرداند؟ .

«قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ»^۵ گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ او واقعا از ستم کاران است .

«قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمَ»^۶ گفتند: ای ابراهیم آیا تو این کار را باخدایان ما کرده ای؟ و گروهی از روی نادانی و انکار می‌پرسیدند آیا ممکن است ما را قدرت و نیرویی (و فرمانی) به دست آید؟! «يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ»^۷

و با خود می‌گویند: اگر کار ما به وحی و آیین خدا بود شکست نمی‌خوریم و گروهی در این جا کشته نمی‌شدیم. «يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هُنَا»^۸

«قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ»^۹ گفتند: ما به اراده ای خود و عده ای تو را خلاف نکردیم ولی محموله‌هایی از آرایه‌های قوم (فرعون) را بر دوش ما نهادند پس آن‌ها را در کوره انداختیم و سامری نیز (آن چه داشت) انداخت.

ع. سرکشی (تمرد): گفتند: ای موسی همانا در آن جا قومی زورگو و ستم‌گردد. تا آن‌ها از آن جا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی‌شویم. اگر از آن جا بیرون روند ما وارد خواهیم شد. «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُذِلُّهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ»^{۱۰}

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَنُذِلُّهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هُنَا قَاعِدُونَ»^{۱۱} گفتند: ای موسی! تا وقتی که آن‌ها در آن (سرزمین) هستند، هرگز پای در آن ننهیم پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما همین جا نشسته ایم.

۱. اعراف ۲۰۳

۲. انبیا ۵۵

۳. سبأ ۲۳

۴. بقره ۱۴۲

۵. انبیا ۵۹

۶. انبیا ۶۲

۷. آل عمران ۱۵۴

۸. آل عمران ۱۵۴

۹. طه ۸۷

۱۰. مائده ۲۲

۱۱. مائده ۲۴

«قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ»^۱ گفتند: ما همچنان بر پرستش آن خواهیم بود تا موسی به نزد ما برگردد.

«قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ»^۲ گفتند: برای ما یکسان است خواه ما را اندرز دهی یا اندرز ندهی (ما ایمان نخواهیم آورد) این جز شیوهی پیشینیان نیست و ما عذاب نخواهیم شد.

«فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ»^۳
«وَ يَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ»^۴ (و در حضور تو) می گویند: فرمان برداریم ولی چون از نزد تو بیرون روند گروهی از آن ها شبانه بر خلاف آن چه تو می گویی نقشه می کشند.
«قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ»^۵ گفتند: امروز ما را یارای جالوت و لشکرش نیست!
«وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ»^۶ البته تو می دانی ما چه می خواهیم.

۷. تهمت و افترا: یکی از ابزار های کارآمد بیرون راندن رقیب (مصلح و احیاگر) از صحنه، نسبت دادن تهمت های ناروا و تخریب شخصیت اوست، که در اقدامات مخالفان هر قوم می بینیم. گفتند: که به راستی این جادویی آشکار است. «قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ»^۷

«إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا»^۸ وقتی ستم گران می گویند: شما جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید؟

«قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ»^۹ گفتند: قطعاً این دو جادوگرند می خواهند با افسون خود شما را از دیارتان بیرون کنند و آیین والای شما را براندازند.
«أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ»^{۱۰} یا می گویند او جنون دارد.
«قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ»^{۱۱} گفتند: جز این نیست که تو از سحر شدگانی.

۱. طه ۹۱
۲. شعراء ۱۳۸، ۱۳۶
۳. قمر ۲۴
۴. نساء ۸۱
۵. بقره ۲۴۹
۶. هود ۷۹
۷. یونس ۷۶
۸. اسراء ۴۷
۹. طه ۶۳
۱۰. مؤمنون ۷۰
۱۱. شعراء ۱۵۳ (صالح) و ۱۸۷ برای شعیب

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ»^۱ گفتند: ای افسون گر! پروردگار خود را به آن عهدی که با تو کرده برای ما بخوان که ما حتماً هدایت پذیر خواهیم بود.

«إِنْ نَقُولُ إِلَّا اخْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ»^۲

چیزی نمی گوئیم جز این که برخی از خدایان ما به تو آسیب رسانده اند (و بیمار روانی شده‌ای و دیوانه!) هیچ رسولی نیامد مگر او را جادوگر و دیوانه و جن زده خواندند «إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ»^۳
«قَالُوا تَطَاهَرًا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ»^۴ گفتند: این دو کتاب (قرآن و تورات) افسونند که از هم پشتیبانی می کنند. و گفتند: ما هر دو را انکار می کنیم.

«فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ»^۵

هرگاه رخ داد خوبی آنان را می رسید می گفتند: به خاطر ماست و اگر حادثه‌ی بدی می رسید موسی و پیروانش را بدشگون می دانستند و فال بد می زدند و می گفتند: «وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»^۶
هر معجزه‌ای برای ما بیاوری و ما را بدان جادو کنی ما به تو ایمان نمی آوریم!

۱. بیان ضعف و قوت : با نافرمانی از دستور فرمانده و نوشیدن جرعه و مستی آب، دچار سستی شدند در باور و

عمل و گفتند: «قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ»^۷

ما را امروز یارای کار و زار با جالوت نیست! در برابر ایشان پیروان راستین مطرح است تا تعادل تربیتی در آموزه‌های قرآن حفظ شود!

«قَالُوا نَحْنُ أَوْلَا قُوَّةً وَ أَوْلَا بِأَسِّ شَدِيدٍ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ»^۸ گفتند: ما صاحبان قدرت و سخت

جنگ آوریم و اختیار کار با توست پس بنگر چه فرمان می دهی؟

۱. زخرف ۴۹

۲. هود ۵۴

۳. ذاریات ۵۲

۴. قصص ۴۸

۵. اعراف ۱۳۱

۶. اعراف ۱۳۲

۷. بقره ۲۴۹

۸. نمل ۳۳

۹. دنیاخواهی (و دنیازدگی): برخی مردمان تنها بهره‌ی دنیا می‌خواهند و بس و ایشان را از آخرت بهره‌ای

نیست، هرچه هست همین نقد را می‌جویند و بهترین می‌پندارند و می‌گویند: «فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»^۱

«قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۲ کسانی که طالب دنیا بودند گفتند: ای کاش مثل آن چه به قارون داده شد به ما داده می‌شد و واقعاً او دارای بهره‌ای عظیم است. این‌ها بهره‌مندی از نعمت‌های دنیا را به خود می‌بندند و می‌گویند: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيَتْهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»^۳ با تلاش و دانش خود یافته‌ام!

این باور و فاصله‌گیری از معاد و ... موجب می‌شود با کوچک‌ترین و کم‌ترین انفاق بگویند: «يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا»^۴ مال بسیاری از دست دادم.

و چون مورد اکرام و تنعم قرار گیرد گویند: «فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ»^۵ و اگر روزی‌اش در تنگنا قرار گیرد، زبان به شکایت گشاید و گلایه کند که «رَبِّي أَهَانَنِ»^۶ پروردگارم مرا خوار ساخته و مورد اهانت قرار داده! در برابر ایشان کسانی هستند که خیر دنیا و آخرت را می‌خواهند و دنیا را متاعی می‌دانند و آن چه نزد خداست پای دار می‌شمرند و می‌جویند.

۱۰. حضور در صحنه: حضور مردم در عرصه‌ی کاروزار با پیام آوران حق و بلکه شکنجه و آزار ایشان در گرو

فراخوان عمومی سران حاکم بود و می‌گفتند: «وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ»^۷

آیا شما گرد هم می‌آیید؟ شاید با حمایت از سحر ایشان غالب آیند «لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ»^۸ و درباره‌ی حضرت ابراهیم «علیه السلام» نیز گفتند: او را به حضور (و پیش چشم) مردم آورید. تا آن‌ها (به) گناه او) گواهی دهند. «قَالُوا فَآتُوا بِهِ عَلَىٰ أُخْتَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ»^۹

۱. بقره ۲۰۰

۲. قصص ۷۹

۳. زمر ۴۹

۴. بلد ۶

۵. فجر ۱۵

۶. فجر ۱۶

۷. شعراء ۳۹

۸. شعراء ۴۰

۹. انبیا ۶۱

۱۱. خبررسانی: پس از شکسته شدن بت ها ، سران قوم ، شگفت زده سوی مردم آمده وجویا شدند کار کیست

؟ (من فعل هذا بالهتنا) آگاهان گفتند : «قَالُوا سَمِعْنَا فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ»^۱

شنیدیم جوانی است که ابراهیم یاد می شد! (نامیده می شد)

۱۲. یاری خواهی: مردمانی که زبان نمی فهمیدند به ذوالقرنین گفتند: خراجی بر تو گذاریم و بین ما و قوم

یأجوج و مأجوج که فساد انگیزان در زمین هستند سدّی بساز. «قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّا يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا»^۲

۱۳. اعلام وفاداری (تبرئهی خود): پس از بازگشت موسی «علیه السلام» و دیدن عهد شکنی پیروان و

مؤاخذهی ایشان گفتند: ما به ارادهی خود عهد تو را نشکستیم (و خلاف نکردیم) ولی محموله‌هایی از زیورها و آرایه‌های قوم (فرعون) بر دوش ما نهادند پس آن ها را در کورهی آتش انداختیم و سامری نیز آن چه داشت انداخت). " قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ " ^۳

۳-۳. ناباوران (در آخرت)

۱. شگفتی: اقرار و اعتراف شگفت زده ایشان در مراحل مختلف و پرسش ها ، پاسخ ها و خواهش های ایشان

پس از زندگی دنیا ، از زمان جان ستانی تا برپایی رستاخیز و عرصه های حساب بدین گونه در نقل های خداوند از زبان ایشان آمده است : در برزخ آوا سردهند: «يَقُولُونَ إِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ، إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً، قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ»^۴ آیا ما به زندگی مجدّد بازگردانده می شویم آیا وقتی به صورت استخوان های پوسیده شدیم گفتند: که در این صورت آن بازگشتی زیان بار است. تا نفع صور آید و هم سو با همه‌ی به پاخاستگان گویند: آن را چه شده است؟ «و يَقُولُ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا»^۵ «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»^۶ گویند: وای بر ما چه کسی ما را از خواب گاه مان برانگیخت این همان چیزی است که خدای رحمان وعده داده بود و پیام بران راست گفتند. «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمَ الدِّينِ»^۷ و گویند: وای بر ما این روز جزاست. و از تحیر ندانند چه

۱. انبیا ۶۰

۲. کهف ۹۳، ۹۴

۳. طه ، ۸۷

۴. نازعات، ۱۰، ۱۲.

۵. زلزال، ۳.

۶. یس، ۵۲.

۷. صافات، ۲۰.

مدت خفته‌اند گویند: یک روزیا پاره ای از یک روز، پس از حساب گران بپرس «قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلُ الْعَادِيْنَ»^۱

۲. اقرار (و اعتراف): و چون رستاخیز ناگهان بر آن‌ها درآید گویند: «قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا ...»^۲ ای دریغ بر ما از آن کوتاهی که در دنیا کردیم. چون به محضر پروردگار آیند گویند: آری! «إِذَا وَقَفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالُوا بَلَىٰ»^۳ و علیه خود شهادت دهند، «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ ... قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا»^۴ از آنان پرسند: آیا این (آتش) حق نیست؟ «أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ» گویند: چرا! به پروردگارمان سوگند! «قَالُوا بَلَىٰ وَ رَبَّنَا»^۵

«إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»^۶ هنگامی که عذاب ما برایشان آمد سخن‌شان جز این نبود که گفتند: بی تردید ما ستم‌کار بودیم.

و چون پرده‌ی غفلت از چشمان‌شان کنار زده شود گویند: «يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ»^۷ وای بر ما، که از این (امر) غافل بودیم بلکه ما ستم‌گر بوده ایم.

«تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۸ به خدا سوگند که ما در گم‌راهی آشکاری بودیم. «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَ كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ»^۹ گویند: پروردگارا بدبختی ما بر ما چیره شد و ما مردمی گم‌راه بودیم پروردگارا، ما را از این آتش بیرون آر پس اگر (به خلاف) برگشتیم پس ما ستم‌گیریم.

«قَالُوا رَبَّنَا ائْتِنَا ائْتِنَا وَ أَحْيَيْتَنَا ائْتِنَا فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ»^{۱۰} گفتند: پروردگارا دوبار ما را می‌راندی و دربار زنده‌کردی پس اینک به گناهان مان اعتراف کردیم پس آیا راهی برای خروج (از آتش) هست؟

«رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ»^{۱۱} پروردگارا عذاب را از ما دور کن ما اینک باورمندیم. و گویند: «يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِيرٌ»^۱ امروز بسی سخت است و دشوار! و در پاسخ بهشتیان گویند: «قَالُوا نعم»^۲ آری! (ما نیز وعده‌های پروردگارمان را به حق یافتیم).

۱. مؤمنون، ۱۱۳.

۲. انعام، ۳۱.

۳. انعام، ۳۰.

۴. انعام، ۱۳۱.

۵. احقاف ۳۴

۶. اعراف ۵

۷. انبیا ۹۷

۸. شعراء، ۹۷

۹. مؤمنون، ۱۰۷ و ۱۰۶

۱۰. غافر ۱۱

۱۱. دخان ۱۲

و چون نامه‌ی کردار ببیند گویند: «وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»^۳ وای بر ما این چه کارنامه‌ی ای است که هیچ (کار) کوچک و بزرگی را وانگذاشته مگر این که آن را برشمرده است. تا عذاب الاهی ببیند گویند: «فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ أَلْبَعْدَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ»^۴ آیا ما را مهلتی داده خواهد شد؟ یا عذاب ما را به شتاب می‌خواهند؟

و از شرم‌ساری نزد پروردگار سر به زیر افکنند و عرضه دارند: «رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ»^۵ پروردگارا (حقایق را) دیدیم و شنیدیم پس ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم که اینک به یقین رسیده‌ایم.

۳. متهم‌سازی (بها نه تراشی): به محض جان ستانی پرسیده شود از دین و باورشان «فِيمَ كُنتُمْ؟» گویند: قالوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ! ما از ناتوانان بودیم و درماندگان، گویند زمین خدا گسترده نبود؟! تا به حقیقت دریابند عذاب محتوم الاهی شروع به توجیه نمایند چون زندگی دنیایی‌شان، گویند: پروردگارا چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی نماییم و از مؤمنان باشیم «رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۶ و در جای دیگر گویند: پیروی آیات تو می‌کردیم پیش از آن که به خواری و رسوایی افتیم.

«لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى»^۷ و از ایشان پرسیده شود کجایند آن‌هایی را که می‌خواندید؟ گویند: «قالوا ضَلُّوا عَنَّا»^۸ آن‌ها را نمی‌بینیم و نمی‌یابیم و علیه خود شهادت دهند که کفر ورزیده‌اند! چون عرضه شوند بر آتش (إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ) پیروان‌شان در باره‌ی پیشوایان خود گویند: پروردگارا این‌ها بودند که ما را گم راه کردند، پس عذاب‌شان را از آتش دوچندان ده «قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لَأُولِيهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّوا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ»^۹ و پیشوایان به پیروان خود گویند شما را بر ما امتیازی نیست. «وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لَأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ»^{۱۰}

«فَقَالَ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ»^{۱۱} پس ضعیفان به گردن‌کشان گویند: ما پیروان شما بودیم آیا شما می‌توانید چیزی از عذاب خدا را از ما دفع کنید؟ می‌گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود قطعاً شما را

۱. قمر ۸

۲. اعراف ۴۴

۳. کهف ۴۹

۴. شعراء ۲۰۳ و ۲۰۴

۵. سجده ۱۲

۶. قصص ۴۷

۷. طه ۱۳۴

۸. اعراف ۳۷

۹. اعراف ۳۸

۱۰. اعراف، ۳۹

۱۱. ابراهیم ۲۱

هدایت می کردیم، حال چه بی تابی کنیم یا صبوری کنیم بر ما یکسان است، و راه گریزی بر ما نیست. و درآیه دیگر اعتراف می کنند پس از مجادله که ما همگی در آتشیم هما نا خدا میان بندگان (خود) داوری کرده است.

«وَ إِذِ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ»^۱

و اعتراف کنند که ما پیروان شیاطین از یک دیگر بهره‌ها می‌بردیم از راه وسوسه‌ها و القات آن‌ها (و ایشان از سلطه و ولایت بر ما) تا جایی که بر ما مقدر کرده بودی ادامه دادیم، تا سر حد ظلم و کفر پیشگی پیش رفتیم «و قال اولیاءوهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض و بلغنا أجلنا الّذی أجلت لنا»^۲ و دوستان ایشان (جنیان) از آدمیان گویند: پروردگارا! برخی از ما از دیگری بهره گرفت و به اجلی که برای ما مقرر کرده بودی رسیدیم.

و در اعلام بی‌زاری سران از ایشان پیروان هم گویند: اگر بازگستی می‌بود ما را، ما نیز از ایشان بی‌زاری می‌جستیم هم‌سان بی‌زاری آن‌ها از ما: «و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کره فتنبراً منهم کما تبرءوا منا»^۳

آری روزی است که همه از هم می‌گریزند، پدر از پسر، برادر از برادر، زن از شوهر و مادر از فرزند بلکه برخی یاران، دشمن هم می‌شوند. به جز پرهیزکاران «الأخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقین»^۴

و وعده دهند که خدایا اجل ما را تأخیر انداز تا فراخوان تو را پذیرا باشیم و از پیام‌آوران پیروی کنیم. «فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرَّسُولَ»^۵

«قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ، فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ، لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ، فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۶ آنان در حالی که با هم ستیزه می‌کنند گویند: و ما را جز مجرمان گم راه نکردند و اکنون ما را هیچ شفيعی نیست و نه دوست مهربانی! ای کاش ما را برگشتی بود تا از مؤمنان می‌شدیم.

«وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنَهُمْ لَعْنَا كَبِيرَا»^۷

و گویند: پروردگارا ما پیشوایان و سران خود را پیروی کردیم پس آن‌ها ما را از راه به در کردند پروردگارا آن‌ها را دو چندان عذاب ده لعنت شان کن لعنتی بزرگ.

و رو به بزرگان قوم نموده گویند: «اگر شما نبودید ما هر آینه مؤمن بودیم: «يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعِفُوا لِلَّذِينَ

اسْتَكْبَرُوا لَوْ لَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»^۸

۱. غافر ۴۸، ۴۷.

۲. انعام ۱۲۸.

۳. بقره ۱۶۷.

۴. زخرف، ۶۷.

۵. ابراهیم ۴۴.

۶. شعراء ۹۶ و ۹۹، ۱۰۲.

۷. احزاب ۶۷ و ۶۸.

۸. سبأ ۳۱.

گردن کشان و در پاسخ ایشان گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت پس از آن که سوی شما آمد بازداشتیم بلکه خودتان گناه کار بودید. «قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا اَنْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ اِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ»^۱

«وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ اِذْ تَاْمُرُوْنَا اَنْ نَّكْفُرَ بِاللّٰهِ وَنَجْعَلَ لَهُ اٰنْدَادًا...»^۲
و ضعفا در پاسخ گویند: بلکه نیرنگ شب و روز شما بود آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایی قرار دهیم.

«وَ اِنْ كَانُوْا لَيَقُوْلُوْنَ لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ لَكُنَّا عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلِصِيْنَ»^۳ اگر پند نامه ای از پیشینیان نزد ما بوده قطعاً بندگان خالص شده ی خدا می شدیم.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا اُرْنَا الَّذِيْنَ اَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتِ اَقْدَامِنَا لِيَكُوْنَا مِنَ الْاَسْفَلِيْنَ»^۴ و کسانی که کفر ورزیدند گویند: پروردگارا آن دو گروه از جن و انس را که، ما را گم راه کردند به ما بنمایان تا آن ها را زیر پایمان لگدمال نماییم تا از پست ترین ها شوند.

«اَوْ تَقُوْلُ لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدَانِيْ لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ»^۵ یا بگویند: اگر خدا مرا هدایت می کرد بی شک از پرهیزکاران می شدم.

«اَوْ تَقُوْلُ حِيْنَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ اَنَّ لِيْ كَرَّةً فَاَكُوْنَ مِنَ الْمُحْسِنِيْنَ»^۶ یا به هنگامی که عذاب را ببیند بگوید: کاش مرا برگشتی بود (به دنیا) تا از نیکوکاران شوم!

۴. آرزوهای نشدنی (محال): انسان ناباور چون به سختی و عذاب آخرت گرفتار آید گوید: ای کاش خاک می بودم. «يَقُوْلُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِيْ كُنْتُ تُرَابًا»^۷

«به هنگام عرضه بر آتش می گویند: فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرْدُ وَلَا نُكْذِبُ بَايَاتِ رَبِّنَا وَنَكُوْنُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ»^۸ ای کاش باز گردانده می شدیم و دیگر آیات پروردگار خویش را انکار نمی کردیم و از باورمندان می شدیم.
«يَقُوْلُ الَّذِيْنَ نَسُوْهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَّبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوْا لَنَا اَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِيْ كُنَّا نَعْمَلُ»^۱ کسانی که پیش تر آن را به فراموشی سپردند گویند: حقا فرستادگان پروردگاران حق را آوردند پس آیا برای ما شفیعیانی هست تا شفاعت ما کنند یا بازگردانده شویم تاغیر از آن چه می کردیم انجام دهیم؟

۱. سبأ ۳۲

۲. سبأ ۳۳

۳. صافات ۱۶۷، ۱۶۹

۴. فصلت، ۲۹

۵. زمر ۵۷

۶. زمر ۵۸

۷. نبأ، ۴۰

۸. انعام ۲۷

«...قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِي مَا تَرَكْتُ...»^۲ پروردگارا مرا باز گردانید شاید من در آن چه پشت سر گذاشته ام کار نیکی انجام دهم.

«يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»^۳ می گویند: ای کاش پیروی خدا و رسولش را می نمودیم.
«وَهُمْ يَصْطَرِّخُونَ فِيهِارَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ»^۴ و ایشان آن جا فریاد بر آوردند: پروردگارا ما را بیرون بیاور تا غیر از آن چه می کردیم کار شایسته کنیم.

«يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي»^۵ ای کاش برای زندگی (آخرت) ام چیزی فرستاده بودم.
و ندا دهند بهشتیان را، تا از قوت و آب و غذای خود، ایشان را نیز بهره ای دهند: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ»^۶
«وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمَّ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي»^۷

و روزی که ستم کار دست به دندان گزد و گوید: ای کاش با پیام بر را هی پیش می گرفتم ای وای بر من کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم همانا مرا از قران پس از آن که برای من آمده بود دور ساخت.

«وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ»^۸
کسانی که در آتش اند به نگاه بانان جهنم گویند: پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد.

الف. دوزخیان: گفت و شنود گروه های گرفتار آمده به عذاب الاهی واهل آتش در دوزخ پیرامون ؛ ستیزه جویی ، دشمنی بین خود شان ، متهم سازی ، افراد اثر گذار وزمین ساز جهنمی شدن ایشان ، اعتراف به خردی ، و درخواست تخفیف عذاب از نگاه بانان دوزخ خلاصه می شود : إِنَّ ذَلِكَ لَحَقُّ تَخَاصُمِ أَهْلِ النَّارِ : به جای خوش آمد گویی به واردان گویند: خوش آمدشان مباد! «لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ»^۹
قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبئسَ الْقَرَارُ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ»^{۱۰}

۱. اعراف ۵۳

۲. مؤمنون ۹۹، ۱۰۰

۳. احزاب ۶۶

۴. فاطر ۳۷

۵. فجر، ۲۴

۶. اعراف، ۵۰

۷. فرقان ۲۷، ۲۹

۸. غافر ۴۹

۹. ص ۶۴

۱۰. ص ۵۹، ۶۱

و آن ها به سران گویند: بلکه بر شما خوش آمد مباد این (عذاب) را شما پیش رو نهادید و چه برقرار گاهی است می گویند پروردگارا هر که این عذاب را برای ما پیش فرستاده عذاب او را در آتش دوچندان کن.

«وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَا لَهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ»^۱ و (دوزخیان) گویند: چرا مردانی را که آن ها را از بدکاران می شمردیم در این جا نمی بینم آیا آن ها را که به ریشخند گرفتیم (اهل نجات بودند) یا چشمان (ما) بر آن نمی افتند؟

در پاسخ به پرسش فرشتگان «قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ»^۲ گویند: چرا؟! البته بیم دهنده ای آمد سوی ما ولی دروغ انگاشتیم و گفتیم خداوند چیزی نفرستاده است. جز این نیست که شما در گم راهی بزرگی هستید! و گویند: اگر می شنیدیم یا می اندیشیدیم در زمره ی دوزخیان نبوده ایم. «قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»^۳ و در دوزخ پیروان به پیشوایان خود گویند: «قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ»^۴ شما بودید که از چپ و راست سراغ ما می آمدید (از روی خیرخواهی)، مستکبران گویند: «قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَ مَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنْ لَدَائِقُونَ فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنْ كُنَّا غَاوِينَ»^۵ خیر! بلکه شما خود باور نداشتید و ما را بر شما سلطه ای نبود. بلکه خود سرکش بودید، پس وعده ی پروردگاران بر ما محقق شد و اکنون باید (عذاب را بچشیم)!

و گناه کاران نیز از ترس و هراس قیامت با خود به آهستگی سخن گویند که در دنیا جز ده روز نمانده و به سر نبرده اید و ره یافته تر و راست گوتر آنان گوید: تنها یک روز مانده اید! «إِذْ يَقُولُ آمَنَّا لَهُمْ طَرِيقَهُ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا»^۶ و پس از دریافت نامه ی کردار به دست چپ می گویند: ای کاش نامه ام به من داده نمی شد؟

«وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهُ وَ لَمْ أُدْرِ مَا حِسَابِيَهُ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهُ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ»^۷ و نمی دانستم حساب ام چیست؟ ای کاش آن (مرگ) پایان کار بود دارایی ام چیزی را از من دفع نکرد قدرتم از کفم برفت.

ب. دشمنان خدا:

علیه گواهان خود اعداء الله هستند که در آخرت به پوست های خود گویند بر ضد ما چرا گواهی دادید: «قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا»^۸

۱. ص ۶۲، ۶۳

۲. زمر ۷۱

۳. ملک ۹ و ۱۰

۴. صافات ۲۸

۵. صافات ۲۹، ۳۲

۶. طه ۱۰۴

۷. حاقه ۲۵، ۲۹

۸. فصلت ۲۱

ت. ستم گران. تا عذاب ببینند گویند: آیا راهی برای بازگشت (به دنیا) وجود دارد؟! گویند: وای بر ما حقا که

از ستم کاران بوده ایم. «يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ»^۱ «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»^۲

ث. معرضان و هم نشینان گوید: «قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»^۳ ای کاش بین من و تو

فاصله از شرق تا غرب بود چه بد هم نشینی هستی! (شیطان) هم نشین او گوید: «قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْعَمْتَهُ وَ لَكِنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^۴ پروردگارا من او را گمراه و سرکش نکردم، بلکه او خود در گمراهی بود. «وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ»^۵ و هم نشین او گوید: این چیزی است که نزد من حاضر است. (اعراض کننده از یاد خدا) چون نابینا محشور می شوند زبان به اعتراض گشوده می گویند: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا»^۶ پروردگارا چرا مرا نابینا به محشر آوردی در حالی که من بینا هستم!؟

ج. معبودان (بت های مورد پرستش کفار، اعم از ملایکه، معبود های بشری): در پاسخ به پرسش خداوند که

شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ «أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ» می گویند: منزهی تو ما را نسزد که جز تو سرپرستی برای خود بگیریم ولی تو آن ها و پدران شان را برخوردار کردی تا این که یاد تو را فراموش کردند و قومی هلاک شده گشتند. «قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا»^۷ که اگر «ما» برای ذو العقول یا غیر ذوی العقول باشد، همه ی فرشتگان، انس و جن و بت ها را شامل می شود (طبق نظر علامه)

«وَ قَالَ شُرَكَائِهِمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ»^۸ و شریکان ایشان گویند: در حقیقت شما ما را نمی پرستیدید (بلکه هوای نفس خود را می پرستیدید).

د. منافقان

تنها گفته ای که نقل شده از ایشان در آن سرای، این است که طلب نور می کنند از مؤمنان تا پیش پای خود ببینند! چون ظلمت، آن ها را احاطه کرده است و مردمان ناگزیرند به سوی خانه ی جاویدشان پیش روند، ایمانیان به خاطر نور خودشان در حرکت اند ولی منافقان کوردل در تاریکی فرو رفته و نمی توانند و نمی دانند به کدام سو روند! هر دو باهم اند مانند دنیا که در کنار هم بودند و ایشان را نیز چون مؤمنان می شمردند! آن جا نیز در کنار هم ولی یکی با نور خود در حرکت است و دیگری در تاریکی مانده و از این رو ندا دهند که لختی درنگ نمایند تا ما

۱. شوری ۴۴

۲. انبیا ۱۴ و ۴۶

۳. زخرف ۳۸

۴. ق ۲۷

۵. ق ۲۳

۶. طه ۱۲۵

۷. فرقان ۱۸ و ۱۷

۸. یونس، ۲۸

هم برسیم و از نور شما بهره‌ای گرفته و راه خویش باز یابیم و زیر پای خود را روشن سازیم «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ»^۱ بدیشان گفته می‌شود به دنیای خود برگردید و از آن‌جا نور فراگیرید! در پاسخ همان مسخره‌های دنیای ایشان است. یعنی نور این‌جا یا از عمل است و یا از ایمان که شما در دنیا هیچ یک را نداشتید و کار از کار گذشته است برگشتی نیست! و دیواری فاصله‌اندازد که بانگ برآوردند مؤمنان را. مگر ما در دنیا با شما نبودیم؟! «يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ»^۲ (یعنی ظاهراً همراه و هم سو با شما بودیم در دین داری و ...) پاسخ آید که بودید! «قَالُوا بَلَى» ولی در آزمون، خود را به هلاکت افکندید و همواره منتظر بودید و آرزو داشتید دین داران را بلایی رسد و در باور خود شک داشتید و شیطان به آرزوهای گوناگون شما را فریفت.^۳

نتیجه گیری

با نگرش به انواع و گروه‌های گزارش شده از نقل قول‌ها (در فصل حاضر)، از سوی خدای حکیم، این نکته خودنمایی می‌کند، که پروردگار جهانیان در منشور جاوید هدایت گر خود (قرآن کریم) از ابزار کارآمد روایت‌گری و بهترین اسلوب‌های اثرگذار، با تکرار و تأکید، واژگانی متفاوت، قالبی نوع، محتوایی عالی و در حد اعجاز و سحر بیان بهره‌جسته تا به تربیت گرامی آفریده‌ی خود و پرورش نیکوی روح و جان او و میل و رغبت و اراده او همت گمارد، از این رو از همه‌ی گروه‌های مادی، مجرد، محسوس، نامحسوس، شایستگان، ناشایستگان، باورمندان، ناباوران، گروه‌های نامی و ویژه و توده‌های مردمی، زنان و مردان، کوچک و بزرگ، در دنیا و آخرت نقلی را آورده و به نکات تربیتی، اخلاقی، سرنوشت‌امت‌ها، سنت نیاکان، سیره‌ی نیکان، مجاهدت‌ها، نامردی‌ها و نامردی‌ها، اقرارها و اعتراف‌ها، چه بسا سپاس و ستایش، انکار و ناسپاسی، سرزنش و بهانه‌تراشی، اظهار شگفتی و درماندگی، مهلت‌خواهی و پشیمانی، درخواست آرزوهای ناشدنی برای جبران، مافات و ... توجه داده تا در این حوزه‌ی فراگیر، هریک از انسان‌ها هشیار، در برهه‌ی از زمان و مقطعی از مکان به نکته‌ای و پیام و پندی از این گونه‌ها و گروه‌ها گوش جان بسپارند و خروجی این گستره موضوعی فراگیر باشد و هر که بنا به باور، گرایش‌ها و چه بسا با قیاس نفس و تطبیق شرایط و ویژگی‌های موجود و شرایط حاکم و هم‌سان‌سازی خود با

۱. حدید ۱۳

۲. حدید ۱۴

۳. برگرفته از ترجمه‌ی میزان ج ۱۹ ص ۲۷۷ چاپ ۳۱. قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۸۹.

مقام و جای گاه متکلم به آموزه های اثرگذار و پندهای حاصله از آن را دست مایه‌ی حرکت رو به رشد و کمال خود در مسیر نیک بختی خود قرار دارد و از هرگونه لغزش و نگون سازی خویش تا فرصت باقی است خود را برهاند و از شکست و زیان تلخی چشیدگان و کام روایی سعادت‌مندان پندی پر بها گیرد و فردای روز فریاد «رَبِّ ارجعون» سر ندهد و پاسخ «فاخسئوا» نشنود!

فصل سوم

بررسی کارکردهای تربیتی آیات نقل قول

۱. سرآغاز

یکی از بنیادی‌ترین مباحث علوم انسانی و ارزنده‌ترین مباحث اجتماعی که با بیش تر رشته‌های علمی نیز پیوند ناگسستنی دارد و در اخلاق، رفتار، سازندگی، خودسازی و جامعه‌سازی به عنوان پایه‌های اساسی و گاهی به عنوان نتیجه‌ی پربار مباحث ارزش‌مند انسانی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، بحث تربیت است. پر واضح است که نیک‌بختی فرد، خانواده و جامعه، تکامل و رشد و تعالی انسان‌ها، پیش رفت جوامع انسانی، سلامت روح و جان آدمی، همه و همه به مسأله‌ی تربیت و پرورش نیکوی مردمان مربوط می‌شود. اگر انسان‌ها با روش‌های درست تربیت آشنا گردند، هدف‌داری، ارزش و اهمیت و جای‌گاه آن را بدانند، به ابعاد، محتوا و جهت‌گیری‌های آن آگاهی یابند و در رسیدن به ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای رفتاری بکوشند، خود و جامعه را به آرایه‌های اخلاقی بیاریند و بایسته‌ها و نابایسته‌ها را بشناسند، در سایه‌سار این سازندگی و آراستگی، به کرامت و عزت نفس و استقلال آدمی از علقه‌ها و علاقه‌های دنیایی و پویایی می‌رسند. که هدف اساسی همه‌ی دعوت‌گران الهی و آموزه‌های وحیانی (کتب آسمانی) در تحقق این آرمان ارزنده بوده که آدمی در مسیر فطرت گام بردارد و با خودسازی به مقام شایسته‌ی بندگی نایل آید و انسان کامل محصول این تربیت است.

چرایی به کارگیری اسلوب نقل قول

قرآن کریم، سخن حق و قول فصل ایزدی است^۱ سند حَقَّانیت اسلام و برهان رسالت است و قاموس تربیت معجزه‌ی جاوید و جهانی آخرین فرستاده‌ی حق، و در یک نگاه قانون تربیت است و تنها نسخه‌ی تدوین یافته‌ای که سراسر آموزه‌هایش نقل قول است، بخش‌های زیادی نقل (مستقیم) فرشته‌ی وحی از زبان خدا به پیام بر و نقل (غیر مستقیم) پیام بر به اَمّت از زبان جبرئیل و خدا! و بخشی دیگر نقل مستقیم خدا از زبان موجودات به جبرئیل و نقل غیر مستقیم ایشان به پیام بر و نقل آن حضرت با واسطه به اَمّت! به هر حال، زبان صدق خداست، برای پیوند آدمی با آفریدگار یکتا، برای دریافت پیام در مدار رادار حق تا در پرواز از ثریا، مسیر، مقصد و مقصود گم نشود! گفتاری است که سحر بیان نام گرفته^۲ و یکی از نقش‌های مهم و کاربرد آن ارسال و دریافت پیام است، از راه بینایی، شنیدن و خواندن (شنیداری و صوتی) و ارسال پیام با سخن گفتن و نگارش (بینایی و ترسیمی).

پس، زبان یکی از اشکال ارتباطی بوده و نخستین نمونه‌ی بارز، ارتباط شنیداری و گفتار به شیوه‌ی حسّی و بینایی است، انتخاب زبان در برخوردها برگرفته از صداها، ساختارها و واژگان در حوزه‌ی معنا شناسی و کاربرد شناسی است. که اثرات انتخاب این‌ها در ارزیابی، انتقال پیام، ادب، فرهنگ، باور، نگرش‌ها و گرایش‌ها و ... را در بر می‌گیرد. چه بسا زبان شنیداری و گفتاری.

عام است و جهان شمول، بدون تنگناهای زبان نوشتاری، تصویری و ترسیمی و منبع نیرومند عقلانی است پس از عقل فطری.

شناخت زبان قرآن با شناخت متن و اهداف متعالی آن از سوی بزرگ معمار سخن و خدای حکیم میسور می‌گردد، ویژگی‌های متن و گستره‌ی مخاطب زبان قرآن، دارای بعد معرفت بخشی، تعلیمی، تحوّل آفرینی، تعهد بر انگیزی و سراسر پند و حکمت و تربیت است و جامعیت و جاودانگی آن موجب شده تا به ارائه‌ی الگوهای تربیتی و قصه‌های تربیتی با حفظ جنبه‌های مثبت و اثرگذار و حذف عناصر منفی پردازد، چون که اشاره به مصداق و عینی کردن آموزه‌ها هدف است تا تربیت عملی صورت گیرد، نه سرگرمی! تا جایی که ضرورت و حکمت اقتضا می‌کند به معرفی الگوها، آموزه‌ها، بایسته‌ها و ناپایسته‌ها «پندهای سودمند، سنّت‌های الهی که در اَمّت‌های گذشته جاری شده و نکاتی که مایه‌ی عبرت، دَقّت و تأمل است»^۳ در جهت هدایت و تربیت می‌پردازد، زیرا در شیوه‌های تربیتی قرآن، الگوسازی نقش اساسی دارد و پرواضح است هرچه محتوا و مضمون عالی باشد و پرمایه، دامنه‌ی رسالت و شعاع عمل بیش تر باشد، نیاز به آرایه‌ها و اسلوب‌های به کارگیری جامع و پر جذب احساس می‌شود تا بر همه‌ی روح‌ها و جان‌ها کارگر افتد قرآن کریم چون داعی هدایت به بهترین‌ها را دارد و برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و همه‌ی جهانیان است، سزاست به کارآمدترین اسلوب‌های بیانی، بلاغی و ادبی دست یازد تا پاسخ گوی

۱. «و الله یقولُ الحقّ» (احزاب، ۴) اَنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ (طارق، ۱۳) «الْحَقُّ اَقْوَلُ (ص، ۸۴)

۲. مدثر، ۲۴

۱. المیزان، ج ۲، ص ۴۶۷.

همه‌ی عاطفه‌ها و سلیقه‌های مردمان باشد. از این رو می‌بینیم خداوند منان از آوردن گفته‌ها و بیان رفتار و کردار دیگران در قاموس خود ابایی ندارد و به شأن و جای‌گاه فراتر یا فروتر صاحب سخن یا کردار نسبت به خود نمی‌نگرد و به نقل داستان‌ها، حکایت‌های پند آموز، رفتارهای پسندیده و آموزه‌های اخلاقی و تربیتی می‌پردازد، و این روش ادبی و عقلایی در محاوره و میان مردمان جهان، امری کاملاً پذیرفتنی و اصلی اثر گذار بوده و هست!

در بیان علت به کارگیری این اسلوب با استناد به اعجاز بلاغی قرآن و بهره‌گیری از هر صنعت و فنون و محسنات سخن برای جذابیت و اثر گذاری و... و قول خدای متعال که فرمود «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا...»^۱، که همه برای متذکر شدن، اندیشیدن و پند گرفتن و سرانجام هدایت و تربیت یافتن آدمی بوده که خداوند بدان‌ها عنایت فرموده و در راستای این هدف والا به اسلوب نقل قول هم پرداخته تا از زبان هر کسی و هر چیزی فرا خور حال و مقام و... سخنی را، اعتراف و اقرار و ارزشی را آورده باشد، از جریان‌های مختلف فکری، عقیدتی، شخصیتی، جنسیتی، از زمان‌ها، مکان‌ها، فرهنگ‌ها و سنت‌ها، تا بر هم گنان و هم اندیشان و هم سویان مختلف اثر گذار بوده و از زبان غیر در مقام و موقعیت‌های گونه‌گون بشنوند و به خود آیند و شکر گزارند! گروه‌هایی که، هدایت و یا گم راهی ما، ایشان را سود و زبانی نباشد، چه بسا نقشی در تربیت ما نداشته و متولی هدایت ما نیستند (جز خدا و فرستادگانش) و برخی تنها به جهت پند است و فرجام نگری!^۲

از زبان زیان کاران در برزخ و دوزخ است! یا حیوانات و فرشتگان و پریان! تنها تأثیر بیان از روی صدق و اخلاص است، پندهای خیرخواهانه است، آموزش خواهی و نیایش است، اعتراف و به داوری کشاندن «نفس لوآمه» است، تدبیر است و به کارگیری عقل معاش و معاد در پرتو گفتار و تجربه‌های تلخ و شیرین دیگران با توجه به گرایش‌های آدمی به شنیدن قصه‌ها و داستان‌ها و سرنوشت نیاکان و خبرهای آیندگان! و دور اندیشی شماری از انسان‌ها و پند پذیری برخی هشیاران!

اُنس انسان به داستان

واژه‌ها توان آن را دارند که در اندیشه‌ها، احساسات، باورها، رفتار و روابط ما را شکل دهند و زمانی که به شکل موزون و منسجم درآمد مثل داستان و در کنار هم قرار گرفت تأثیر نیرومندتری دارند. شماری از داستان‌ها بر پایه‌ی اصالت پیام داری، واقع‌گرایی و طرح کلی آموزه‌های اخلاقی، تربیتی، عقیدتی، اجتماعی و تاریخی شکل گرفته و القاء می‌گردند.

"داستان‌ها می‌آموزند و به ما کمک می‌کنند تا تجربه‌های خود را درباره‌ی جهان و پدیده‌های و روی داده‌های آن معنا دار کنیم و خود را در ارتباط با گذشته و حال و آینده ببینیم و اگر بتوانیم با قهرمان و شخصیت اصلی داستان و راوی یکی بدانیم، برداشت و دیدی مانند او پیدا می‌کنیم تا جایی که گویی خود در جریان داستان

۲. اسراء، ۴۱.

۱. ن. ک. به آیات آل عمران، ۱۳۷. انعام، ۱۱.

حضور داریم.^۱ علامه نیز در این باره می فرماید: " حکایت خود کلام " بدون نقل گفتن در بیان دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام از سیاق های خاص قرآن کریم است تا شنونده آن ها را حس می کند مجسم می نماید و به حس شنونده نزدیک تر می سازد".^۲

و این گفت و گوهای تفکر برانگیز به انسان امکان می دهد تا معناهای دریافتی را به صورت تجربه‌ی عینی و عملی در آورد. داستان ها امکان تغییر در چرایی ها و چگونگی های زندگی را به وجود می آورد. اگر از زاویه‌ی نگاه اول شخص نقل می شود شخصیت اصلی داستان راوی داستان است. در زاویه‌ی نگاه سوم شخص راوی وقایع و احساسات دیگری را شرح می دهد. شخصیت اصلی داستان فرد دیگری غیر از قصه گوست و می کوشد تا رابطه ایجاد کند. رفتارهای جدیدی بیاموزد بر آن که حالت دفاعی بگیرد و همه ذات پنداری قوی تر بین قهرمان داستان، راوی و شخصیت اصلی قصه از سوی شنونده ایجاد می شود. از این رو ظهور و بروز داستان ها، حکایات، قصه پردازی ها، پرده خوانی ها، نمایش ها، فیلم ها، بیان سرگذشت ها، تاریخ ملت ها و حوادث و روی دادهای بزرگ و ... نقل روایات و احادیث همه و همه پرده از این حقیقت آشکار بر می دارد که آدمی در فرایند یادگیری و پیوند با سنت و سیره‌ی نیاکان، فرهنگ، ادب و اخلاق و ... نیازمند اندوخته‌های ذهنی و باروری اندیشه و اصلاح باورهاست و این مهم جز با شنیدن و خواندن و ارتباط با زبان گفتاری یا شنیداری با دیگران تحقق نمی یابد.

و امام علی علیه السلام گاهی به بعضی از یارانش می فرمود: مرا موعظه کن زیرا در شنیدن اثری است که در دانستن نیست.^۳

می بینیم بخش بزرگی که از آیات قرآن به نقل داستان های پیام بران و تلاش جدی آنان در ارشاد هدایت مردم و اصلاح امور دنیوی و اخروی مردمان است. مبارزه با ستم گران، کفار و مشرکان در طول تاریخ سرنوشت امت ها و مردان و زنان نامی و گروه های ویژه: مبارزات حضرت موسی علیه السلام با فرعون در راه نجات قوم بنی اسرائیل، داستان مبارزات حضرت ابراهیم علیه السلام، با نمرو و بت پرستان، داستان حضرت نوح و کشتی سازی، داستان هاییل و قابیل، داستان قوم هود، عاد و ثمود و صالح و لوط، داستان حضرت عیسی و مادرش، حضرت یوسف با برادران و زلیخا، سلیمان با مورچگان و ملکه‌ی سبا و هدهد. داستان ابابیل و اصحاب فیل. داستان اصحاب کهف، ذوالقرنین، لقمان، هجرت مسلمان ها به حبشه و مدینه، صبر و ایثار و جهاد مسلمین، داستان جنگ های مسلمانان بادشمنان، توطئه های دشمنان، درباره‌ی پیام بر و ده ها داستان دیگر از دنیا و آخرت که به تفصیل یا اشاره آمده است. و این یادنامه از گذشته ها و گذشتگان بنا به قانون "محاکات" و تأثیرپذیری انسان از هم نشینان و هم عصران خود بلکه از الگوهای گذشته و نیاکان است و داستان مانند فیلم زنده ای است که گذشته و تاریخ را تبدیل به حال می کند. از این روست که خداوند الگو معرفی کرده و توجه به شخصیت انسانی و اخلاقی و ... آن ها

۱. ارتباط با کودکان از طریق داستان، دنیس، بی لچر، تدنیکولز، و جوان سی. می. مترجمان: منیژه بهبودی و سید جلیل شاهی لنگرودی، ص ۷۵، ج اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۸۹.

۲. المیزان، ج ۱، ص ۴۲۷.

۳. ده گفتار، شهید مطهری، ص ۲۲۴.

دارد نه شخصیت دنیایی شان! و بیان و روایت رفتار و منش هر یک از الگوها به منظور پند پذیری است حتی از ناشایستگان مانند لقمان که از بی ادبان ادب می آموزد^۱.

از این رو خدای سبحان در اوج کمال، علم و قدرت بی نهایت در راستای حکمت و لطف و تدبیر خود در قالب منشوری، به عنوان «احسن الحدیث» در برابر «لهو الحدیث»^۲ با بندگان خود گفتمان آغاز می کند و در لابه لای سخنان پرگهر و هدایت گر خود به نقل قول می پردازد. از اوج تا حسیض نظر دارد، از موری تا پرنده ای، از انسان زبونی تا انسان کامل و فرشتگان مقرب، بلکه از دیو و پری سخن می آورد.

از زیان دیده، فرجام عمر و جان و مال باخته ای در برزخ یا رستاخیز می گوید، به اقرار، اعتراف، آرزوهای ناشدنی، تهدید، تأسف و اندوه، پشیمانی، نذر، سوگند، شگفتی، نیایش، امیدواری و صدها نکته اخلاقی و تربیتی از زبان دیگران اشاره دارد و گواهی می آورد. چه بسا منشور خود را یک منبع داستان معرفی می کند: «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ»^۳ ما اخبار پیام بران را به صورت قصه برای تو بیان می کنیم تا به قلب تو آرامش دهیم و به همین وسیله حق آشکار می گردد و برای مؤمنان پندی خواهد بود. پس روشن می شود که داستان گویی و روایت گری مورد اقبال همگان و مفید به حال مردمان است چون قرآن کتاب هدایت برای عموم است. از این رو به شرح حال و مقال و مقام ایشان می پردازد، از خوب و بد، گروه های مختلف در طیفی گسترده از سرکشان و خدایگان و خدای خانگان گرفته تا بی مقدارترین پیروان (اوباش و اراذل)^۴، زن و مرد، کوچک و بزرگ، نیرنگ باز و پرفریب تا بندگان مخلص و تسلیم محض، از پیروان تا عصیان گر و ناسپاس، شایسته و ناشایسته، از فرشته تا هرچه را که خدا سرشته، از خوب ترین تا بدترین، از پیروان تا پیام بران، از ناسوت تا لاهوت، از مور تا سلیمان، انس و جن، باورمند و ناباور، اشرار و شریکان و شیطان و فرشتگان و همه و همه تا هر کس فرا خور حال و توان درک و فهم و نیروی تمیز و تشخیص خویش از رفتار و سخن و فرجام کسی یا چیزی پند گیرد. سخن ها بشنود پنجاهای خیرخواهانه، شکایت ها و گلایه ها، نیایش ها را به گوش جان دریابد به حکم عقل بپذیرد و در راه زندگی سعادت مند خود به کار بندد تا به فوز و فلاح رسد.

^۱ جامعه و تاریخ، مطهری، مرتضی، دفتر انتشارات ادبی، حوزه - قم

^۲ همان خرافات ساخته و پرداخته ی انسان ها، افسانه ها و داستان های اسطوره ای ایران باستان که برای سرگرمی، انصراف از حق، نشنیدن قرآن و ... از سوی «نضر ابن حارث ابن علقمه» خرید و ارائه می شد و علت نزول سوره ی لقمان و آیه ی ششم آن «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يُخَذِّهَا هُرُوءًا» است.

علامه می فرماید: «خداوند کتاب (قرآن) را با لفظ حکیم توصیف کرده یعنی هیچ لهو الحدیثی و سخن باطلی در آن وجود ندارد و نیز آن را به دو وصف «هدی» و «رحمة» توصیف نموده تا صفت حکیم بودن قرآن را تکمیل کند. پس قرآن به سوی واقع و حق هدایت می کند نه مثل لهو الحدیث که از فهم اش بازداشته و به واقع نمی رساند و همه ی این توصیف ها که کرده در مقابل لهو الحدیث است. (المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳، ج ۳۱، قم).

۱. ابواسحاق نیشابوری صاحب قصص الانبیاء می گوید: ما جمع کردیم این قصص را که درست ۱۱۶ قصه است و از باری تعالی توفیق خواهیم به تمام کردن "قصص الانبیاء، ص ۲ و ۱، بنگاه نشر و ترجمه ی کتاب، ج ۲، تهران، ۵۹.

۲. هود، ۱۲۰.

۳. به پندار سران کفر پیشه و مخالفان وحی نبوت

با توجه به نقش اثر گذار صنعت تکرار و بازآموزی در داستان‌ها خداوند متعال به نقل قول‌ها پرداخته و هر نقلی به صورت پرده‌ی از یک نمایش و صحنه‌ی از یک قصه به اجرا در آورده است نتیجه این که در قصص قرآنی پراکندگی و تکرار نقص نیست، بلکه دلیل اصالت دادن به محتوا و فصل‌های عبرت آموز و تجربه دار قصه است، نه اصالت به قالب داستانی. از این رو، اکثر داستان‌های قرآن به صورت پراکنده و قطعه قطعه در سراسر قرآن پخش است. گاهی بخش از اول یک داستان و گاهی از نیمه و گاهی فصلی از پایان داستان را نقل می‌کند و گاهی فقط یک پرده و یک حلقه از فرازهای فید و مؤثر قصه. گاهی باید یک داستان کامل را از ترکیب فصل‌های گوناگون پراکنده در قرآن به دست آورد. در تفسیر نمونه در این زمینه چنین آمده است:

«اصولاً تکرار در عرصه‌ی اندیشه‌ها و آرایه‌های آرای مشخص به مردم معمولاً به استقرار این اندیشه‌ها و نظریات و تثبیت آن‌ها در اذهان مردم می‌انجامد. تحقیقات روان‌شناسان جدید، اهمیت تکرار در عمل یادگیری را ثابت کرده است. در قرآن در باره‌ی برخی از حقایق مربوط به عقیده و مسایل غیبی که قرآن می‌خواهد، آن‌ها را در اذهان مردم جا بیندازد، تکرار صورت گرفته است، مثلاً در سوره‌ی نمل عبارت «أَلَيْهَ مَعَ اللَّهِ» پنج بار تکرار شده است، تا عقیده‌ی توحید را در اذهان تثبیت کند، یا در سوره هود نیز دعوت به یکتاپرستی و عبادت خداوند یگانه از زبان پیام بران گذشته به ملت‌های شان، چهار بار ذکر شده است. این تکرارها به خاطر آن است که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که یک بار حادثه را کلاً بیان کرده و دیگر به سراغ آن نرود، بلکه یک کتاب تربیت و انسان سازی است و می‌دانیم در مسایل تربیتی گاه شرایط اینجاب می‌کند که یک حادثه را بارها و بارها یادآور شوند، از زوایای مختلف منطقی به آن بنگرند و در جهات گوناگون نتیجه‌گیری کنند»^۱.

باید به این نکته توجه نمود که تکرار در قرآن به چهره‌های گوناگون جلوه می‌کنند: تکرار در واژه، تکرار در جمله، و تکرار در ارائه‌ی یک تصویر و واقعیت به صورت‌ها و عبارات گوناگون. در این جا، بیش تر به چهره‌ی سوم نظر می‌افکنیم.

«ابوبکر باقلانی» بر آن است که آوردن یک قصه با الفاظ گوناگون به گونه‌ای که معنا و پیام دگرگون نشود، خود، کاری است بس دشوار که تجلی‌گر فصاحت و بلاغت قرآن است و از صورت‌های تحدی آن به شمار می‌رود، چرا که ناتوانی دیگران را از آوردن چنین تکرار اعجازینی اعلان می‌دارد.^۲

«زرکشی» معتقد است که در این تکرارها فایده‌هایی نهفته است، هم چون افزودن مطلبی به قصه، ابراز سخن واحد به گونه‌های مختلف که نشان‌گر فصاحت است؛ و تأکید بر ناتوانی دیگران در آفرینش چنین آثاری.^۳

این اسلوب علاوه بر جاذبه‌افزایی کلام و ایجاد شوق و انگیزه‌ی شنیدن به بازگفتن و تکرار یافته‌ها و شنیده‌ها می‌انجامد و بر اثر گذاری آن‌ها می‌افزاید و بهترین سرگرمی‌های مردمان در همه‌ی زمان‌ها، نقل دیده‌ها و شنیده‌ها

۱. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، مدرسه الامام امیرالمؤمنین، قم، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۵۰۲.

۲. منقول از القصص القرآن، فی مفهومه و منظوقه، خطیب، عبدالکریم، بیروت، دارالمعرفه، بی تا، ص ۲۳۲، [باقلانی، اعجاز قرآن، ص ۶۰].

۳. زرکشی، محمدبن عبدالله، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعرفه، چاپ اول، بیروت، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۷.

۴. ن.ک. به آیات آل عمران، ۱۳۷، انعام، ۱۱. اعراف، ۸۴، ۸۶، ۱۰۳، یونس، ۳۹، ۷۳، نمل، ۱۴، ۶۹، قصص، ۴۰، زخرف، ۲۵.

بوده و هست! «از این رو در قرآن کریم یک داستان بارها تکرار شده است با واژگانی متفاوت و قالب‌های مختلف و راز این اختلاف در شکل و شیوه‌ی بیان، به تفاوت هدف‌ها بستگی دارد و هر کدام را حکمتی است».^۱

پس ویژگی این اسلوب در اثر گذاری و جاذبه افزایی آن در حوزه‌ی شنیدار، تکرار و بازگفتن دریافته‌ها نهفته است. بلکه هدف به کارگیری آموزه‌ها با تکرار و تمرین است تا امتناع در نظرش به امکان بدل شود و درجانش رسوخ کند پس هدف، آموزش عملی و نشان دادن عمل است تا جایی که مرحوم علامه می‌فرمایند:

«این که می‌بینیم کلام خدای تعالی مشتمل است بر حکایت و نقل قول از ادب الاهی متجلی از اعمال انبیا و فرستادگان برای رعایت همین جهت یعنی نشان دادن عمل است در تعلیم و تربیت، چه آن حکایت‌هایی که مربوط به اقسام عبادت‌ها و ادعیه‌ی آن‌هاست، چه داستان‌هایی که مربوط به طرز معاشرت و برخوردشان با مردم است. آری ایراد مثال در تعلیم و تربیت خود نوعی تعلیم عملی و نشان دادن عمل است.^۲ اگرچه در افق‌های دوردست به اهداف برتر خدایی می‌توان پی برد که عبارت است از:

معرفی الگوهای رفتاری در حوزه‌های معرفتی تا حق پویان عالم، رنگ امید و اعتماد را در صفحه‌ی دل و جان خویش، هرچه بهتر و زیباتر ببینند و با پیروی از مشی و مَنش این ره یافتگان کوی وصال دوست و حریم یار، رسیدن به سعادت هر دو سرا را امری قابل تحصیل و تسخیر بدانند. از این روی به نقل قول و فعل این گروه از رستگاران و شایستگان مبادرت ورزیده تا در آمیزه‌ای از گفتار و کردار، فراخوان عملی داده باشد. «ویژگی این سیاق و شیوه‌ی بیانی، این است که قصه‌ای را که می‌خواهد بیان کند مجسم ساخته و به حسّ شنونده نزدیک‌تر می‌گرداند».^۳

و درباره‌ی نقل قول‌های صورت گرفته از زبان موجودات و پدیده‌های بی‌جان، این حقیقت خود نمایی می‌کند که اشارات خدایی به قول و فصل شماری از موجودات، ره آوردش، خود آیی و خود باوری است، محاسبه‌ی نفس است، نفس لوّامه، تا اشارت دانان بشارت پذیر به خود آیند! شگفتا!

در آستان دوست حال آفریده‌ها چون است! ما چونیم؟! کرامت، شرافت عقل، علم و بیان و نیروی تدبیر، باور مدد رسانی یاری گران خدایی و کارکرد آموزه‌های الاهی در مسیر هدایت، زچه روی بی اثر گشته و به تعطیلی کشیده شده است؟ سقوط از جای گاه خلیفه‌ی الله به وادی دیوان و ددان و بلکه فروتر از آن‌ها برای چیست؟ (أولئك كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ). و این چراها به بازآفرینی می‌انجامد و به خودباوری و بیداری می‌رساند و خودآگاهی، شالوده‌ی خویشتن داری و توان ایستادگی را در برابر تکانه‌های انجام رفتارهایی که مورد تأیید عقل سلیم و عرف و

۵. برای آگاهی بیش‌تر. ک: الفَنَى القصصی فی القرآن، دکتر محمداحمد، خلف‌الله، ص ۲۲۶، التّصویر الفَنَى فی القرآن، ص ۱۱۲ به بعد مکتبه انجلو المصریه، ج ۳، ۱۹۶۵ م.

^۲ المیزان، ج ۶، ص ۳۷۱.

جامعه نیست، پی ریزی می‌کند و عزت نفس را که مهم‌ترین جنبه‌ی «خود» واقعی است ارزانی می‌دارد و بر تجربه‌های هیجانی، رفتارهای آتی، سطح سازگاری و احساس نیک بختی فرد تأثیرگذارده و بر شایستگی و کارآمدی در انجام تکالیف او می‌افزاید و بر عواطف و انگیزه‌های فرد اثر بسیار دارد.

زیرا عوامل فرهنگی، آموزشی، استدلال اخلاقی و منطق، هنجارهای رفتاری انسان را مستقیماً رشد نمی‌دهد، بلکه دگرگونی‌های اخلاقی وابسته به تحول اندیشه‌هاست تجربه‌های اجتماعی، فرهنگی و آموزشی و ... می‌توانند کمک شایانی نمایند تا تقابل‌های اجتماعی و تعارض‌های درونی پدید آید و اندیشه و خرد آدمی را به عرصه‌ی مبارزه بکشاند و برای به دست آوردن اندیشه و ارزشی نو، تحریک ساخته و به تکاپو وادارد. و بیان نقل قول‌ها با طیفی گسترده از سوی خدای متعال، بیان مشی مردمان و توافق ایشان بر سر ارزش‌هاست، چه بسا دشواری و پیچیدگی و سردرگمی در تعیین اولویت‌هاست، تا هم‌سانی ارزش‌ها برای بسیاری از آحاد جامعه!

چون نمی‌دانند، کدام یک بر دیگری برتری دارد؟ رتبه‌بندی‌ها چگونه باید باشد؟ زیرا، اولویت‌های ارزشی، آشکارا به دیدگاه ارزشی مردمان در یک فرهنگ و اجتماع خاص بسته است و تمامی درون‌داشته‌های فرهنگی مانند، قوانین، آداب، رسوم، آیین، باور، کیش و مذهب، شیوه‌های ترجیحی زندگی، سنت و سیره‌ی نیاکان و... در تعیین گزاره‌های ارزشی یک ملت و چگونگی رتبه‌بندی آن‌ها نقش اساسی دارد.

به قول سعدی:

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش!
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش!

در این باره امام سجّاد «علیه السلام» از قول امام علی «علیه السلام» نقل می‌کند که فرمودند: «مرغان در هر صبح گاهی خدای را تسبیح نموده و قوت و غذای روزشان را مسألت می‌دارند»^۱.

آری در نگاه بیدار دلان و نکته‌سنجان، هر برگ از دفتر هستی، منشور معرفتی است از آفریدگار، مهرورزی‌اش به جهان برخاسته از این نگاه و نگرش به وحدت رسید ه است. همه را به رکوع و سجود و تسبیح و تنزیه می‌بیند و خود، هم‌سو با پدیده‌های عالم به قیام و قعود می‌پردازد و راز بیان پدیده‌ها و موجودات عالم در این که بر دانش و بینش هشیاران بیافزاید و از آزر، آزمند بندگی معبود شوند و روی از علقه‌ها و علاقه‌ها بتابند و سوی حضرت

^۱ سیوطی، جلال‌الدین، اللز المثلث، ج ۴، ص ۱۸۵.

حق نمایند و آفرین آفریدگار بر خود را به رفتار نیک و مقام بندگی و تسلیم تصدیق کنند و جواب طلب فهم (واعتراض) فرشتگان را به خدا واگذارند! که نیکو پاسخی داد؟!.

احیای روش‌های اصلاحی

شاید هدف دیگر خدای مهربان باز آفرینی روش‌های اصلاحی فرد و جامعه با بهره‌گیری از تجربه‌های دیگران و پندپذیری باشد و با گزارش از زندگی، باور، فرهنگ، اخلاق و رفتار پیشینیان از نیک و بد، از طاغوت تا اولیای خدا، از کم‌ترین و گمراه‌ترین، تا بی‌مقدارترین و... تا با دیده‌ی عبرت بدان‌ها نگرسته شود، شرایط گذشته و تجربه شده را برای شرایط کنونی و نوین شبیه سازی نماید، به راه کارها در شرایط جدید دست یازد، و راه‌های برون رفت، چالش‌ها و آسیب‌ها را باز شناسد با پیوند بین گذشته و آینده به سنت‌های جاری الاهی دیده‌ی حق بین بگشاید و از سرنوشت نیاکان و اسلاف پند پذیرند.

از این روی خداوند به بیان ارزش‌ها، آسیب‌ها و راه کارها و فرجام‌نگری‌ها از بیان حال و مقام تجربه کنندگان می‌پردازد تا نگرش‌ها را اصلاح و خط مشی‌های زندگی را تصحیح کند، اندیشه‌ها را پروراند، ارزش‌ها را بستاید و بر شوق احساسات پویندگان راه فضیلت بیافزاید و این بخش از تعالیم اخلاقی و تربیتی قرآن کریم از کارآمدترین و اثرگذارترین آموزه‌هاست که خدای حکیم بدان عنایت نموده و به یادماندنی‌ترین درس زندگی را در کلاس تجربه به بشر داده که می‌بایست به سخنان خردترین، ناچیزترین، خوارترین، گناه کارترین و گمراه‌ترین و ستم کارترین هم توجه نمود و از تجربه‌ها و شکست‌ها، ناکامی‌ها و نامردی‌ها ایشان پند گرفت و مشعلی برای فراراه زندگی پر مخاطره‌ی خویش در هر دو سرا قرار داد و پیش رفت تا به مقصد و مقصود رسید.

آثار تربیتی گفته‌های پدیده‌های بی جان و جان دار

با این روی کرد نخست به آثار تربیتی آیات نقل قول از سوی پدیده‌های بی جان (آسمان و زمین، دوزخ، اعضا و جوارح)، سپس مجردات (فرشتگان) و موجودات مادی نامحسوس (شیطان و اجنه) و جان داران مادی محسوس (مورچه و همد) می‌پردازیم:

الف: پدیده‌های بی جان

۱. آسمان و زمین

نکته‌ی قابل استفاده از فرمان خداوند بر شتافتن آسمان‌ها و زمین به سوی خویش: "فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً" این پاسخ تسلیم و شتافتن به سوی خدا با شوق هرچه تمام و با کمال میل از سوی آسمان‌ها و زمین: قالوا أئینا طاعئین، اگرچه خداوند متعال خود به این حقیقت تسلیم آسمان‌ها و زمین گواهی کرده بود اینک از زبان خودشان در حوزة تربیت آدمیان، حال تسلیم و شتافتن با شوق به سوی خداوند آن‌ها را نقل می‌کند شاید

^۱ رعد، ۱۵، و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً آل عمران، ۸۳؛ حال آن که هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه یا ناخواه فرمان بردار اوست و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

هدف خدای حکیم از طرح این پرسش و پاسخ، بروز دادن حالت تسلیم و خشوع آفریده‌ها در برابر مقام کبریایی ربوبی و زنگ بیداری و خودیابی و خودباوری انسان در مجموعه‌ی نظام هستی باشد. وجه بسا به نقل سخن زمین در واپسین لحظات عمر خود و آستانه‌ی برپایی رستاخیز اشاره دارد: "يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا" بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا^۱ و آن روز است که زمین خبرهای خود را باز می‌گوید چرا که پروردگارت به او وحی کرده است. نخستین خبرش وقوع قیامت است خبر دیگرش که دنیا پشت کرده است. و ترس و هراس بزرگ روی آن می‌تواند خبر دیگرش باشد. پس آن چه در روی آن انجام شده! در حدیثی پیام بر اسلام فرمودند: «آیا می‌دانید اخبار آن چیست؟ گفتند: اخبار آن این است که بر هر بنده‌ی خدا، مرد یا زن گواهی می‌دهد که بر پشت آن چه کرده است! و می‌گوید که کار فلان روز او فلان بوده است و هم چنین فرمودند: از زمین محافظت کنید که آن مادر شماس است هیچ کس در آن نیست که کار نیک و بدی انجام دهد مگر این که زمین خبر گزارش باشد».^۲

انسان با لرزش‌های سهم‌گین زمین فریاد برآورد که زمین را چه شده است؟ این گونه لرزش دارد! و چون با شهادت دادن زمین رو به رو می‌شود مانند اعضا و جوارح و دیگر گواهان مدهوش می‌گردد. "در چنین روزی خداوند به زمین اذن اخبار می‌دهد و به آن الهام می‌شود آن چه را می‌دانی بیان کن! بنابراین زمین در دنیا شعور و آگاهی دارد و در این عرصه (دنیا) تحمل شهادت می‌کند تا در روز رستاخیز بتواند آن را ادا کند.^۳

پس شهادت زمین به این معنا نیست که خداوند در قیامت این‌ها را از کردار بندگان آگاه کند و آن گاه اذن سخن دهد تا باز گویند. قطعاً این گونه شهادت مسموع نیست و استماع هم کامل نیست و بندگان می‌توانند اعتراض کنند که این‌ها را اینک آگاهی دادی و در صحنه‌ی عمل نبودند و چیزی را ندیدند و این شهادت پذیرفتنی نیست چون مسبوق به تحمل شهادت نبوده است. پس شهادت دادن فرع بر وجود علم و آگاهی است و گواهان روز قیامت با علم از رفتار ما خبر می‌دهند در دنیا تحمل شهادت نموده و در آخرت آن را ادا می‌کنند.

و نکته‌ی دیگر شاید در کنار این آیات^۴ این باشد: "استفهامی است توییخی به داعیان رفع استبعاد ناباوران رستاخیز و خطابی است بر سبیل عتاب بر مشرکان که می‌گفتند: "أَعْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ إِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَهُ". و اشاره به تفضیل آفرینش آسمان دارد و در تثبیت این معناست که آفرینش آسمان شدیدتر از خلقت شما بوده است.^۵ و پس از گفت و شنود حضرت موسی "علیه السلام" با فرعون و ندای "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" فرعون، می‌فهماند: ای انسان سرکش، یعنی: از غرور و ادعای خدایی خود دست بردار، آفریده‌هایی سخت‌تر و شدیدتر از تو نیز هست!

^۱ . زلزال ۵، ۴.

^۲ تفسیر نمونه به نقل از مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۶ و تفسیر هدایت، ج ۱۸، ص ۲۶۴.

^۳ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۴۲. مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۸ و تفسیر البرهان، ج ۵، ص ۷۲۷.

^۴ . إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا.. اسراء ۳۷ نازعات، ۲۷، "أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا.

^۵ المیزان، ج ۲۰، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

و درباره‌ی زمین هم اشاره دارد که با غرور خود ای آدمی نمی توانی زمین را بشکافی و از نظر رفعت به بلندی کوه ها برسی و مباحثات ورزی! پس با کبر و خود پسندی و خود بزرگ بینی در آن راه مرو!^۱ و این دو (آسمان و زمین) با این وصف از زبان آفریدگار، خود به زبان تسلیم آمده و سخن می گویند تا به آدمی بفهمانند، ما با این وصف در مقام تسلیم به شوق فرمان حق آمده و آماده ایم (بدون اکراه) و تو با همه‌ی ناتوانی‌هایت چرا تسلیم نباشی؟! و از زبان خود این ها شنیدن جاذبه ای افزون تر خواهد داشت! نقلی است مستقیم و بدون روایت گری.

یعنی، همه‌ی پدیده‌ها در نظام هدف‌مند آفرینش به سیر خود می‌پردازند و گرنش و خضوع دارند و تو ای انسان، امانت‌دار خدا، مسؤول و جانشین او در زمین، در این مجموعه، علاوه بر رسالت و بار امانت و مقام جانشینی و کرامت، هم سان سایر پدیده‌ها و آفریده‌های جهان آفرینش بایسته است در مقام تسلیم و سجود و کرنش در آیی، چرا که علت و انگیزه‌ی همه آفرینش و پدیده‌های هستی برای دانستن تو (... لِتَعْلَمُوا)^۲ و پرستیدن (لِيَعْبُدُونَ) و بندگی خاص تو بوده است. تویی که گل سرسبد آفرینش هستی!

سزاست کرامت خویش دریابی و در آستان حضرت دوست از سر شوق به بندگی پردازای و افتادگی آموزی اگر طالب فیض رحمانی!

و این غفلت زدایی برای انسان ناسپاس، نادان و آزمند و شتاب‌زده به تعبیر قرآن ضروری است تا به خاطر خدا به خود آید، خودیابی یعنی خداشناسی!

۲. اعضا و جوارح

بیان این نقل قول از زبان اعضا و جوارح آدمی " أَنْطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ " در اعتراض به گواهی آن ها از سوی خداوند تبارک و تعالی، شاید این هدف متعالی و مقدس نهفته باشد که به انسان دور اندیش و فرجام‌نگر بیاموزد، به شدت مراقب حال و مقال، اندیشه و باور، گفتار و کردار خود در طول زندگی باشد، سر در جیب مراقبت فروبرد و در کمین خصم نفس بنشیند و در هر سرکشی و نافرمانی او، دام فتح بروی بگشاید، در نهان جای جهان نیز، آن کار دیگر نکند!

مسعوده بن حدقه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام علی علیه السلام در خطبه‌ی که اوصاف قیامت را توصیف می کردند فرمودند: "آن روز بر دهان انسان ها مهر می زند، دیگر کسی سخن نمی گوید: بلکه دست ها به سخن در می آیند، پاها خود شهادت می دهند، پوست های بدن آدمی سخن می گویند که در دنیا چه کرده اند، در نتیجه «لا یکتُمون الله حدیثاً» هیچ کس نمی تواند جریانی را از خدا پنهان دارد"^۳

^۱ اسراء، ۳۷

^۲ طلاق، ۱۲.

^۳ . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۲، حدیث ۱۳۳.

"و شهادت اعضا و جوارح بر ضد آدمی نشان از این است که جرم را انسان مرتکب شده و اعضا و جوارح ابرازند و با عامل اصلی متفاوتند، یعنی این ها اقرار به گناه نمی کنند بلکه شهادت می دهند که انسان مجرم است."

۱ «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۲

امروز بر دهان آن ها مهر می زنیم و دست های شان، با ما سخن می گویند و پاهای شان بدن چه فراهم می ساختند گواهی می دهند: این آیه نشان می دهد با آگاه شدن انسان از گناه خویش لب به انکار می گشاید و مهر خاموشی زده می شود بر دهان ایشان و آن گاه دست و پاها لب به سخن می گشایند و بر ضد انسان گواهی می دهند و اهمیت این آگاهی از شهادت این اعضا بر آدمی در این است که انسان باور کند اعضا و جوارح همانند سایر گواهان از جنود الاهی هستند به فرمان ایزدی همیشه و همه جا همراه او و از خود او هستند، حاضر و ناظرند و فردای روز زبان به گواهی بر ضد او خواهند داد و این آگاهی موجب می شود به گرد گناه نگردد و مراقب حال و نفس خویش در همه حال باشد. «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳ روزی که زبان ها و دست و پاهای شان بر آن چه انجام می دادند شهادت می دهند.

همان زبانی که در آیه ی پیش مهر خورده بود تا از انکار آدمی مصون بماند این جا به سخن در می آید «یعنی نخست سایر اعضای بدن». غیر از زبان گواهی می دهند و چون که همه چیز آفتابی شد زبان به اعتراف حقیقت گشوده می شود.^۴

و به نظر علامه ، شهادت در این آیه، شهادت بر همه ی گناهان به وسیله ی اعضا و جوارح مناسب با هر گناهی است.^۵

و خود گفته بود حال آن روز نطق و بیان موجودات و پدیده ها را «لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» چیزی نمی گویند جز با اجازه ی حق تعالی و هر چه هم گویند جز راست نخواهد بود!^۶

اقرار و اعتراف اعضا و جوارح می آموزد که در پیدا و پنهان، خویشتن دار باشید و پرهیزکار، علاوه بر رصد دوست پرده پوش و رازدار و بسی بردبار، بسیاری از فرشتگان، کارگزار ثبت و ضبط باورها، اندیشه ها، گفته ها و شنیده های ماست، همه هنگام می کوشند، بی درنگ! و ان علیکم لحافظین، کراماً کاتبین^۷ قطعاً بر شما نگاهبانانی هست. نویسندگان ارجمند

و در کنار این نگارندگان پرتوان و نظارت و علم ربوبی، اعضا و جوارح خود نیز، بهترین گواه و راست گوترین شاهدند، شهودی از روی علم و بینایی و ... که اگر گویا شوند و دیده ها و شنیده ها، یادداشت ها و برداشت ها به

^۱ المیزان، ج ۱۷، ص ۳۷۹.

^۲ یس، ۶۵.

^۳ نور، ۲۴.

^۴ مکارم شیرازی ناصر، پیام قرآن، ج ۶، ص ۱۵۵.

^۵ المیزان، ج ۱۵، ۹۴ و ۹۵، مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۷۳، البرهان، ج ۴، ص ۵۸۰.

^۶ نبأ، ۳۸.

^۷ انفطار، ۱۱ و ۱۰.

نمایش گذارند خواهی دید؛ هیچ کوچک و بزرگی فروگذار نشده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً» آن گاه آرزوی واهی سراغت می‌آید، ای کاش فاصله‌ای بس دور و دراز افتد میان تو و کردار ناپسندت (آمدماً بعیداً)^۱.

و ترسیم این صحنه از روز حساب در آستانه‌ی دوزخ، یاد آور نمادین دادگاه این سرای بی‌داد است، که برای اثبات جرم بزه‌کار به یافته‌ها، اقرار و قراین روی آورند و اگر گواهانی باشند به حضور طلبند و آن گویند به سوگند راست، که زیان گناه کار باشد و حکم عدل از سوی داور!

جای دروغ انگاری نیست! از خود است! پاره‌ی تن! همان پیکره‌ای که روزی عزیزش می‌داشتی، از ارزش‌های پایدار خویش به خوشی‌هایش (اگرچه گذرا) می‌گذشتی، با هر که می‌نشستی، هر چه می‌خواست می‌نمودی، و هر چه می‌گفتی، می‌شنیدی، می‌رفتی و می‌خواستی، همه و همه در رضامندی آن‌ها بود!

این‌ها تو را یاری‌گر بودند و مدد رسان، تا به خواسته‌هایت نایل آیی و امروز از سخت‌ترین گواهان معترض و دادخواهان بی‌گذشت‌اند! بینا بودند و دانا، حاضر و ناظر! چه جای اعتراضی؟! جز سکوت پر از شرم و آزر، از این همه تباهی و روسپاهی، جز پذیرش گناه در دادگاه دادار، راهی نیست! و آموزه‌ی پربهای دیگر این شهادت از سوی اعضا و جوارح آدمی. پرده از این حقیقت بر می‌دارد که هر چه برای رضای نفس کوشیدی، خواهش‌هایش را به اجرا در آوردی، تسلیم سفارش خام و پر مخاطره‌ی آن شدی، به تن‌آسایی، لذت‌جویی، سرکشی، غفلت، عیش و نوش، پلیدی و ناپاکی پرداختی، در پرتو خود فراموشی، خدای را از یاد بردی، محروم و دنیا دوست گشتی، آزمند و سیری ناپذیر و اینک در می‌یابی که از همه‌ی آن‌ها، نیشی! و سازها، تنها سوزی مانده! و لباس خواری بر تو پوشانده و سوی آتش کشانده! و اعتراض تو وارد نیست! "لِمَ شَهِدْتُمْ"؟ و نکته‌ی دیگر شهادت اعضا و جوارح بر این است که انسان به مانند زندگی دنیایی خود در آن سرا زبان به خواهش، توجیه و جیه می‌کند، وعده می‌دهد، فریاد می‌زنند (اِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ)^۲. "اِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ"^۳ قال ربُّ ارْجِعْونْ لَعَلِّيْ اَعْمَلُ صَالِحًا فِى مَا تَرَكْتُ اعتراف می‌کنند^۴. و خدای دادگر همان صحنه‌ی دادرسی به مانند محاکم دنیایی را برایش مجسم می‌کند تا همه‌ی شهود علیه او گواهی دهند و راه اعتراض و انکار او را ببندند و حکم قطعی است و فرصت جبران و تجدیدنظر خواهی هم نیست! یعنی از همین اعضای زبان بسته پروا کن که فردای روز زمان به سخن می‌گشایند و بد ضد تو شهادت می‌دهند.

و اگر انسان‌های باورمند و فرجام‌نگران، نگران‌بنگرنند بر فردای خویش و سرانجام این‌ره گم‌کردگان دنیا دوست و عیش‌طلب! هرگز در رضای نفس نکوشند، که این خاموشی گواهان را اعتماد نشاید، امروز لذت‌خرند و

^۱ آل عمران، ۳۰.

^۲ مؤمنون، ۶۴.

^۳ مؤمنون ۷۷.

^۴ مؤمنون ۹۹.

^۵ مؤمنون، ۱۰۰.

^۶ مؤمنون ۱۰۶.

آسایش طلبند، فردای روز به ارزانی تو را فروشند، علیه تو قیام و شورش نمایند و به جرأت و جسارت بخروشند تا سوی آتش اندازند! پس؛ قدر و قیمت خود بدار و در داد و ستد پربهای عمر بکوش تا آن چه می‌ستانی خوشنودی دوست باشد و ارادت او!

ای گرفتار آمده به کردار خویش! چونکو بنگری، همه‌ی جهان را مایه‌ی پند شمری، که صحیفه‌ی خدا «مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» است.

۳. دوزخ

بیان حق تعالی در قالب پرسش از جهنم که آیا پر شده‌ای؟ "هل امتلأت؟" و پاسخ "هل من مزید! آیا هنوز (فزون بر این) هم هست؟ و نقل گفته‌ی بدترین جای‌گاه، هول‌انگیزترین اقامت‌گاه با آتشی سوزان، گنجایشی بالا با آمادگی زیاد برای پذیرش اهل! این پیام بیم و نهیب غفلت‌زدا را می‌رساند که هیچ‌گریز و گزیری از این جای‌گاه پر درد و رنج نیست! همه‌گرد آیند و به غل زنجیر در آیند و سوی آتش افکنده شوند، دیر آمدن و زودرفتن، کم یا زیادی هم گنان، شمار افزون بر شمار دوزخیان، از آزمندی آتش نگاهد!

یعنی پافشاری بر هر گناه و بزه از هر نوع و هر چه و هر جا، کفر و شرک به ذات پاک یزدان، آدم‌کشی، خودکشی، ستم، محروم‌آزاری، دین‌ستیزی، حق‌گریزی و بسیاری از عصیان‌ها را وعده آتش است و این تصویر، تحقق‌تمثیلی از آتش زبانه‌کشیده‌ی جهنم است!

چون که زندگی انسان در آخرت به نحوه‌ی زندگی و تربیت یافتگی او در دنیا وابسته است و میان این جهان و آن جهان رابطه‌ی وثیق و عمیق است و اصولاً اعتقاد به نظام اخروی آن‌گاه به عنوان مبنای تربیت به حساب می‌آید که بین زندگی انسان در دنیا و آخرت ارتباط باشد. از منظر قرآن کریم، میان اعمال و رفتار انسان در دنیا و نتایج اخروی آن‌ها نه تنها رابطه بلکه رابطه‌ی عینیّت وجود دارد و صورت اخروی اعمال و رفتار ما در دنیا در آن نشئه تجسم پیدا می‌کند و این مطلب از منظر تربیتی بسیار در خور توجه است. پس هر کس در آتشی که خود فروخته می‌سوزد و دوزخ ظهور و بروز اعمال پیش‌فرستاده‌ی ماست و سیر ناپذیری او را باید در آزمندی خود در دنیا بجوییم. آن‌جا هر چه هست فریاد و شیون است، یاری‌طلبی است^۱، مهلت‌خواهی است^۲ امان‌یابی است برای لختی آسایش^۳! آرزوی واهی برگشت است، جبران مافات و اصلاح ماترک^۴، کرداری دگرگونه نسبت به پیشین^۵، پشیمانی از یارگزینی^۶، بازماندن از پیروی رسول^۷، عدم برپایی نماز^۸، نشانیدن نیازمندی بر سرخوان و

۲. شعراء، ۱۰۰

۳. ابراهیم، ۴۴

۴. غافر، ۴۹

۵. مؤمنون، ۱۰۰

۶. فاطر، ۳۷

۷. فرقان، ۲۸

۸. فرقان، ۲۷

۹. مدثر، ۴۳

سفره‌ی نعمت! «و صدها بزّه و نافرمانی...»^۲ که در برابر ابراز نیاز و راز و دست‌گیری و ... پاسخ آید: «فَاخَسَّوْا» خفه!^۳ زبان به کام گیرید و دم فرو بندید، شما را عادت به توجیه و جیه است، وعده دادن و امروز و فردا کردن، این‌جا آن سرای نیست و فرصت عمل کسی را نمانده!

شاید نقل سخن دوزخ این اثر تربیتی را داشته باشد که آدمی از زبان خود آن بشود به عنوان ظرف مجازات و تجلی گاه خشم و عذاب الهی و یکی از جنود خدایی و جایی که همه‌ی پلیدی‌ها و پلید کاران به منصفی ظهور می‌رسند، و با پیش فرستاده‌ای خود، هیزم آتش دوزخ اند. (مَا قَدَّمَتْ يَدَا) (فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا)^۴. آتشی که در انتظارات و شعله‌های شررش را عطشی است بی‌پایان و افزون خواهی می‌کند و قهر و غلبه‌ای الهی است، خود از حال خویش می‌گوید تا خطر را جدی‌تر احساس کنیم که او را رحمت و شفقتی نیست!

و در انتظار ما لحظه شماری می‌کند و چه بسا در کمین است. نکته‌ای که خدای متعال گواهی کرده است که: "مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ"^۵. لَكِنَّ حَقَّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ^۶ "إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا"^۷ مرکز کمین و مرتع جزا، سستی الهی و نظامی مقرر شده که هرگز آن را دروغ و انکار نخواهد یافت. استفاده می‌شود که جزای روز نشور به دوگونه است: نخست خود عملی است که انسان امروز مرتکب می‌شود و به صورت جزا و مکافات درست و شایسته در آخرت برای او تجسم پیدا می‌کند مثل آتشی که در خانه‌ی خود روشن می‌کند و مایه‌ی سوختن او می‌شود یا درخت میوه‌ای می‌کارد و از میوه‌اش بهره‌مند می‌گردد. گونه‌ی دوم پاداشی که خداوند به فضل خود برای صالحان در بهشت مقرر کرده برای یک حسنه و کار نیک ده چندان پاداش می‌دهد.

ب. مجردات

فرشتگان

با توجه به این که نگرش و نگارش ما، بر پایه‌ی جهت‌گیری‌های تربیتی است و مجردات (فرشتگان) از ویژگی‌های مادی، (اثر‌پذیری، دگرگونی، کمال‌تدریجی، عقل و دانش اکتسابی، غفلت و نسیان، خواب و خور، خشم و شهوت) دل‌بریده‌اند. به کمال رسیدگانی که ذاتشان از دگرگونی به دور است، نماد قداست و مظهر پاکی‌اند و در همه حال زبان به نیایش گشوده و قامت به طاعت تا کرده‌اند، شاید قصد خدای حکیم از بیان گفته‌های ایشان، معرفتی الگوهای پاکی، قداست و تسلیم و دایم به قیام و قعود را به آدمی معرفتی نماید، چون انسان

۱۰. ملثراً، ۴۴

۱۱. به آیات نقل از کافران در آخرت و دوزخیان بنگرید.

۱۲. مؤمنون، ۱۰۷

۱۳. جن، ۱۵

۱۴. جائیه، ۱۰

۱۵. سجده، ۱۳ و هود، ۱۱۹، اعراف، ۱۸ و ص، ۸۵

۱۶. نباء، ۲۱.

نیز با فطرت سلیم و خدایی خود گرایش به پاکی داشته و می‌تواند به این اسطوره‌ها نظر غبطه‌ی خویش را بیافکند و در پرتو آن به خود آید!

و این خود باوری، او را به معرفت نفس و خدا شناسی می‌رساند و از خدا فراموشی باز می‌دارد و هدف تربیت الاهی و مربیان پرمهرش نیز بر آورده می‌شود.

شاید آفریدگار مهربان خواسته با نقل بیان این‌ها بفهماند، ای انسان! تو خلیفه و جانشین من در زمین هستی، از روح خود در کالبد تو دمیدم، وجودت پرتوی از وجود من است، بیا و از سر اخلاص و تسلیم بندگی کن و به ایشان بنمای که نه آنی که می‌پنداشتند! همانی که من می‌دانستم! «أَنْتَى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱

شاید می‌خواهد بیاموزد از روی مهر و افق دید بشر را به سوی دوردست‌ها بگشاید که همه‌ی عالم محسوس و نامحسوس، لاهوت و ناسوت، ملک و ملکوت و همه و همه به حمد و ثنا و تسبیح و تنزیه او می‌پردازند^۲، سزا نیست گرامی‌ترین آفریده در مجموعه‌ی نظام هستی^۳، صبح و شامی به بی‌خبری و غفلت سپری کند.

این‌ها همه، با همه‌ی قداست و کمال ذاتی خودشان، هم راه و هم سو با خداوندگار، همه هنگام زبان به درود و ثنا و سلام و صلوات بر فرستاده‌ای می‌فرستند که الگوی رفتاری است با اخلاق نیکو و عظیم خود (أَنْتَى لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ^۴). «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...»، پس سزاست شما امت نیز او را پیرو به قدم باشید نه دم! و اگر بکوشی در راهی که نمایانده‌ایم، راه‌نمایی که گسیل داشته و منشوری که فرو فرستاده‌ایم به چکاد هستی شناسی و باورمندی و یقین خواهی رسید، به جایی که از این‌ها نیز گوی سبقت، به سرعت برایی!

و این‌ها با نهایت ادب و فروتنی به محضر انسان کامل و معصوم می‌رسند و برای آدمیان در همه آن طلب‌آمزش می‌کنند و در خدمت کمال و تربیت بشری هستند.

ج. موجودات مادی نامحسوس و نامرئی

۱. شیطان

ره آورد دیدن و شنیدن این سخنان از زبان شیطان و گزارش خدای متعال از زبان او، شاید روح کاوش و حقیقت‌جویی و دریافت آگاهی با کم‌ترین واسطه (بلکه بدون واسطه) به رسم زندگی مادی است، حتی درخواست پیام بران نیز برای دیدن به چشم تا رسیدن به طمأنینه و یقین، حکایت از این روح آدمی دارد. و خداوند به نقل آیات پرداخته تا از زبان خود شیطان بشنویم، گویا می‌بینیم، با ما بی‌پرده و واسطه و میانجی سخن می‌گوید، مخاطبش هستیم، تنها حکایت و پند خیرخواهانه از سوی حق تعالی نیست! شاید هدف این بوده که واسطه را حذف کند. رو در رو بشنود سخن او را و بداند که اگر او نیز با شیطان کاری ندارد. چه بسا شیطان با او

۱. بقره، ۳۰

۲. اسرا ۴۴، حدید ۱، حشر ۲۴، رعد ۱۳، شوری ۵، تغابن ۱، ص ۱۸، نور ۴۱، صف ۱، انبیاء ۷۹، جمعه ۱

۳. اسراء، ۷۰

۴. قلم، ۴

کار دارد و باور کند این دشمن دیرین، ماهر و سوگند خورده را که از هر سو بر سر راهش کمین کرده و از هر سو حمله می کند.^۱

و آسیب شناسی راه هدایت و ضلالت و عوامل بازدارنده برای آدمی ضروری است. و در تمام صفحات ناپسند مانند عجب^۲، فخر فروشی^۳، حسادت^۴، کینه توزی^۵، عصیان و فسق^۶، حيله گری و نفاق^۷، پیش گام بود^۸.

و مرزهای ورودش را اعلام می کند پس از کمین بر سر راه آدمی: **ثُمَّ لَا تَبِيتُهُمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ...**^۹ آن گاه از پیش رو و پشت سرشان از طرف راست و چپ شان به سراغ آن ها می آیم. چون محل ورود شیطان، دل آدمی است این جهت ها جغرافیایی نیست. آینده که پیش روست می ترساند. گذشته که پشت سر است، از راست، به به جهت توان مندی ها و چپ به خاطر کاستی های آدمی است که وارد می شود.^{۱۰}

"چون از همه ی راه ها و حمله چهار جانبه بود از طرف شیطان، دل فرشتگان به حال آدمی بسوخت^{۱۱} و فرمان آمد دو راه باز است بالا و پایین! یا دست بر دعا و نیایش یا سر بر سجده نهادن!

پس این دشمن قهار با کینه ای دیرینه، سوگند خورده که از فریب و گمراه ساختن بندگان خدا، در همه ی زمین و زمان، از هیچ کوشش و تلاش و از هیچ ابزار و دست آویزی، کوتاهی نخواهد کرد، کسی را مصونیت از شر و نیرنگ هزار رنگ او و دست نشاندگانش نیست، جز بندگان خاص و مخلصان درگاه دوست. -خود این ملعون در پندی به حضرت نوح می گوید: در سه حالت به بنده نزدیک ترم، درحالت خشم، در داوری و اندرز میان دو نفر و در میان زن و مرد (نامحرم) درخلوت، به گونه ای که کسی نباشد.^{۱۲}

۲. جن

خداوند درباره ی رسولان جن^۱ و شنیدن قرآن از سوی اجنه^۲ ایمان به پیام بر اسلام^۳، اجنه ی غواص^۴، بنا^۵ سپاهیان جن^۶، قدرت جن^۷، عروج و استراق سمع^۸ دشمن های انبیا^۹، اجنه ی مبلّغ و پیام رسان^{۱۰}، و به هنگام

۵. ن.ک به آیات: اسرا ۵۶، اعراف ۲۳، یوسف ۵، فاطر ۶، زخرف ۶۲.

۲ اعراف، ۶۲.

۳ فافتخر علی آدم لخلق، خطبه ی ۱۹۲، نهج البلاغه.

۴ اسراء، ۶۲.

۵ حجر، ۴.

۶ کهف، ۵۰.

۷ حشر، ۱۶.

۸ رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی، نجارزادگان، فتح الله، ص ۱۶۹، ج ۳، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۸.

۹ اعراف ۱۷.

۱۰ مبانی تربیت در قرآن، بهشتی، محمد، ص ۲۷۰. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، قم، ۸۷.

۱۱ مفاتیح الغیب، ج ۱۳، ص ۴۲

۱. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۹۹. چ ۱، مشهد، بنیاد پژوهش اسلامی، ۱۳۷۵ ش

تلاوت آیات قرآن و گوش دادن به آیات فرمان داده بود^{۱۱} همه‌ی انس و جن را! گواهی داده بود و برای باورمندی به وجود این موجودات که در فرهنگ‌های مختلف مردمان زمانه آمیخته با داستان‌پردازی‌ها و پندارهای واهی شگفت‌انگیز هم بوده، سعی کرده بدون واسطه به بیان گفته‌های ایشان پردازد تا انسان‌ها با ویژگی‌ها، باورها، گرایش‌ها و فرمان‌برداری آنان آشنا گردند ضمناً انسان به وجود موجودی نامحسوس و مکلف علم پیدا کند، که در بسیاری از حوزه‌ها چون، ایمان و کفر، کیفر و پاداش، دعوت به نظارت، شایسته و ناشایسته، هدایت و گم‌راهی هم سان او هستند و مشرکاتی دارند به ابلاغ و امر و نهی می‌پردازند، عبادت و بندگی دارند، و به رفتار هم نوعان خود احساس تکلیف نموده و به ارزیابی و نظارت می‌پردازند و انسان در این قافله سالار تنها نیست! بلکه می‌فهماندن انسان‌ها را که، فردای روز در صورت نافرمانی و اهل دوزخ شدن با این گروه گرد هم آیند و جهنم را پر کنند، امروز بسیاری از شنیدن نام او بیم دارند یا ساده‌اندیشان را بیم می‌دهند، فردا هم نشین آنان خواهند بود! چه بسا می‌آموزد؛ خیلی دل‌خوش به پرستش‌ها و نیایش‌ها و بندگی خود نشوند و خدای را متنی نهند به عنوان اشرف آفریده‌ها! و هم سو با همه‌ی آفریده‌ها و مجموعه‌ی نظام هستی به هدف نهایی آفرینش چشم بدوزند و یکتا آفریدگار را بندگی کنند^{۱۲}. علاوه بر این شاید برخورد گروه اجنه نیز اثر گذار بوده و به عنوان معرفی‌الگوهای رفتاری که به شایستگان از خود بنگرند و پیروی‌شان نمایند چون به قرآن و پیام بر اسلام باورمند هستند.

د. جان داران (مادی محسوس)

۱. مورچگان

بیان این حکایت که موری با رسیدن لشکریان حضرت سلیمان علیه السلام به سرزمین مورچگان گفت: به لانه‌های خود روید، زیرا سلیمان و لشکریانش نادانسته شما را لگدمال نکنند^{۱۳}. از سوی خدای متعال یادی نیک از موجودی خیرخواه، مسؤول و دگر اندیش است، بی تفاوت به وضع سرنوشت هم گنان نیست، به طور فطری و غریزی از احساس خطر می‌رهاند، ارشاد می‌کند، امر به معروف و نهی از منکر دارد! هشدار می‌دهد، برای اصلاح و

۲. يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتَّبِعُونَ آيَاتِي (انعام، ۱۳۰)

۳. وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِّنَ الْجِنَّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ

۴. جن، ۱

۵. انبیاء، ۸۲

۶. ص، ۳۷

۷. نمل، ۱۷

۸. نمل، ۳۵

۹. جن، ۸ و ۹

۱۰. انعام، ۱۱۲

۱۱. احقاف، ۳۲

۱۲. وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ اعراف، ۲۰۴

۱. وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ذاریات، ۵۶

۲. نمل، ۱۸

سالم سازی فرد و جامعه می‌کوشد، از بروز آفت‌ها، بلاها، گرفتاری‌ها، دام و خطر دشمن در کمین (دانسته یا نادانسته) می‌رهاند، آگاه سازی این موجود در مقام ایفای مسؤولیت در ایمن سازی حیات مورچگان درسی است در کلاس زندگی برای آنانی که کنج عافیت می‌طلبند و هر کار را به اهل خود می‌سپارند و می‌گویند!

سلیمانی با آن سلطنت، خیل عظیم سواران، حشم و خدم، از پری و پرنده! با موری سر راه برخورد می‌کند، یعنی، هر چه داری و هر چه هستی، باید زیر پایت را بنگری! موری نیازاری، حرف‌هایش بشنوی، درس‌ها بگیری، شاید تو را خنده آید ولی توان فهم و بیان او تو را به سپاس‌گزاری نعمت‌های الهی وامی‌دارد! می‌فهماند روش ملک و مملکت‌داری چون این است، از رعایت حال زیردستان نباید غافل بود! شاید ریز نقش‌ها، سخن‌های درشتی زبند، پندهای پربهایی دهند، گوش شنوا می‌باید، انتقادپذیر و دور از غرور با کم کردن فاصله و فرود آمدن از مرکب توان‌گری! آن‌سان که انسانی چون سلیمان «علیه السلام» با مور به انجام رساند.

نکته‌ی حائز اهمیت در نطق مورچه و عنایت حق تعالی به بیان گفته‌ی آن شاید در این باشد که بسیاری از موجودات آوا، آواز و سر و صدایی دارند اما از مورچه هرگز سر و صدایی شنیده نشده است مانند: همان بی‌زبانی زمین و اعضا و جوارح، یعنی باید از زبان بسته‌ها نیز پروا داشت و در هر مورد نمونه‌ای را یاد کرده است از جهان محیط بر ما، از موجود است در کنار ما و از پوست و از اعضای بدن ما و پیوسته با خود ما. و شکر حضرت سلیمان نیز تأکید بر این مطلب است که آن حضرت نطق مورچه را شنید و فهمید در حالی که در بیان هدهد زبان به شکرگزاری نگشود و از آن به عنوان نعمت بزرگ یاد نکرد. شگفتی از همین بی‌زبانی و ناتوانی موجودی چون مورچه بوده است.

درس دیگر این نقل از زبان مورچه وجود اطلاع‌رسانی به موقع، نظام رهبری، مدیریت، آگاهی از مسایل پیرامون خود، نوع دوستی و خیرخواهی در پرتو شناخت و شعورمندی مطرح است که ما آدمیان درس بگیریم و از قضایای اطراف خود به سادگی نگذریم. بی‌تفاوت نباشیم. امروز و فردا نکنیم، احساس مسؤولیت نماییم (کُلُّکُمْ رَاعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنِ رَعِيَّتِهِ)^۱ را جدی می‌گیریم.

و می‌فهماند که همه‌ی موجودات شعورمند بوده و درک و فهم دارند. و رفتار ما را در می‌یابند و در هر جای مناسب که خدا بخواهد گواهی می‌دهند، ضمن این که بندگان خاص خدا به ویژه پیشوایان معصوم دانستنی‌های مربوط به هر چیز و هر کس را آگاهند همان طور که پیام بران الهی می‌دانستند که خود در این روایات اشاره دارند به این حقیقت:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "وَ اللَّهُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ عَلِمَ كُلَّ شَيْءٍ"^۲ به خدا سوگند ما زبان پرندگان و دانستنی‌های مربوط به هر چیز را می‌دانیم.

^۱ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵۹ و به نقل از: اسلام و تعلیم و تربیت، ابراهیم امینی، ص ۶۷ و مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۶، به نقل از تعلیم و تربیت اسلامی

کلان نگر دکتر حسن ملکی، ص ۲۲۷، نشر عابد، تهران، ۸۹

^۲ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۷۶.

امام باقر علیه السلام: كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللهُ مِنْ طَيْرٍ وَبَهِيمَةٍ أَوْ شَيْءٍ فِيهِ رُوحٌ فَهُوَ أَسْمَعُ لَنَا وَاطْوَعُ مِنْ ابْنِ آدَمَ^۱
هر چیزی که خداوند از پرنندگان و حیوانات و صاحبان روح آفریده از آدمیان شنواتر و فرمان بردارترند.
امام علی علیه السلام: إِنَّ الْأَمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامٌ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا طَيْرٍ وَلَا بَهِيمَةٍ وَلَا شَيْءٍ فِيهِ الرُّوحُ فَمَنْ لَمْ
يَكُنْ هَذِهِ الْخِصَالُ فِيهِ لَيْسَ هُوَ بِأَمَامٍ^۲. بر امام معصوم کلام هیچ کس در جهان پنهان نمی ماند هم چنین کلام پرنده
و جنبنده و ذی روحی بر امام پنهان نیست کسی که زبان مردمان، جنبندگان و پرنندگان را نداند امام نیست.
نتیجه این که عالم با همه‌ی اجزایش در محضر خداست و بر ما نظارت داشته و گواه است و همه چیز در
محضر و علم امام معصوم است پروا داشتن از نافرمانی و گناه بسی شایسته تر است بر آدمی که اشرف
آفریده‌هاست!

۲. هدهد

سزااست در کار خدای حکیم و نقل حکیمانه‌ی این دل‌جویی، حضرت سلیمان علیه السلام از حال مرغان و
پرسش او که گفت: هدهد کجاست؟ او را نمی بینم؟ آیا بدون اجازه غیبت کرده است؟^۳ به مسأله‌ی غیبت،
بازخواست، تهدید، شدت و خشونت، توجیه، گزارش سفر و بیان دیده‌ها و شنیده‌ها از آداب، باور، فرهنگ،
اقتصاد، حکومت و سیاست مردمان سرزمین‌های دیگر، آموزه‌های آموزنده‌ی آن توجّه نمود تا تجربه شده‌ها را در
شرایط کنونی شبیه سازی کنیم و راه‌های رشد و تعالی دینی، اجتماعی و ... را بازشناسیم و از چالش‌ها، آسیب‌ها و
ناهنجاری‌ها در حوزه‌ی آرمان، اندیشه و عمل و دوری‌گزینیم و گزاره‌های ارزشی ملت و مردمان خود را به
نیکوترین روی رتبه بندی نماییم.

این نقل خدایی ازگفته‌ها و شنیده‌ها این است که به اصل مهمی می‌رساند و آن درک و دریافت موجودات بر
اساس اصل شعور دینی است. و غافل از کردار، باور، آداب و رسوم زندگی، سیاست و حکومت و ... نیستند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

برخی می‌نگرند، دریافته‌های خویش گزارش می‌کنند به جانشین صالح و انسان برگزیده‌ی خدا و رسالت دارند تا
در پرتو رهبری الهی مردمان را به خدا پرستی فرا خوانند و در کاروان هدایت بشر در زندگی نقش آفرینی نمایند،
مانند هدهد که به فرجام نیک ملت و و ملک و ملکه انجامید در رکاب حضرت سلیمان، خداوند با نقل گفته‌های
موجود خواسته به شعور، آگاهی، درک و فهم، تسبیح و تحمید، سجود، تحمل و ادای شهادت، تسلیم و تذلل آن‌ها
پی برده و ساحت هستی شناسی افقی تازه پیش روی خود داشته باشیم. نمونه‌ی بارز این باور در بیان هدهد نهفته
است که به روشنی از احاطه‌ی علمی او اذعان دارد و خداوند نیز آن را تأیید کرده و حضرت سلیمان نیز در نهایت
او را تصدیق و صداقت او را عملاً تأیید می‌کند.^۴

^۱ همان .

^۲ همان .

^۳ نمل، ۲۰.

۱. نمل، ۲۷ تا ۴۴

بیان هدهد از باورها، گرایش ها، اقتدار، فرمان روایی، ملکه، آرایه های شیطانی بر کردار ایشان، گمراهی، سجده بر خورشید و فراوانی نعمت های مادی. نشان از شعور، احاطه‌ی علمی، خدانشناسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، راه و راه نما شناسی او دارد. و شگفت آور این که می‌گوید: "چیزی را من می‌دانم که تو نمی‌دانی".^۱

یعنی همه چیز در جهان، فهم و درک و رسالتی دارند، هدف‌مند در نظام هستی و گزارش به شایسته‌ترین و پاک‌ترین جانشین و فرستاده‌ی خدا را در هر عصر و زمان و اینک هوشیاران را، مراقبت بر رفتار، اندیشه و گفتار خود بسی سخت تر خواهد بود و کوتاهی و نافرمانی عذری است بدتر از تقصیر!

تشابه گفته‌ی مورچگان و هدهد در این است که هر دو در احساس مسؤلیت در قبال فرد و جامعه تن به ادای تکلیف سپرده اند یکی مورچگان را از خطر می‌رهاند و امر به معروف و نهی از منکر دارد و دیگری به پروا دادن از خدا گریزی و دین ستیزی، ایمان و عمل جامعه و مردمان می‌پردازد و گزارش می‌کند به محضر معصوم و انسان شایسته‌ی خدایی تا به هدایت و رسالت الاهی خویش عمل نماید.

نتیجه گیری کلی (پدیده های بی جان و جان دار)

تربیت عقلانی بشر

با نگرش در محتوای نقدهای صورت گرفته در بخش نخست از زبان پدیده های بی جان، موجودات مادی و محسوس و نامحسوس می‌توان ادعان داشت که هدف ایزدی معرفتی الگوی رفتاری و قابل پیروی برای انسان که اشرف آفریده هاست نیست! شاید هدف خدای حکیم، توان مند سازی عقل آدمی در تربیت دینی و رشد شناخت و معرفت او باشد. چرا که عقل به عنوان حجّت باطنی برای رشد خود به موضوعات متناسب با شأن و اهمیت خود نیازمند است. اگر عقل رها شود، به همه چیز می‌پردازد و مشغول می‌شود، از این رو نباید آن را رها کرد.^۲

چون عقل، صاحب عقل را اداره می‌کند و خردمند نیز باید عقل را اداره کند و این هنری است عقلانی یعنی: عقل به امور عقل سامان می‌دهد و عدقل نیز عقل را پاس می‌داد، پس در گام نخست، تربیت عقلانی می‌تواند هدف الاهی باشد تا نیروی خرد و اندیشه آدمی در ارتباط با روان در درون و هستی در بیرون به رشد فزاینده‌ای برسد و به اهداف متعالی پرورش فهم آدمی نسبت به جای گاه خود در جهان هستی بیانجامد و قوه‌ی تحلیل او

۲. نمل، ۹ تا ۱۷

۶. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: عقل خود را به فرمان و رشته کاری کار خود را به دست گیر، نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۳.

برای شناخت هر چه بهتر رابطه‌ی خود با سایر ابعاد آفرینش تقویت نشود و سرانجام به تقویت ایمان و باور فرد و دست‌یابی به شاکله‌ی واحده که در آن، عقل و ایمان منطبق با یک دیگر باشند برسد و با کاروان هستی در تسبیح و تنزی، خضوع و خشوع و بندگی هم راه‌گرد و هدف مندی آن را دریابند. به راز هستی پی برده و از سر اخلاص بندگی کند.

یکی از ابعاد نظام فکری اسلام، دعوت به تعقل و تفکر است. دلیل اساسی این دعوت، ویژگی عقلانی انسان است. انسان خلیفه خدا در زمین است و از آن‌جا که کمال و زندگی سالم و بالنده او، میزان رشد اندیشه اش بستگی دارد. تربیت عقلانی این موجود مکرم، یکی از اصول اساسی تعلیمات قرآن کریم است. تفکر، اگر سطحی و پراکنده باشد؟ آسان، اما بی‌ثمر است و اگر عمیق و مبتنی بر مطالعات دقیق مسبوق ایمان و حقیقت‌جویی باشد، سخت، اما بسیار مفید است. اسلام، رکن اساسی خود را توحید قرار داده و آدمی را به تفکر در پایه‌های اصلی دین دعوت کرده است. تقلید در اصول دین، باطل، و رسیدن به یقین در آن‌ها واجب است. این موضوع نشان می‌دهد که گذرنامه ورود به اردوی موحدان، تحقیق و تفکر است و هر کسی، بدون گذرنامه به یکی از نکات بسیار مهم در تربیت عقلانی از نگاه اسلام، آن است که اسلام، موضوع تفکر را مطلق و مبهم نگذاشته، بلکه با تعیین موضوعات تفکر، به این سرمایه مهم انسان جهت داده است؛ از جمله توصیه به تفکر در عالم خلقت و پدیده‌های طبیعی نموده است.

"یکی از نکات بسیار برجسته و ظریف تربیت عقلانی در اسلام، پیوند ذاتی و حکمت‌آمیز موضوع تفکر با پرورش تفکر است. در اسلام، هر چیزی شایسته‌ی تفکر نیست؛ زیرا عقل با آن‌چه در مورد آن می‌اندیشد، تغذیه می‌شود و رشد می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که بحث در مورد موضوعات تفکر، انسان را به روش‌های تفکر نیز رهبری می‌کند و شرایط مناسب را برای توسعه‌ی فکر فراهم می‌سازد: «اسلام برای تربیت خرد، از محدود ساختن میدان عمل و جولان‌گاه آن شروع به کار می‌کند و آن را از تشنگی و پراکندگی و از بین رفتن، در پشت پرده‌ی مجهولات و نادیده‌هایی که عقل را یارای قدم گذاشتن در آن نیست، محفوظ و مصون می‌دارد و نصیب انسان را از نادیده‌ها و نامحسوسات تا آن‌جا که خواسته‌های کنجکاوانه و میل به کشف مجهولاتش قدرت و ظرفیت دارد، به او عطا می‌کند.»^۱

به بیان دیگر، خدای متعال به جهت کرامت انسان و شرافت عقل و اهمیت معرفت‌وی خواسته به یاری ابزار معرفت^۲ انسان بیابد و معرفت‌حسی و تجربی او را؛ با جهان طبیعت و آسمان و زمین، موجودات پیرامون او را با مورچه و هدهد، از زمین و هوا و خودشناسی اش را با اعضا و جوارح و عقل او را با موجودات نامرئی و نامحسوس و در نهان مانند؛ فرشتگان، اجنه و دوزخ به افق‌های برتر و فراتر از جهان محسوس و مادی برساند.

۱. قطب . سید محمد، روش‌های تربیتی در اسلام .. ترجمه‌ی جعفری . ص ۹۶.

۲. ابزار معرفت، حواس پنجگانه، عقل و دل آدمی است.

و دل آدمی را با گفته های شیطان که تنها راه نفوذش دل آدمی است^۱، بیدار سازد و با نزول آیات خود و فرستادن پیام بران، درباره ی وحی و اندیشه در شریعت را ارزانی دارد و با الهام به صورت فطری به خود انسان و غریزی به موجوداتی چون مورچه و هدهد و تکوینی بر آسمان و زمین، معرفت او را ارتقاء دهد و این معرفت حسّی به معرفت عقلی، الهامی و وحیانی می رسد به عنوان مجاری دانش بشری.

و در پرتو خردورزی و شناخت بر پایه ی مجاری مطمئن (وحی و آموزه های الهی) آدمی را از مرز معرفت حس گرایمی محض و برخورد تجربی با امور و استدلال مداری محض بگذرد و به صمیم واقعیت و بازشناسی اشیا و پدیده های هستی با چشم و گوش باز برسد و در برابر هر رأی و نظریه ای حالت انفعالی نداشته، بلکه خود صاحب نظر شود و عقل و اندیشه ی او را از حجاب ها و موانع آزاد گردد و این توان مندی به بصیرت او می انجامد تا در مسیر هدایت و تربیت الهی توفیق یابد و مهم ترین غرض خداوندی در ظهور انسان کامل جامه ی عمل بپوشد.

عوامل مؤثر در تربیت (در پرتو گفته های شایستگان و الگوهای رفتاری)

یکی از مبانی سترگ تربیت، تاثیرپذیری انسان و قدرت تاثیرگذاری اوست. شکی نیست که انسان از شرایط و موقعیت های وراثتی، زیستی، جغرافیایی و طبیعی، خانواده، مدرسه، معلم، مربی، صاحب دل، دوست و همنشین و نیز از وسایل ارتباط جمعی و هم چنین از موقعیت شغلی، صنفی و اجتماعی تأثیر می پذیرد و از مجموعه ی این عوامل شخصیت و شاکله ی او ساخته و پرداخته می شود. و از سوی دیگر، برفرد و جامعه شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تأثیر می گذارد و موقعیت های فردی و اجتماعی را دگرگون می سازد و حتی می تواند ملکات و سجایای ناپسند را پیراسته کند و به زیورهای اخلاقی آراسته سازد. بر این اساس از دیرباز گفته اند انسان طبیعتی تربیت پذیر دارد و اگر به گونه ای ساخته و پرداخته و سرشته شده بود که تربیت ناپذیر می بود، بی تردید مسأله ی بعثت، تربیت، موعظت و هدایت و تطهیر باطن لغو و بی هوده می بود. خداوند حکیم در قرآن کریم اساس هدایت و ارشاد، انذار، تربیت، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، هجرت و شهادت را بر پایه ی تأثیرپذیری و

^۱ الذی یوسوس فی صدور الناس، ناس، ۵.

تأثیرگذاری انسان استوار کرده است. پیداست سخن گفتن از این مبنای سترگ و عظیم و آثار مترتب بر آن و بررسی آیات ذی ربط بسیار گسترده است از این رو به چند آیه در این زمینه بسنده می کنیم:

۱. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا.^۱

کسی که نفس را پیراست قطعاً رستگار شد، و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً در باخت.

در این آیهی شریفه پس از سوگند های مکرر سخن از تزکیه ی نفس و آلوده سازی آن رفته یعنی انسان موجودی است تأثیرپذیر و تأثیر گذار که می تواند خود را بسازد.

نتیجه این که: انسان موجودی تربیت پذیر است و می تواند با آگاهی و اختیار خود را بسازد و سعادت خود را

رقم بزند.

۲. كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ.^۲

بلکه اعمال آنان چون زنگاری بر دل های شان نشسته است.

تأثیرپذیری و تأثیرگذاری انسان به سه صورت جلوه گر می شود: ۱- انسان از شرایط و موقعیت های مختلف وراثتی، زیستی، جغرافیایی، و واز خانواده، مدرسه، معلم و مربی و... تأثیر می پذیرد و بر فرد و جامعه و شرایط اجتماعی نیز تأثیر می گذارد. ۲- تأثیرپذیری و تأثیر گذاری ظاهر و باطن انسان از یک دیگر- تأثیر پذیری انسان از عوامل ناپیدا مثل فرشتگان و شیاطین نیز از مصادیق تأثیر پذیری انسان است، پاره ای از قلوب محل نزول فرشتگان است و هر روزه هزاران فرشته به زیارت آن دل ها نایل می آیند و از نزدیک صفا و بها و جمال آن ها را می نگرند. و در برابر پاره ای از قلوب محل رفت و شد شیاطین اند و هر روزه هزاران وسوسه ی شیطانی را می پذیرند و چه بسا دل ها چراگاه شیاطین بلکه منزل و مأوای آنان قرار می گیرند. و در آیهی شریفه ی «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»، سخن از تأثیرپذیری ظاهر بر باطن است که با انجام اعمال و رفتارهای ظاهری، باطن انسان شکل می گیرد و شخصیت مطلوب و یا نامطلوب پدید می آید چون برآیند اعمال ظاهری به زنگار، چرک و حجاب است رفته رفته باطن را آلوده می سازد و مجاری و روزنه های باطن را می بندد و او را کاملاً محجوب می سازد و از این رو گناهکار دیگر خدا را نمی بیند البته در قیامت این حقیقت آشکار نمایان می شود. از این جهت پس از این آیه چنین آمده است:

«كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»^۳

۳. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»^۴ ای کسانی که ایمان آورده اید، به خودتان بپردازید و مراقب خود باشید. هرگاه شما هدایت یافتید آن کسی که گم راه شده است به شما زیانی نمی رساند.

۱. شمس ۹ و ۱۰

۲. مطففین ۱۴

۳. مطففین، ۱۵.

۲. مانده، ۱۰۵.

در این آیه شریفه سخن از این است که انسان هدایت یافته این توانایی را دارد که در برابر شرایط و موقعیت‌های ناسالم و گم راه کننده ایستادگی کند و استوار و نستوه رنگ نپذیرد، بلکه بر آن شرایط تأثیرگذار باشد و موقعیت‌ها را تغییر دهد و با خلاقیت و ابتکار به صورت فعال با عوامل گم راهی برخورد کند. نمونه های این رنگ ناپذیری و بلکه تأثیرگذاری، پیام بران، امامان، اولیای الهی و مؤمنان راستین هستند.

عوامل محیطی

الف: محیط غیر انسانی

۱. تاریخ: نقش تربیتی تاریخ را همگان می‌پذیرند و خود گواهند که بررسی و ارزیابی تلخ و شیرین سرگذشت نیاکان، مایه‌ی پند و عبرت گشته و با آسیب‌ها و چالش‌های پیش روی می‌توان مقابله کرد و راه‌های برون رفت را دریافت و فرمان سیر و سیاحت در پهنه‌ی گیتی و دیدن احوال مردمان، از گناه‌کاران و دروغ‌انگاران و ... تا شایستگان و نیکان، از سوی خدای حکیم برای اهمیت آن در تربیت انسان هاست. «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»^۱

و امام علی «علیه السلام» در این باره می‌فرماید: «و أَعْرَضَ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ وَ ذَكَرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ» تاریخ و خبرهای گذشتگان را بر خود عرضه کن و آن چه بر گذشتگان رسیده یادآور باش!^۲ و بیان گفته‌های خداوند از قول دیگران در راستای همین اثر گذاری تاریخ است.

تاریخ علم به حوادث و روی داده‌های سپری شده و اوضاع و احوال گذشتگان است. و به صورت نقلی و قصه پردازی به عنوان پیش نیاز تاریخ علمی و منبع معرفت انسانی از سنت های حاکم بر جریان تاریخ است. پافشاری و فرمان خداوند به گردش‌گری و نگرش احوال و فرجام پیشینیان از نظر نیرو، سنت ها، آفرینش، دروغ انگاری، گناه کاران^۳

به قصد آموزش و پندپذیری است و هدف از تکرار و تأکید بر روی سرگذشت رسولان خدا، اقوام و حوادث تاریخی وادار نمودن مردم بر اندیشه و یافتن رابطه‌ی علت ها و معلول ها و سنت های جاری حاکم بر تحولات تاریخ است. تاریخ آینه‌ی عبرت است و قرآن کریم با بیان داستان زندگی پیام بران، سرنوشت اقوام و ملت های باستان، رمز بقا، کلید تحولات تاریخی و سقوط و انحطاط جوامع کهن را مطرح می کند و می فرماید: «ای پیام بر داستان ها را برایشان بازگو شاید بیاندیشند»^۴.

و موسی علیه السلام فرمان می یابد تا روزهای خدا را (حوادث و دوران های تاریخی را) یاد امت خود آورد «فَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»^۵

^۱ آل عمران، ۱۳۷.

^۲ نامه‌ی ۱۲/۱۱/۳۱

^۳ یوسف ۱۰۹، روم ۹، فاطر ۴۴، غافر ۲۱ و ۸۲، محمد ۱۰، آل عمران ۱۳۷، نحل ۳۶، نمل ۶۹، عنکبوت ۲۰، روم ۴۲.

^۴ اعراف، ۱۷۵.

^۵ ابراهیم، ۵.

و امام علی " علیه السلام " در این باره می فرمایند: «آیا در تاریخ و آثار نیاکان برای شما درس و آموزش نیست؟ که از خواب غفلت بیدارتان سازد! در حوادث زندگی پدران تان عبرت و روشن گری نیست؟ چرا! اگر بیاندیشید چنین درس هایی و راه نمایی هایی وجود دارد^۱

و هم چنین می فرماید: در حوادث و سرانجام زشت و زیبای گذشتگان بیاندیشید و از آن چه که مایه‌ی نگون ساری و رنج و مشکلات آن ها شد بپرهیزید در قضاوت سرنوشت ها و فرجام آن ها فکر کنید و با شناخت دلیل های بدبختی و پیروزی و شکست آنان راهی را انتخاب کنید که به عزت و سعادت آنان منجر گردید «و در آن چه بنیان زندگی و ستون فقرات حیات شان را شکست و خوار و ناتوان ساخت دوری کنید»^۲

و از نشیب و فراز تاریخ عصرهای گذشته و از نگون بختی و سقوط ملت های باستان درس بگیرید و بنگرید چگونه پیوندهای شان از هم گسست^۳

«هر کس در راه تاریخ قرار گرفت و در جهت تکامل گام برداشت، خود راه، او را به سوی پیروزی هدایت می کند و هر آن بهتر از پیش در آن راه ثابت قدم می گردد، پیروی از حق و سنت های تاریخ موجب قدرت و نیرومندی رهروان می گردد و این کسان بی شک بر باطل پیروز شده و به سعادت می رسند»^۴

گفتار روشن تر امام علیه السلام در تبیین قانونمندی تاریخ در نهج البلاغه چنین آمده است: ای بندگان خدا، بی گمان روزگار را با آیندگان و گذشتگان شیوه ای است هم سان؛ که نه گذشته را بازگشتی است و نه شرایط کنونی را جاودانگی. کنش های آن از روز نخست تا پایان با یک ضابطه است. بستر زمان، ماجراهای تاریخ را میدان مسابقه ای است که هر کدام را پرچم افراشته ای است ... پس، از آن چه مایه‌ی عبرت است پند بگیرید و از گردش روزگار عبرت پذیرید و از بیم دهندگان (پیام بران) سود بگیرید^۵

۲. قرآن و آموزه های دینی

منشور الاهی براساس تربیت و هدایت انسان ها آمده و از سوی خدا ی حکیم، پیام برش بر جهانیان برانگیخته شده تا همه‌ی تشنگان حقیقت را از چشمه سار زلال آن سیراب سازد! بنابراین یکی از عوامل ارزنده‌ی تربیتی در جوامع دینی بلکه جهان بشریت، آموزه های الاهی است، چرا که، هدایت گر به بهترین هاست.

ره یافته‌ی او را گمراهی نیست، پند دهنده‌ای که هرگز فریب و نیرنگ در کارش نیست! پیوسته بر کمال و معرفت هم نشین خود می افزاید و از کاستی های آن می کاهد...

زبان قرآن، دارای بعد معرفت بخشی، تعلیمی، تحوّل آفرینی، تعهدبرانگیزی، پند و حکمت و تربیت است و از سوی معمار سخن و خدای حکیم است تا آدمیان را بندگی آموزد و برای رستگاری پروراند.

^۱ نهج البلاغه، خطبه ۹۸

^۲ خطبه ۲۳۴

^۳ خطبه‌ی ۱۶۰

^۴ خطبه‌ی ۱۸۲

^۵ . نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۷

یکی از امتیازات حرکت های اصلاحی پیام بران این بوده که از آغاز حملات خود را متوجه بنیان های فکری و عقیدتی جامعه می نمودند. می کوشیدند اندیشه ها را از اسارت اوهام و خرافه ها و بدعت ها آزاد سازند و با بیداری توده ها به قیام همه جانبه دست می زدند.

قرآن کریم ترکیبی است از آیه ها و سنت ها و همه ی هستی از این دو حقیقت است.

آیه، پدیده های اجتماعی، انسانی و مادی را بیان می کند، آیه خود پدیده است. شب، روز، مگس، پشه، آسمان و زمین و روابط بین پدیده ها را سنت می گویند. خود پدیده ها آیه اند! و هر آیه نشانه ای از یک ذات حقیقی و واقعی است آیه اشاره و نشانه ای است از یک ذات نامحسوس غیبی و تمام جهان آیه است! هر پدیده ی آنان اشاره و نشانه ای از ذات مطلق است. پس جهان دفتر معرفت کردگار است و قرآن خود منشور تربیت و هدایت گر به بهترین هاست. دعوت به اندیشه در آیات آن برای رسیدن به رشد و هدایت و کمال است به عنوان مطمئن ترین راه و مجاری دانش بشری.

۳. تبلیغات و رسانه

یکی از ویژگی های عصر امروز دنیای صنعت گرا، تبلیغات همه جانبه با بهترین شکل و شیوه است، رسانه های صوتی، تصویری، پای گاه های اطلاع رسانی، رنگین نامه ها و... جهان را به صورت دهکده ای مورد آماج هجوم خود درآورده اند، از همه چیز و همه کس و همه جا می گویند، مصرف گرایی، مد، سیاست، اقتصاد، دین، آزادی و حوادث، ورزش، برای همه، با هراندیشه، باور و سلیقه، که یکی از آشفتگی های جوامع بشری و بروز ناهنجاری های رفتاری، سلطه و سیاست این رسانه ها و شبکه های خبررسانی است با دقت و ظرافت می اندیشند، برنامه ریزی می کنند و با بهترین شکل و شیوه به گوش جهانیان می رسانند و مجال اندیشه و گزینش هم نمی دهند. پرشمار تماشاگرانی را می توان یافت که اثرات یک فیلم و سریال را که شبانه می بینند، صبح در جامعه بروز می دهند. بیانات پیام بران در جهت صلاح تا زعمای قوم و طاغوت ها در جهت فریب در این راستا بوده است.

از دیرباز نقش خبر رسانی حایز اهمیت بوده که مردی از دربار فرعون با آگاهی از هم اندیشی درباریان مبنی بر کشتن موسی، دوان دوان می آید و حضرت موسی علیه السلام را از خطر کشتن آگاه می سازد و راه کار را در گریز و خروج از شهر معرفی می کند.^۱ تا از این رهگذر به پیام رسانی و اثبات حقانیت خود دست زده باشد. یا مؤمن آل یاسین از دورترین نقطه ی شهر به حمایت رسولان می آید و به بیان ویژگی های آنان می پردازد و اعلام می دارد: " این ها برای رسالت خود از شما مزدی نمی خواهند و خود از هدایت یافتگانند."^۲

اصحاب کهف جهت تبلیغ یاور خدایی خود به پاخواسته و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان ها و زمین است و ما هرگز جز او پروردگاری نخواهیم خواند و گرنه باطلی را گفته باشیم.^۳

۱. قصص، ۲۰

۲. یس، ۲۰

۳. کهف، ۱۵ و ۱۴

جادوگران در حضور مردمان گرد آمدند بنا به فراخوان فرعون و با رویایی حقیقت معجزه و برهان رسالت موسی علیه السّلام اظهار ایمان نموده و به همگان اعلام می نمایند: " ما به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم."^۱

خبر رسانی دقیق بلقیس (ملکه‌ی سبا) به محض رسیدن پیک حضرت سلیمان علیه السّلام که به آگاهی سران کشور رساند، هم اندیشی نمود و تصمیم گرفت و ملک و مملکت به خطر جنگ نیافکند و تسلیم فرمان خدا گشت.^۲

دختران شعیب علیه السّلام نیز از صفات برجسته‌ی حضرت موسی علیه السّلام پدر را خبر می کنند و به نیرومندی و امانت داری او اشاره نموده و او را می ستایند و به کارگیری او را توصیه می کنند.^۳

حضرت یوسف علیه السّلام جهت پاک دامنی خود و برائت از بزه انتسابی و عدم خیانت در نهران را با طرح خیر زنان مصر و بریدن دست های شان از حاکم می خواهد تا افکار عمومی را به داوری بکشاند.^۴

و حضرت موسی علیه السّلام روز هم آوردی با جادوگران و درباریان فرعون را روز جشن و با حضور مردم تعیین می کند.^۵

حضرت ابراهیم را به حضور مردم می آورند تا به شکستن بت ها اعتراف نماید و در حضور مردم به آتش افکند و برای کردار پلید خود شریکان و گواهانی چند فراهم آورند.

آگاهان به سرنوشت به اصحاب کهف برای تبلیغ به ساخت و احداث بنای یادبود و سجده گاه همت می گمارند.^۶

و هم چنین در رفتار ناشایستگان نیز این مسأله (تبلیغات) جای گاهی مهم دارد که فرعون برای تبلیغ و حضور مردمی، با هم آوردی موسی فراخوان می دهد «فَهَلْ أَنْتُمْ مَجْتَمِعُونَ؟» آیا شما روز جشن گرد هم می آید؟ و یا در حضور مردم عوام فریبی می کند و آنان را گواه می گیرد که من برای شما معبودی جز خودم نمی شناسم؟^۷ و یا موسی را تخریب می کند و به یقین سخن می گوید و او را جن زده می خواند.^۸

و یا به اطرافیان خود رو کرده اظهار می دارد این ها ساحرانی هستند که می خواهند شما را از سرزمین تان بیرون برانند.^۹ یا به تمسخر و توهین در حضور جمع می پردازد تا شخصیت، کیان و منش او را پای مال کند.^۱

۴. اعراف ۱۲۱ و ۱۱، طه ۷۰ و ۷۳ و شعراء ۴۸ و ۴۷

۵. نمل، ۳۱ و ۲۹

۶. قصص، ۲۶

۷. یوسف، ۵۰

۱. طه، ۵۹.

۲. کهف، ۲۲

۳. قصص، ۳۸

۴. اسراء، ۱۰۱

۵. شعراء ۳۵ و ۳۴

و چه بسا به نقش و حضور مردم توجه دارد و رو به آن‌ها نموده و می‌پرسد: «قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ»^۲. هیچ می‌شنوید چه می‌گویید؟ یعنی بکوشید تا پیروز شوید! جوسازی، مردم‌فریبی در بیانات زورمداران و ناز پروردگان و گردن‌کشان فراوان است.^۳ و چه بسا زلیخا نیز برای رفع توهم و پندارها دست به جلسه‌ی تبلیغی کذایی می‌زند تا از افکار عمومی بهره‌گیرد و خود را از سرزنش زنان مصر رهایی بخشد.^۴

۴. سنت‌ها و آداب صحیح اجتماعی

فرهنگ، سنت و سیره‌ی نیاکان و آداب و رسوم صحیح اجتماعی، نقش به‌سزایی در تربیت انسان‌ها دارد که در نقطه‌ی مقابل آن، پای بندی مردمان به رسوم و سنت نیاکان و استناد به آن در برابر دعوت پیام‌بران در میان بسیاری از گروه‌های باستان برمی‌خوریم (اَنَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا) و اثر گذاری‌اش تا جایی است که دعوت حق را نمی‌پذیرند. علامه رحمه الله علیه می‌فرماید: وقتی عملی در بین مردم متداول شد و از کودکی با آن عمل بار آمدند و آن عادت را خلف از سلف ارث بردند، چنین مردمی نمی‌توانند درباره‌ی خوبی و بدی آن عمل به آسانی بررسی نمایند و این جمله‌ی معروف است می‌گویند: «عادات طبیعت دوّم است».^۵ و امام «علیه السلام» به نقش سازنده‌ی آن، فرمان‌دار خود را توجه می‌دهد که ای مالک هرگز آداب و سنت پسندیده‌ی اجتماعی را طرد نکن، آدابی که پیشوایان این امت بدان عمل کرده‌اند و ملت مسلمان به آن خو گرفته و امور مردمان به آن اصلاح می‌شود.^۶ رفتار نیاکان در تربیت مؤثر است حتی اگر بر آن سفارش نکنند (وجدنا آبائنا) که همه‌ی این نیازها و بیم و هراس‌ها در تربیت و شکوفایی نیروهای نهفته‌ی فرد تأثیر شایانی دارد.

۴-۱. سنت‌های تربیت ساز

واژه‌ی سنت در لغت به معنای قانون، حکم، شیوه، راه و رسم است^۷ و در اصطلاح با توجه به موارد کاربردش دو معنا دارد:

۱. راه و رسم و شیوه‌ی رفتاری که استمرار داشته باشد و به همین معنا، قول، فعل و تقریر معصوم (علیهم السلام) که با روایات و احادیث در اختیار ما قرار گرفته سنت نامیده شده است.
۲. ضوابط و معیارهای رفتاری که تدبیر جهان هستی و اراده‌ی انسان بر اساس آن‌ها قرار داده شده است. سنت‌های الهی در عرصه‌ی تکوین و تدبیر است. به عنوان نمونه سنت‌هایی که در مورد انسان در جریان است و با تربیت و پرورش استعدادها و شؤون وجودی او در ارتباط وثیق و عمیق، و به معنای دقیق تربیت ساز است.

۶. قصص، ۳۸ و غافر، ۳۷، ۳۶.

۷. شعرا، ۲۵.

۸. زخرف، ۵۳-۵۱.

۹. یوسف، ۳۲.

۵. المیزان، ج ۶، ص ۱۱۷، ج ۳۱، قم، ۹۰.

۶. المعجم المفهرس الالفاظ، نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۸/۳۹/۵۳.

۳. آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی، فارسی، ص ۳۰۳.

عبارتند از: سنت هدایت، ابتلا به مصایب و شداید، ریزش برکات، امتحان، تفاوت، مکر، امداد، استیصال، استدراج، امهال، پیروزی حق بر باطل که به پاره ای از سنت های تربیت ساز اشاره ای گذرا داریم:

توجه به سنت ها از سوی شایستگان معصوم، و غیر معصوم، نقش سازندهی سنت های صحیح را می رساند که حضرت یوسف علیه السلام به سنت رایج مجازات دزد در میان قوم خود (کنعان) استناد می کند و بدان عمل می کند. «فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ»^۱

و مادر حضرت مریم (حنّه) به رسم نیاکان و پیشینیان به زعم پسر بودن نوزاد خود برای خدمت در پرستش گاه نذر معبود می نماید.^۲

بلقیس به رسم هدیه دادن برای آزمون اهداف دنیای داشتن کشور گشایان می کوشد تا رفتار سلیمان علیه السلام را بیازماید و با بصیرت و درایت تصمیم گیرد.^۳

و چه بسا ناشایستگان نیز در توجیه رفتار خود به این سنت ها اشاره دارند. آزر و قومش می گویند: "ما پدران خود را پرستش گران آن ها یافتیم^۴. بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می کردند^۵"

و مترفین و زعمای قوم و ناز پروردگان نیز به این اصل توجه دارند و خداوند در نقل قول ها بدان ها اشارت نموده است.^۶

۴-۲. سنت هدایت

خداوند حکیم منان به هر موجودی و مخلوقی عنایت دارد و آن را در مسیر کمال شایسته و بایسته اش هدایت کرده و هر پدیده را به گونه ای سامان داده که به سوی مقصدش کشیده می شود. هدایت الاهی سنتی عام و فراگیر است و همه موجودات جاندار و بی جان، جماد و نبات، انسان و حیوان و از کوچک ترین ذره تا بزرگ ترین کهکشان را شامل است.

خداوند در قرآن کریم از زبان موسی علیه السلام در برابر فرعون در آن موقعیت حساس نقل می کند که گفت:

"رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى"^۷ پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت کرده است.

علامه طباطبایی در تفسیر آیهی شریفه چنین آورده که هدایت الاهی نسبت به تمامی موجودات این است که هر یک را به تمام امکانات درخور وجود آن شیء مجهز ساخته تا به مطلوب و مقصودش برسد یعنی ساختار هر یک به گونه ای سامان یافته که به سوی هدف و مقصد و مقصودش کشیده می شود و این همه ی موجودات را شامل است.^۱

۴. یوسف، ۷۵.

۵. آل عمران، ۳۵.

۶. نمل، ۳۵.

۱. انبیاء، ۵۳.

۲. شعراء، ۷۴.

۳. زخرف ۲۲ و ۳۳، اعراف ۲۸، شعراء ۷۴، لقمان ۲۱، ابراهیم ۱۰ و مائده ۱۰۴.

۴. طه، ۵۰ و نیز اعلیٰ ۳.

اما سنت هدایت در مورد انسان که شئون وجودی اش گسترده و حوزه‌ی آگاهی هایش وسیع و سطح خواسته هایش متعالی است تا بدین جا خاتمه نمی‌پاید بلکه خداوند متعال برای تکمیل عنایت و هدایت خود در مورد آدمی از سویی بدو عقل، که حجت باطن است را ارزانی داشته تا به وسیله‌ی آن حقایق و دانستنی‌ها را بداند و خوب و بد را بازشناسد و راه درست را پیدا کند. خداوند در قرآن کریم در این باره می‌فرماید: "وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ" و هر دو راه (خیر و شر) را بدو نمودیم. و یا این که می‌فرماید:

"إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ" و ما راه را به انسان نشان دادیم.

و از سوی دیگر، برای هدایت و تربیت انسان، پیام بران را ارسال کرده است. و در قرآن کریم از این هدایت ویژه به عنوان سنت خداوندی یاد شده که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها جریان داشته است و برای هر امت پیام بری بوده است. در این باره قرآن کریم چنین می‌فرماید:

"وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ"^۳ و هیچ امتی نبوده مگر این که اندازکننده‌ای داشته است.

و یا این که می‌فرماید: "وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا"^۴ بی‌تردید در میان هر امتی پیام بری مبعوث ساختیم.

نتیجه این که سنت هدایت شیوه‌ی غیر قابل‌تغییر و استثنا ناپذیر است که به طور فراگیر و جهان شمول همه‌ی موجودات را فرا گرفته است. اما هدایت انسان و پرورش شئون وجودیش بر دو هدایت عام و خاص الهی استوار است. بنابراین سنت هدایت حضرت باری تعالی در مورد انسان به لحاظ ویژگی‌های او کامل‌تر و جامع‌تر است.

۴-۳. سنت ابتلا

ایجاد زمینه و فراهم آوردن شرایط پذیرش هدایت الهی از سوی انسان از سنت‌های حضرت باری تعالی است. خلاصه این که برای تربیت و رشد انسان و نیل او به سعادت دنیوی و اخروی، خداوند از هر وسیله، زمینه‌ی و تمهیدی استفاده می‌کند. آنان که هدایت انبیا را نمی‌پذیرند و زمینه پذیرش در آن‌ها نیست، خداوند زمینه‌ی هدایت آن‌ها را فراهم می‌آورد و آنان را به سختی‌ها، مشکلات و شداید مبتلا می‌سازد تا خود را باز یابند و به اندیشه فرو روند و قید و بندها را از پای خود بردارند و هدایت الهی را بپذیرا شوند. این شیوه‌ی رفتاری را ابتلا نامیده‌اند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: "وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ"^۵ و در هیچ شهری پیام بری نفرستادیم مگر آن که مردمش را به سختی و رنج دچار کردیم تا مگر به زاری در آیند.

امت‌های گذشته غالباً از هدایت انبیا سربر می‌تافتند و بر فسق و فجور خویش اصرار می‌ورزیدند و خود را از سعادت و کمال محروم می‌ساختند و از این رو در معرض سنت‌های خاص به صورت دفعی قرار می‌گرفتند. از جمله این که خدا آنان را به انواع عذاب‌ها و سختی‌ها و مشکلات مبتلا می‌ساخت تا به خود آیند و به راه مستقیم ره‌نمون

۱. المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ و نیز مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۱؛ تفسیر البرهان، ج ۳، ص ۷۶۵.

۲. انسان، ۳

۳. فاطر، ۲۴

۴. نحل / ۳۶ و نیز، یونس ۴۷ و ...

۵. اعراف، ۹۴

گردند و چنان چه این سنت در مورد آنان مؤثر واقع نمی شد آنان را به سنت مکر دچار می کرد و اگر این سنت مفید واقع نمی شد به سنت استدراج و نیز سنت های دیگر.

این سنت ها به صورت جمعی و در مورد امت محمد (صلی الله علیه و آله) وجود ندارد زیرا خداوند منان بر این امت منت گذارده و به برکت وجود نازنین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) عذاب جمعی را از این امت برداشته است و در قرآن کریم این امتنان بزرگ را چنین بازگو می کند:

"وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ"^۱ تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند.^۲

البته نکته فوق مربوط به عذاب های دفعی است اما باید این نکته نیز به درستی مورد توجه قرار گیرد که هر فردی و هر امتی که از صراط مستقیم انحراف داشته باشد بی تردید آسیب، نا بسامانی، فساد، خونریزی، ناامنی و اضطراب و تباهی فرد و جامعه را فرا می گیرد و رفته رفته فساد اخلاق، قساوت قلب و بی رحمی بر جامعه سایه می افکند؛ خداوند به موجب گناهان مردم بلایایی را بر آنان فرو می ریزد مانند این که دیگر آسمان بر آنان نمی بارد، قحطی، طوفان بنیان برانداز بی شماری اتفاق می افتد تا شاید انسان به خود آید.^۳ خداوند در قرآن کریم می فرماید:

"ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ"^۴ به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا سزای بعضی از آن چه که کرده اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردانده شوند.

در این آیه شریفه هشدار برای انسان که گناه عامل بلایای طبیعی و غیر طبیعی است.^۵ ناگفته پیداست نتیجه طبیعی و پی آمد قهری گناه و ظلم و طغیان دامن گیر سرکشان و طغیان گران نمی شود بلکه همه ی افراد جامعه را در بر می گیرد. ملت بنی اسرائیلی به علت ظلم و طغیان و استکبار گرفتار حیرانی، سرگردانی و آوارگی و بدبختی شد و این تنها ستم گران و طاغیان اسرائیلی نبودند که گرفتار این بلا شدند بلکه این بلا همه ی امت موسوی حتی خود موسی (علیه السلام) را فرا گرفت و او نیز همراه امتش مدت چهل سال سرگردان بیابان شدند.

۴-۴. ریزش برکات

از سنت های قطعی خداوند تلازم ایمان و عمل صالح با نزول برکات است. اگر مردم واقعاً به تعالیم دینی التزام عملی داشته باشند و به دستورهای باری تعالی عمل کنند و گرد گناه نگردند انواع برکات چون بارش و رویش فراوان، صحت و سلامتی و امنیت، آسایش و آرامش و رفاه، فراوانی طعام و غذا و میوه و ... بر آنان فرو می ریزد. آن چه درخور دقت است با توجه به نوع تلازم وجودی میان ایمان و عمل صالح و فرو ریختن برکات الهی است که در آیات شریفه ی قرآن کریم بدان اشارتی لطیف شده است. به عنوان نمونه:

۱. انفال، ۳۳

۲. المیزان، ج ۸ ص ۱۹۵ تا ۱۹۹؛ التبیان، ج ۵، ص ۱۱۲؛ نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۵۱؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۲۷

۳. همان

۴. روم، ۴۱

۵. المیزان، ج ۸ ص ۱۹۶ و ۱۹۷؛ مجمع البیان، ج ۸ ص ۴۸۰؛ التبیان، ج ۸ ص ۲۵۶؛ نور الثقلین ج ۴، ص ۱۹۰

"وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ." ^۱ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکات آسمان و زمین را برایشان می گشودیم.

در این آیه شریفه نزول برکات را نتیجه ایمان و تقوای مردمان دانسته است؛ و به تلازم وجودی میان نزول برکت و ایمان و تقوا اشارتی روشن دارد. البته این تلازم میان ایمان و تقوای جمعی و گروهی است، اما ایمان و تقوای فردی که برخی دارند و با فسق و کفر دیگران همراه است چنین اثری را ندارد. ^۲

"وَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا." ^۳ و اگر مردم در راه درست پایداری ورزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم.

وعده‌ی قرآن کریم این است که اگر جامعه‌ای بر اساس اصلاح و سداد و ایمان و تقوا استوار باشد و مردم به ارزش‌های معنوی و اخلاقی و واقعی تن دهند باران به موقع، رویش فراوان و مواهب الهی بسیار خواهد بود و رفاه و آسایش و معاش دنیای آن‌ها به راحتی تأمین خواهد شد. ^۴

"وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ." ^۵ و اگر آنان به تورات و انجیل و آن چه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است عمل می کردند قطعاً از بالای سرشان برکات آسمانی و از زیر پاهایشان از برکات زمینی برخوردار می شدند.

از این آیه شریفه به دست می آید که میان تقوا و عمل صالح و نزول برکات زمینی و آسمانی تلازم واقعی و حقیقی است و از این رو به امت اسلام مختص نیست بلکه در امت‌های پیشین نیز چنین بوده است.

البته پیداست اگر مردم نسبت به تعالیم دینی التزام عملی داشته باشند و در مسایل اقتصادی و معیشتی و در مناسبات تولید و توزیع و مصرف، عدالت و تقوا را رعایت کنند و بی تردید خیرات و برکات جامعه افزایش می‌یابد، اما آن چه در آیات شریفه گذشته بیان شد از این فراتر است و آن تلازم وجودی و اثر وضعی ایمان و تقوا، نزول برکات است.

۴-۵. امتحان

از سنت‌های قطعی خداوند که افراد و جوامع را از آن گریزی نیست و در تمامی امت‌ها و جوامع و برای هر فردی از آدمیان در طول اعصار و امصار و ملل و نحل گذشته وجود داشته و هم اینک نیز جریان دارد و در آینده هم وجود خواهد داشت سنت امتحان و آزمایش الهی است که در قرآن کریم به عنوان هدف خلقت انسان از آن یاد شده است. ^۶

سنت امتحان با تربیت و پرورش جامع و کامل و همه‌جانبه‌ی انسان پیوند وثیق و عمیق دارد و از آن‌جا که آدمی از خیرات و شرور، خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، لذات و آلام بسیار تأثیر می‌پذیرد، امتحان او نیز در همه‌ی این‌ها جریان دارد

^۱. اعراف، ۹۶.

^۲. المیزان، ج ۸، ص ۲۰۱.

^۳ جن، ۱۶۰.

^۴. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۳۹؛ التبیان، ج ۱۰، ص ۱۵۳، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۵۱.

^۵. مائده، ۶۶.

^۶. هود؛ ۷؛ ملک ۲.

توضیح این که امتحان الاهی در جان و مال و فرزند، و در مورد کام یابی ها، و در فقر و تنگ دستی، گرسنگی و تشنگی و سختی و ترس و کاهش مال و خسارت جان و ناخوشی ها این امتحان جریان دارد.

بی تردید آن گاه انسان رشد می یابد و به کمال نایل می آید که از برخی لذت ها و خوشی ها بگذرد و بر پاره ای از شرور و ناخوشی ها شکبیا باشد و در هر زمینه ای که پیش می آید خوب و بد و باید و نباید را تشخیص دهد و راه خوب را انتخاب کند و در عمل، خدا باوری و مجاهدت و صداقت خود را نمایان سازد. این جاست که بر اثر آزمایش مؤمنان واقعی از مدعیان دروغین ایمان و مجاهدان و صابران از آنان که لاف مجاهدت و متابعت دارند متمایز می شوند و خداوند در این صورت از مؤمنان و مجاهدان و صابران واقعی دست گیری ویژه می کند.

در قرآن کریم از امتحان و آزمایش الاهی به گستردگی تام سخن رفته و درباره ی اصل این سنت، تاریخچه، ضرورت، اهمیت، اهداف، ابزار و وسایل، زمینه ها و نتایج و ... آیات فراوانی وجود دارد که ما به دلیل اختصار تنها به یک آیه شریفه بسنده می کنیم:

"وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ."^۱ و قطعاً شما را به چیزی از قبیل ترس و گرسنگی، و کاهش در اموال و جان ها و محصولات می آزمایشیم.

۴-۶. استدراج

واژگان استدراج از ماده دَرَج اشتقاق یافته و به معنای به تدریج پیش رفتن، و به تدریج به پیش بردن است.^۲ و در فرهنگ و اصطلاح قرآنی به دو معنا به کار رفته؛ یکی این که به تدریج چیزی را پیچیدن و معنای دوم به تدریج چیزی را گرفتن و یا کسی را گرفتار ساختن است.^۳ سنت استدراج این است که چون اهل باطل و گناه، هدایت الاهی را نپذیرند و آیات الاهی را تکذیب کنند و از خوبی ها و ارزش ها سر بر تابند خداوند آنان را از رفاه مادی و آسایش و برخوردارای های دنیایی بسیار می بخشد تا دل بستگی شان به دنیا بیش تر و غرورشان افزون تر، و پرده های غفلت بر روی چشمان آن ها ضخیم تر و بی خبری آنان نسبت به حقایق هستی شدیدتر گردد و در مسیر طغیان بیش تر گام بردارند و بر کفر و کفران و ظلم و عصیان خود بیافزایند و استحقاق عذاب دردناک تری را پیدا کنند.

در قرآن کریم از این سنت عظیم چنین یاد می کند:

"وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ"^۴ "و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی دانند گریبان شان را خواهیم گرفت.

حضرت امیرالمؤمنین " علیه السلام " می فرماید:

"يا ابن آدم اذا رأيت ربك سبحانه يتابع عليك نعمة و أنت تعصيه فاحذره."^۱

۱. بقره ۱۵۵، و نیز هود ۷، کهف ۷، عنکبوت ۲، بقره ۲۱۴، آل عمران ۱۴۰ و ۱۸۶، انفال ۲۸، توبه ۱۶، یوسف ۱۰۹، انبیاء ۳۵، تغابن ۱۵، مائده ۴۸، انعام ۱۶۵.

۲. فرهنگ معاصر عربی، فارسی، آذرتاش، ص ۱۹۳

۳. المفردات، ص ۱۶۷

۴. اعراف ۱۸۲؛ قلم ۴۴ و ۴۵

ای پسر آدم هرگاه دیدی که خداوند پیاپی به تو نعمت می رساند در حالی که تو گناه می کنی از او بترس. و در همین ارتباط حضرت ختمی مرتبت پیام بر اعظم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

"إِذَا رَأَيْتَ اللَّهَ يُعْطِي عَلَى الْمَعَاصِي فَذَلِكَ إِسْتِدْرَاجٌ مِنْهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ...»^۲ هنگامی که بینی خداوند در برابر گناهان نعمت می بخشد بدان که مقدمه‌ی مجازات است و سپس آیه شریفه‌ی چهل و چهار انعام را تلاوت فرمود.

۴-۷. املا و امهال

از سنت‌های خداوند این است که در کیفر و مجازات اهل باطل و ستم کاران و گناه کاران هرگز عجله نمی کند بلکه به آن‌ها فرصت و مهلت می دهد تا برگردند. بی تردید، این املا و امهال مصالح حکیمانه‌ای را در بر دارد از جمله رحمت بی انتهای حضرت باری تعالی چنین ایجاب می کند و دیگر این که انسان موجودی است تأثیرپذیر و تربیت پذیر و چه بسا طاغیان و عاصیان در مدت امهال برگردند و ذریه‌ای صالح از خود باقی گذارند. البته پس از املا و امهال دیگر خداوند گریبان آنان را می گیرد و از این رو می فرماید:

"فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ"^۳ پس به کسانی که کافر شده بودند، مهلت دادم، آن‌گاه آنان را به کیفر گرفتم پس چگونه بود کیفر من؟ در آیه شریفه دیگری می فرماید:

و اگر خداوند مردم را به سزای ستم‌شان مؤاخذه می کرد جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت لیکن کیفر آنان را تا وقتی معین باز پس می اندازد و چون مدت شان سرآید لحظه‌ای آن‌را نمی توانند پس و پیش کنند.^۴

و چه بسا فرصت می دهد تا بر گناهان شان بیفزایند: «إِنَّمَا نُمَلِّئُ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا»^۵ انسان به هیچ وجه نباید از تربیت و هدایت محروم بماند و در صورتی که چنین باشد، خداوند برای هوشیار و بیدار ساختن انسان از سنت‌های مختلفی استفاده می کند و به وسیله‌ی ابتلا، امتحان، استدراج و امهال و نیز از طریق نزول پی در پی برکات در موقعیت ایمان و عمل صالح برای بازگشت انسان بهره می گیرد. چه زیباست که نظام تعلیم و تربیت اسلامی و مسؤولان تربیت و فرهنگ جامعه این سنت‌ها را در مقاطع مختلف آموزش و پرورش و در موقعیت‌های مختلف فرهنگی پیاده کنند.

ب: محیط انسانی

۱. وراثت: ژن، عامل وراثت از نیاکان و پدر و مادر است، که این ویژگی‌های ذاتی و زمینه‌ی آفرینش اثرگذار بوده و انسان در برابر آن‌ها مسؤولیتی ندارد. و انتخاب بهترین مادر (همسر) با نیاکانی پاک، وارسته، دارای باورها، ارزش‌ها و

^۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه‌ی ۲۵.

^۲. نورالتقلین، ج ۱، ص ۷۱۸ و ج ۲، ص ۱۰۶

^۳. رعد، ۳۲

^۴. نحل، ۶۱، اعراف، ۱۸۳، فاطر، ۴۵، شوری، ۳۰.

^۵. آل عمران، ۱۷۸.

گرایش‌های پسندیده، تأثیر به‌سزایی دارد که امام علی «علیه السلام» می‌فرماید: «روابط خود را با افراد با شخصیت و اصیل و خاندان‌های صالح و خوش سابقه برقرار ساز.»^۱

تنها مسؤولیت آدمی در مواردی است که با اراده و گرایش خود برمی‌گزیند و در برابر ویژگی‌های تحصیلی ناخودآگاه از محیط نیز، مسؤول پیراستن آن‌ها و آراستن خود به جنبه‌های مثبت است.

علامه رحمه الله علیه در تفسیر آیه‌ی «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا»^۲ می‌فرماید: خیانت و نفاق هر دو به یک معناست با این تفاوت که خیانت درباره‌ی نفاقی به کار می‌رود که در مورد عهد و امانت است و نفاق درباره‌ی خیانتی به کار می‌رود که در مورد دین بورزد و خیانت این همسران قطعاً جنسی نبوده است.^۳ نتیجه این که ژن وراثت اثر گذار بوده خویشاوندی و پیوند با پیام‌بران و شایستگان از بندگان خدا نیز هیچ سودی در نجات این‌ها نداشته است. و پسر نوح علیه السلام مثل اعلای این بحث است. هم چنین فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام که از همسران دیگر بودند جز حضرت یوسف علیه السلام و برادرش که وراثت از سوی مادر در کردار ایشان اثر گذار بوده و بستر مناسب نیز نتوانسته است در تغییر ویژگی‌های آنان کارگر باشد.

و درباره‌ی رشد و تربیت حضرت موسی و یوسف علیهما السلام و آسیه همسر فرعون در خاندان درباریان می‌توان دریافت به علت غلبه‌ی اثر گذاری ژن وراثت، نقش خانواده و بستر تربیت و محیط، بسیار کم رنگ جلوه کرده است. آری! در باغ لاله روید و در شوره خَس!

از این رو در بیانات پیام بر اسلام داریم می‌فرمایند: «أُنْظِرْ فِي أَيِّ شَيْءٍ تَضَعُ وَكِدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»^۴. بنگرید نطفه‌ی خودتان را در چه جای گاهی مستقر می‌سازید! که المنجمد واژه‌ی «عرق» را این سان معنی کرده است:

"الْعِرْقُ دَسَّاسٌ أَنْ الْأَخْلَاقَ الْأَبَاءُ تَتَّصِلُ إِلَى الْأَبْنَاءِ ..."^۵

عرق یعنی عامل وراثت: ژن!

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ» سجایای اخلاقی برهان پاکی وراثت و فضیلت ریشه‌ی خانوادگی است. و در جنگ‌جمل فرزندش محمد حنقیه علم دار لشکر بود. امام او را فرمان حمله داد. محمد حنقیه حمله کرد و دشمن با تیر و کمان و نیزه جلوی او را گرفت و او از پیش روی باز ماند. حضرت خود را به او رساند فرمود: «إِحْمِلْ بَيْنَ الْأَسِنَّةِ» از ضربات دشمن نترس حمله کن! باز قدری پیش رفت و باز ماند.

امام از ضعف فرزند آزرده شد نزدیک او آمد «فَضْرَبَهُ بِقَائِمِ سَيْفِهِ وَقَالَ اذْرِكْتَ عِرْقَ أُمَّكَ» این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده‌ای!

۱. نامه‌ی ۵۲ و ۵۳.

۲. تحریم، ۱۰.

۳. المیزان، ج ۱۹، ص ۵۷۶.

۴. المستطرف، ج ۲، ص ۷۷۶.

۵. المنجد ماده‌ی عرق

۶. قمی، شیخ عباس، تمه الممتهی ص ۱۷ و گفتار فلسفی، کودک، ص ۶۵.

۲. خانواده. آموزش گاه نخستین آدمی، خانواده و مربیان آن پدر و مادر و الگوهای رفتاری آن اعضای خانواده

است. رنگ پذیری ناخواسته‌ی کودکان در خانواده به حدّی است تا پایان عمر در ذهن و خاطره‌اش نقش می‌بندد و از اساسی‌ترین و دامنه‌دارترین آموزه‌هاست، از این رو امام شهیدان در برابر بیعت با یزید می‌فرماید: دامان‌های پاک که مرا پرورده این را بر من نمی‌پذیرد و نمی‌پسندد «وَحُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ»^۱ چون هر انسانی با فطرت خدایی و صبغه‌ی الهی متولد می‌شود (كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَی الْفِطْرَةِ)^۲ و تنها با راه‌نمایی والدین، به سوی آیین‌های گونه‌گون کشیده می‌شود. و امام علی «علیه السلام» در نقش تربیتی خانواده می‌فرماید: «حق فرزند بر پدر این است که او را نام نیک نهد و او را خوب تربیت کند و قرآن به او بیاموزد»^۳.

پیام بر اسلام در این باره می‌فرماید: سَمَّا هُمُ الْاَبْرَارَ لِاَنَّهُمْ بَرُّوا الْاَبَاءَ وَ الْاُمَّهَاتِ وَ الْاَبْنَاءِ كَمَا اَنَّ لِوَالِدَيْكَ عَلَيْكَ حَقًّا كَذَلِكَ لِوَلَدِكَ.^۴

خدا آن‌ها را ابرار نامید چون به والدین فرزندان خود احسان کردند چنان که پدر و مادر بر تو حق دارند فرزندان نیز حق دارند.

و نیز فرمودند: اَعِينُوا اَوْلَادَكُمْ بِالْبِرِّ... فرزندان مان را بر هر نیکوکار کمک کنید.^۵
امام صادق علیه السلام: "وَ تَجِبُ لِلْوَلَدِ عَلٰی ثَلَاثَ خِصَالٍ اِخْتِيَارِ لِوَالِدَتِهِ تَحْسِينُ اِسْمِهِ الْمُبَالِغَةُ فِي تَاْدِيْبِهِ"^۶ فرزند سه حق دارد بر پدر و مادر خوب انتخاب کردن. اسم خوب نهادن - جدّیت در تربیت او
امام علی علیه السلام: "حق الولد علی الوالد ان يحسن اسمه و يحسن ادبه و يعلمه القرآن"^۷. حق فرزند بر پدر این است که او را نام نیکو نهد، خوب تربیت کند، و او را قرآن بیاموزد.

پیام بر فرمودند: "اَكْرِمُوا اَوْلَادَكُمْ وَ اَحْسِنُوا اَدَابَهُمْ يُغْفَرْ لَكُمْ". فرزندان خود را نیکو تربیت کنید و آن‌ها را گرامی بدارید تا خدا شما را بیاموزد.^۸

خیرخواهی و تربیت نیکو و پرورش روح و جان فرزند از سوی پدر و مادر، بیان‌گر این نقش حسّاس است که در روش تربیتی و سعی و تلاش مربیان وارسته می‌بینیم:

نوح علیه السلام تا واپسین لحظات با تصور اهلیت فرزند خود، برای نجات او دست به دعا بر می‌دارد تا خبر می‌گیرد که اهلیت در تبعیت است نه پیوند و خویشاوندی!^۱ حضرت ابراهیم علیه السلام درخواست مقام امامت برای ذریه

۱. دخیل علی محمد علی - اثمننا (سیره الائمه لأئمتی عشر) - ج ۱، ص ۱۹۶. ج ۱۴۲۷ ق دارالکتب اسلامی، و مقتل الحسین، ابو مخنف لوط بن یحیی از دی، ۱۳۶۸ش

- مؤسسه وفا - قم

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۸۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۹.

۴. هبثی، مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۴۶.

۵. همان ص ۱۴۶

۶. تحف العقول، ص ۳۳۷

۷. نهج البلاغه، باب المختار، فی الحكم شماره ۳۳۹

۸. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۹۵.

اش می کند (وَمِنْ ذُرِّيَّتِي)! که پس از اسماعیل و اسحاق و یعقوب تا پیام بر اسلام که از نیای بیستم اوست (از نسل قصی ابن کلاب) و در دعا‌های آن حضرت برای ذریه اش داریم: «رب اجعلنی مقيم الصلوه و من ذریتي، رَبِّ هَبْ لِي مِنْ الصَّالِحِينَ، رَبِّ اجعل هذا البلد، امانا و اجنبنی و بنی ان نعبد الأَصْنَامَ» «فاجعل افئده من الناس تهوی اليهم و ارزقهم من الثمرات...»^۲

و حضرت اسماعیل " علیه السَّلَام " نیز در کنار پدر برای ذریه شان چنین می خواهند: " وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ " " رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ " ^۳

و دعای خیر مادر حضرت مریم، برای او و ذریه اش و نام گذاری نیکودر راستای ایفای این نقش خطیر است . «وَأِنِّي أُعِيدُهَا بَكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» «وَأِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ»^۴

و آرزوی حضرت زکریا برای داشتن ذریه ای طیب و پاکیزه و صالح مایه‌ی خوشنودی حق تعالی از این قرار است. دعای حضرت یعقوب " علیه السَّلَام " در حق فرزندان و توصیه به دین داری و اسلام گزینی ایشان پیش از مرگ و حساسیت مراقبت و فرمان تعقیب به خواهر موسی از سوی مادر و تأثیر تغذیه و حرمت .

شیر دایگان به کودک خود و راهنمایی و کفالت او از سوی خواهر تا بازگشت به آغوش مادر نشان از اهمیت نقش خانواده در تربیت دارد.

و حضرت سلیمان علیه السَّلَام پرورده‌ی پدری است چون داوود که مقام شکرش جای تأمل دارد، حضرت عیسی علیه السَّلَام پرورده‌ی دامان پاک مادری است به نام مریم عذرا که خود ثمره‌ی نیایش و تربیت مادری است چون حنه! همسر عمران.

و در سیره‌ی لقمان حکیم نیز این نقش بروز و ظهور جدی و پر رنگی دارد که توصیه ها و پندهای او به فرزندش در حوزه‌ی عقاید، اخلاق و احکام مورد عنایت حق تعالی بوده و اشارتی رفته در آیات ۱۹-۱۳ سوره‌ی لقمان.

و تلاش همه جانبه‌ی پدر و مادری باورمند که گرفتار فرزند ناخلفی شده اند با نهایت دقت و اهتمام به حقایق فطری به دین داری و ایمان او توجه می کنند و بیم و انداز می دهند تا دست از عناد بردارد «وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ»^۵.

و ایمانیان نیز از خدا می خواهند « رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا »^۶.
و یا اصلاح در ذریه شان را می خواهند از خدای سبحان «وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي»^۷.

۱. ن.ک به آیه ۴۶ سوره‌ی هود.

۲. ابراهیم، ۴۱-۳۵

۳. بقره، ۱۲۹

۴. بقره، ۱۲۸

۵. آل عمران، ۳۶

۶. بقره، ۱۳۲

۷. احقاف، ۱۷

۸. فرقان، ۷۴

و بهشتیان نیز به این رسالت و نقش خطیر خود در زندگی دنیایی اعتراف دارند و نجات از آتش دوزخ را نشان های از رحمت ایزدی و منت و ره آورد توجه به خانواده می دانند. «إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ، فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّيْنَا عَذَابَ السَّمُومِ».^۱

از این رو پیام بر اسلام تبیین حق فرزند بر پدر (و مادر) می فرماید: «مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ إِسْمَهُ وَيُحَسِّنَ آدَبَهُ»^۲ از جمله حقوق فرزند بر پدر و مادر این است که (کودک خود را) نیکو نام نهد و نیکو ادب کند. امام سجّاد علیه السّلام از خداوند متعال می خواهد تا او را در تربیت فرزندان یاری دهد: «أَعِنِّي عَلَى تَرْبِيَتِهِمْ وَ تَأْدِيبِهِمْ وَ بَرِّهِمْ»^۳

و شایستگی پدر و مادر بر اهتمام این امر می افزاید، چه بسا اثرگذاری آن را نیز افزایش دهد که از کلام امام صادق علیه السّلام این استفاده می شود که فرمودند «طوبی لمن کانت امه عقیفه»^۴ خوشا به حال کسی که مادرش پاک دامن باشد.

و یا پیام بر اسلام فرمودند: «ایاکم و خضراء الدّمن! قیل یا رسول الله و ما خضراء الدّمن؟ قال: المرأه الحسناء فی بیت السوء!» زن زیبایی که از خاندان بد و پلید بار آمده باشد. بیان حضرت به نقش تربیتی خانواده می پردازد که تا چه اندازه حیاتی و مهم است.

۳. آموزگار (مدرسه): آموزش های کودکی چون سنگ نبشته ای است که برای همیشه می ماند، از این رو، اخلاق و آداب و ... این دوره از سوی آموزگاران، استادان و محیط های آموزشی، کم تر از وراثت و محیط خانواده نیست و در زندگی نام داران که از دو فاکتور پیشین امتیازی نداشتند ولی با نقش مربی کار آزموده به توانمندی های لازم رسیده اند، برمی خوریم و پیام بران خود در نقش آموزگاران جامعه ی بشری بودند که امام علی «علیه السّلام» در این باره می فرماید: «من هم چون سایه ای به دنبال آموزگارم رسول خدا حرکت می کردم و آن بزرگوار هر روز نکته ی تازه ای از اخلاق نیک را برایم روشن می ساخت و فرمان می داد تا از او پیروی کنم»^۵ و ارسال رسل برای تعلیم، تهذیب و تزکیه بوده و بیان گفته های اینان از سوی خداوند در قرآن کریم از این جهت است.

در اهمیّت نقش آموزگاران تعلیم و تربیت همین بس که اشاره کنیم. نخستین معلم، ذات اقدس پروردگار عالمیان است: «عَلَّمَ الْقُرْآنَ»^۶، «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»^۷. و...^۸

۱. احقاف، ۱۵

۲. طور، ۲۸-۲۶

۳. نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۱۸، وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۱۱۵

۴. صحیفه ی سجّادیه، دعاؤه لولده

۵. بحار، ج ۲۳، ص ۷۹

۶. بحار، ج ۲۳، ص ۵۴

۷. نهج البلاغه، خطبه/۱۱۸/۱۱۹.

۸. الرحمن، ۲

۹. علق، ۴ و ۵

و در پرتو تعالیم الهی، فرستادگان حق تعالی به شایستگی در نقش مرّیان وارسته به تهذیب و تزکیه و تعلیم و تربیت مردمان برخاسته اند که به نقش معلمی پیام بران^۲ و هم چنین نقش تهذیب و تزکیه ی ایشان^۳ و به انذار و بشارت دهی ایشان^۴. اشارتی رفته روشن است، اهمّیت این نقش تعلیمی پیام بران در نزد پروردگار تا جایی است که به فرستادن این همه از بندگان مخلص و شایسته‌ی خود لطف نموده است و کتاب‌ها و شریعت‌ها فرو فرستاده تا در مکتب انبیا همگان به رشد و تعالی برسند و حجت بر همه تمام شود.

و ره آورد این آموزه‌ها و سعی مرّیان سخت کوش و بردبار خدایی همانا پرورش انسان‌های شایسته است که خدای متعال به روش و گفتار بسیاری از این شایستگان غیرمعصوم نیز توجّه نموده و نقل فرموده است. از جمله به نقش مربی‌ها توجّه داده مانند: پرورش حضرت مریم به دست توانای حضرت زکریای پیام بر (وَأَنْبَتَهَا زَكْرِيًّا نَبَاتًا حَسَنًا)^۵. یا عیسی و موسی علیه السّلام پرورده‌ی دامان، مادران خود به عنوان آموزگاران مکتب مهر خدایی هستند. یا حضرت موسی "علیه السّلام" برای رشد و فراگیری علوم در پی عالمی ربّانی (خضر علیه السّلام) روان می‌شود.^۶ و حضرت ابراهیم علیه السّلام این مقام تعلیم و تربیت را برای خود و ذریّه اش مسألت می‌نماید.^۷

۴. جامعه: محیط زندگی و مجموعه‌ی عواملی که فرد در آن زندگی و رشد می‌کند، اثرگذار است. علامه «رحمه الله علیه» می‌فرماید: «اگر علم نافع را کسب کردیم و کبر را از خود دور کردیم، انصاف در برابر حق را به دست آوردیم، آن گاه می‌توان گفت ما برای خضوع در برابر حق آمادگی داریم به شرطی که محیط هم اجازه بدهد، چون در اعمال آدمی مساعدت محیط هم دخالت عظیمی دارد...»^۸ و باید دقت شود مکان زندگی، مناسب انتخاب شود و در صورت بحرآن‌های عقیدتی، فکری و فرهنگی باید تن به هجرت داد که شماری از دعوت‌گران چون این کردند و در روز رستاخیز از سوی فرشتگان، به زیان کاران گرفتار آمده در کردار خویش گفته شود، آیا زمین خدا گسترده نبود؟ مهاجرت می‌کردید! «الم تَكُنْ اَرْضُ اللهِ وَاَسِعُهُ فِتْهَاجِرُوا فِيهَا»^۹ و امام «علیه السّلام» نیز در این باره می‌فرماید: «در شهرهای بزرگی که مرکز اجتماع مسلمانان است مسکن گزین و از جامعه‌هایی که اهل غفلت و ستم‌کاری در آن‌جا هستند و پیروان خدا در آن کم‌ترند پرهیز».^{۱۰}

در روایتی از علی علیه السّلام نقل شده که فرمود:

۱. ن.ک آیات بقره، ۳۱ و ۲۳۹، یوسف ۳۷ و ۱۰۱، نساء، ۱۱۳

۲. آیات ۴۸ و ۱۶۴ آل عمران و ۱۲۹ و ۱۵۱ بقره و جمعه ۲۰

۳. آیات ۱۰۳ توبه و ۱۵۱ بقره

۴. آیات: انعام، ۴۸ و ۵۱، یونس، ۲، ابراهیم، ۴۴، شعراء ۱۹۴ و ۲۱۴، نوح، ۱، احزاب، ۴۵، رعد، ۷، نازعات، ۴۵، کهف، ۵۶، فاطر، ۲۴ می‌توانید بنگرید.

۵. آل عمران، ۳۷

۶. کهف، ۶۶

۷. بقره، ۱۲۹

۸. المیزان، ج ۶، ص ۱۱۷، چ ۳۱، قم، ۹۰ دفتر تبلیغات.

۹. نساء، ۹۷

۱۰. نامه‌ی ۹/۱۰/۶۹.

إِذَا حَبَثَ الزَّمَانُ كَسَدَتِ الْفَضَائِلُ وَضُرَّتْ وَنَفَقَتِ الرَّذَائِلُ وَنَفَعَتْ.^۱

هرگاه محیط اجتماع آلوده و فاسد شد سجایای انسانی و فضائل اخلاقی بی رونق و زیان آور می شود و برعکس رذائل و ناپاکی در جامعه رایج و سودبخش می گردد.

جو فاسد اجتماعی و فضای آلوده ی روحی - روانی زمینه ی رشد اندیشه های متعالی را ضعیف و زمینه ی رشد اندیشه های پست را تقویت می کند.

"به همین جهت است که در اسلام و آموزه های دینی به اصلاح محیط اجتماعی اهتمام زیاد شده است و باز از این روست که سیاست هایی که می خواهند اندیشه های متعالی را در مردمی بکشند، زمینه های فساد اخلاقی و عملی آن ها را فراهم می کند و برای فراهم کردن این زمینه، محیط اجتماعی را با وسایلی که در اختیار دارند فاسد می نمایند."^۲

در کنار عوامل مؤثر در تربیت انسان ها، سزاست به نقش محیط و جامعه نیز به دقت نگریست تا جایی که باور برخی از جامعه شناسان که می گویند: «ما ندانسته ایم که در چه حدودی نفوذ عوامل روانی محیط می تواند زمینه های ارثی و ویژگی های سرشتی، ما را بر انگیزد یا آن را خفه کند. نباید انکار کرد که این عوامل نقش بزرگی را در سرنوشت هر فرد به عهده دارد.»^۳ و در سیره ی مربیان بزرگ بشری می بینیم برای مصون ماندن از تأثیرات ناهنجار جامعه، فاصله گیری از محیط ناسالم را سرلوحه ی خویش قرار داده اند و برای ادامه ی حرکت های اصلاحی خود از محیط ناسالم و نا امن تن به هجرت می دهند، حضرت ابراهیم علیه السلام کوچ می کند، موسی علیه السلام می گریزد و با کسب آمادگی و مساعد شدن شرایط محیط و اجتماع بر می گردد، پیام بر اسلام تن به مهاجرت می دهد و از شرایط جبر محیط فاصله می گیرد، لوط علیه السلام هجرت را می پسندد تا اقامت را. «إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى اللَّهِ» سر می دهد.

و کتمان و تقيه ی ایمان، و باور خدایی از سوی مؤمن آل فرعون و آل یاسین (حز قیل و حیب نجار) نیز گویای این شرایط خفقان جامعه است. اصحاب کهف برای شکستن حصار تقیدات جامعه قیام می کنند به طور گروهی تا دین ستیزی حاکمان غفلت زده و پیروان گم راه را صلا دهند و با فاصله گیری از محیط ناسالم می کوشند تا باور خدایی خویش را حفظ نمایند.

آسیه همسر فرعون و جریان زندگی او و تربیت موسی علیه السلام و جنایت نسل کشی و همه حکایت از شرایط جامعه ی ناپاک دارد. ایمان جادوگران بدون اجازه ی فرعون و تهدید و تطمیع آن ها، گواه دیگری است بر اثر گذاری شرایط جامعه بر تربیت دینی مردمان یا حق گریزی آنان!

۵. هم سایگان: تداوم زندگی اجتماعی، بدون رابطه با هم سایه ها نمی شود. هم سایه، نه تنها دارای حقوق انسانی و الهی است که در مناجات شبانه ی حضرت زهرا علیها السلام به نقل از سبط اکبرش امام حسن مجتبی علیه السلام داریم

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۰.

۲. مطهری، مرتضی، علل گرایش به مادی گری، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۳. کارل، الکسیس، انسان موجود ناشناخته، ص ۲۴۷.

«الجارُّ ثُمَّ الدَّارُ» بلکه از نظر اثرگذاری‌های تربیتی از عوامل اجتماعی به حساب می‌آید، بنابراین در خرید خانه و انتخاب هم‌سایه دقت داشتن ضروری است، امام «علیه‌السلام» می‌فرماید: «سَلَّ عَنِ الرَّفِيقِ قَبْلَ الطَّرِيقِ وَ عَنِ الْجَارِ قَبْلَ الدَّارِ»^۱ با توجه به توصیه‌ی خداوند به نیکی درباره‌ی هم‌سایه در کنار احسان پدر و مادر: «وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ»^۲ و هم چنین به هم‌سایه‌ی نزدیک و دور و هم سفر و مصاحب نیکی کنید. و تحدید هم‌سایه از سوی پیام بر اسلام که فرمودند: بین خانه‌ی او چهل ذراع باشد. یعنی تحدید به چهل خانه! و ابن صالح از ابی العباس روایت کرده که گفته در تفسیر آیه‌ی مزبور که این دو هم‌سایه‌های نزدیک و دوری است که با تو خویشاوندی ندارند و منظور از "صاحب بالجنب" هم سفر است.^۳ پس در زندگی اجتماعی هم‌سویی هم‌سایه، می‌تواند به هم‌وار شدن راه تکلیف و رشد و تربیت بیانجامد از این رو در آموزه‌های دینی، در آغاز به پند و اندرز، اطعام، انفاق، نیکی و احسان، دعا، امر به معروف و نهی از منکر، پس از خود و خویشان، او را بر ما حقی است و مقدم شمردنش بر سایر گروه‌های اجتماعی دارای اهمیت!

۶. دوستان: یاران، هم‌بازی‌ها، هم‌کلاسی‌ها، الگوهای رفتاری مؤثری هستند که نقش آن‌ها بسی حساس است، از حضرت ابوالحسن علیه‌السلام سؤال شد بهترین زندگی کدام است: فرمود: وسعت منزل و کثرت دوستان.^۴ سئل عن افضل عیش الدنيا؟ فقال: سعة المنزل و کثرة المحبین.

امام جواد علیه‌السلام می‌فرماید: ایاک و مصاحبه‌الشریر فانه کالسيف المساول یحسین منظره و یقبح اثره. از مصاحبت فرد شرور پرهیز زیرا او مانند شمشیر برنده است ظاهری زیبا و آثاری بد دارد.^۵ امام علی علیه‌السلام: همه‌ی بدی‌ها در دو چیز جمع شده: افشای راز و دوستی با اشرار «جمع الشرفی الاذاعه و مؤاخاه الاشرار»^۶.

پیام بر فرمود: انسان بر دین و روش دوستش پرورش خواهد یافت پس دقت کنید با چه کسی دوست می‌شوید: المرء علی دین خلیله و قرینه فلینظر احدکم من یخالل^۷.

امام علی علیه‌السلام به فرزندش امام حسن علیه‌السلام می‌فرماید: با افراد خوب و نیک رفتار نزدیکی کن تا از آنان شوی و از افراد شرور دوری کن تا از آنان نشوی «قارن اهل الخیر تکن منهم و باین اهل الشر تبین عنهم»^۸.

بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری کودکان و انحراف آن‌ها در بزرگسالی به نقش دوستان برمی‌گردد که به قول سعدی: پسر نوح با بدان بنشست، خاندان نبوتش گم شد. کمال هم‌نشین اثرگذار است. از این رو، در آیات قرآن کریم

۱. نامه ۱۱۵/۳۱ و ۱۱۴.

۲. نساء ۳۶

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص، حدیث ۱۳۰

۴. بحار ج ۴، ص ۲۷۸

۵. بحار، ج ۷۴، ص ۱۹۸

۶. همان، ص ۱۷۸

۷. کافی ج ۲، ص ۳۷۵ و همان ص ۱۹۲

۸. بحار، ج ۷۴، ص ۱۸۸

از پیروی و همراهی برخی انسان ها نهی شده (وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ)^۱ «وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»^۲ «فَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ»^۳ «وَلَا تُطِيعُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ»^۴ «فَلَا تُطِيعُ الْمُكَدِّبِينَ»^۵ «وَلَا تُطِيعُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا»^۶ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»^۷ یارگیری و پیروی کفار همان و برگشت از دین و گرفتار زیان شدن همان! و امام «علیه السلام» نیز از دوستی با احمق، بخیل و مال پرست و بزه کار و فاسد و دروغ گو و ... باز می دارد و پروا می دهد.^۸

و اظهارانده و پشیمانی دوزخیان گویای این حقیقت و اثر است که ای کاش فلانی را به دوستی بر نمی گزیدیم: «یا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ»^۹.

نقش تربیتی دوستان و اثرگذاری آن ها به عنوان الگوهای رفتاری قابل اعتماد و در دست رس افراد تا جایی است که نقش خانواده، جامعه و مرییان را کم رنگ می سازد که در رفتار پسر نوح با پیروی از ناشایستگان از اهلیت افتاد و از پیروی رسول حق بازماند و پیوند با پیام بر خدا نیز او را سودی نبخشید!

و در بیان حال دوزخیان به هنگام عرضه به آتش (ادْوِقُوا عَلَى النَّارِ) می بینیم دوستان هم دیگر را متهم می سازند و درخواست عذاب بیش تر می نمایند، که این ها بودند، ما را گم راه نمودند.^{۱۰}

و برخی دوستان در آن روز دشمن یک دیگر می گردند. «الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^{۱۱}. و سراغ گیرند از دوستان خود که مورد سرزنش قرار می دادند به خاطر باورمندی شان به معاد و شکرگزاری از این که با او هم دست و هم داستان نشده است.^{۱۲}

و در این باره پیام بر فرمود: بهترین هم نشینان کسانی هستند که دیدارشان تو را به یاد خدا اندازد، سخن های شان بر علم تو بیافزاید و کردارشان تو را به سوی آخرت ترغیب کند.^{۱۳}

۷. پندگویان: عالمان، نصیحت گران و خیرخواهان ژرف اندیش در متن جامعه‌ی دینی از روی نظارت بر رفتار دین

داران و کاستی ها و ناراستی ها، احساس مسئولیت نموده و هر از گاهی بر حسب شرایط و زمینه‌های فراهم آمده، زبان به

۱. قلم، ۱۰۱۲.

۲. کهف، ۲۸.

۳. فرقان، ۵۲.

۴. احزاب، ۴۸.

۵. قلم، ۸.

۶. انسان، ۲۴.

۷. آل عمران، ۱۴۹.

۸. حکمت، ۲/۳/۴/۳۸.

۹. فرقان ۲۸، ۲۹.

۱۰. اعراف، ۳۸.

۱۱. زخرف، ۶۷.

۱۲. صافات، ۶۰-۵۱.

۱۳. وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۴۱۲.

پند می‌کشایند شاید باورمندان را سودی بخشد و این گروه از واعظان، دعوت‌گران و ... در میان گروه‌های مختلف اثرگذارند و روی تافتن از نصایح این‌ها مایه‌ی اندوه ناگوار خواهد بود که امام «علیه السلام» در پندی می‌فرماید: «فإنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجْرَبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ وَ تُعَقِّبُ النَّدَامَةَ» رسولان حق که برای بشارت و انداز آمدند ره آوردش در این نکته است. امام علی علیه السلام: پندی که گوش‌ی آن را بیرون نمی‌افکند و هیچ سودی با آن برابری نمی‌کند پندی است که زبان گفتار از آن خاموش و زبان کردار بدان گویا باشد.. "انَّ الْوَعظَ الَّذِي لَا يَمَحُه سَمْعٌ و لَا يَعْدِلُهُ نَفْعٌ مَا سَكَتَ عَنْهُ لِسَانُ الْقَوْلِ وَ نَطَقَ بِهِ لِسَانُ الْفِعْلِ"^۱.

امام صادق "علیه السلام": "انَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمِرَاوُ عَنِ الصَّفَا ... "هرگاه عالم به علم خود عمل نکند موعظه اش زایل می‌شود چنان که باران از جای صاف می‌لغزد.^۲

نقش علما و دانشمندان و رهبران فکری هر جامعه در تعلیم و تربیت و رشد و تعالی انسان‌ها و هدایت شان به سوی کمالات انسانی و اخلاقی، بسیار مؤثر و کارآمد است.

اما مصیبت از زمانی آغاز می‌شود که همین علما به خاطر هوس پرستی و گرایش آرایه‌های دنیا، سرمایه‌های گران‌بهای علم خود را در خدمت اهداف مادی و شیطانی به کار گیرند و از علم به عنوان ابزاری برای پیش‌برد منافع پست و خواهش‌های نفسانی خود و نزدیکی به کانون‌های قدرت بهره‌جویند.

گم‌راهی علما هم چون آسیب‌دیدن کشتی است که هم کشتیبان و هم راکبان آن را به هلاکت می‌رسانند.^۳ از پیام بر اسلام صلی الله و علیه و آله پرسیدند: بدترین مردم چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: «علما هنگامی که فاسد شوند».^۴

و هنگامی که از امیرمؤمنان علی علیه السلام سؤال شد: بهترین مردم بعد از ائمه‌ی هدی کیان‌اند؟ فرمود: علما هنگامی که صالح باشند. و چون سؤال شد بدترین مردم بعد از ابلیس و فرعون و نمرود کیان‌اند؟ فرمود: علما آن زمان که فاسد شوند و به نشر اباطیل و به کتمان حقایق روی آورند.^۵

پیام بران خود از بزرگ‌ترین پندگویان بودند و در معرفی خود به مردمان عصر خویش گفتند: «وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ».^۶ «نَصَحْتُ لَكُمْ»^۷. و در سرزنش مردمان و علت روی گردانی ایشان از آموزه‌های الهی و دعوت‌گران حق فرمودند: و اما شما پندگویان را دوست نمی‌دارید «وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»^۸.

۱. خطبه‌ی ۲/۳۵

۲. غرر فصل ۹ شماره ۱۶۲

۳. بحار، ج ۲، ص ۳۹

۴. قال علی علیه السلام: زَكَتِ الْعَالِمِ كَانْكَسَارِ السَّفِينَةِ تَغْرِقُ وَ تَغْرِقُ، بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۸.

۵. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۸.

۶. همان، ج ۳، ص ۸۹

۷. اعراف، ۶۸

۸. اعراف، ۷۹

۹. اعراف، ۷۹

«لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ»^۱.

پس از فرستادگان حق تعالی در نقش خیرخواهانی که به پند و موعظه پرداختند. آن هایی که پذیرفتند و شنیدند اندر زهای خدایی ایشان را، در همین راستا به پندگویی مبادرت ورزیدند، آن مردی که از دور آمد و خود را از خیرخواهان خواند و اراده‌ی درباریان فرعون را مبنی بر کشتن موسی به اطلاع وی رسانید و راه چاره را گریز از شهر دانست. «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى رَجُلٌ»^۲

یا مؤمن آل یاسین (حبیب نجار) از دورترین نقطه‌ی شهر آمد و در قالب پندی گران سنگ به مردمان جامعه‌ی خود گفت: رسولان را پیروی نمایید^۳. و برهان اقامه کرد که این ها مزدی برای رسالت خود از شما نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. و سپس از علت بندگی خود می‌گوید^۴. و حتی پس از مرگ نیز پندگویی اش را ادامه می‌دهد می‌فرماید: «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^۵

و مؤمن آل فرعون (حزقیل) نیز در قالب پند و اندرز، درباریان را از کشتن موسی علیه السلام باز می‌دارد^۶ و مردم را انداز می‌دهد و از عذاب های وارده بر قوم نوح و عاد و ثمود پروا می‌دهد و به معاد فرا می‌خواند^۷ و به پیروی خود که همانا پیروی موسی است فرا می‌خواند^۸.

و آن خردمند و میانه رو تر اصحاب بستان با کمی سن و سال، قوم خود را پند می‌گوید: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ كَوْلًا تُسَبِّحُونَ؟»^۹. به شما نگفتم! چرا خدای را تنزیه نمی‌کنید! و اراده‌ی او را غالب نمی‌دانید؟! و خود را مستقل می‌دانید!

و یا مردانی از اولیاء الله از قوم موسی علیه السلام (یوشع ابن نون و طالب ابن یوفنا) دو تن از ۱۲ نقیب بنی اسرائیل در ترغیب مردمان بر ورود به شهر و رسیدن به پیروزی در پرتو توکل به خدا در پندی چنین گفتند: «ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلْ وَأِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^{۱۰}.

و یکی از اصحاب کهف پس از بیداری در گفت و گویی به راهیان شهر جهت خرید و تهیه‌ی طعام می‌گوید: مراقب باشید که بر حال شما آگاهی نیابند در این صورت شما را سنگ باران خواهند کرد و بر آیین خود بر خواهند گرداند و هرگز روی رستگاری نخواهید دید^{۱۱}.

۱. هود، ۳۴

۲. قصص، ۲۰

۳. یس، ۲۰

۴. یس، ۲۱

۵. یس، ۲۶-۲۷

۶. غافر، ۲۸ و ۲۹

۷. غافر، ۳۰ و ۳۱

۸. غافر، ۴۰

۹. قلم، ۲۸

۱۰. مائده، ۲۳

۱۱. کهف، ۲۰

و ناصحان بنی اسرائیل در برابر اعتراض به نهی از منکر گروهی از ایشان می گویند: پندمای عذری باشد در پیشگاه پروردگارتان و امید که پرهیزکار باشید^۱.

و باورمندی به دوست مشرک و مغرور خود که متکی به خود و ستم گر خویش بود در قالب پندی به صورت استفهام انکاری می گوید: "آیا اظهار استقلال می کنی؟ و خدایی را که تو را از خاک سپس نطفه آفرید و به صورت مردی در آورد کفر می ورزی؟"^۲

و شایستگی از قوم به قارون پندی دادند که خیلی مسرور و شادمان مباش که خداوند شادمانان را دوست نمی دارد و در آن چه خدای به تو داده سرای آخرت را بطلب^۳.

و دانشمندی مردمش را گفت: "وای بر شما! پاداش خداوند بهتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و کردار شایسته انجام می دهند"^۴.

هابیل در پندی به برادر سوگند خورده به قتل او، یادآور می شود که شرط پذیرش هر کار نیکی در آستان ربوبی تقواست تا شاید در روح و جاننش کارگرافتد «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۵.

۸. الگوهای رفتاری: انسان علاوه بر تربیت پذیری، الگوپذیر هم بوده تا جایی که خداوند متعال برای تربیت بشر، اراده فرموده تا آنان، از الگوهای رفتاری موفق (پیامبران) پیروی نمایند و سرمشق خویش قرار دهند و یکی از راههای انتقال ارزشها نیز همین اصل ارائه الگوست که مورد عنایت حق تعالی بوده است.

و هر فردی از کودکی چشم به الگوهای مورد نظر خود می دوزد، از پدر و مادر، اعضای خانواده، آموزگار، دوستان، بازیگران عرصه ورزش، هنر، سینما، سیاست و چهره های موفق علمی و فرهنگی و ... در نزد بسیاری از مردمان اهمیت ویژه ای دارد. حتی در گفتار، کردار، پوشش، نگارش، گویش و ... از کسی و جایی الگو گرفته و شخصیتی همه جانبه و ترکیبی دارد.

نقش الگوهای رفتاری در تربیت برای تقویت روح امید و مجسم دیدن آرمان های متعالی و آموزه های الهی در وجود انسانی به کمال رسیده است که از امتناع به امکان رساندن است. ره آورد رفتارهای شایسته در تبلور انسان کامل است که در دست رس پیروی قرار دارد.

از این رو خداوند فرمان به پیروی از شایستگان و الگوهای رفتاری می دهد، «لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة»^۶ و از آدمیان می جوید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»^۷. آیا کسی که هدایت

۱. اعراف، ۱۶۴

۲. کهف، ۳۸ و ۳۷

۳. قصص، ۷۷ و ۷۶

۴. قصص، ۸۰

۵. مائده، ۲۷

۶. قاسمی، احمد، استادان بزرگ تعلیم و تربیت، مورس شاورده، یونسکو، فرانکلین، تهران، ۱۳۵۱

۷. احزاب، ۳۳

۸. یونس، ۳۵

یافته سزاوار تر است به پیروی یا آن که هدایت نمی شود؟ از این رو پیام برانی چون نوح، هود، صالح، لوط، شعیب، هارون و عیسی علیهم السلام فرمودند: "وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا". از خدا پروا نمایید و مرا پیروی کنید^۱.

و حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان الگوی رفتاری اعلام می دارد که هر که از من پیروی کند از من است. «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ»^۲ «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»^۳.

و نشان می دهد بیان حضرت ابراهیم "علیه السلام" که پیروی اهلیت می آورد نه پیوند و خویشاوندی، هم چنان که در بیان خداوند نسبت به درخواست نجات حضرت نوح علیه السلام درباره‌ی فرزندش دیدیم و یا این که طالوت در بیان خود دارد: هر که از آن مجرای آب ننوشد از من است و هر که بنوشد از من نیست^۴. و پیروی بدون چون و چرا و اما و اگر پسندیده است. آن گونه که خضر با موسی علیهما السلام

و عده نهاد «قَالَ فَإِنْ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا»^۵.

و در سیره‌ی شایستگان غیر معصوم نیز می بینیم به پیروی از الگوهای رفتاری اشاراتی شده است. مؤمن آل یاسین با اقامه‌ی دلیل بر پیروی رسولان فرمان می دهد «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ»^۶. و برای پیروی، ویژگی‌های آن‌ها را یادآور می شود^۷.

مؤمن آل فرعون دعوت به پیروی از خود می کند و می گوید پیروی از من پیروی از موسی است. «يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۸.

از امتیازات حواریون که خداوند بدون اشاره فرموده و به رخ عالمیان کشیده، ایمان و پیروی آن هاست. از الگوی موفق‌ی چون عیسی علیه السلام «وَاتَّبِعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»^۹

و بلقیس با همه‌ی شکوه و قدرت و سلطنت با دور اندیشی و فطرت سلیم از حق و رسول خدا پیروی می کند و تسلیم خدا می شود. «وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۰}

ناباوران نیز در آن سرای از عدم پیروی خود از الگوهای رفتاری و پیام بران در کمال شگفتی می گویند و اقرار و اعتراف به سرکشی خود می کنند و در پاسخ به فرشتگان نگاه بان دوزخ: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ» گویند: «قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا»^{۱۱}. چرا! ما بر ضد خود گواهی می دهیم.

۱. نوح ۳۰، شعراء ۱۱۰، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۴، طه ۹۰، زخرف ۶۳، آل عمران، ۵۰

۲. ممتحنه، ۳۶

۳. ابراهیم ۳۶

۴. بقره، ۲۴۹

۵. کهف، ۷۰

۶. یس، ۲۰

۷. یس، ۲۳ و ۲۲ و ۲۱

۸. غافر، ۳۸

۹. آل عمران، ۵۳

۱۰. نمل، ۴۴

۱۱. انعام، ۱۳۱

و چه بسا بهانه تراشی نموده و یک دیگر را متهم می سازند که این ها، به عنوان الگوهای رفتاری ما را گم راه کردند.^۱ و گاهی از در انکار و بهانه جویی می پرسند. چرا رسولی سوی ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی نمایم و از ایمانیان باشیم؟^۲

و برخی به بهره گیری و پیروی از شیطان و یک دیگر زبان به اعتراف می گشایند.^۳
و می خواهند از خداوند تا اجل شان را تأخیر اندازد تا از پیام آوران او پیروی نمایند.
«رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ»^۴
و شماری به سران و بزرگان قوم خود گویند: اگر شما نبودید هر آینه ما مؤمن بودیم.^۵
و یا در پی آرزوی نشدنی اظهار دارند: ای کاش با پیام بر، راهی پیش می گرفتیم؟!^۶

۹. حکومت و رهبری: نقش حاکم در جامعه از دو جهت مورد ارزیابی قرار می گیرد، نخست، وظیفه دارد مردمان را تربیت کند و از آموزش و خیرخواهی آنان دریغ نرزد، سپس به عنوان الگوی رفتاری مطرح است، گفتار، کردار، باور و اندیشه و آرمان او، در نزد مردمان قابل پیروی!

از این رو گفته اند، شباهت مردمان در اخلاق و... به حاکمان خود بیش از همسانی ایشان به پدران شان است، یعنی غلبه ی رنگ الگوپذیری بر ژنتیک و وراثت! و امام «علیه السلام» در حق مردم بر حاکم می فرماید: «فَأَمَّا حَقَّكُمْ عَلَىٰ فَالْصِّحَّةُ لَكُمْ... و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تأدیبتکم کیما تعلموا»^۷ و امام علی علیه السلام می فرماید:

فَلَيْسَتْ تُصْلِحُ الرَّعِيَةَ إِلَّا بِاصْلَاحِ الْوَلَاةِ^۸. مردم اصلاح نمی کردند جز آن که زمام داران آن ها اصلاح کردند.

"آری، برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب و تحوّل همه جانبه باید مردم داران فساد و پیشوایان کفر شروع کرد. از آن ها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آن هایی که تمام سازمان های تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه ی خود گرفته اند که اگر آن ها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند، می توان به نجات جامعه امیدوار بود و گرنه هرگونه اصلاحی بشود، سطحی و موقتی و گذراست"^۹

۱. اعراف، ۳۸

۲. قصص، ۴۷

۳. انعام، ۱۲۸.

۴. ابراهیم، ۶.

۵. سباء، ۳۱.

۶. فرقان، ۲۷.

۷. خطبه ی ۹/۳۴

۸. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۹. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

و هم چنین سفارش می کند که نگذارید رهبری جامعه به دست ناهلان ناشایستگان بیافتد که فرد و جامعه را به تباهی می کشاند.^۱ و چه زیبا اشاره دارد به این حقیقت که: گم راهی رهبر و پیش رو هلاکت رهروان را در پی درد. (ضلال الدلیل هلاک المستدل).^۲

و پیام بران در این نقش کوشیده اند و حکایت و روایت خدا از ایشان برای شناساندن این نقش رهبری آنان است و به گفته ی آنان استناد نموده و هم چنین زعمای قوم در نقطه ی مقابل. پیام بر: "لَمَا بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَاذَ ابْنِ جَبَلٍ إِلَى الْيَمَنِ وَصَّاهُ فَقَالَ: يَا مَعَاذُ: عَلَّمَهُم كِتَابَ اللَّهِ وَ أَحْسَنَ أَدَبَهُمْ عَلَى الْأَخْلَاقِ الصَّالِحَةِ".^۳

هنگامی که پیام بر معاذ بن جبل را به سوی یمن گسیل می داشت او را سفارش کرد پس او را گفت: ای معاذ! بر مردمان کتاب خدا را بیاموز و نیکوتر تربیت و ادب شان کن بر خلق و خواهی شایسته.

پیام بران برای اجرای عدل و داد و اصلاح و تربیت مردمان کوشیدند تا به تشکیل حکومت دادگری توفیق یابند. از جمله ی آن ها به داوری میان مردمان حضرت داوود و ملک عظیم حضرت سلیمان در هدایت مردمان می توان اشاره کرد که با مدیریت، رهبری و سازمان دهی توانستند ملکه و مردم سرزمین سبا را به یکتا پرستی فرا خوانند. و در نقش اثرگذار حکومت در تربیت مردمان، به رفتار خردمندانه و دوراندیش ملکه ی سبا اشاره می کنیم که با درایت و هدایت نیکوی قوم و سران جامعه، آن ها را به زندگی سعادت مندی در پرتو توحید رساند.

و حضرت موسی علیه السلام برای اجرای این نقش سازنده از فرعون می خواهد تا بنی اسرائیل را با وی همراه سازد «أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ» بندگان خدا را به من تسلیم کنید و به من بسپارید.^۴

این که موسی علیه السلام در درجه ی اول به سوی فرعون و ملأ و اطرافیان او مبعوث می گردد نشان می دهد یکی از برنامه های موسی نجات بنی اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و استخلاص آن ها از سرزمین مصر بود، و این امر بدون گفت و گو و پنجه در پنجه ی فرعون افکندن امکان پذیر نبود، هم چنین نشان گر آن است که مفسد اجتماعی و انحراف های محیط، تنها با اصطلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد، بلکه باید سردم داران جامعه و آن ها که نبض سیاست و اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند، در درجه ی اول اصلاح گردند تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم گردد.^۵

هم چنین خداوند از مبعوث شدن موسی علیه السلام به سوی سه کانون مهم فساد سخن به میان می آورد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ»^۶. جالب آن که هر یک از این افراد مظهر و نماد چیزی بودند:

۱. نامه ی ۹/۸/۶۲

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۴۶۱.

۳. تحف العقول، ص ۲۶

۴. دخان، ۱۸

۵. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۸۰.

۶. مؤمن، ۲۳ و ۲۴.

«فرعون» نماد طغیان و سرکشی و حاکمیت ظلم و جور، «هامان» مظهر شیطنت و طرح های شیطانی و «قارون» مظهر ثروت مند یاغی و استثمارگر که برای حفظ ثروت خویش از هیچ کاری ابا نداشت.

بدین ترتیب موسی علیه السلام مأمور بود به ظلم حاکمان بی دادگر و شیطنت سیاست مداران خائن و تعدی ثروت مندان مستکبر - و یا به تعبیر روشن تر مثلث شوم زر و زور و تزویر - پایان دهد و جامعه ای بر اساس عدالت و داد از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بسازد.^۱

و نقش حضرت یوسف علیه السلام در حکومت وقت مصر در پرتو علم و قدرت و امانت داری چه نیکو توانست بر مشکلات اقتصادی و زندگی اجتماعی مردم فایق آید و از بحران و انحطاط عقیدتی نیز برهاند. و رفتار دد منشانه‌ی دولت مردان متکی به زور و زر گذشته و حال جهان نیز در جهت تخریب شخصیت اصلاح گران و رهبران حرکت ها و جنبش های اصلاحی و تهدید و تبعید و قتل و انزوای آنان بر این است تا مردمان در آرا و باور باطل شان بمانند و خطری بر قدرت آنان نداشته باشند.

به گفته ی سید قطب:

در هر جامعه ای که مشکل حکومت و سلطنت کافر (و ظالم) وجود دارد، منکر اساسی خود آن حاکم است که ام الخبائث است و قبل از هر منکر جزئی باید به این منکر پرداخت. در غیر این صورت تلاش صالحان و اصلاح گران در مقابله با منکرات دیگر به هدر خواهد رفت و نتیجه بخش نخواهد بود.^۲

ویژگی های مرییان (در پرتو آیات نقل قول و گفته های خودشان)

باتوجه به این که هدف از آفرینش انسان، کسب معرفت^۳ و بندگی^۴ است *اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا^۵* (و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون)^۶.

از آغاز آفرینش آدم، به آموزش او پرداخت «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»^۷ و در پرتو پرورش به شایستگی رساند و مسجود فرشتگان قرار داد و در راستای این هدف مقدس و حکیمانه، کوشید تا آموزه های تربیتی جامع را فراخور همه ی انسان ها بر پایه ی فطرت خدایی آن ها فرو فرستد و از زبان صدق دعوت گران وارسته و مخلص خود بر مردمان عرضه دارد تا در رسیدن به اهداف کمال جویی، سعادت و مقام عبودیت، همگان را دست گیری نمایند و یاری گر باشند. هدف از آموزه های الهی و گسیل داشتن مرییان شایسته و الگوهای رفتاری خدایی به سوی انسان ها، تعلیم و تربیت و پاک سازی روح و جان و آراستن به آرایه های اخلاقی و تجلی انوار خدایی در آینه ی وجود است و این برنامه تنها تز نبود که عمل بود! و پرورش یافتگان وارسته و جامعه های دینی و ... گواه این حقیقت اند؛ و بسی در ایجاد شهر نیکان

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۷۶.

۲. قطب، سید محمد، تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۹۵۰.

۳. اعراف، ۸۴، ۸۶، ۱۰۳، یونس، ۳۹، ۷۳، نمل، ۱۴، ۶۹. قصص، ۴۰، زخرف، ۲۵.

۴.

۵. طلاق، ۱۲.

۶. ذاریات، ۵۶.

۷. بقره، ۳۱.

کوشیده و افتخار دارد جامعه‌هایی یک پارچه، با روح برادری و برابری، هم‌دل و هم‌اندیشه، آرمان‌گرا و پویا، با اهداف خدایی بارآورد. و ضمانت اجرایی این طرح عظیم‌تربیتی همانا باور خدایی، پیروی از الگوهای رفتاری، نظارت همگانی، نظارت حکومتی بر اجرای آموزه‌ها، کنترل محیط از بدآموزی‌ها، سازندگی روحی-روانی، بازسازی پی در پی، قداست داشتن قانون، احیای ارزش‌ها، پویایی‌اندیشه‌ها، گرایش‌های فطری، سازگاری آموزه‌ها با مبانی فطری، ایجاد انگیزه برای خوب زیستن، هدف مندی و معنی داری زندگی، محاسبه‌ی اعمال، بودن همه وقت در محضر الاهی، سنت امداد و توفیق الاهی و ... است.

الف: ویژگی‌های فردی

۱. ادای تکلیف بدون چشم داشت

برای تأثیر دعوت ایشان از زبان خودشان ابلاغ می‌کند که رسالت و دعوت به بندگی خدا و هدایت و ... بدون چشم داشت است، غیر انتفاعی است، تنها بر اساس تکلیف الاهی است تا دامان وی نیالیند و چه بسا سوی مردمانی دارا گرایش نیابند و همه‌ی مردمان مورد خطاب و دعوت‌شان باشند! هدف مقدس ایشان تنها سعادت آدمیان است نه آن چه که منکران آنان القا کردند برای زورمداری و دنیاخواهی و ... است و با حفظ عزت نفس و اعلام استغنا از مردم به دعوت می‌پردازند. تنها برای رضای دوست: «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

«فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ»^۲

و پیام این نقل‌ها از زبان مربیان وارسته این است که در کار هدایت و تربیت، چشم داشت، توقع و امید مادی داشتن از اثرگذاری عمل می‌کاهد و سودجویی و رفاه طلبی و افزون خواهی و ... مایه‌ی ناهنجاری است و توده‌ی مردمان تهی دست و نیازمند جامعه‌ها محروم خواهند شد و با هدف تربیتی نمی‌سازد و از گستره‌ی عمل می‌کاهد و طیف خاصی را دربرمی‌گیرد.

۲. شکیبایی

بردباری در امر تربیت، میانه‌روی و پرهیز از شتاب زدگی ضروری است، چون میزان پذیرش و تأثیرگذاری در روح و جان افراد متفاوت است و توصیه‌های به صبر و بهره‌گیری از آن از آموزه‌های دعوت ایشان بوده و چه بسا این صفت

۱. شعراء، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۷۹؛ هود ۵۱.

۲. یونس، ۷۲.

بارز همه‌ی دعوت‌گران است به گواهی و گفته‌ی خدای متعال: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»^۱ و توصیه‌ها و بردباری معصومان و شایستگان: «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲ «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنْصَبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا»^۳ «فَصَبِّرْ جَمِيلٌ»^۴ و لقمان نیز در پندی به فرزند خود می‌گوید: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ»^۵ و بردباری ایشان بر آزار، تهدید، تکفیر، تبعید، تهمت، افترا، توهین، شکنجه و ... در طول دعوت، نشان‌گر این روح پر شکیب است که در آیات نقل شده از گفته‌های اینان بسی روشن است و در فصل دوّم از نظرتان گذشت.

نوح علیه السّلام در امر رسالت، مظهر شکیبایی در دعوت بود که شبانه روز و در نهان و آشکار مردمان را فرا خواند آن هم به مدّت طولانی.^۶

و همه انبیای عظام، مقابل آزار، اذیت، شکنجه، تهدید، تبعید، تمسخر، تحقیر حاکمان زورگو و پیروان کم‌خرد آن‌ها در طول دعوت خود، بردباری پیشه کردند و شکوه و گلایه‌ی ایشان را به خدا عرضه داشتند و تنها از او یاری خواستند.

و به نمونه‌هایی از صبر و بردباری ایشان اشارتی می‌رود: حضرت یعقوب علیه السّلام در برابر گرفتاری پیش آمده و هجران یوسف علیه السّلام و پنهان‌کاری غرض‌ورزانه‌ی فرزندان می‌فرماید: «فَصَبِّرْ جَمِيلٌ». بردباری باید، که بردباری خوب است.^۷

حضرت اسماعیل علیه السّلام در مقابل آزمون ذبح و اجرایی شدن خواب پدر، آرزوی بردباری می‌کند. به خواست خدا. «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۸.

موسی علیه السّلام نیز در مقابل سخن حضرت خضر مبنی بر نا شکیبی وی بر اثر عدم احاطه‌ی علمی و آشنایی به روش تعلیمی او نسبت به آن چه که می‌بیند،^۹ طلب صبر می‌کند به خواست خدا.^{۱۰}

پیام بران‌الاهی نیز که به سوی قومی آمدند و مردم آن‌ها را انکار کردند و دروغ انگاشتند گفتند: ما بر آزاری که به ما رساندید صبر خواهیم کرد.^{۱۱}

ایمانیان نیز در دعاهای خود از خدا طلب صبر می‌نمایند «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا»^۱.

۱. سجده، ۲۴.

۲. اعراف، ۱۲۸.

۳. ابراهیم، ۱۲.

۴. یوسف، ۱۸ و ۸۳.

۵. لقمان، ۱۷.

۶. نوح، ۵-۹.

۷. یوسف، ۸۳ و ۱۸.

۸. صافات، ۱۰۲.

۹. کهف، ۶۷.

۱۰. کهف، ۶۹.

۱۱. ابراهیم، ۱۲.

و یقین دارندگان به دیدار خداوند و بردبار بر آزمون های الهی به این حقیقت اذعان دارند و از هم راهی خدا با بردباران می گویند: «وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» خدای با بردباران است.^۲

اگر چه خداوند، خود به مهرورزی و دوست داشتن صابران گواهی داده است «وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»^۳.

۳. بیان روشن وقاطع

چون که؛ صراحت بیان در فراخوان، هدایت از جایی که خود قران سخن و فصل است و ما هو بالهزل آموزه ها و نقل هایش نیز در این است. و تربیت امری است حیاتی که در بیان این مربیان بزرگ که خداوند به نمایش گذارده است. حکم راندن بدون خلل و تردید، صراحت لهجه، قاطعیّت و استواری در اراده و نبود تزلزل در بیان ابلاغ، بر جدی بودن، در راه هدف دلالت داشته و بر آن می افزاید که این ویژگی در امر تربیت، دعوت و هدایت مردمان بر کارآیی و مدیریّت و اقتدار رهبری می افزاید و از صلابت و سلامت رأی او حکایت می کند که به نمونه هایی در گفته های مربیان الهی اشارتی می نمایم:

«ما هذه التّماثيل؟! با بیان روشن و قاطع می پرسد این تندیس ها چیستند که شما می پرستید؟»^۴

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ»^۵

«أَعْيَرَ اللَّهُ أَبْنِيَكُمْ إِلَهًا»^۶ حضرت موسی قومش را مورد خطاب قرار می دهد. از سامری می پرسد «فَمَا خَطْبُكَ يَا

سامري»^۷ قصه ی تو چیست؟ و به فرعون می گوید: «وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ»^۸

حضرت موسی «عليه السلام» در مقابل قوم قاطعانه می ایستد و می گوید: «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ

فَتَوْبُوا إِلَيَّ بَارِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»^۹ یا به فرعون خود را معرفی می کند: «إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۰}

و می خواهد تا بنی اسرائیل را همراه او سازد «فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^{۱۱} «أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ»^{۱۲}

و در پیمان با حضرت شعیب «عليه السلام» دارد: «ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ»^{۱۳}

۱. بقره، ۲۰۱ و اعراف، ۱۲۶

۲. بقره، ۲۴۹

۳. آل عمران، ۱۴۶

۴. انبیا ۵۲

۵. مریم ۴۴

۶. اعراف ۱۴۰

۷. طه ۹۵

۸. دخان ۱۹

۹. بقره، ۵۴

۱۰. اعراف، ۱۰۴

۱۱. اعراف، ۱۰۵

۱۲. دخان، ۱۸، ۱۹

۱۳. قصص، ۲۸

حضرت سلیمان «علیه السلام» در غیبت پرنده تحت فرمان خود می گوید: «لَا عَذَابَ إِلَّا لِلَّذِينَ كَفَرُوا أُولَٰئِكَ يَلْعَنُونَ»^۱ و در تصمیم قاطع آن حضرت با پادشاه سرزمین سبا می بینیم که می فرماید: «فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا»^۲ حضرت نوح علیه السلام قاطعانه به کسانی که خواهان طرد ایمانیان پیرامون او بودند پاسخ می دهد «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»^۳ و پاسخ تهدیدات دشمن را این گونه می دهد: هر چه دارید گرد آورید و دست به دست هم دهید «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ»^۴.

حضرت هود علیه السلام به صراحت اعلام بی زاری می کند از آن چه شرک می ورزند: «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَشْرِكُونَ»^۵. و با فریاد رسا اعلام تحدی می کند: هر نیرنگی دارید به کار گیرید و پس از اراده‌ی جمعی که می گیرید مرا مهلتی ندهید.^۶

حضرت صالح علیه السلام پس از پی کردن ناقه وعده‌ی عذاب می دهد که بیش از سه روز زنده نخواهید بود که عذاب در راه قضایی است حتمی.^۷

حضرت ابراهیم علیه السلام اعلام بی زاری می کند از قوم تا به خدای یگانه ایمان آورند.^۸ حضرت یعقوب علیه السلام با گرفتن پیمان مؤکد خدایی از فرزندان، رضایت به گسیل داشتن فرزند خود با برادران می کند.^۹ و حضرت یعقوب «علیه السلام» به یوسف «علیه السلام» می فرماید: «يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ»^{۱۰} حضرت یوسف علیه السلام خیلی روشن و صریح اعلام می کند: او بود که از من کام خواست «هِيَ رَاوَدْتَنِي عَن نَّفْسِي»^{۱۱}. و حضرت یوسف علیه السلام: «قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ النُّسُوءِ اللَّاتِي قَطَعْنَ آيِدِيَهُنَّ»^{۱۲} یا به برادرانش می گوید: «فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُون»^{۱۳} «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ»^{۱۴}

۱. نمل، ۲۱.

۲. نمل، ۳۱.

۳. شعراء، ۱۱۳.

۴. یونس، ۷۱.

۵. هود، ۵۴.

۶. احقاف، ۲۳.

۷. هود، ۶۵.

۸. ممتحنه، ۴، زخرف، ۲۶، انعام، ۷۸.

۹. یوسف، ۶۶.

۱۰. یوسف، ۵.

۱۱. یوسف، ۲۶.

۱۲. یوسف، ۵۰.

۱۳. یوسف، ۶۰.

۱۴. یوسف، ۷۹.

حضرت خضر علیه السلام به روشنی به موسی می فرماید: تو نمی توانی آن چه را در تعلیم از من می بینی تحمل کنی، تاب روشن آموزش مرا نداری!^۱ و خضر «علیه السلام» در صورت ناشکیبی و پرسش های شتاب زده ی حضرت موسی «علیه السلام» راهش را جدا می کند «هذا فراقُ بَیْنی وَ بَیْنکَ»^۲.

ذی القرنین به روشنی و صراحت بیان به پاداش شایستگان و کیفر ناشایستگان تأکید می ورزد.^۳
- صموئیل از درخواست کنندگان فرمانده برای کار و زار می جوید که آیا در خود می بینید که اگر کار و زار بر شما واجب شد شانه خالی نکنید؟^۴

شعیب "علیه السلام" در مقام تحدی و تهدید می فرماید: "ای قوم من! هر چه در توان دارید به کار ببندید و من نیز کار خود می کنم به زودی خواهید فهمید که عذاب خوار کننده به سراغ چه کسی خواهد آمد"^۵.

حضرت سلیمان علیه السلام نیز با بیانی قاطع از غیبت هدهد می پرسد و تهدید به عذاب سخت تا سر بریدن او می نماید^۶ و با هدیه های ملکه ی سبا رو به رو می شود، قاطعانه به لشکر کشی تهدید می کند.^۷

حضرت موسی علیه السلام از فرعون می خواهد تا بنی اسرائیل را بدو بسپارد.^۸

یا هم آورد طلبی می کند و فرعون را تهدید به نابودی می کند.^۹ یا از سامری بازخواست می کند.^{۱۰}

و برادرش (هارون) را مؤاخذه می کند! (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي؟)

لقمان به عقاید و معاد و اخلاق دینی، فرزندش را فرمان می دهد.^{۱۱}

آصف ابن برخیا قاطعانه اعلام توان مندی می کند که من توان جا به جایی عرش ملکه ی سبا را در یک چشم بر هم زدن دارم تا نزدت حاضر سازم.^{۱۲}

عادلی از اصحاب بستان می گوید قوم خود را: "آیا نگفتم به شما؟"^{۱۳}

پدر و مادر به فرزند ناخلف خود، باورمندی را سفارش و بدان امر می کنند؛ ایمان بیاور که وعده های خدا حق

است.^{۱۴}

۱. کهف، ۶۷

۲. کهف، ۷۸

۳. کهف، ۸۷

۴. بقره، ۲۴۷

۵. هود، ۹۳

۶. نمل، ۲۱ و ۲۰

۷. نمل، ۳۷ و ۳۶

۸. دخان، ۱۸

۹. اسراء، ۱۰۲

۱۰. طه، ۱۱

۱۱. لقمان، ۱۹-۱۳

۱۲. نمل، ۴۰

۱۳. قلم، ۲۸

۱۴. کهف، ۱۴

اصحاب کهف باور خود را آشکارا بیان می دارند و باوری جز آن را که سخنی به گزاف می خوانند.^۱
ایمانیان نیز با قاطعیت بر سر گفتار و کردار خود پای داری کردند و گفتند: "تنها خدای، پروردگار ماست"^۲.

۴. امیدواری

پرهیز از نومیدی از پیام‌های مهمّ این نقل‌هاست که خداوند اشاره داشته تا به صفت برجسته‌ی دعوت‌گرا نش پی
ببرند و در امر دعوت، تبلیغ، تعلیم و تربیت و... امید توفیق داشته باشند و روش همه‌ی پیام‌بران چون این بوده جز
حضرت یونس که شتاب‌زدگی کرد!

می‌بینیم در طول سالیان دراز حضرت یعقوب «علیه السلام» امیدوارانه منتظر دیدار یوسف «علیه السلام» و برادرش می
ماند و فرمان کاوش به فرزندان می‌دهد و از نومیدی پروا می‌دهد: «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ وَ لَا تَيَاسُوا
مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ...»^۳ می‌آموزد که باید دیده‌ی امید بدو بست که پایان شب سیه سپید است. «اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»^۴ و فرمان
است که هرگز از رحمت و توفیق و مغفرت‌الاهی نومید مباشید. «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ» و ابراهیم «علیه السلام» فرمود:
«وَمَنْ يَنْقُطْ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضَّالِّينَ»^۵ و حتّی حضرت شعیب «علیه السلام» به قوم خود علاوه بر پرستش و بندگی خدا،
امید به آخرت را گوش زد می‌کند، یعنی تا قیامت و خود قیامت! «يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ ارْجُوا الْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَ لَا تَعْثَوْا فِي
الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۶.

بیش‌تر نیایش‌ها، دعاها، و خواهش‌ها از ساحت ربوبی بر پایه‌ی امید است، که خداوند از روی فضل و رحمت
اش برآورده به خیر نماید حاجات خواهان را! از این رو حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «وَالَّذِي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ
لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ»^۷. کسی که امیدوارم روز جزا خطاهایم را بر من ببخشد.

ایمانیان نیز می‌گویند: «وَنَطْمَعُ اَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصّٰلِحِيْنَ»^۸ آرزو مندیم که پروردگار ما، ما را با شایستگان
قرین مان سازد. «اِنَّا نَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبَّنَا خَطَايَاَنَا».

امید داریم که پروردگارمان گناهان ما را بیامرزد (بر ما ببخشد).^۹

۵. شجاعت

دلیری، توان جسمی، روحی، جرأت و شهامت بیان حقایق، داشتن روح بلند و حماسی و رویارویی با زورمداران و
ناشایستگان، ناهلان و نابخردان، در فضای حاکم بر شرایط سیاسی، اجتماعی و عقیدتی مردمان و آمادگی برای پذیرش

۱. فصلت، ۳۰، احقاف، ۱۳.

۲. اعراف، ۵۹، مؤنون، ۲۳ و نوح ۳

۳. یوسف، ۸۷.

۴. انشراح، ۷.

۵. حجر، ۵۶.

۶. عنکبوت، ۳۶.

۷. شعراء ۸۲

۸. مائده، ۸۴

۹. شعراء، ۵۱

هر نوع آسیب و خطر جانی و مالی، تهدید، تطمیع و تبعید و... برای هر اصلاح‌گر و مربی و دعوت‌گر خدایی، ضرورتی است انکار ناپذیر، چون مبارزه با ناهنجاری‌ها، ناملازمات و سنت و سیره‌ی مردمان به ویژه سران و حکمرانان هر ملت و نژادی، پژوهشی دارد، تاب تحمل و مقابله‌ی با آن شجاعت و روح مجاهدت می‌طلبد تا در پی پای‌داری به پیروزی رسید و این آموزه‌ی مهم در گفته‌های این مصلحان بزرگ و اقدامات عملی ایشان مشهود است و خدانند شاید اراده کرده تا با عرضه‌ی این اسطوره‌ها به نقش آفرینان عرصه‌ی تربیت و... بیاموزد، یک انسان مغضوب قوم و قبیله، یتیم، رانده شده، تنها، در برابر یک ملت و نظام حاکم و سرکشان پرشمار، با روح حماسی و اعتماد و توکل خدایی، شجاعانه قد برافراشته و چنین سخن رانده و دعوت کرده و توفیق هم یافته! انسان است چون شما، اما کامل! پی آمد پیروی او، آراستگی به همان فضایل و سجایاست.

و اما نمونه‌های رفتاری و گفتاری مصلحان در عرصه‌ی اصلاح و تربیت، شجاعت و شهامت این وارستگان مجاهد: حضرت موسی «علیه السلام» با تمام جرأت و جسارت در برابر شکوه و عظمت خیره‌کننده‌ی فرعون می‌ایستد و اعلام رسالت می‌کند^۱ و همراه سازی قوم بنی اسرائیل را از او می‌خواهد.^۲ در مقابل ساحران آماده‌ی هر پیکار می‌گردد. «قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقَوَا...»^۳ با جرأت تمام قوم خود را سرزنش می‌کند: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۴ فرعون را تحقیر می‌کند: «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا»^۵ و از استعلاجویی، او را نهی می‌کند: «وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَيَّ اللَّهُ...»^۶ و ابراهیم «علیه السلام» به احتجاج با نمرود می‌پردازد^۷ به نهی از منکر قوم و پدر می‌پردازد.^۸ در دل آتش می‌رود، هجرت می‌کند^۹ در جهت پاک‌سازی محیط از آلاینده‌های اثر گذار و مظاهر فساد، به شکستن بت‌ها و آلهه‌ها می‌پردازد و تیر به دست می‌گیرد!^{۱۰} و شجاعانه این بار، کارد بر دست می‌گیرد و هوای مهر فرزند را در دل قربانی می‌کند و اسماعیل اش را ذبیح می‌سازد!

۱. اعراف، ۱۰۵.
۲. اعراف، ۱۰۵ و دخان، ۱۸.
۳. یونس، ۸۰، شعراء، ۴۳.
۴. اعراف، ۱۳۸.
۵. اسراء، ۱۰۲.
۶. دخان، ۱۹.
۷. بقره، ۲۵۸.
۸. انبیاء، ۵۲، شعراء، ۷۰، صافات، ۸۷ تا ۸۵، زخرف، ۲۶، مریم، ۴۴.
۹. صافات، ۹۹.
۱۰. انبیا، ۶۳.

حضرت سلیمان «علیه السلام» با شجاعت پیام کتبی می‌دهد و دعوت به توحید می‌کند^۱ و تهدید به لشکر کشی می‌کند «فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا...»^۲ که این عزم را سخ بر کاروزار، حکایت از روح بلند حماسی و مجاهدت و شجاعت وی دارد!

و شعيب «علیه السلام» با جرأت تمام تهدید به مقابله می‌کند: «اعْمَلُوا عَلٰی مَكَاتِبِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ»^۳. حضرت خضر در رفتارهای خیر خواهان هاش جسورانه و بی‌باک عمل می‌کند، کشتی را سوراخ می‌کند، جوانی را می‌کشد و از نزد خود به ساخت و ساز می‌پردازد تا جایی که موسی «علیه السلام» نیز بر می‌آشوبد!^۴ حضرت هود «علیه السلام» نیز ضمن اعلام رسالت خود به سرزنش قوم می‌پردازد^۵ و بی‌باکانه درخواست همه‌ی اندیشه‌ها و نیرنگ بازی‌های مقابله‌ای قوم علیه خود می‌شود «فَكَيْدُوْنِيْ جَمِيْعًا ثُمَّ لَا تَنْظُرُوْنَ»^۶ و حضرت صالح «علیه السلام» پس از پی‌کردن ناقه با تمام توان انذار می‌کند و سه روز مهلت مقرر برای وقوع عذاب محتوم الاهی اعلام می‌کند: «تَمَتَّعُوا فِيْ دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ...»^۷ و نوح «علیه السلام» تحدی می‌کند، همه‌ی تدبیر و عده و عده‌ی خویش علیه من گرد آورید «فَأَجْمِعُوا اَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ اَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اَقْضُوا اِلَيَّْ وَلَا تَنْظُرُوْنَ»^۸ در پاسخ شجاعانه به درخواست قوم مبنی بر طرد ایمانیان می‌دهد: «وَمَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ»^۹.

حضرت نوح علیه السلام برای ناتوان سازی مشرکان و بت‌های آن‌ها، با شجاعت ایستادگی نموده و فرمودند: «کار و نیرو و معبودهای تان را یک جا کنید، تا کارت‌ان بر شما پوشیده نباشد سپس به کار من پایان دهید و مهلتم ندهید»^{۱۰}. و در پاسخ به درخواست ناباوران مبنی بر طرد ایمانیان با صلابت فرمود: «وَمَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ»^{۱۱}. حضرت هود علیه السلام نیز برای ناتوان سازی و معرفی عدم کارایی بت‌ها و بت پرستان در آسیب زدن به ایشان با همه‌ی توان و ادعایی که دارند، به شجاعت ایستاد و سر داد که: «هر نیرنگی که دارید به کار گیرید و پس از اراده‌ی جمعی که می‌گیرید مرا مهلتی ندهید»^{۱۲}.

ذی القرنین با شجاعت به اجرای عدالت و پاداش شایستگان و کیفر ناشایستگان قیام می‌کند.^۱

۱. نمل، ۳۱ و ۳۰.

۲. نمل، ۳۷.

۳. هود، ۹۲.

۴. کهف، ۶۰ تا ۸۲.

۵. اعراف، ۶۷ و ۷۱.

۶. هود، ۵۵.

۷. هود، ۶۵.

۸. یونس، ۷۱.

۹. شعراء، ۱۱۴.

۱۰. یونس، ۷۱.

۱۱. شعراء، ۱۱۴.

۱۲. هود، ۵۵.

شعیب علیه السّلام با شهامت و شجاعت در برابر تهدید های ناباوران بر سر باور خود می ماند و از تبعید و سنگ سار نمی هراسد.^۲ و در هم آورد طلبی خود اظهار می دارد: شما هر چه در توان دارید عمل کنید من نیز عمل می کنم...^۳ مؤمن آل یاسین، شجاعانه به حمایت از رسولان می شتابد و بر سر آرمان و عمل خود به فیض شهادت می رسد و کرامت الاهی!^۴

مؤمن آل فرعون نیز جسورانه دست به تبلیغ و انذار و نهی از منکر می زند، سرزنش می کند و قوم خود را به پیروی دعوت می کند.^۵

اصحاب کهف با رشادت در مقابل حکومت جور و باطل می ایستند و اظهار ایمان می نمایند و در کنف حمایت الاهی قرار می گیرند و مظهر تجلی قدرت بعث الاهی می شوند.^۶ برخی ایمانیان در مقابل دعوت پیام بران پاسخ دادند و گرویدند و از آزار و شکنجه ی قوم و حکومت نهراسیدند، مانند قوم صالح و شعیب و پیام بر اسلام.^۷

و جادو گران قوم موسی علیه السّلام نیز چنین کردند و مقابل فرعون شجاعانه بر سر باورشان ایستادند و اظهار داشتند: «هر چه می خواهی انجام ده، فقط (می توانی) زندگی دنیایی ما را آسیب بزنی!»^۸ «لَا ضَيْرَ لَنَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ»^۹.

و دو تن از اولیاء الله از قوم موسی علیه السّلام مردم را تشجیع و تحریک به رشادت می کنند که به خدا توکل کنید، وارد سرزمین شوید و به محض وارد شدن شما پیروزید.^{۱۰}

و برخی ایمانیان بدون واهمه از زر و زور دنیا مداری چون قارون به او می گویند: خیلی مسرور مباش و آن چه خدای منّان به تو داده سرای آخرت طلب...^{۱۱}

۶. توکل

از آن جایی که انسان ناتوان است (وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا)^۱. در گرفتاری ها و حوادث روزگار، نیازمند تکیه گاهی است مطمئن تا به قرار و آرامش رسد، تکیه گاهی فراتر از همه ی پشتوانه ها، که به تسخیر در نیاید، رنگ نبازد، از نیروی اش نکاهد، به گرمی بپذیرد و امتناعی نرزد و...

۱. کهف، ۸۷-۸۸

۲. اعراف، ۸۸-۸۹

۳. هود، ۹۳

۴. یس، ۲۰-۲۵

۵. غافر، ۳۲-۴۲

۶. کهف، ۱۰-۲۱

۷. اعراف، ۷۰

۸. طه، ۷۲

۹. شعراء، ۵۰، اعراف، ۱۲۵-۱۲۶

۱۰. مائده، ۲۳

۱۱. قصص، ۷۶-۷۷

و این تکیه گاه، ذات سرمدی است و پیام رسان و مربی با اعتمادی چنین، کار خود را به شایستگی آغاز می کند و کار خود را بدو می سپارد و تنها او را وکیل خود می گرداند. و در بیانات مربیان این ویژگی به چشم می خورد که خود متوکل بوده و فرمان به تفویض و توکل می دهند پیروان را: حضرت موسی «علیه السلام» به پیروان خود می فرماید: «اگر به خدا ایمان دارید و مسلمان هستید بدو توکل نمایید» «یا قوم ان کنتم ءامنتم بالله فعليه توكلوا ان كنتم مسلمين»^۲ و خود، خدای را نسبت به گفته های خویش (در پیمان با شعیب) وکیل می گیرد: «والله على ما نقول وکیل»^۳. (مربی که ناآشناست، تنهاست، رانده شده است، بدون پشتوانه و حامی، در کار خود تنها به او اعتماد می کند و او را گواه خود می گیرد!).

و ابراهیم «علیه السلام» چون گرفتار خشم قوم خود می شود و در هجرت خویش می فرماید: «رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^۴

و پیام بران فرستاده شده به سوی مردمان انطاکیه و بیان منطقی ایشان. بر بشر بودن خود و گزینش خداوند متعال از میان بندگان برای رسالت می فرماید: «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»^۵

و حضرت شعیب «علیه السلام» نیز در مقام توکل می فرماید: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»^۶.

حضرت هود «علیه السلام» نیز به توکل خود اشاره دارد و می فرماید: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبُّكُمْ...»^۷

و نوح «علیه السلام» نیز در ناتوان شماری اراده ی گروهی قوم خود به مقام توکل خود اشاره دارد: «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ...»^۸

پس در می یابیم که هر مربی وارسته در شرایط بحرانی و حساس و تنهایی و... و بلکه در همه حال بایسته است بدو توکل نماید تا در امر تربیت و هدایت مردمان توفیقی به دست آورد!

حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «رَبَّنَا عَلَيْنِكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^۹. حضرت هود علیه السلام می فرماید: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبُّكُمْ»^{۱۰}

حضرت یعقوب علیه السلام پس از فرمان پرهیز از تظاهر به جمع شدن در یک جا، به فرزندان می گوید: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»^{۱۱}.

۱. نساء، ۲۸.

۲. یونس، ۸۴.

۳. قصص، ۲۸.

۴. ممتحنه، ۴.

۵. ابراهیم، ۱۲ و ۱۱.

۶. هود، ۸۸.

۷. هود، ۵۶.

۸. یونس، ۷۱.

۹. ممتحنه، ۴.

۱۰. هود، ۵۶.

۱۱. یوسف، ۶۷.

حضرت شعیب علیه السلام می فرماید: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ»^۱. و در دعایی چنین سر می دهد: «رَبَّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا»^۲.

تنی چند از پیام بران الهی که سوی قومی آمده بودند پس از رو به رو شدن با انکار و آزار و تهدید ایشان گفتند: «وَمَا لَنَا أَلَّا تَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ»^۳ و «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»^۴.

حضرت موسی علیه السلام در ترغیب قوم می فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ»^۵. و دو تن از اولیاء الله قوم موسی علیه السلام نیز در تشجیع و تحریک به رشادت مردم، قوم خود را، به توکل خدا فرا می خوانند و وعده ی پیروزی می دهند: «فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۶. و ایمانیان نیز در دعا و نیایش های خود بر توکل خویش پافشاری دارند: «عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۷.

۷. معرفی خود (بیان ویژگی ها و...)

سزااست مربی، در آغاز، خود را بشناساند، از توانمندی، شایستگی ها و ویژگی های خود بگوید تا رغبتی ایجاد کند و طالبان را سوی خود بکشد و با معرفی خود، در نقش الگوی رفتاری کامل ظاهر گردد و پندارها و سخن های ناروا را با طرح فضایل خود پاسخی در خور دهد. از این رو خداوند به بیان برخی پیام رسانان خود اشاره دارد که چگونه خود را شناسانده اند و از تهمت ها، بدگمانی ها، پندارهای غلط و شایعه سازی دشمنان بی زاری جسته اند و گاهی به مناصب عالی رسیده اند!

حضرت موسی «علیه السلام» در بیان درستی و راستی خود می گوید: «حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ...»^۸ من جز سخن حق نمی گویم! و در مقابل سخن قوم که می پنداشتند به تمسخر گرفته آن ها را فرمود: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۹، به خدا پناه می برم، از این که از ناآگاهان باشم! و در ابلاغ رسالت، خود را فرستاده ی حق معرفی می کند: «يَا فِرْعَوْنُ أَنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۰} «أَنِّي رَسُولٌ آمِينٌ»^{۱۱} «أَنِّي أَتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»^{۱۲} «وَقَدْ تَعْمَلُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ»^۱

۱. هود، ۸۸

۲. اعراف، ۸۹

۳. ابراهیم، ۱۲

۴. ابراهیم، ۱۱

۵. یونس، ۸۴

۶. مائده، ۲۳

۷. یونس، ۸۵

۸. اعراف، ۱۰۵

۹. بقره، ۶۷

۱۰. زخرف ۴۶ و اعراف ۱۰۴

۱۱. دخان، ۱۸

۱۲. دخان، ۱۹

و در محضر خضر می گوید: اگر خدا بخواهد مرا بردبار خواهی یافت و فرمان تو را نافرمانی نخواهم کرد.^۱
و حضرت ابراهیم «علیه السلام» در معرفی خود و دعوت پدر می فرماید: «یا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ
فَاتَّبَعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا».^۲

و برای اجرای طرح و نقشه‌ی خود و استفاده از فرصت پیش آمده به ستاره می‌نگرد و حال خود را بیان می‌کند: «أني
سقيم»^۳

و پیام بران آمده بر انطواکیه می‌گویند: «أنا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»^۴. «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين»^۵ ما فرستادگی هستیم سوی
شما، و وظیفه‌ی ما هم جز ابلاغ و پیام‌رسانی نیست!

و پیام بر اسلام در معرفی خود می‌فرماید: «قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي
مَلَكٌ...»^۶

عیسی «علیه السلام» چنین می‌ستاید: «أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ...»^۷ و در گهواره با
معرفی خود به پاکی مادر گواهی می‌دهد:

«أَنِّي عَبْدُ اللَّهِ... وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا...»^۸ و در بیان دیگر دارد: «قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَآبِيْن لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي
تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»^۹ و به بنی اسرائیل می‌فرماید: «إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ
بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ...»^{۱۰}

و سلیمان «علیه السلام» به مردم چون این خطاب می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا
لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»^{۱۱}

و حضرت لوط «علیه السلام» نیز به رسالت خود زبان تعریف می‌گشاید «إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^{۱۲} و برای آن هیچ
مزدی از شما نمی‌خواهم.^{۱۳}

۱. صف، ۵.

۲. کهف، ۷۱.

۳. مریم، ۴۳.

۴. صافات، ۸۹.

۵. یس، ۱۳.

۶. یس، ۱۷.

۷. انعام، ۵۰.

۸. آل عمران، ۴۹/۵۰.

۹. مریم، ۳۰، ۳۱.

۱۰. زخرف، ۶۳.

۱۱. صف، ۶.

۱۲. نمل، ۱۶.

۱۳. شعراء، ۱۶۲.

۱۴. شعراء، ۱۶۵.

و حضرت هود «علیه السلام» از نسبت ناروای بی‌خردی قوم به خود می‌گوید: «یا قَوْمَ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱، «أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۲ و هیچ پاداش از شما نمی‌خواهم...^۳.

«به وجود خدا شهادت می‌دهم و شما نیز بر بی‌زاری من از شرک و بت‌پرستی شهادت دهید»^۴. و من نگران آینده (و آن سرای شما) هستم.^۵

و حضرت صالح «علیه السلام» نیز خود را پندگو و خیرخواه امت معرفی می‌کند: «وَ نَصَحْتُ لَكُمْ»^۶ «من برای شما فرستاده‌ی امین هستم» و هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم...^۷

و حضرت نوح «علیه السلام» نیز از نسبت گم‌راهی قوم بدو می‌گوید و خود را رسول خدا معرفی می‌کند: «یا قَوْمَ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۸ وظیفه‌ام ابلاغ پیام‌ها الهی و نصیحت و پند شماس است.^۹

«هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم و فرمان یافته‌ام تا از تسلیم شدگان باشم»^{۱۰}. «إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ» من نگران آینده‌ی شما هستم.^{۱۱}

«وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ إِنِّي مُلْكٌ وَ لَا...»^{۱۲} «إِنِّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ»^{۱۳}

«ما أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ...» «أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَفَّارِ»

و حضرت یوسف «علیه السلام» از دانایی و امانت داری خود می‌گوید: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^{۱۴}

«أَنِّي أَوْفَى الْكَيْلِ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُتَزَلِّينَ»^{۱۵}

«قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ...»^{۱۶}. «قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي؟»^{۱۷}

«رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ...»^۱

۱. اعراف، ۶۷، شعراء، ۱۲۵.

۲. اعراف، ۶۹.

۳. هود، ۵۱ و شعراء، ۱۲۷.

۴. هود، ۵۴.

۵. احقاف، ۲۱.

۶. اعراف، ۷۹.

۷. شعراء، ۱۴۳/۱۴۵.

۸. اعراف، ۶۱.

۹. اعراف، ۶۲.

۱۰. یونس، ۷۲، شعراء، ۱۰۹.

۱۱. هود، ۲۶ و ۲۵.

۱۲. هود، ۳۱ و ۳۰.

۱۳. شعراء، ۱۱۵.

۱۴. یوسف، ۵۵.

۱۵. یوسف، ۵۹.

۱۶. یوسف، ۶۹.

۱۷. یوسف، ۹۰.

حضرت یعقوب «علیه السلام» پس از یافتن دوباره‌ی بینایی، از علم خود که از سوی حق تعالی افاضه شده می‌گوید:
«أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

در هر یک از این معرفّی‌ها نکاتی و پیامی است که به همان مقدمه بسنده می‌کنیم و دقت بیش تر را به عهده‌ی با کفایت شما ژرف‌اندیشان می‌گذاریم.

ضمن این که رسولان و شایستگان را خداوند معرفّی کرده و در مقدمه‌ی هر یک از مباحث آیات نقل قول در فصل دوم گذشت. خودشان نیز بنا به ضرورت و شرایط پیش آمده به بیان ویژگی‌های خود پرداخته‌اند: حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «من برای شما فرستاده‌ای امانت دارم».^۲

هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم برای رسالت خود^۳ ای قوم من! در من گم راهی نیست و فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم.^۴ و ایمانیان را از پیرامون خود نمی‌رانم.^۵
حضرت هود علیه السلام می‌فرماید: «من برای شما فرستاده‌ای امین هستم».^۶

«ای قوم من، در من سفاهتی نیست»^۷ «من از آن چه که شریک (خدا) قرار می‌دهید بی‌زارم»^۸ «من بر خدا توکل نمودم».^۹

حضرت صالح علیه السلام می‌فرماید: «من فرستاده‌ای امین برای شمایم»^{۱۰}. «من بر حجّت آشکاری از پروردگار هستم»^{۱۱}. «برای رسالت خود از شما هیچ چشم‌داشتی ندارم»^{۱۲}.

حضرت لوط علیه السلام می‌فرماید: «من به سوی پروردگارم هجرت کننده‌ام»^{۱۳}. «من برای شما رسولی امین‌ام»^{۱۴} «و من هیچ مزدی برای رسالت ام نمی‌خواهم»^{۱۵}.

حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «افول کننده‌گان را دوست ندارم»^{۱۶}.

۱. یوسف، ۱۰۱.

۲. شعراء، ۱۰۷.

۳. هود، ۲۹.

۴. اعراف، ۶۱-۶۲.

۵. شعراء، ۱۱۴.

۶. اعراف، ۶۹.

۷. اعراف، ۶۷.

۸. هود، ۵۴.

۹. هود، ۵۶.

۱۰. شعراء، ۱۴۳.

۱۱. هود، ۶۳.

۱۲. شعراء، ۱۴۵.

۱۳. عنکبوت، ۲۶.

۱۴. شعراء، ۱۶۲.

۱۵. شعراء، ۱۶۴.

۱۶. انعام، ۷۶.

«و من از مشرکان نیستم»^۱ «به خدا سوگند در مقابل بت های شما قطعاً کیدی به کار خواهم بست»^۲. «البته من از آن چه شما شرک می ورزید بی زارم»^۳. «ای پدر به راستی مرا از دانش (وحی، حقایقی) به دست آمده که تورا نیامده است»^۴.

«و من بر این واقعیت (آفریدگار آسمان و زمین) از گواهانم»^۵. «گفت: تسلیم (فرمان) پروردگار جهانیان شدم»^۶. حضرت یعقوب علیه السلام می فرماید: «بر او توکل نمودم»^۷. «من از سوی خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید»^۸. حضرت یوسف علیه السلام می فرماید: «من مردمی را که به خدا باور ندارند ترک کردم و دین پدران ام ابراهیم را پیروی کردم»^۹ «تا بدانند من در نهان او را خیانت نکردم»^{۱۰}. «من نگاه بانی بسیار کاردانم»^{۱۱}. «من یوسف ام»^{۱۲}. «من برادر تو هستم»^{۱۳}. «من بهترین میزبانم»^{۱۴}.

هابیل می گوید: من دست به کشتن تو نمی گشایم»^{۱۵}.

شعیب علیه السلام: «من برای شما رسولی امین هستم»^{۱۶}. «و از شما برای رسالت خود هیچ مزدی نمی خواهم»^{۱۷}. «جز اصلاح چیزی نمی خواهم، مرا توفیقی جز از سوی خدا نیست و بر او توکل نمودم»^{۱۸}. «به زودی اگر خدا بخواهد مرا از شایستگان خواهی یافت»^{۱۹}. «من نیز با شما منتظرم، من نیز (برای مقابله با شما) عمل می کنم»^{۲۰}.

حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید: «ای مردم ما زبان پرندگان را فرا گرفته ایم»^{۲۱}.

تنی چند از پیام بران الهی: «چرا بر خدا توکل نکنیم ... و ما بر آزاری که رساندید صبر خواهیم کرد»^۱.

۱. انعام، ۷۹

۲. انبیاء، ۵۷

۳. انعام، ۷۸

۴. مریم، ۴۳

۵. انبیاء، ۵۶

۶. بقره، ۱۳۱

۷. یوسف، ۶۷

۸. یوسف، ۸۶-۹۶

۹. یوسف، ۳۷

۱۰. یوسف، ۵۲

۱۱. یوسف، ۵۵

۱۲. یوسف، ۹۰

۱۳. یوسف، ۶۹

۱۴. یوسف، ۵۹

۱۵. مائده، ۲۸

۱۶. شعراء، ۱۷۸

۱۷. شعراء، ۱۸۰

۱۸. هود، ۸۸

۱۹. قصص، ۲۷

۲۰. هود، ۹۳

۲۱. نمل، ۱۶

پیام بران آمده بر انطاکیه می فرمایند: «ما فرستادگان (خداوند) سوی شما هستیم».^۲ «بر ما نیست جز پیام رسانی».^۳ عیسی علیه السّلام می فرماید: «من بنده ی خدا هستم».^۴ «آمده ام تا برخی از محرّمات را برای شما حلال کنم».^۵ «من فرستاده ی خدا به سوی شما هستم».^۶ «البته من برای شما چیزی مثل پرنده می سازم و در آن می دمم و به اجازه ی خدا پرنده ای می شود و به اذن خدا کور مادرزاد و پیسی را شفا می دهم و مردگان را زنده می کنم و شما را از آن چه می خورید و آن چه در خانه های تان ذخیره می کنید خبر می دهم»^۷ «خداوند مرا نسبت به مادرم نیکو کار کرده و زورگو و نا فرمانم نگردانیده است».^۸

حضرت موسی علیه السّلام می فرماید: «من فرستاده ی خدا به سوی شما هستم».^۹ «پروردگارم به من داوری و دانش داده و مرا از پیام بران قرار داد».^{۱۰}

پیام بر اسلام از مأموریت خویش می فرماید: «فرمان یافته ام این که خدا را بندگی کنم... از تسلیم شدگان باشم و قرآن را (بر شما) تلاوت نمایم»^{۱۱} «از شما هیچ مزدی برای رسالت خویش نمی خواهم»^{۱۲} «و من از متکلفین نیستم».^{۱۳} اهل بیت علیه السّلام می فرمایند: «از شما پاداش و سپاسی نمی خواهیم».^{۱۴} «ما از پروردگارانمان از روزی که سخت و غم بار است در هراسیم».^{۱۵}

آصف ابن برخیا از توان خود می گوید در جا به جایی عرش ملکه ی سباء: «من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو می آورم».^{۱۵}

مردی که از دور آمد، در معرفی و شناساندن خود به موسی علیه السّلام گفت: «من برای تو از خیر خواهانم».^{۱۶} مؤمن آل فرعون به قوم خود گفت: «من شما را به سوی نجات می خوانم... شما را به سوی عزیز آمرزنده دعوت می کنم»^{۱۷} «از من پیروی کنید شما را به راه راست رهبری کنم».^۱ «و من کار خویش را به خدا واگذار می کنم».^۲

۱. ابراهیم، ۱۲

۲. یس، ۱۴

۳. یس، ۱۶-۱۷

۴. مریم، ۳۰

۵. آل عمران، ۵۰

۶. صف، ۶

۷. آل عمران، ۴۹

۸. مریم، ۳۲

۹. صف، ۵

۱۰. شعراء، ۲۱

۱۱. نمل، ۹۱-۹۲

۱۲. یوسف، ۱۰۴، ص، ۸۶، سباء، ۴۸، فرقان، ۵۷

۱۳. انسان، ۹

۱۴. انسان، ۱۰

۱۵. نمل، ۴۰

۱۶. قصص، ۲۰

۱۷. غافر، ۴۲

حواریون می گویند: «ما یاری گران خداییم و به خدا ایمان داریم».^۳
 فرزندان یعقوب می گویند: «ما (برای پروردگار) از تسلیم شدگانیم».^۴
 ایمانیان اصحاب بستان: «ما از ستم گران بودیم و ما به سوی پروردگارمان روی آورده ایم».^۵
 ایمانیان: «ما از نخستین ایمان آورندگانیم».^۶
 بلقیس: «به همراه سلیمان تسلیم خدای پروردگار جهانیان شدم».^۷
 و بهشتیان نیز در بیان ویژگی های دنیایی خود چنین می گویند و می شناسانند: «ما پیش از این (در دنیا) و در میان اهل خود ترسان بودیم».^۸ «البته من یقین داشتم (می دانستم) با حسابم روبه رو می شوم».^۹

۸. استقامت

راه اصلاح و تربیت انسان ها و جوامع، راهی است پر فراز و نشیب و هم راه با انواع ملایمات و سختی ها. و کسی می تواند به این عرصه ی خطیر پای نهد که مشکلات او را به زانو در نیورد و از ادامه ی راه بازش ندارد. اصولاً هیچ رهبر بزرگی و هیچ مصلح اجتماعی نمی تواند بدون استقامت و پایداری موانع را درنوردد و به اهداف و آرمان های متعالی دست یابد.

به تعبیر سید قطب:

«مسئولیت دعوت انسان به سوی خدا مانند یک تجارت کوتاه مدت نیست که انسان توقع داشته باشد ظرف مدت کوتاهی سودی عایدش شود و اگر دید سودی ندارد به سراغ تجارت پرمفعت تر و آسان تری برود».
 آن کس که راه دین و دعوت همگان به سوی خدا از میان جوامع جاهلی به پا می خیزد (جامعه ی جاهلی آن است که مردمانش از احکام و دستورهای الهی سر باز می زنند حال فرق نمی کند در چه زمان و چه مکانی باشد) باید بداند که مسیر راحت و آسانی را برنگزیده و این معامله ای نیست که در مدت کوتاهی سود برساند. او باید در این مسیر خود را آماده رویارویی با طاغوت ها و ستم گرانی کند که از قدرت و ثروت سرشاری برخوردارند و توده های مردم را نیز شستشوی مغزی داده اند، به گونه ای که قدرت تشخیص را از آن ها طلب نموده اند و از سویی آن ها را به شهوات و خواهش های نفسانی عادت داده اند.^{۱۰}

۱. غافر، ۳۸

۲. غافر، ۴۴

۳. صف، ۴

۴. بقره، ۱۳۳

۵. قلم، ۳۲

۶. شعراء، ۵۱

۷. مریم، ۲۰

۸. مریم، ۲۰

۹. مریم، ۲۰

۱۰. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۰۳۶.

پای داری در راستای هدف والا از جمله آموزه‌های این گفته‌هاست که برخی از دعوت‌گران بدان اشارتی نموده‌اند. حضرت نوح «علیه السلام» با عمری به دارازی یک تاریخ کهن به دعوت می‌پردازد و بدون خستگی، آزرده‌گی و وقفه و... می‌فرماید: «إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا»^۱

«ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا»^۲

و حضرت شعیب «علیه السلام» نیز در پای داری باور خویش و تلاش‌های روشن‌گران هاشم به تهدید کنندگان قوم خود می‌گوید: «أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا»^۳

که علامه «رحمة الله عليه» آورده است: «یعنی ما از برگشتن به کیش شما کراهت داریم در صورت اجبار به تبعید یا ارتداد، جز شقّ دوّم را اختیار نخواهیم کرد».^۴

همه‌ی پیام‌بران در برابر آزار و شکنجه، تهدید، تبعید، تهمت، تحقیر، تمسخر، ستیزه‌جویی، و هجوم همه‌جانبه‌ی ناباوران و مشرکان در پرتو باور، توکل و صبر و اخلاص و... مقاومت نموده و با تحدی، هم‌آور طلبی، مجادله‌ی احسن و هجرت استقامت ورزیدند و مشرکان و خدایان‌شان را ناتوان ساختند.^۵

و گروهی از ایمانیان نیز تنها خدای را خواندند و پایدار ماندند بر سر باور خود: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^۶. و سحره نیز پس از تهدیدات فرعون مقاومت نموده و اظهار داشتند: «هر حکمی می‌خواهی بکن تو فقط در زندگی این دنیا حکم می‌رانی».^۷ «باکی نیست، ما به سوی پروردگاران باز می‌گردیم».^۸

و اصحاب کهف نیز نمونه بارز این پایداری هستند که بر ایمان خود تن به هجرت ندارند و مظهر تجلی قدرت و عظمت الاهی در بحث شدند.

۹. اخلاص

یعنی؛ زدودن دل، اندیشه و آرمان و عمل، از هر آن چه غیر خداست، یعنی هر چه می‌گوید، انجام می‌دهد، می‌اندیشد و می‌خواهد، تنها برای اوست، آن چه در پیمایش هست فقط رضایت حضرت دوست است و بس! و این ویژگی تنها مخلصان را سزد، آن‌هایی که از تیررس فریب شیطان در امان بوده و از هر وسوسه‌ای مصون! و در امر هدایت و پرورش انسان‌ها این صفت برجسته از کارآمدترین‌هاست تا از هر شائبه‌ای، پندار واهی، سخن‌های ناروا،

۱. نوح، ۵.

۲. نوح ۹ و ۸.

۳. اعراف، ۸۹ و ۸۸.

۴. المیزان، ج ۸، ص ۳۱، ج ۲۴۰، ص ۸۹.

۵. ن. ک به آیات: یونس، ۷۱، هود، ۵۵، ۹۳، ابراهیم، ۱۲.

۶. فصلت، ۳۰ و احقاف، ۱۳.

۷. طه، ۷۳.

۸. شعراء، ۵۰.

گرایش‌های مادی و نفسانی نابایسته‌های اخلاقی و... دور بوده و درس عملی وارستگی و قصد خدایی را بیاموزد و در گفته‌های مخلصان، این آموزه‌ها را خداوند متعال به نمایش گذارده است.

- شماری از پیام‌آوران الهی در انجام تکلیف و ابلاغ رسالت در بیان اخلاص خود فرموده‌اند:

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

(واندک تفاوتی در تعیین خواسته‌شان است و آن هم ابراز محبت اهل بیت و گزینش راه خدا برای کمال و هدایت در جهت همان اهداف رسالت و خیرخواهی بیش تر امت برای همیشه!)

- سخن‌شان خالص برای خداست و هرچه هست حق است، حضرت موسی «علیه السلام» می‌فرماید: «حَقِيقُ عَلِيٌّ أَنْ

لَا أَقُولُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^۲

- حضرت عیسی «علیه السلام» اظهار می‌دارد، «سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ»^۳ و خدای را گواه می

گیرد که هرگز سخنی جز حق نگفته است!

- حضرت ابراهیم «علیه السلام» در اوج اخلاص و مقام تسلیم است و در پاسخ فرمان حق می‌فرماید: «أَسَلَمْتُ لِرَبِّ

الْعَالَمِينَ»^۴ و در دعوت، باور، هجرت، نیایش، پس از نجات و بردن فرزند به قربان گاه، اخلاص خویش را به منصفی ظهور می‌رساند.

و حضرت اسماعیل «علیه السلام» در مقام تسلیم و اثبات اخلاص، برای ذبیح شدن آمادگی‌اش را اعلام می‌کند. «یا

أَبْتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ...»^۵

- حضرت یونس «علیه السلام» در بحرانی‌ترین حال و مقام، در تاریکی‌ها و دل‌نهنک، تنهای تنها او را می‌خواهد، و

با اخلاص عرضه می‌دارد: «أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ...»^۶

و حضرت یوسف «علیه السلام» در کمال اخلاص، تنها خدای را پناه گاه مطمئن می‌داند و ابراز می‌دارد: «مَعَادَ اللَّهِ أَنَّهُ

رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَى...»^۷

خداوند متعال انبیای عظام را به ویژگی اخلاص ستوده و از مخلص بودن ایشان ستایش کرده است (ن. ک به بحث‌های

آغازین هر یک از پیام‌بران در فصل دوم). و در امر رسالت و دعوت و تربیت از زبان خودشان به این ویژگی اشاره

کرده که اهداف دنیایی نداشته و هیچ مزدی برای رسالت خود نخواستند و هر چه نمودند از سر اخلاص بوده و صفای

باطن. «وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۸.

۱. شعراء، ۱۸۰، ۱۶۴، ۱۴۵، ۱۲۷، ۱۰۹. یونس ۷۲، هود ۲۹، سبأ ۴۷، فرقان ۵۷، ص ۸۶ و شوری ۲۳.

۲. اعراف، ۱۰۵.

۳. مائده، ۱۱۶.

۴. بقره، ۱۳۱.

۵. صافات، ۱۰۲.

۶. انبیاء، ۸۷.

۷. یوسف، ۲۳.

۸. شعراء، ۱۴۵.

و در این مقام به مقام تسلیم و اخلاص و بندگی حضرت ابراهیم علیه السلام که همان عمل به شؤن دین است اشاره می‌نمایم که در پی فرمان تسلیم خداوند فرمود: «أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱.

حضرت یعقوب علیه السلام می‌فرماید: من شرح درد و اندوه خویش را تنها به خدا می‌گویم «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲ که حصر اینجا تنها اخلاص و اختصاص به خدا را می‌رساند.^۳ اهل بیت علیهم السلام نیز در اطمینان خویش، بدون چشم داشت به پاداش و سپاس اظهار می‌دارند: «إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبَّوسًا قَمَطِرِيرًا»^۴ تنها برای خداست، هر چه هست اخلاص و برخاسته از صفای باطن. مؤمن آل فرعون نیز در پایان دعوت قوم خود می‌گوید: «من کار خویش به خداوند واگذار می‌کنم»^۵.

و این مقام تفویض اوست که تنها تکیه گاه مطمئن امور را ذات حق می‌داند و بس. و بلقیس ملکه‌ی سبا هم در مقام تسلیم اظهار می‌دارد از سر صدق و اخلاص که «به همراه سلیمان تسلیم خدا، پروردگار عالمیان شدم»^۶.

۱۰. آغاز هر کاری به نام خدا

از آن جایی که دعوت و تربیت مصلحان خدایی بر پایه‌ی آموزه‌های دینی و الهی است. جهت دار بودن آن بر اهمیت است و آن خواندن، نوشتن، گفتن و هر قیام و قعود به نام او و برای اوست. پیام بر اسلام مأمور است تا به نام پروردگار، خواندن آغاز کند، «أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ..» حضرت سلیمان «علیه السلام» در آداب نگارش خود ادب بندگی نگه داشته و با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز می‌کند.^۷

و حضرت نوح «علیه السلام» به گفتن «بِسْمِ اللَّهِ» فرمان می‌دهد: «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^۸ و از ویژگی‌های ایشان این بود که در همه حال و همه کار را به نام خدا آغاز می‌کرده است و بسم الله می‌گفته.

۱۱. اعتماد به نفس (در پرتو اعتماد به خدا)

خود باوری و اعتماد به توانمندی‌ها، داشته‌ها و یافته‌ها و اندوخته‌های علمی و تجربی و ... مبلّغ و پیام رسان و متولّی تربیت از ساختار روحی - روانی نیرومندی برخوردار باشد و در حوادث ناگوار، و ناملازمات و نابهنجاریها، خود را نبأزد و از باور و کردار و .. خود دست برد ندارد، و تا سر منزل مقصود امیدوارانه حرکت اصلاحی خود را تعقیب کند و

۱. بقره، ۱۳۱

۲. یوسف، ۸۶

۳. المیزان، ج ۱۱ ص ۳۱۹

۴. انسان، ۱۰

۵. غافر، ۴۴

۶. نمل، ۴۴

۷. نمل، ۳۰

۸. هود، ۴۱

در نقل‌های خداوند از زبان دعوت‌گران موقّق خود به این اصلی خود باوری و اعتماد شایسته به خویشتن خویش را در هر شرایطی می‌بینیم و نیازی است مُبرم در امر تعلیم و تربیت.

حضرت موسی «علیه السلام» در جایی که جادوگران حضور یافته بدیشان گفت آن چه آورده‌اید بر افکنید تا افکندند گفت: آن چه آورده‌اید سحر است و خدا باطلش می‌گرداند. «فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَبِّطٌ». ^۱

و در پیمان بر سر مدّت کار با اعتماد به نفس می‌گوید: «يَقَالُ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ». ^۲

و پیام بران آمده بر مردمان انطاکیه در انکار قوم گفتند: «قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ». ^۳

و پیام بر اسلام در غار به همراه خود اطمینان می‌دهد که نترس و اندوه‌گین مباش «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» ^۴

عیسی «علیه السلام» در برابر پرسش خداوند می‌فرماید: «سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ...». ^۵

و شعیب «علیه السلام» به قوم خود می‌فرماید: «اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ». ^۶

و به موسی «علیه السلام» می‌فرماید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ». ^۷

و حضرت یوسف «علیه السلام» با اعتماد بر علم و درایت و امانت داری خود می‌گوید: «اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ». ^۸

و حضرت یعقوب «علیه السلام» با اعتماد بر ارادت خود به یوسف می‌فرماید: «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ» ^۹ و پس از بینایی به فرزندان خود می‌گوید: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ». ^{۱۰}

که در همه‌ی این موارد اعتماد و اطمینان به خود و برخاسته از ایمان و شناخت خدا و ... وجود دارد و به کار گرفته‌اند تا پیام‌زندان بندگان را که خودباوری در خداشناسی و اعتماد به اوست.

پیام بران عظام‌الاهی با اعتماد به نفس ضمن معرفی خود به عنوان فرستاده‌ی الاهی از بزه‌های انتسابی و ضلالت و سفاهت تبرئه‌نموده و وارد عرصه‌ی کار و زار و تحدی و تهدید و سرزنش قوم و سران و حاکمان زور مدار می‌شوند. به مجادله می‌پردازند، بت شکنی می‌کنند و به تحقیر زعمای قوم و فراعنه‌ی زمان می‌پردازند.

در این میان حضرت یوسف علیه السلام با اعتماد به نفس به تعبیر خواب پرداخته و خود را تبرئه می‌کند.

۱. یونس، ۸۱

۲. قصص، ۲۸

۳. یس، ۱۶

۴. توبه، ۴۰

۵. مائده ۱۱۶ تا ۱۱۸

۶. هود، ۹۳

۷. قصص، ۲۷

۸. یوسف، ۵۵

۹. یوسف، ۹۴

۱۰. یوسف، ۹۶

حضرت موسی علیه السّلام وارد مبارزه با جادو گران می شود، خود را معرفی و فرعون را تحقیر و تهدید به نابودی می کند. و واسپاری قوم بنی اسرائیل را می خواهد. اصف ابن برخنا اعلام آمادگی می کند در یک چشم بر هم زدن عرش ملکه را انتقال می دهد.^۱ حضرت مریم با اعتماد به نفس به پاک دامنی خود اعتراف می کند «وَلَمْ يَمَسَّسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا»^۲ سر می دهد.^۳

ایمانیان پس از گرویدن به آیین یکتا پرستی با اعتماد به نفس می گویند: باکی نیست ما را از تو ای فرعون!^۴

۱۲. نیایش (و آموزش خواهی)

بخشی از گفته‌های پیام بران که نقل شده، درباره‌ی دعا و نیایش است که ارتباط پیوسته‌ی مربّی را با خدای مهربان می‌رساند و نیز به آداب، ویژگی‌ها، شرایط چگونگی اشاره دارد و برخی از این‌ها در حالت سپاس‌گزاری و برخی اعتراف به ناتوانی، درخواست برای خود، خانواده، پیروان و ایمانیان است و گوشه‌هایی نیز به آموزش خواهی و جلب رحمت یزدان است که اشاراتی می‌رود:

حضرت موسی «علیه السّلام» در اعتراف به ناتوانی‌های خود می‌گوید: «رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ».^۵

۱۳. شناخت نفس

مربّی وارسته و آزموده، سزاست نیروهای زیردست خود را به شناخت نفس وادارد، خواسته‌های دور و دراز نفس را بشناساند، از سیری ناپذیری اش بگوید، به ناسپاسی‌ها و سرکشی‌هایش توجه دهد و در پرتو این معرفت نفس، توفیق در پیکار با آن را فراهم سازد و آن گاه با شناخت کافی، خدای را بنده باشد.

در بیان شایسته‌ای از صالحان و مخلصان خدایی می‌خوانیم که او خود را تبرئه نمی‌کند و از نفس اماره می‌نالد، پس

ما چی؟!^۶

«وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ».^۷

و در برابر تهدید زن عزیز مصر به زندان در صورت سرپیچی از فرمان و خواسته‌ی او می‌فرماید:

«رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ».^۷ پروردگارا!

زندان برایم بهتر است از آن چیزی آنان مرا بدان می‌خوانند اگر یاری ام نکنی و کیدشان را از من بر نگردانی هوای

۱. نمل، ۴۰.

۲. مریم، ۲۰.

۳. آل عمران، ۴۷.

۴. شعراء، ۵۰.

۵. مائده، ۲۵. ن.ک. به آیات دعا‌های هر یک از پیام بران علیهم السلام در فصل دوم.

۶. یوسف، ۵۳.

۷. یوسف، ۳۳.

نفس ام مرا به پذیرش دعوت‌شان می‌کشاند، آن‌گاه از شمار جاهلان خواهم بود. یعنی خطر هوای نفس جدی است. همیشه باید به خدا پناه برد.

یک لحظه غفلت از وسوسه‌های نفس، کافی است یک عمر او را بنده باشیم!

همان که برادران یوسف «علیه السلام» در حق او روا داشتند، چون نفس اماره را شناخته بودند، بلکه به آرایه‌های آن گوش جان سپرده بودند که پدرشان (حضرت یعقوب علیه السلام) در سرزنش ایشان فرمود: «بَلْ سَوَّكْتَ أَنْفُسَكُمْ...»^۱. خداوند چنین اذعان می‌فرماید که انسان بر خویشتن بیناست (و نفس خود را می‌شناسد). «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»^۲ و در بیانی از امام علی علیه السلام داریم: بهترین معرفت برای انسان خود شناسی است. افضل المعرفة معرفة الانسان لنفسه^۳ و یا داریم: خداشناسی در گرو خود شناسی است. (من عرف نفسه فقد عرف ربه).^۴

از این رو مریبان و پیش‌گامان تربیت، با شناخت نفس و روحیات و حالات خود و دیگران به این مهم مبادرت ورزیده و توفیق یافته‌اند که به نمونه‌هایی از گفتار و شناخت و معرفی ایشان اشارتی می‌رود: حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ»^۵. من شکست خورده‌ام پس انتقام گیر. یا می‌شناساند که ضلالت و گم‌راهی در من نیست.^۶ یعنی سخن شما یاوه است!

حضرت هود علیه السلام نیز با شناخت از خود اعلام می‌کند ای قوم من! هیچ سفاهتی در من نیست! یعنی حرمت شکنی بت‌ها موجب آسیب زدن آن‌ها بر من نشده است، پندار شما نا درست است. حضرت لوط علیه السلام با معرفت از توان خویش می‌گوید: «ای کاش در برابر شما نیرویی می‌داشتم یا به تکیه گاهی قوی پناه می‌بردم»^۷.

حضرت عیسی علیه السلام با شناخت حالات نفسانی خود در معرفی خویشتن می‌فرماید: «خداوند زورگو و نا فرمانم قرار نداده است»^۸.

حضرت یعقوب با شناخت نفس فرزندان اسیر نفس بدیشان می‌گوید: بلکه نفس شما کار زشتی را بر شما آراسته کرده است»^۹.

حضرت خضر با شناخت روش تعلیمی خود و عدم احاطه‌ی علمی موسی و ناشکیبی او بر روش آموزش او می

۱. یوسف، ۱۸ و ۸۳

۲. قیامت، ۱۴

۳. غرر، ص ۱۷۹

۴. قمر، ۱۰

۵. اعراف، ۶۱

۶. اعراف، ۶۷

۷. هود، ۸۰

۸. مریم، ۳۳

۹. یوسف، ۱۸ و ۸۳

فرماید: «تو نمی توانی روش آموزش مرا تحمل کنی»^۱ «چگونه می توانی بردبار باشی بر چیزی که بدان احاطه‌ی علمی نداری؟»^۲.

بلیس نیز با شناخت نفس در پی باور خدایی با نفس لوامه و ملامت گر هم صدا می شود و اعتراف به عدم شناخت نفس پیش از تسلیم خدا شدن سر می دهد: «ظَلَمْتُ نَفْسِي»^۳.

حوا نیز با شناخت خود و سوگند های دروغ و پر فریب شیطان «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا» سر می دهد همراه شوی خویش . و بسیاری از ایمانیان با شناخت خود از ستم خویش بر نفس فریاد آمرزش خواهی سر می دهند. و چه بسا زیان کاران و دوزخیان نیز زبان به اعتراف می گشایند و از ستم بر خویش بر اثر عدم شناخت نفس می گویند.

۱۴. پرهیز از رفتار دشمن شاد کن.

تربیت دینی بر پایه‌ی حکمت است. (زمان شناسی، آسیب شناسی، دشمن شناسی، میزان تأثیر، شناخت اولویت‌ها، تفاوت‌ها، دست آویزهای مؤثر، باورها، سنت‌ها، راه کارهای عملی و اجرایی، و ..) اقتضا می کند، مربی مراقب همه چیز باشد!

با رفتار و گفتار نسنجیده، ناپخته، شتاب زده، و ... دست آویزی برای بدخواهان فراهم نیورد، کیان و منش پیروان و زیردستان خود را حفظ کند و مایه‌ی ریش خند آنان نگردد و رفتارش برابر خواسته‌ی دشمنان نباشد و آن‌ها را شاد نگرداند!

از این رو حضرت هارون «علیه السلام» در رویارویی با خشم موسی «علیه السلام» با زبان عاطفی سخن می گوید تا احساسات و عواطف او بر انگیزد و «یابن‌أم» خطاب می کند و آن گاه در گزارش کوتاه پرده از حقیقت بر می دارد و می خواهد با او رفتاری نکند که دشمنان شاد گردند می فرماید: «فَلَا تُشِمِّتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۴ (حساب مرا از حساب ایشان جدا کن!).

و آن مربی فرزانه نیز چه نیکو می پذیرد و برخوردی حکیمانه از خود بروز می دهد.

۱۵. دخیل دانستن (واصل شمردن) اراده‌ی خدا

از جایی که اراده و مشیت خداوند عین هستی است «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۵ و هر چه بخواهد می کند «يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ»^۶، و به بندگان خود گوش زد می کند که، شما نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ»^۷ «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۷.

۱. کهف، ۶۷

۲. کهف، ۸

۳. نمل، ۴۴

۴. اعراف، ۱۵۰

۵. انسان، ۳۰، تکویر، ۲۹

۶. آل عمران، ۴۰

۷. فتح، ۲۷

و به پیام برش وعده می دهد که هر آینه وارد مسجدالحرام خواهید شد اگر خدا بخواهد.^۱

و ده ها آیه در این باره که اراده ی ازلی را علت تامه ی هر کاری می داند و شرط تحقق معلول می شمرد. و در برخی از انسان ها به این اصل عنایتی نداشته و اظهار استقلال و نیرو و تحول می کنند و اراده نافذ خداوندی را بی تأثیر می دانند و او را از دخالت داشتن و سببیت معزول می دارند که در بیانات مریبان خود که وارستگی شایسته هستند در مقام بندگی هر گونه استقلال را از خود دور می کنند:

حضرت موسی علیه السلام در پذیرش شرایط علم آموزی در محضر خضر اظهار بردباری می کند و منوط به خواست خدا می داند: «قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا»^۲.

حضرت شعیب در پیمان ازدواج یکی از دختران خود با موسی علیه السلام می فرماید: اگر خدا بخواهد مرا از شایستگی خواهی یافت (که در این امر بر تو سخت نخواهم گرفت): «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۳.

حضرت اسماعیل علیه السلام در برابر فرمان پدر برای اجرای خواب و ذبح می فرماید:

به خواست خدا مرا از بردباران خواهی یافت «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»^۴.

حضرت یوسف علیه السلام ضمن روایت برای ورود به مصر، به خانواده ی خود می فرماید: به مصر وارد شوید که به خواست خدا در امان خواهید بود. «وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»^۵

بنی اسرائیل نیز پس از پرسش های متعدد درباره گاو مورد نظر برای سر بردن اظهار داشتند: اگر خدا بخواهد ما قطعاً بدان راه خواهیم یافت «وَأِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ»^۶.

و عادلانه از اصحاب بستان در پی اراده ی جمعی برای چیدن محصول و محروم سازی تهی بستان از نعمت های خدا دادی و معزول داشتن خدا از دخالت و تأثیر و سببیت به استقلال طلبی آنان اعتراض می کند که به شما نگفتم، چرا ان شاء الله نگفتید و خدای را تسبیح و تنزیه نمودید؟!^۷

و سرور شهیدان نیز در فراخوان نهضت خدایی خود، این سان انسان ه را دعوت می کند با تمام صداقت و بیان حقیقت و فرجام کار به خواست خدای متعال.

قال الحسين عليه السلام: من كان فينا باذلاً مهجته و موطناً على لقاء نفسه؛ فليرحل معنا فأنى رحل مصباحاً ان شاء الله تعالى.^۸

هر کس در راه ما خون دلش را بذل می کند و نفسش را جایگاهی برای دیدار پروردگار می داند، پس با ما کوچ

۱. کهف، ۶۹.

۲. قصص، ۲۷.

۳. صافات، ۱۰۲.

۴. صافات، ۱۰۲.

۵. یوسف، ۹۹.

۶. بقره، ۷۰.

۷. قلم، ۲۸.

۸. لهوف، ص ۵۳؛ نفس المهموم، ص ۱۰۰.

کند زیرا من به امید خدای متعال فردا صبح حرکت می کنم.

۱۶. گفتن بسم الله در آغاز هر کاری

در نخستین آیهی فرستاده بر پیام برش و آغاز بعثت و رسالت گرامی پیام آورش، خود به خواندن جهت دار، آن هم به نام پروردگار فرمان می دهد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۱.
و در طول نزول وحی و سوره های نازل شدهی قرآن به این اصل عنایت دارد و با «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می کند جز یک سوره^۲.

و این روش نیک توجه، توسل و تمین آغازگری هر کاری را به نام پروردگار، از رفتار بزرگ مربی خود می گوید که نوح به ایمانیان همراه خود فرمود: سوار کشتی شوید که روانه شدن و لنگر انداختن آن به نام خداست «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ»^۳.
و حضرت سلیمان علیه السلام نیز در نامه ی دعوت اش به ملکه ی سبا با نام خدا آغاز می کند و می نگارد: «إِنَّهُ مِن سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»^۴.

۱۷. هوشیاری، تیزبینی و زمان شناسی

یکی از وجوه امتیاز رهبران و مصلحان الهی با افراد دیگر در آن است که آنان در راه تحقق آرمان های توحیدی و اصلاح امور جامعه همواره از فرصت های پیش آمده نهایت بهره برداری را می کنند و از هر موقعیتی برای هدایت گیری و اصلاح بهترین بهره را می بردند.
نمونه هایی چند از این موضوع را می توان در سیره ی مصلحان الهی که در نقل های خداوند به تصویر کشیده شده است مشاهده کرد.

۱. سلیمان علیه السلام نمونه ای عینی از مصلحان هوشیار است که چنان اوضاع کشور و زیردستان خود را زیر نظر دارد که حتی غیبت پرنده ای از چشمان تیز بین او پنهان نمی ماند و از افرادش توضیح می خواهد که:
«مَا لِي لَأَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَأَن مِّنَ الْغَائِبِينَ»^۵ چه شده است هدهد را نمی بینم یا این که او از غائبان است؟
این ماجرا به خوبی از هوشیاری و دقت و تیزبینی آن پیام بر الهی پرده بر می دارد چرا که در میان آن همه لشکریان عظیم اعم از جن و انس و پرندگان، غیبت یک فردشان هم از چشمان او دور نمی ماند و برای غیبتش دلیلی موجه طلب می کند.^۶

۱. علق، ۱۰.

۲. توبه، ۲۵.

۳. هود، ۴۱.

۴. نمل، ۳۰.

۵. نمل، ۲۰.

۶. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۲۶۳۸.

هم چنین آن رهبر آگاه در مواجهه با هدایایی که ملکه‌ی سبا برای وی ارسال داشته بود، در نهایت تیزی انگیزه های شومی را که در پشت این هدایا پنهان بود مشاهده می کند و فرستادگان ملکه را تویخ و مورد سرزنش قرار می دهد و می گوید: «أَتُمِدُّونَ بِمَالِ مَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ»^۱ آیا می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید!) آن چه خدا به من داده از آن چه به شما داده بهتر است. بلکه شما هستید که به هدایای خود خوش حال می شوید.

۲. یوسف (علیه السلام) نیز از جهت موقعیت سنجی و بهره برداری مناسب از فرصت های ایجاد شده مصلحی مثال زدنی است.^۲ یکی از پژوهش گران در این باره می گوید:

"یوسف به عنوان مبلغی نمونه از فرصت پیش آمده به نیکی بهره جست و هم بندی های خود را درست در زمانی که ایشان را آماده‌ی فراگیری می دید به دین انبیا فرا خواند و پیش از آن که خواب آن ها را برایشان تعبیر کند به بیان توحید و ایمان و ثواب و عقاب پرداخت. چرا که اگر وی می خواست پس از تعبیر خواب چنین کند فرصت طلایی پیش آمده از کف می رفت، به ویژه آن که تعبیر خواب یکی از آن خبری ناخوشایند برایش بود."^۳

هم چنین به دنبال آزادی یوسف از زندان و آشکار شدن هوش و درایت فوق العاده اش برای شاه، وقتی می بیند شاه از هر جهت به وی اعتماد پیدا کرده تا جایی که می خواهد او را بر مصدر امر بگمارد با توجه به علم و توان حفظ و شایستگی خود از فرصت ایجاد شده نهایت بهره را می برد و از وی می خواهد تا مسوولیت خزانه داری کشور پهناور مصر را به وی بسپارد «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^۴

"یوسف می دانست ریشه‌ی مهم نابسامانی های آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسایل اقتصادی اش نهفته است و اکنون که آن ها به حکم اجبار به سراغ او آمده اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیض ها تا آن جا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد."^۵ یکی از قرآن پژوهان معاصر در این باره می نویسد:

"این موقعیت شناسی یوسف علیه السلام می تواند برای تمام مبلغان و دعوت کنندگان به توحید درس آموز باشد، به گونه ای که هیچ گاه در بهره جستن از فرصت های پیش آمده درنگ نکند و هنگامی که می بیند دل ها به سوی آنان تمایل یافته و همگان به آن ها اعتماد کرده اند، با هوشیاری تمام از آن موقعیت استفاده کنند و میدان را در اختیار کسانی نگذارند که به مسوولیت ها به چشم یک طعمه می نگرند و نمی توانند خود را کنترل کنند و یا قدرت مدیریت ندارند، یا فقط منافع اقلیتی را در نظر می گیرند."^۶

۱. نمل، ۳۶

۲. ر.ک. سوره یوسف، آیات ۳۶ تا ۴۱

۳. عدوی، محمد احمد، دعوت الرسل الى الله، ص ۱۱۶.

۴. یوسف، ۵۵

۵. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۵

۶. نقره، التهامی سیکولوجیه القصة فی القرآن، ص ۵۳۹

۳. قرآن کریم از موقعیت سنجی و هوشیاری و عکس العمل سریع و به موقع عیسی علیه السلام به هنگام احساس خطر کفر و الحاد گروهی از بنی اسرائیل یاد می کند و اشاره می دارد که عیسی علیه السلام پس از دعوت مستدل و کافی، وقتی در می یابد که جمعی از بنی اسرائیل اصرار در مخالفت و گناه دارند و از هرگونه انکار و کج روی دست بردار نیستند، در این موقعیت حساس ندا در می دهد که کیست از آیین خدا حمایت و از من دفاع کند؟! «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ»^۱

یاران واقعی آن حضرت که قرآن از آن ها با عنوان «حواریون» یاد کرده است، به ندای مسیح پاسخ می گویند و راه خود را از دیگران جدا می کنند.

۴. مؤمن آل فرعون نیز از جمله مصلحان موقعیت شناسی بود که توانست در حساس ترین زمان ها تأثیر شگرفی از خود برجای گذارد و جان رهبر آسمانی عصر خویش موسی (علیه السلام) را از توطئه ی شوم فرعونیان برهانند. و با تشخیص به موقع، خدمت بزرگی به آیین توحیدی نمود و از خود نامی نیکو در تاریخ به ارمغان گذاشت.^۲

۱۸. پای بندی به حق

با نگاهی به سیره ی مصلحان الهی در قرآن کریم در می یابیم که یکی از مهم ترین ویژگی آن ها این است که در مسیر دعوت مردم به سوی خدا، هیچ گاه پای از مرز حقیقت فراتر نمی گذارند. حتی در آن زمان که بر قدرت و تعداد پیروان آن ها افزوده می شود و از موقعیت و جاهت اجتماعی خاصی در میان مردم برخوردار می شوند باز از مدار حق خارج نمی شوند و جز اقامه ی شعایر الهی در جامعه هدف دیگری را تعقیب نمی کنند.

خداوند متعال از زبان یکی از بزرگ ترین مصلحان بشری یعنی حضرت موسی علیه السلام نقل می کند که گفتند: «حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ»^۳ سزاوار است که درباره ی خدا جز حق نگویم.

"یعنی سزاوار است که تنها حرف حق بزنم و در رسالتی که خداوند به من داده باطلی به او نسبت ندهم و در خلال چیزهایی که مأمور به ابلاغ آن هستم چیزی را که مأمور به آن نیستم ننگانم."^۴

در پای بندی پیامبران الهی به حق، همین بس که حتی برای یک بار هم در سیره ی آن ها دیده نشده است که بخواهند از جهل و بی خردی مردم برای پیش برد و مقاصد خود بهره جویند و در راه اثبات حقایق خود از اموری خلاف واقع و غلوآمیز استفاده کنند.

نخستین پیام بر اولوالعزم یعنی نوح علیه السلام روی به مردم خود می گوید:

۱. آل عمران، ۵۲

۲. ر.ک: سوره مؤمن، آیات ۲۶ تا ۴۶

۳. اعراف، ۱۰۵

۴. تفسیرالمیزان، ج ۸، ص ۲۷۰

من هرگز به شما نمی گویم خزاین الاهی نزد من است و نمی گویم غیب می دانم! و نمی گویم من فرشته ام! و (نیز) نمی گویم کسانی که در نظر شما خوار می آیند، خداوند خیری به آن ها نخواهد داد. خدا از دل آنان آگاه تر است (با این حال اگر آن ها را از خود برانم) در این صورت ستم گران خواهم بود.^۱

و حضرت عیسی علیه السلام نیز در پاسخ به پرسش دور از انتظار حق تعالی که جویا شد. آیا تو گفته ای مرا و مادرم را به عنوان دو معبود دیگر، جز خدا بگیری؟!^۲

با نهایت ادب بندگی زبان به تنزیه گشود و گفت: «سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ...» منزهی تو، مرا نشاید که آن چه سزای من نیست بگویم.

به آنان نگفتم جز آن مرا بدان فرمان دادی...^۳

ضمن اعتراف به حق علم ایزدی به نمان ها را برهان راستی سخن خود می آورد و آن را گواه می گیرد و می گوید:

«إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ» اگر گفته بودم بی شک تو می دانستی!^۴

۱۹. بهره گیری از دست آویزهای مؤثر

توجه دادن به باورها، آرمان، فرهنگ، علم، ویژگی های خاص، عواطف و ارزش ها در تحریک، بیداری، شخصیت بخشی و کرامت نفس و احتمال پذیرش و پیروی و مقبولیت از سوی افراد می افزاید که لوط در بیانی به رشد یافتگی و رشادت آن ها توجه می دهد آیا در میان شما کسی با این ویژگی نیست؟ «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ»^۵

و حضرت موسی «علیه السلام» از آگاهی آنان می پرسد که چرا آرام می دهید، در حالی که شما می دانید من فرستاده ی خدا به سوی شما هستم «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ ... وَقَدْ تَعَلَّمُونَ...»^۶

حضرت ابراهیم «علیه السلام» از علم خود می گوید به آزر: «يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا»^۷

و پیام بر اسلام از امداد خدای متعال بهره می گیرد و می فرماید «الَّذِينَ يَكْفِيكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ»^۸

و حضرت یوسف «علیه السلام» در تثبیت پاکی خود به واقعه ی گذشته ارجاع می دهد. «قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ بِاللَّيْلِ النَّسْوَةَ اللَّاتِي قَطَعْتَ فَيُدِيهِنَّ...»^۹

حضرت نوح علیه السلام به علم و آگاهی خود از سوی حق تعالی دست می یازد که: من از خدا چیزهایی می دانم

که شما نمی دانید.^{۱۰}

۱. هود، ۳۱.

۲. مائده، ۱۱۸.

۳. همان.

۴. هود، ۷۸.

۵. صف، ۵.

۶. مریم، ۴۳.

۷. آل عمران، ۱۲۴.

۸. یوسف ۵۰.

و در برابر خواسته های کفار مبنی بر طرد مؤمنان، به دیدار ایشان با پروردگارشان توجه می دهد و علت عدم طرد می خواند.^۲

حضرت هود علیه السلام بر وجود ابرهای رحمت پر باران الاهی و افزایش بر توان ایشان در صورت آموزش خواهی و بازگشت به سوی خدا بهره می گیرد تا قوم خویش را از بزه کاری خارج سازد.^۳

حضرت صالح علیه السلام به شتاب زدگی و ویژگی رفتاری ایشان، خواستن عذاب پیش از رحمت و نیکی توجه می دهد تا شاید مورد رحمت الاهی قرار گیرند.^۴

حضرت یعقوب علیه السلام در توصیه ی به دین داری فرزندان از برگزیدن دین از سوی خدا بر ایشان بهره می گیرد و می فرماید: بکوشید و همیشه دین دار باشید.^۵

حضرت ابراهیم علیه السلام در رویارویی با فرشتگان عذاب و بشارت و خبر از آمدن ایشان بر عذاب قوم لوط، در مقام استفهام و تقریر به وجود حضرت لوط علیه السلام در میان آن قوم اشاره دارد تا شاید با این چانه زدن ها مردم را از عذاب برهانند و یا به تأخیر اندازد «قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا».^۶

حضرت یوسف علیه السلام مسؤولیت پذیری اش را در پرتو علم و قدرت حفظ معرفتی می کند و مقبول می افتد.^۷ حضرت الیاس علیه السلام به ویژگی نیکوترین و بهترین آفریدگار در مقابل بت «بعل» نهیب تقوا پیشگی می دهد تا گزینش برتر و انتخاب احسن در نظر هر خردمندی از آنان جلوه گر شود.^۸

و هم چنین پیام بری بر ناز پروردگان آمد و آیین خود را هدایت کننده تر از آداب به جای مانده از نیاکان ایشان معرفی کرد تا بدان بگروند و بهترین را برگزینند.^۹

هابیل هم روح خداپرستی خود را مانع قتل برادر معرفی می کند تا شاید او نیز از خدای خویش پروا نماید.^{۱۰} حضرت شموئیل (صموئیل) به برتری علمی و توانایی های جسمی طالوت دست می یازد و معیار گزینش از سوی خداوند می خواند تا باور نمایند.^{۱۱}

حضرت زکریا علیه السلام در نیایش و دعاهاى خود به پیری و موی سپید و نازایی همسر و بی جانشین بودن می پردازد و در طلب فرزند دست آویز قرار می دهد و پاسخ می گیرد.^۱

۱. اعراف، ۶۲

۲. شعراء، ۱۱۳، ۱۱۴

۳. هود، ۵۲

۴. نمل، ۴۶

۵. بقره، ۱۳۲

۶. عنکبوت، ۳۴

۷. یوسف، ۵۵

۸. صافات، ۱۲۴، ۱۲۶

۹. زخرف، ۲۴

۱۰. مائده، ۲۸

۱۱. بقره، ۲۴۷

حضرت شعیب علیه السلام از خوش بینی و گمان نیک به رفاه و آسایش قوم خود بهره می گیرد و از این راه می خواهد تا از پیمانان و ترازو نگاهند: یعنی شما نیازی ندارید تا بکاهید من حسن ظن دارم به شما که چنین نمی کنید.^۲ و سرانجام به عذاب های وارده بر اقوام پیشینیان توجه می دهد به ویژه آن چه بر قوم لوط رسید و خیلی هم از ایشان دور نبود.^۳

هارون علیه السلام به مهر مادری و خویشاوندی خونی متوسل می شود، و از رفتار دشمن شاد کن برادر رهایی می یابد.^۴

مؤمن آل یاسین، فرمان پیروی از رسولان را می دهد، با تمسک به این اصل، که ایشان هدایت یافتگان اند و مزدی از شما نمی خواهند (اهداف دنیایی ندارند) یعنی هر چه هست برای خدا و از سر اخلاص است.^۵ دختران شعیب هم در جلب رضایت پدر به کارگیری موسی علیه السلام به توانایی و امانت داری او اشاره می کنند و چه نیکو مورد پذیرش قرار می گیرد از سوی پدر و به ازدواج هم پایان می پذیرد.^۶

۲۰. آموزش خواهی (پس از هر قصور و تقصیر)

در نیایش و آموزش خواهی و ارستگان خدایی می آموزیم ضمن رعایت ادب و احترام به ساحت معبود، سزاست در پی هر لغزشی برای پاک سازی اثرهای وضعی آن خطاهای (نا خواسته)، زبان به عذر خواهی گشود و طلب رحمت نمود!

سهل انگاری و به خود مهلت دادن و پشت گوش انداختن از وسوسه های شیطانی است.
در گفتار حکمت آمیز ایشان می یابیم:

حضرت آدم «علیه السلام» به محض پذیرش سوگندهای دروغین به ظاهر خیرخواهانه ی شیطان و نزدیکی به درخت ممنوعه. زبان به استغفار می گشاید هم راه همسر خویش: «قَالَ رَبِّنا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».^۷

حضرت یونس «علیه السلام» نیز بی درنگ به ستم خود بر خویشتن اعتراف نموده و عرضه می دارد:
«أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ».^۸

و موسی «علیه السلام» پس از درخواست رؤیت و پرسش بی مورد خود اظهار می دارد:
«سُبْحَانَكَ تَبَّتْ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ».^۱

۱. مریم، ۴، ۶

۲. هود، ۸۴

۳. هود، ۸۹

۴. طه، ۹۴

۵. یس، ۲۱

۶. قصص، ۲۶

۷. اعراف، ۲۳

۸. انبیا ۸۷

و پس از یاری آن مؤمن و کشته شدن حریف (کافر) جهت جلوگیری از اثرات وضعی عمل زبان به عذر می‌گشاید: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي...»^۲.

و پس از پذیرش عذر برادر (هارون) و ماجرای برگشت مردمان از دین و شکستن الواح به دست خود و بازجویی هارون دست به دعا بر می‌دارد و در حق او دعا میب‌کند و آمرزش می‌خواهد. «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي» اعراف، ۱۵۱. و نوح «عليه السلام» نیز در پی دعا برای نجات فرزند در واپسین لحظات متوجه می‌شود او از اهل او نیست و از درخواست خود زبان به آمرزش خواهی می‌گشاید و طلب رحمت و غفران الهی: «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنُ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۳. (توضیحات بیش تر در بحث ادب بندگی در گفتار پیام بران ارائه می‌شود). هم خدا و هم فرستادگانش فرمان به آموزش خواهی و توبه و ... می‌دهند و این جا با زبان الگوی رفتاری خواستند بیان نمایند که این ها خود عامل اند و به کردار فرا می‌خوانند و خود پیش گام این عرصه‌اند.

در دعا‌های شایستگان معصوم این فراز از بحث به خوبی تبلور یافته و در فصل دوم گذشت که برای خود و اهل و ایمانیان هم راه خود، طلب مغفرت و رحمت الهی می‌نمایند. چرا که خداوند فرموده است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۴. اگر آن ها هنگامی که به خود ستم کردند پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیام بر (نیز) برای آن ها طلب آمرزش می‌کرد قطعاً خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند. از جایی که خداوند به والدین فرموده: اگر (از خطا و لغزش) فرزندان تان در گذرید و چشم‌پوشید و ببخشاید بی‌گمان خداوند نیز آمرزنده و مهربان است «وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۵. از این رو حضرت یعقوب علیه السلام در پی اعتراف به خطاهای خویش از سوی فرزندان به ایشان وعده ی آمرزش خواهی می‌دهد « قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۶ به زودی برای شما طلب آمرزش می‌کنم پروردگام آمرزنده و مهربان است .

و در نیایش باورمندان نیز به این موارد اشاره می‌کنیم: ایمانیان اصحاب بستان پس از رو به رو شدن با باغ سوخته و پند های میانه رو و خرد مندان از خودشان زبان به اعتراف گشوده و از ستم بر خویشان می‌گویند^۷.

بسیاری از باورمندان پس از ایمان در خواست غفران و رحمت الهی را دارند^۸.

حوا نیز همراه شوی خود پس از فریب و سوگندهای شیطان از ستم بر خود دست به دعا و آمرزش بر می‌دارد^۹.

۱. اعراف، ۱۴۳.

۲. قصص، ۱۶.

۳. هود، ۴۷.

۴. نساء، ۶۴.

۵. تغابن، ۱۴.

۶. یوسف، ۹۸.

۷. قلم، ۳۲ تا ۲۹.

۸. ن. ک به آیات: مومنون، ۱۰۹، حشر، ۱۰، بقره، ۲۸۶، آل عمران، ۱۶، اعراف، ۱۴۹، شعراء، ۵۱.

۹. اعراف، ۲۳.

بلیقیس پس از تسلیم شدن به خدای یکتا به ظلم خود اعتراف می کند و می گوید: « رَبُّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي »^۱.
و چه بسا در بهشت نیز، بهشتیان زبان به نیایش و داع گشوده و آمرزش می خواهند « رَبَّنَا آتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاعْفِرْ لَنَا إِنَّكَ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ »^۲.

ب: ویژگی های اجتماعی

۱. انقلاب عقیدتی و ارزشی (خدایی شدن)

پیام بران الاهی به عنوان بزرگ ترین مصلحان اجتماعی بیش از هر چیز تلاش داشتند تا به اصلاح مبانی عقیدتی امت
ها پردازند، و به سراغ اساسی ترین مسأله ای اعتقادی یعنی «توحید» می رفتند و سرلوحه دعوت خود را «توحید» آن هم
توحید در تمام زمینه ها و ابعاد قرار می دادند.

دعوت به سوی «الله» و نفی هرگونه شرک که نخستین پیام رسولان الاهی بوده است در آیات گوناگون قرآن تجلی
پیدا کرده و خداوند از نخستین پیام روشن تمام انبیاء چنین یاد کرده است و همگی هم نوای با یک دیگر می گفتند:

« يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ »^۳

ای مردم، خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست. در حقیقت تأکید انبیاء روی مسأله ی توحید و
پرستش خدای یگانه بدین خاطر بوده که اگر به راستی همه ی افراد جامعه جز «الله» را پرستش نکنند و هیچ گونه
نابسمانی در جوامع انسانی به جود نخواهد آمد.

وابستگی و طفیلی گری و تمام این بدبختی ها که دامان افراد و جوامع را می گیرد به خاطر همان انحراف از پرستش
الله و روی آوردن به پرستش بت ها و طاغوت هاست.^۴

فراخوان همه ی پیام آوران و دعوت گران به حق بر مدار توحید و بندگی خدای یکتا بوده چون که فرمان داده شدند
تا ادع الی سبیل ربک مردم را به راه پروردگارت فراخوان ده! و نقل این دعوت ها از زبان این فرستادگان، بیان رسالت
این دعوت گران به یکتا پرستی است در همه اعصار و برای همه نسل ها و هدف دیگر شاید بر این باشد که رفتار این
خداجویان در میان مردمان اثر گذار بوده و با دیدن انسانی متعالی، کامل و باورمند، شایسته، خوش نام، دارای برجستگی
های رفتاری، پای بند به همه ی موازین اخلاقی و توفیق هدایت در سطح گسترده جهانی و باورمندی به وجود خدای یکتا

۱. نمل، ۴۴.

۲. تحریم، ۸.

۳. این سخن عیناً از زبان چندین تن از انبیاء نقل شده است. از جمله نوح علیه السلام (اعراف، ۵۹) هود علیه السلام (اعراف، ۶۵)، صالح علیه السلام (اعراف، ۲۳)،
شعوب علیه السلام (اعراف، ۸۵ و هود، ۸۴)، و از سایر پیامبران نیز به همین مضمون، تأکید های فراوانی در قرآن به چشم می خورد.

۴. تفسیر نمونه، ۹۹، ص ۷۰ و تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۳، ص ۱۳۰۸.

و مکارم اخلاقی و ... ایشان کشش و کوشش انسان های بیدار را برانگیزد که باورمندی به وجود پروردگار، ره آوردش رشد و کمال همه جانبه ی آدمی است و تحول اندیشه ها و ارزش ها و میل به پاکی است اگر خود مستقیماً فراخوان می داد می پنداشتند چون خداست به سوی خود می خواند، سود و زبانی دارد؟! و ...؟!

خداوند خواسته به خاطر رحمت و رأفتش به زبان پیام برانش بندگان را تا نهایت درجه موعظه نماید و حجت را بعد از تمام شدنش کامل تر کند، آن وقت اگر بازهم به گمراهی خود ادامه دادند عذاب را بفرستد «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا» زیرا رسالت منصب خاص الاهی است و مستلزم حکم فصل در امت است و آن عبارت است از عذاب استیصال یا بهره مندی از زندگی تا مدتی.^۱

از این رو از قول بندگان و ارسته می گوید که به پاکی و رستگاری، مقام عصمت، علم و نبوت آراسته شده و با معجزاتی فراوان سوی مردمان آمده و فراخوان می دهند. پس حتماً باور خدایی ره آوردی دارد و آن در وجود این انسان های کامل تجلی یافته است و این اثر تربیتی و هدایتی بیش تری دارد! علامه طباطبایی رحمه الله علیه می فرماید: «این قاعده ای است کلی، یعنی هر معلم و مربی که بخواهد در تعلیم و تربیت اشخاص توفیقی به دست آورد باید خودش به گفته هایش عمل کند، همان گونه که برای الفاظ دلالت هست، عمل هم دارای دلالت است و اگر عمل برخلاف قول بود دلالت می کند بر این که در نفس صاحبش حالتی است مخالف گفته های او و می بینیم دل های مردم از شنیدن مواعظ اشخاصی که خود در طریقه ای که به مردم پیش نهاد می کنند صبر و ثبات ندارند نرم نمی شود، چه بسا می گویند گفته هایش همه باطل است. زیرا اگر حق بود خودش به آن عمل می کرد...»^۲

ضمن این که به ارتباط آنان با جهان نهان و قدرت جاوید الاهی و علم و حکمت او بر آفرینش، تدبیر جهان هستی، هدف خلقت و امکان رستاخیز و ... برهان روشنی می آورد و نزول وحی را در می یابد و نگرش آن ها به جهان غیب و گرایش به شریعت های الاهی و پیام بران و ... افزون تر می شود. و رسالت همه ی پیام رسانیان در گام نخست فراخوان خود، دعوت به بندگی حق تعالی است و سیاست مداری ایشان بر مدار توحید است و بزرگ ترین ویژگی ایشان مقام بندگی و «عبد» بودن شان است. و خداوند متعال در آیه ی ۳۳ سوره ی فصلت می فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» که گزیده ی نظر علامه «رحمة الله علیه» در این باره چنین است: «مراد از دعوت گر در این آیه، رسول خداست و لفظ چون عمومیت دارد شامل همه ی کسانی که به سوی خدا دعوت می کنند و ممکن است غرض فاسد باشد نمی تواند «أَحْسَنُ الْقَوْل» باشد و در دنباله ی جمله آورده «عمل صالحاً» به شرطی خودش عمل صالح نماید و عمل شایسته انجام دهد ولی ایمانی به حق نداشته باشد باز احسن القول نیست به همین جهت شرط دیگری آورده که «قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» یعنی اعتقاد به اسلام داشته باشد، از سیاق برمی آید که «قال» این جا به معنای رأی و اعتقاد است»^۳

۱. المیزان ج ۱۳ ص ۷۸

۲. المیزان، ج ۶، ص ۳۶۹، ج ۳۱، قم ۸۹ دفتر تبلیغات اسلامی

۳. المیزان، ج ۱۷، ص ۵۹۴ ج ۳۱

نتیجه این که همه‌ی دعوت‌گران خود باور داشته و بارها به اسلام و ایمان خود اعتراف نموده‌اند و با کردار خود به توحید فراخوان داده‌اند.^۱

از این رو حضرت ابراهیم «علیه السلام» می‌فرماید: «وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ»^۲ «...و اعبدوه...»^۳ می‌بینیم حرکت انقلابی ابراهیم علیه السلام و شکستن بت‌ها نیز در اصل برای ایجاد تحول و انقلابی فکری در نهاد بت پرستان بود تا روح و فکر مردمی را که از نظر اعتقادی آن همه انحطاط یافته بودند که سنگ‌ها و چوب‌های تراشیده به دست خود را خدایان خویش می‌پنداشتند.

و از آن‌ها شفا می‌طلبیدند، دگرگون سازد و وجدان خفته آن‌ها را بیدار کند. هدف اصلی آن حضرت آن بود که تا جماعت نادان و کوردل به روشنی به ناتوانی بت‌ها و دفع زیان و جلب سود آگاهی یابند و به پوشالی بودن آن خدایان موهوم پی‌برند. آری هدف وی تنها شکستن فکر بت پرستی و روح بت پرستی بود چرا که شکستن چند عدد بت، به تنهایی فایده‌ای نداشت و آن‌ها فوراً بت‌هایی بزرگ‌تر از آن‌ها را می‌ساختند و به جای آن می‌نهادند. ابراهیم علیه السلام در این انقلاب فرهنگی چنان پیروز بود که به تعبیر قرآن آن جماعت کوردل در برابر استدلال‌های منطقی ابراهیم در اثبات عجز و ناتوانی بت‌ها: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»^۴

به وجدان و فطرت‌شان بازگشتند و خود را مورد خطاب قرار دادند و گفتند که حقاً شما ظالم و ستم‌گرید.

«وَ قَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ»^۵ و خدا را گواه می‌گیرد که به این دعوت من تو آگاهی (و) کُنتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا^۶ و خود در آغاز سخن اقرار به بندگی می‌کند «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»^۷

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ»^۸ و پیام‌برانی چون شعیب، هود، صالح و نوح «علیه السلام»، می‌گویند: «قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ»^۹ «أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ»^{۱۰} و خود اظهار اسلام و ایمان می‌نمایند و با کردار خود باورشان را تأیید می‌کنند. «وَ أَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^{۱۱} «وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^{۱۲} «قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»^{۱۳} و در آیات ۲۷ زخرف، ۴ ممتحنه و ۷۸ انعام نیز این اعلام بی‌زاری و فاصله‌گیری عملی به چشم می‌خورد و

۱. اعراف ۱۴۳، انعام ۷۹، یونس ۷۲، بقره ۱۳۲

۲. عنکبوت، ۱۶ و نوح، ۳.

۳. عنکبوت، ۱۷.

۴. انبیاء ۶۴.

۵. مانده، ۷۲.

۶. مانده، ۱۱۸.

۷. مریم، ۳۰.

۸. زخرف، ۶۴.

۹. اعراف ۸۵، اعراف ۶۵، اعراف ۷۳، اعراف ۵۹، هود ۸۴، هود ۵۰، هود ۶۱، عنکبوت ۳۶، مؤمنون ۲۳.

۱۰. هود ۲۶، احقاف ۲۱.

۱۱. یونس، ۷۲.

۱۲. انعام، ۷۹.

۱۳. هود، ۵۴.

شخص شعیب به قومش می‌فرماید: نمی‌خواهم مخالفت کنم با چیزی که شما را از آن باز می‌دارم! «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْ هَاكُمُ عَنْهُ»^۱ و در این باره علامه «رحمة الله عليه» می‌فرماید: «از نظر دین اسلام هیچ غایتی برای حیات، جز توحید خدای سبحان در مرحله‌ی اعتقاد و عمل نیست، به این معنا که اسلام کمال انسانیت و غرض نهایی زندگی اش را این می‌داند که معتقد شود به این که برای او معبودی است که هر چیزی را او آفریده و برگشت هر چیزی به سوی اوست، و برای او اسمای حُسن و مثال‌های بلندی است، آن گاه بعد از تحصیل چنین اعتقادی در مجرای زندگی قدم نهاده، هر عملی را که انجام می‌دهد یک یک، حکایت از عبودیت او و عبودیت هر چیزی نزد خدای سبحان می‌نماید و به همین وسیله توحید پروردگار در ظاهر و باطنش سرایت نموده و خلوص در بندگی و عبودیتش از اقوال و افعال و سایر جهات وجودیش ظاهر می‌گردد، ظهوری که هیچ پرده‌ای نتواند آنرا بپوشاند، خلاصه ادب الاهی و یا ادب نبوت، همانا عمل را بر هیأت توحید انجام دادن است.»^۲

و فراخوانی به کردار در فرمانی از ایزدی دریافت می‌شود که با پرسشی توییخی می‌جوید که چرا چیزی را می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید؟! «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» «اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۳ یا می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي»^۴

آیا کسی که به حق راه یافته سزاوارتر است به این که پیروی اش کنند یا کسی که راه خود نیافته و دیگران باید او را هدایت کنند؟!^۵

و ساحت فرستادگانش بسی پاک و معصوم و مصون از هر خطا و نافرمانی و ... است پس در مقام اخلاص و تسلیم اند و الگوی رفتاری موفق و بنده‌ی مخلص خداوند که در آیاتی چند این‌ها را ستوده است.

۲. زمینه سازی

فراهم سازی پیش نیازهای لازم و هم‌آهنگ با موضوع سخن و دعوت، کمک شایانی در آمادگی ذهنی، پذیرش، ایجاد انگیزه، آموزش بهتر و اثرگذاری بیش تری دارد، مقدمه چینی و اندیشیدن بر تمهیدات لازم در بسیاری از گفته‌ها و روش‌های نظری و عملی ایشان به چشم می‌خورد و خدای متعال با بیان این‌ها ضمن آموزش به انسان‌ها و معرفی الگوهای رفتاری در کار تربیت به توفیقات ایشان در اجرای روش‌های پسندیده و راه‌کارهای عملی و شناخت آسیب‌ها و ... اشاره دارد. حضرت ابراهیم علیه السلام^۶ در دعوت قوم خود این سان زمینه سازی می‌فرماید:

«يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا»^۷

«ما هذه التماثيل التي أنتم لها عاكفون»^۸ «قال بل فعله كبيرهم هذا فاسئلوهم إن كانوا ينطقون»^۹

۱. هود، ۸۸

۲. المیزان، ج ۶، ص ۳۶۸.

۳. بقره، ۴۴.

۴. یونس، ۳۵.

۵. مریم، ۴۲.

۶. انبیاء، ۵۲.

۷. انبیاء، ۶۳.

«هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ»^۱
 «أَفِئْكَ آلِهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲
 «فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِفُونَ»^۳ «لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا»^۴
 «أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ»^۵
 «أَوْ لَوْ جِئْتُمْ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ»^۶
 «لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^۷

این پرسش‌های بیدارگرانه به بهره‌گیری از شواهد تاریخی، دینی، سیاسی و اجتماعی و ... در خور حال مخاطب و قابل حس و تجربه می‌انجامد و با دریافت‌های ایشان سازگاری دارد تا ضمن هم‌سوئی با ایشان به ارائه‌ی برهان بر بی‌هوده بودن باور و اندیشه‌های ایشان دارد «لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۸

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»^۹
 «أَفِ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^{۱۰}
 «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّهْدِينِ»^{۱۱}
 «إِنَّا بَرَأُوا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ»^{۱۲}

پس از تفهیم حقایق به سرزنش آن‌ها پرداخته و سپس باور درست خویش را نشان می‌دهد که راه راست در پیروی آن است. «إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^{۱۳}
 «إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^{۱۴}

حضرت هود علیه السلام به رفتار بی‌دلیل آن‌ها اندرز می‌دهد و می‌فرماید: پدران شما نیز برهان درستی برای خدایی این بت‌ها نداشتند و خدایی بت‌ها جز نام‌گذاری شما چیزی نیست. و تنها در پندار شماست. به دست خود ساخته و به عبادت پرداخته‌اید.^۱

۱. شعراء، ۷۲ و ۷۳.

۲. صافات، ۸۶-۸۷.

۳. صافات، ۹۱-۹۲.

۴. عنکبوت، ۱۷.

۵. زخرف، ۲۴.

۶. شعراء، ۳۰.

۷. اعراف، ۸۱ عنکبوت ۲۹.

۸. انبیاء، ۵۴.

۹. صافات، ۹۶.

۱۰. انبیاء، ۶۷.

۱۱. صافات، ۹۹.

۱۲. ممتحنه، ۴.

۱۳. زخرف، ۶۴.

۱۴. هود، ۵۶.

- و لوط علیه السلام: به بی سابقه بودن اشاره دارد، آیا عمل زشتی را مرتکب می شوید که پیش از شما هیچ یک از جهانیان مرتکب نشده اند.^۲

- حضرت یوسف علیه السلام: در جمع هم بندگان دعوت خویش با این تمهیدات آغاز می کند، "قال لا یأتیکما طعام"^۳.

و در پی فرمان آزادی نیز مقدمه چینی می کند تا به عزیز بفهماند در نهان اهل خیانت نبوده است.^۴
و زمینه سازی و ترفند برای دیدار برادر کوچک تر و باز آمدن برادران برای خرید گندم و نگه داری او از این جمله اقدامات است.^۵

و برادران را نیز با زمینه سازی و پرسش هایی چند متوجه می کند که در گذشته که جاهل بودید با یوسف چه کردید؟^۶

حضرت الیاس علیه السلام: به بهترین بودن آفریدگار در برابر بت بعل می پردازد و می پرسد اَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ وَاللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأُولَیْنِ؟^۷

- صموئیل (شموئیل): در پس درخواست فرمانده بر کارزار، نخست تمهیدات لازم می اندیشد و جویا می شود در خود می بینید اگر پیکار بر شما واجب شد، شانه خالی نمی کنید (آمادگی لازم دارید)؟^۸

حضرت زکریا علیه السلام: در نیایش خود برای طلب فرزند، نخست از حال و روز و پیری و موی سپید و ... می گوید و آن گاه از نازایی همسر و درخواست جانشین صالح.^۹

- شعیب علیه السلام: به پند و عبرت تاریخ می پردازد و می گوید: ای قوم من دشمنی با من، شما را وادار می کند کاری کنید که به شما آن رسد که به قوم نوح و هود و صالح رسید و قوم لوط از شما چندان دور نیست.^{۱۰}

- سلیمان علیه السلام: پس از اطلاع از وجود ملک و ملکه ی سبا و گرایش آنان از سوی هدهد برای ایجاد زمینه ی دعوت او را به پیام کتبی گسیل می دارد، تا نتیجه ی دعوت را ارزیابی کند و بعد تصمیم به لشکرکشی با اقدام مناسب دیگر. (اُدْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَالْقَهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ^{۱۱}).

۱. اعراف، ۷۱

۲. اعراف، ۸۰ و ۸۱ و عنکبوت، ۲۸ و نمل، ۵۵

۳. یوسف، ۴۱-۳۷

۴. یوسف، ۵۲

۵. یوسف، ۶۹-۶۲-۶۰-۵۹

۶. یوسف، ۸۹

۷. صافات، ۱۲۶-۱۲۴

۸. بقره، ۲۴۶

۹. مریم، ۶-۴

۱۰. هود، ۸۹

۱۱. نمل، ۲۸

- لقمان حکیم در قالب مثالی محسوس، زمینه سازی می کند که کیفر کردار از سوی خدای حساب گر، دقیق است. اگر عمل تو، هم وزن دانه های خردلی آن هم در دل سنگی پنهان باشد. یا در آسمان و زمین، خدای کاردان آن را برای حساب می آورد.^۱

- مؤمن آل فرعون در رویارویی با اراده‌ی فرعونیان بر قتل موسی علیه السلام زمینه را با بیانات خود فراهم می کند که آیا می خواهید مردی را بکشید که می گوید پروردگار من خداست؟

و نهی از منکر می کند با تمهیدات عالمانه اش و متقاعد می سازد و منصرف می گرداند.^۲

- یا از ایمانیان در گفت و گویی، به دوست مغرور و مشرک خود که متکی به خود بود این گونه.^۳

تمهیدات لازم می اندیشد و به استفهام انکاری و ضمن توییخ، به دعوت و بیان حقایق می پردازد: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي...»^۴

- خواهر موسی پس از انجام مأموریت و تعقیب گهواره بدون این که درک شود از سوی دشمن در نقش ارشادی، خود را بروز می دهد و با چیدن زمینه های لازم و حفظ اسرار به تغذیه و سرپرستی همه جانبه راه‌نمایی می کند.^۵

- آسیه زن فرعون نیز با زمینه سازی و پندهای خیرخواهانه مبنی بر گرفتن نوزاد به فرزندگی و ... فرعون را از کشتن کودک منصرف می سازد.^۶

- ملکه ی سبا با اندیشیدن تمهیدات لازم بر آزمون سلیمان علیه السلام اقدام به ارسال هدایا می کند تا از اهداف دنیایی او مطلع شود.^۷

- دختران شعیب با آماده سازی پدر و بیان ویژگی های توان مندی و امانت داری موسی او را برای اجیر نمودن و در نهایت ازدواج آماده می کنند.^۸

۳. پرهیز از جبهه‌گیری

با نگرش در گفته‌های این دعوت گران‌خدایی درمی‌یابیم مخالفت با فعل است، نه با فاعل! برخورد بانندیشه و باور باطل است، نه گناه کار! پس جبهه‌گیری نیست! هر چه هست مسالمت است. اصلاح است در مشارکت دو سویه!

«ما أُرِيدُ أَنْ أَحَالِفَكُمُ إِلَىٰ مَا أَنْ هَاكُمُ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ...»^۹

۱. لقمان، ۱۶

۲. غافر، ۲۶-۲۸

۳. غافر، ۲۹-۲۸

۴. کهف، ۳۸-۳۷

۵. قصص، ۱۱-۹

۶. قصص، ۹

۷. نمل، ۳۵

۸. قصص، ۲۶ و چه بسا این روش را در تمهیدات زلیخا برای رهایی خود از سرزنش زنان مصر می توان دید. نک به: یوسف، ۳۲

۹. هود، ۸۸

چون هدف اصلاح و تربیت است، در برابر واکنش های تند جبهه گیران و دیر باوران، هرگز از رفتار مسالمت آمیز فاصله نمی گیرند. حضرت نوح علیه السلام در پاسخ به بیانات کافران که اظهار داشتند: نمی بینیم شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه شما را دروغ گو می انگاریم.^۱ در نهایت لطف و گذشت و به دور از هر گونه موضع گیری تنش زا و مقابله ای تند و اهانت آمیز فرمودند: گویا به خاطر ادعای رسالت من، انتظار دارید ادعای فضیلتی بر شما بکنم، می پندارید بر من لازم است که گنج های رحمت الاهی را مالک و کلید دار باشم، و در آسمان و زمین به دل خواه خود تصرف نمایم و از رتبه ی فرشتگان هم بالاتر روم و این ها به نظر شما فضیلت است؟! من جز مسؤولیت رسالت هیچ ادعایی ندارم و به داشتن هیچ یک از این ها که به نظر شما فضیلت است ادعایی نکردم تا مرا تکذیب کنید.^۲ و در صورت تکذیب هم، با مردم رفتاری ناپسند ندارد، به خدا پناه می برد و گله گذاری و درخواست یاری و داوری می کند.^۳

حضرت هود علیه السلام نیز در برابر اتهام سفاهت قوم خود که می پنداشتند، به علت حرمت شکنی بت ها، دست خوش سفاهت شده، با کمال ادب و احترام پاسخ می دهند که ای قوم من! در من سفاهتی نیست من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.^۴ و سرانجام در پی دروغ انگاری قوم از خدا یاری می خواهد.^۵

حضرت ابراهیم علیه السلام در پی دعوت و مجادله ی با قوم و پدر خوانده ی خویش، چون به ناکار آمدی روش های اصلاحی می رسد و تهدید به سنگ سار می شود، بدون جنجال، راه خویش باز می گیرد و با فرستادن سلام و درود و آمرزش خواهی به کناره گیری و اعلام انزجار قلبی و برخورد عملی دست می زند.^۶ هابیل در برابر تهدیدات برادر سوگند خورده و کمر بسته به قتل او می گوید: اگر تو بر کشتن من دست بگشایی من هرگز به قتل تو دست دراز نمی کنم و خدا ترسی را مانع قتل برادر می خواند و می گوید: می خواهم تو بار گناه مرا بردوش بکشی و از دوزخیان گردی.^۷

عیسی مسیح علیه السلام نیز تا بوی کفر از قوم خود حس می کند برای اتمام حجّت و ابراز لطف بی پایان الاهی و رأفت و مهرورزی برای نجات آخرین باز ماندگان از افراد قوم خود فریاد استنصار سر می دهد و از جبهه گیری و نفرین و سرزنش دست برمی دارد.^۸

۱. هود، ۲۷

۲. هود، ۳۱

۳. مؤمنون، ۲۶، قمر، ۱۰، شعراء، ۱۱۸

۴. اعراف، ۶۷

۵. احقاف، ۲۴

۶. مریم، ۴۸، ۴۷

۷. مائده، ۲۹

۸. آل عمران، ۵۲

حضرت موسی علیه السلام نیز چون از میقات بر می گردد و اوضاع دگر گونه می بیند از سامری (فته گر) می پرسد قصه ی تو چیست؟! چون شرح قصه پردازی وی را با دروغ و پنهان کاری می شنود، تنها او را طرد نموده و می گوید: برو که بهره ی تو در زندگی همین است.^۱

مؤمن آل فرعون هم در نهی از منکر و باز داشت فرعونیان از قتل موسی با پرهیز از جبهه گیری و بسنده به ارشاد و خیر خواهی بی طرفانه و اقامه ی دلیل خردمندانه ظاهر می شود و توفیق می یابد.^۲

عادل خردمند از اصحاب بستان نیز در برابر گفتار و اراده ی جمعی قوم خود بر چیدن میوه ها بدون گفتن «ان شاء الله» و دخالت دادن و تأثیر اراده ی الهی و سوختن باغ به ایشان یاد آور می شود، نگفتم چرا خدای را تسبیح نمی گوید؟ و او را از داشتن شریک منزّه نمی دارید؟^۳ و به ارشادات خود ادامه می دهد بدون موضع گیری تند، تا ایشان اظهار رغبت و باز گشت به سوی خدا نموده و زبان به تسبیح پروردگار و اعتراف به ظلم خویش می نمایند.^۴

ناصران از بنی اسرائیل نیز در اعتراض گروهی به نهی از منکر ایشان به مسالمت جواب می دهند و آرزوی تقوا پیشگی می نمایند و می گویند؟ تا پند ما عذری باشد در پیش گاه خدا و امید است که پرهیز کار باشید.^۵

و ایمانیان نیز در پاسخ به سخن یاوه و بی هوده می گویند: کردار ما، از آن ما و کردار شما از آن شماست، سلام بر شما، ما خواهان (معاشرت) نادانان نیستیم. «لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ»^۶

زن فرعون نیز در بازداشت شوی خود از قتل نوزاد (موسی) بدون هیچ واکنشی که خبر از جبهه گیری او داشته باشد ظاهر می شود، تنها در نقش داعی به خیر با پند های مهرورزانه و عاطفی باز می دارد.^۷

تنها در آخرت است که میان بهشتیان و دوزخیان جبهه گیری و درخواست و رد خواهش های ایشان تصریح شده^۸ و در میان خود دوزخیان که هم دیگر را متهم می سازند و هر یک از دوستان و پیروان و رهبران، دیگری را متهم گم راهی خود می کنند و درخواست عذاب سخت و افزون بر هم دیگر می نمایند.^۹

و چه بسا در صورت شهادت گواهان نیز علیه خود موضع می گیرند و واکنش های اعتراضی از خود بروز می دهند که چرا؟!^{۱۰}

۴. تکرار و استمرار

۱. طه، ۹۷

۲. غافر، ۲۸، ۲۹

۳. قلم، ۲۸

۴. قلم، ۲۹، ۳۲

۵. اعراف، ۱۶۴

۶. قصص، ۵۵

۷. قصص، ۹

۸. اعراف، ۵۰

۹. اعراف، ۳۸، ابراهیم، ۲۱، غافر، ۴۷، ۴۸، سباء، ۳۱، ۳۲

۱۰. فصلت، ۲۰، ۱۹، ۲۱

اصل تکرار و تذکرات پی در پی و دامنه دار بودن دعوت و امر آموزش و تربیت در ادامه‌ی راه ضروری است، اگر توفیقی در کار حاصل شد تا نقش بستن در ذهن و ظهور در کردار و گفتار با واژگانی متفاوت و در قالب‌های مختلف و روش‌های هم‌آهنگ طرح و عرضه شود تا به باروری اندیشه‌ها بیانجامد و آموزه‌ها ماندگار گردد. ثورندیک^۱ متوجه اهمیت این قانون شد که اعاده و تکرار هر امری به حفظ آن منجر می‌شود و سستی در تکرار مایه‌ی فراموشی خواهد شد^۲ و این شیوه‌ی تذکر پی در پی بسی سودمند است و تربیت در کتاب خدا که ذکر است، از سوی فرستادگانی که مذکر هستند و با آداب بندگی و نیایش و نماز که به یاد اوست همه و همه برای غبار روبی از صفحه‌ی دل و جان آدمی است تا گرفتار فراموشی نشود و دانسته‌ها و آموخته‌ها و بایسته‌ها را تضمین کند.

و تربیت ضرورتی است بدون تعطیل، همه آن و همه‌جا! و در بیان نخستین مربی بزرگ و بردبار (حضرت نوح علیه السلام) می‌خوانیم:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا»^۳ «ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا»^۴ پروردگارا! من قوم خود را شبانه روز فراخواندم سپس آن‌ها را به آواز بلند خواندم، آن‌گاه آشکارا و در نهمان (و در خلوت و خصوصی) دعوت نمودم!

و در واپسین لحظات زندگی آدمیان، تربیت و هدایت الاهی از سوی این مربی وارسته ادامه دارد که به پسرش فرمود: «يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ»^۵ با ما سوار شو و از زمره‌ی کافران مباش که امروز کسی را نگاهبانی نیست مگر آن‌که خدای رحمی نماید! «قَالَ لَا عَصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ»^۶ و تکرار برای یادآوری و پای‌بندی به آموزه‌ها، پیمان‌ها، ضروری است، تا غبار غفلت از دل و جان بزدايد آن‌سان که خضر «عليه السلام» در جهت یادآوری شرط نخست هم‌راهی‌اش با موسی «عليه السلام» یادآور می‌شود: نگفتم! «قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۷ تو نمی‌توانی بردبار باشی با من و از بعثت پیام بران شاید در طول زمان همین تکرار و یادآوری بوده باشد که هر یک در مقطعی و برای هر امتی مبعوث شدند تا فراموش شده‌ها را یاد آورند و از عهد «آلست» گویند و تکرار دعوت‌ها، بیم‌ها و اندازها و بشارت‌ها و بیان احکام و عقاید و اخلاق و ارزش‌ها همه و همه برای ملکه شدن در روح و جان آدمی بوده تا از اندیشه و باور به عمل رسد و محتوای همه شریعت‌ها و آموزه‌های همه رسولان از آغاز تا انجام یکی بوده و آن دین اسلام «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»^۸ و تکرار و تفاوت در بیان و ... برای همین منظور بوده است.

۱. Thorandike.

۲. حجتی، اسلام و تعلیم و تربیت، ص ۲۲۱، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۵۸.

۳. نوح ۵.

۴. نوح ۸.

۵. هود ۴۲.

۶. هود ۴۳.

۷. کهف ۷۲ و ۷۵.

۸. آل عمران، ۱۹.

برای تثبیت تعلیمات و تذکرات تا مرحله‌ی عملی شدن و ظهور در کردار و ملکه شدن، نیاز به تکرار و تداوم امر تربیت در موارد گونه‌گون به عنوان یک اصل اثرگذار مطرح است. از این رو در سیره‌ی مرتبان‌خدا می‌بینیم که حضرت نوح علیه السلام در فراخوان به توحید بارها فرموده: «أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ»^۱. برای معاد بیم داده و از روی مهر فرموده: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ»^۲. برای نبوت و نداشتن چشم داشت بارها تکرار کرده است:^۳

حضرت هود نیز چون صالح و شعیب و لوط علیهم السلام همه موارد بالا را تکرار نموده، خود را معرفی نموده اند و بی‌زاری از مشرکان را به رساترین فریاد اعلام داشته اند.

ابراهیم علیه السلام در اعلام بی‌زاری از مشرکان و نیایش و دعا در حق ذریه اش به تکرار روی آورده است. یعقوب علیه السلام و سوسه‌های نفسانی فرزندان در کنار صبر برگرفتاری پیش آمده را تکرار کرده است.^۴

تکرار در نیایش و دعاهای انبیا به ویژه زکریا علیه السلام به خوبی از این اصل خبر می‌دهد.

حضرت شعیب علیه السلام بیش از هر ۵ بار به پیمان‌ه و ترازوی عدل و نکاستن از آن توصیه فرموده است. داوود و سلیمان علیهما السلام در شکرگزاری استمرار خود را ثابت کرده اند.

عیسی علیه السلام در معرفی خود و بیان معجزات خود و یاری خواهی برای ایمان آوردن چه بسا تکرار دارد.

موسی علیه السلام به رسالت و مقام نبوت خود بارها اشاره دارد، به جادو و جادوگری اشارتی چند دارد.

پیام بر اسلام بیش از ۶ بار به نفی اجر و مزد خود در قبال رسالت اش می‌پردازد و از مصادیق اجر، مودت در قربی را طرح می‌کند.

حواریون به گرایش و باورمندی شان و نیز به پیروی شان از رسول خدا پافشاری دارند و باز می‌گویند.

۵. اصلاح در حدّ توان (بسنده به هر میزان)

تلاش به‌اندازه‌ی توان از دیگر آموزه‌های این گفته‌ها از سوی حق تعالی است از زبان تلاش‌گران مخلص خود، که حضرت شعیب فرمود: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتِطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»^۵ می‌خواهم اصلاح کنم تا جایی که توان دارم! پس باید تا سر حدّ توان در اصلاح و تربیت کوشید.

حضرت شعیب علیه السلام می‌خواهد تنها مشکلات اقتصادی را چاره سازد و تا تقوای اقتصادی داشته و در داد و ستد به عدل رفتار نمایند و از کم‌فروشی پروا کنند.

حضرت لوط علیه السلام نسبت به هم‌جنس‌گرایی و قطع نسل و لذت‌جویی به بدترین شکل و خارج از مجاری طبیعی توجه دارد.

^۱. هود، ۲۶ و اعراف، ۵۹.

^۲. هود، ۲۶ و اعراف، ۵۹.

^۳. اعراف ۶۱ و ۶۲، شعراء ۱۰۷، نوح ۲، هود ۲۵، یونس، ۷۲، هود ۲۹، شعراء ۱۱۰.

^۴. یوسف، ۱۸ و ۸۳.

^۵. هود ۸۸.

الیاس علیه السلام به بت بعل مقابل بهترین آفریدگار و ابراهیم علیه السلام به بت پرستی در پیچیده ترین اشکال و موسی علیه السلام به گوساله پرستی قوم می پردازند.

۶. مهرورزی

رفتار محبت آمیز و عاطفی، جلب احساسات و رضایت مندی افراد را به دنبال دارد، چون مردمان بنده ی نیکی اند! (الْأَنْسَانُ عَبِيدٌ لِلْإِحْسَانِ).

و می بینیم رسولان پرمهر خدایی در گفتار و کردار خویش سخن به مهر گفته اند و بسی توفیق عملی یافته اند گاهی مردمان را با واژه ی برادر «اِخَاهِم» یا «اِخْوَاهِم» خطاب کرده و گاهی قوم، خود خوانده اند. «قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي»^۱

و چون خشم گین برمی گردد و جانشین را بازخواست می کند، هارون «علیه السلام» با واژگانی پر از مهر و عاطفه او را مورد خطاب قرار می دهد: «يَا بَنِي أُمَّ...»^۲ و خشم او را فرو می نشاند.

ای پسر مادرم! (ای هم خون، برادرم)...

و در نیایش و آمرزش خواهی نیز به برادر و باورمندان و... توجه دارند و یاد می کنند «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي»^۳ «قَالَ وَ مِنْ دُرِّيَّتِي»^۴ و این خواهش در پی عاطفه و مهر به فرزند است که برایش خیر می خواهد، طلب امامت، شهر امن (امنیت اجتماعی)، روزی فراوان و...^۵ و درخواست دارد تا از بت پرستی نگاه دارد و باورش را اصلاح کند. «وَ اجْتَبَنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ»^۶ «يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابُ مِنَ الرَّحْمَنِ»^۷ و نیز از روی عاطفه فرزندی برای پدر طلب رحمت و آمرزش می کند «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي»^۸ «لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ»^۹ «وَ اغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ»^{۱۰} و برخی از روی مهر بیم ناک حال و آینده ی امت اند «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ»^{۱۱} «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^{۱۲} «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْيَمِّ»^{۱۳} و با وجود مهر برادری از انتقام و مقابله ی به مثل دست می کشد و برادر کشی نمی کند «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ»^{۱۴}

۱. اعراف ۱۴۲.

۲. اعراف ۱۵۰ و طه ۹۴.

۳. اعراف ۱۵۱.

۴. بقره ۱۲۴.

۵. بقره ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹.

۶. ابراهیم ۳۵.

۷. مریم ۴۵.

۸. مریم ۴۷.

۹. ممتحنه ۴.

۱۰. شعراء ۸۶.

۱۱. هود ۸۴.

۱۲. احقاف ۲۱.

۱۳. هود ۲۶.

۱۴. مائده ۲۸.

و اَمّت را به مهر، پیرامون خود نگه می‌دارد «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»^۱
 «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ و در حق ایمان آورندگان دعا می‌کند «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ
 لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»^۳ و حضرت نوح در آخرین لحظات دعای ویژه‌ای در حق فرزند دارد که نشان از مهر و عاطفه‌ی
 پدری است «فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي»^۴ منهای هر ویژگی فرزندی یا از روی احساسات قلبی و محبت به فرزند پند می
 گوید: «يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا»^۵

و مهر یعقوب «علیه السلام» در دوری یوسفش «قَالَ يَا أَسْفَى عَلَىٰ يَوْسُفَ»^۶. به گریه و زاری کشاند تا نابینا شد (این
 مهر را عاطفی ترکیبی گویند یعنی علاوه بر مهر فطری پدری بر فرزند، ویژگی‌های برجسته‌ی دیگری هم دارد و بر
 عاطفه‌ی طبیعی افزوده می‌شود مثلاً: پسر با ادب، باهوش، مؤمن، مهربان، زیبا و ...)^۷.

حضرت نوح علیه السلام در آیاتی چند به ایمانیان و فرزند خود و واردان بر سرای خویش ابراز لطف و مهر نموده و
 اظهار می‌دارد: «وَتَجَنَّبِي وَ مَن مَّعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۸. «وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا»^۹. «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي»^{۱۰}.
 حضرت صالح علیه السلام به قوم خود می‌فرماید: «لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»^{۱۱} وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ
 النَّاصِحِينَ»^{۱۲}. چرا به بدی و گناه پیش از نیکی شتاب می‌کنید؟
 حضرت لوط علیه السلام برادرانه پیام خویش می‌رساند. قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ^{۱۳}. و درخواست نجات خانواده اش را
 دارد.^{۱۴}

ابراهیم علیه السلام در توصیه به دین داری فرزندان^{۱۵} آمرزش خواهی برای آزر^{۱۶} و مورد خطاب قرار دادن آزر (یا
 آبت)^{۱۷} به این اصل توجه دارد و در بیان خواب خویش از روی لطف به اسماعیل می‌فرماید و نظر او را می‌جوید: «قَالَ
 يَا بُنَيَّ^{۱۸} و مقام امامت را برای ذریه اش می‌خواهد.^{۱۹}

۱. هود ۲۹.

۲. شعراء ۱۱۳.

۳. نوح ۲۸.

۴. هود ۴۵.

۵. هود ۴۲.

۶. یوسف ۸۴.

۷. ویلیام، مدلین، تاریخ آرای تربیتی در غرب، ترجمه‌ی فریدون دیلمقانی دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

۸. شعراء ۱۱۸.

۹. نوح، ۲۴.

۱۰. هود، ۴۵.

۱۱. نمل، ۴۶.

۱۲. اعراف، ۷۹.

۱۳. شعراء ۱۶۱.

۱۴. شعراء، ۱۶۹.

۱۵. بقره، ۱۳۲.

۱۶. مریم، ۴۷.

۱۷. مریم، ۴۲ تا ۴۵.

و اسماعیل علیه السّلام نیز در کمال مهر و مودّت به پدر عرضه می دارد: «يَا أَبَتِ أَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ»^۳ حضرت یعقوب علیه السّلام در هجران فرزند فریاد «یا اَسْفَى» سر می دهد تا بینایی خویش از دست می دهد.^۴

حضرت یوسف علیه السّلام، هم بندی خویش را با لطف صدا می زند «یا صَاحِبِی السِّجْنِ»^۵ و یا برادر کوچک خود را می نوازد و خویشتن را بدو معرفی می کند تا ترس و هراسی نداشته باشد.^۶

و پدر را چنین خطاب می کند: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ»^۷

موسی علیه اسلام به جانشینی هارون می اندیشد و از خدا می خواهد تا وزیری از اهلش قرار دهد.^۸

پیام بر اسلام به هم نشین خود دل داری و روحیه می دهد که نترس خدا با ماست. «يَقُولُ لِصَاحِبِهِ»^۹.

لقمان به فرزندش پند می گوید: «یا بُنِي»^{۱۰}.

مردی که از دور آمد به موسی گفت: من خیرخواه تو هستم، می خواهند تو را بکشند از شهر خارج شو.^{۱۱}

مؤمن آل یاسین در اندرز قوم خود حتی پس از مرگ خیرخواهی می کند می گوید: «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي»^{۱۲}.

- مؤمن آل فرعون از عذاب آخرت پروا می دهد از روی دل سوزی و مهر و شفقت.^{۱۳} - مادر حضرت مریم او و ذریه اش را از شرّ شیطان به خدا می سپارد.^{۱۴}

۷. گذشت

از درس‌های خوب این مکتب آموزشی و آموزه‌های نقل قول، تعلیم روح گذشت است که اگر در کار تربیت، آزاری دیدید، اهانتی شدید در مقام انتقام بر نیابید، سخت نگیرید! گله‌ای نگذارید...!

در گام نخست، شاگردی چو موسی «علیه السّلام» بر اثر فراموشی از پیر و استاد خود می خواهد که او را مؤاخذه نکند و بر او سخت نگیرد «قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا»^{۱۵} و در بازخواست از هارون وزیر «مَا مَنَعَكَ

۱. صافات، ۱۰۲

۲. بقره، ۱۲۴

۳. صافات، ۱۰۲

۴. یوسف، ۸۴

۵. یوسف، ۸۴

۶. یوسف، ۶۹

۷. یوسف، ۹۸

۸. طه ۳۵-۲۵

۹. توبه، ۴۰

۱۰. لقمان، ۱۳، ۱۶ و ۱۷

۱۱. قصص، ۲۰

۱۲. یس، ۲۷ و ۲۶

۱۳. غافر، ۴۲ و ۳۲ و ۳۱ و ۳۰

۱۴. آل عمران، ۳۶

۱۵. کهف ۷۳

إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ... أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي^۱ با پاسخ عاطفی «يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي^۲» «فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ» می‌گذرد، گذشتی کریمانه! و از سامری نیز قصه‌اش را می‌پرسد «فَمَا حَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ^۳» پندی می‌گوید که برو و به معبود خود بنگر ... «قَالَ فَادْهَبْ»^۴

و گذشت‌ها یا برای خوشنودی خداست یا خوف از خدا، آن‌سان که‌هاییل می‌گوید: «مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۵ و می‌گذرد و گناه برادر کشی را بر دوش آن برادر نگون‌سار می‌افکند! و گذشت مقتدرانه‌ی حضرت یوسف «علیه السلام» نسبت به برادران خود مطرح است که دریافتند این عزیز خدا در ملک مصر همان برادر افکنده در چاه است شرم‌سار شدند که فرمودند: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^۶ و چون تهمت دزدی شنید از برادران گفت: «أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»^۷. در حالی که سخت برآشفته گذشت. و چون عزیز از او می‌خواهد «اعرض عن هذا» از گناه ذلیخا نیز می‌گذرد. و حضرت یعقوب «علیه السلام» نیز با روشن شدن راز کردار ناپسند فرزندان از ایشان گذشت و وعده‌ی آمرزش خواهی داد «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ»^۸ و سیره‌ی همه‌ی پرورش یافتگان و برگزیدگان خدایی، اقتضایی جز این ندارد، نمونه‌ی بارزش گذشت و عفو عمومی پیام بر اسلام پس از فتح مکه است! مؤمن آل یاسین نیز پس از کشته شدن به دست مردمان خود در حمایت از رسولان ضمن گذشت آرزوی نیک برای دانایی قوم و پندگویی پس از مرگ می‌کند «يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ، بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي»^۹.

۸. یادآوری نعمت‌ها

یادآوری نعمت‌های ارزانی شده، مایه‌ی بیداری، سپاس‌گزاری، دوری از غفلت زدگی، فراموشی، خودپسندی و تلاش در گرامی‌داشت بخشنده‌ی عطایا و ... است و بحثی از تلاش‌های تربیتی دعوت‌گران خدایی در این راستا بوده که به نعمت‌ها و بخشش‌های یزدان توجه دهند، تا انسان‌ها از استقلال و طغیان و نسیان و ... به خود آیند و به خدا رو کنند! اگرچه ذات اقدس باری تعالی و در آیاتی چند به یادآوری نعمت‌های پر شما خود فرمان داده بود^{۱۰} و برای پند و تربیت مردمان از زبان مرییان و الگوهای رفتاری و تربیتی می‌گوید تا اثر‌گذار باشد و آموزه‌هایش را در وجود الگوهای رفتاری بیان نماید که این شایستگان پرورده‌ی من هستند و برای پرورش شما با این ویژگی‌ها آمده‌اند! پیروی از این‌ها، پیروی من است و سخن این‌ها سخن من است و مورد تأیید و دورنمای پیروی کمال مطلوب و سعادت است

۱. طه ۹۳، ۹۲.

۲. طه ۹۴.

۳. طه ۹۵.

۴. طه ۹۷.

۵. مائده ۲۸.

۶. یوسف ۹۲.

۷. یوسف، ۷۷.

۸. یوسف ۹۸.

۹. یس، ۲۷ و ۲۶.

۱۰. بقره، ۴۰، ۱۲۲، ۲۳۱، ۲۳۹، آل عمران، ۱۰۳، مائده ۷ و ۱۱، انفال ۲۶، احزاب ۹، فاطر ۳.

و تحقق وعده های من درباره‌ی باورمندان و مخلصان از این رو حضرت موسی «علیه السلام» به قوم خود می‌گوید: «یا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ اَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ»^۱
 «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجِيَكُمْ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَ يُدْبِحُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»^۲ و او شما را بر جهانیان برتری داد. «وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۳ و پیام بر اسلام به مؤمنین یادآوری می‌کند، امداد پروردگار را با هزاران فرشته‌ی فرود آمده در جنگ بدر «الَّنْ يَكْفِيكُمْ اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ اَلْفٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ»^۴ تا با روحیه‌ای مضاعف و ایمانی راسخ و امیدوی فراینده در راه خدا به کار و زار پردازند. و در جهت یادآوری نعمت خدا به زید حارثه (پسرخوانده‌ی خود) می‌فرماید: «اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِ اَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ»^۵

و در گفتار و سیره‌ی حضرت داود و سلیمان «علیهما السلام» می‌بینیم که در جهت شکرگزاری نعمت‌های الهی می‌گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۶
 و درخواست دارند: «اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدِي»^۷ و از تعالیم این مریبان بزرگ است که قدردان نعمت‌های ارزانی شده می‌باید بود! و خدا از زبان ایشان نقل می‌کند تا به بندگان این پیام مهم تربیتی و ارزشی را منتقل سازد که بهره‌مندان از نعمات الهی، وارستگی هستند شکر گزار و شایستگی هستند قدرشناس! دچار غرور و نیازدگی و غفلت و خودفراموشی و خدا فراموشی نشده‌اند. و حضرت هود در این باره می‌فرماید: «وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۸ به یاد آرید جانشینی خود را پس از قوم نوح ...

و حضرت صالح «علیه السلام» نیز به همین جانشینی قوم پس از عاد اشاره دارد: «وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَا تَعْتَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۹ و حضرت یوسف «علیه السلام» نیز در تأویل رؤیای خویش در محضر پدر و خانواده و ... یادآور نعمت‌های ارزانی شده‌ی خدا بر خود می‌شود تا غرور او را نگیرد و به همگان نیز این رسم وفا را بیاموزد و می‌فرماید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَاوِيلِ الْاَحَادِيثِ»^{۱۰} «وَ قَدْ اَحْسَنَ بِي اِذْ اَخْرَجْتَنِي مِنَ السِّجْنِ»^۱. و ذی‌القرنین نیز به تمکن الهی متذکر می‌شود و بهترین می‌خواند: «قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ»^۲

۱. مائده، ۲۰.

۲. ابراهیم ۶.

۳. اعراف، ۱۴۰.

۴. آل عمران ۱۲۴.

۵. احزاب ۳۷.

۶. نمل ۱۵.

۷. نمل ۱۹.

۸. اعراف ۶۹.

۹. اعراف ۷۴.

۱۰. یوسف ۱۰۱.

- ایمانیان نیز در نیایش های خود به نعمت های خدا توجه داشته و زبان به سپاس و ستایش می گشایند.
 «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا»^۳. «رَبِّ أَوْزَعِنِي أَنْ أَشْكُرَ»^۴ می خواهند از خدا که ما را وادار تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای شکر گزاریم و کار شایسته ای انجام دهیم که تو می پسندی!
 - حضرت مریم در پاسخ پرسش زکریای پیام بر علیه السلام از این نعمت ها از کجاست؟ یادآور نعمت های خدا می شود و می گوید از نزد خداست!^۵
 - و بهشتیان نیز با بهره مندی از نعمات بهشتی زبان به ذکر نعمت ها گشوده گویند: این همان است که قبلاً روزی مان شده بود! و به حمد و ثنا می پردازند^{۶، ۷}. به جهت برخورداری از نعمت ها و ...
 - حضرت صالح علیه السلام نیز به یاد آوری نعمت ها می پردازد و می فرماید: «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۸. نعمت های خدا را یاد آرید و در (این) سرزمین سر بر فساد نذارید.

۹. مجادله‌ی احسن

جدال احسن روشی است که فرد با پذیرش باورهای طرف مقابل و زمینه سازی روانی و ذهنی به کمک واقعیت های محسوس و ملموس، به اثبات نظر صحیح و درست خود مبادرت می ورزد.
 انتخاب نیکوترین شیوه برای ستیزاندیشه‌هاست، برخورد رأی‌ها و بهترین راه بازشناسی حقیقت در کنار یکدیگر است. از جبهه گیری، ستیزه جویی، کینه توزی، و رفتار خشونت آمیز باز می‌دارد. هم سویی و هم سازگاری است تا با پرسش و پاسخ، برتر گزینی صورت گیرد و از بهترین‌ها پیروی گردد «فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»^{۱۰} یعنی گریز از عناد، یکی شکست خورده و دیگری غالب نیست! ایجاد زمینه ی بیداری اذهان و اندیشه‌ها و وجدان های خفته، عقل های مغلوب و ... تا به تکاپو افتند و خودآگاهانه بپذیرند. و این روش در تعلیم و تربیت این مرئیان نمونه خودنمایی می کند و خداوند بدان ها اشارت نموده تا روش های آنان را مهر تأیید زده و به پیروان، الگوی رفتاری معرفی نماید. اگر خود به طور مستقیم فرمان به جدال احسن داده بود. «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»^{۱۱} چرا که یکی از ویژگی های انسان جهول جدال و

^۱ یوسف، ۹۹

^۲ کهف، ۹۵.

^۳ اعراف، ۴۳.

^۴ احقاف، ۱۵.

^۵ آل عمران، ۳۷.

^۶ بقره، ۲۶.

^۷ زمر، ۷۴.

^۸ فاطر، ۳۵ و ۳۴.

^۹ اعراف، ۷۴.

^{۱۰} زمر، ۱۸.

^{۱۱} نحل، ۱۲۵.

ستیزه جویی اوست و آفریدگار حکیم بدان رشادتی فرموده است: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»^۱. و ضعیف و ناسپاس و شتاب زده و آزمند و بینا به حال خود^۲. در این بیان به این جدال‌های پربار و نیکو اشارتی می‌رود:

حضرت موسی «علیه السلام» در پاسخ فرعون که گفت: «إِنِّي لَأُظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا»^۳ فرمودند: «وَإِنِّي لَأُظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنَ مُتَّبِرًا»^۴ فرعون برای فریب مردمان به یقین سخن می‌گوید و او را سحرشده می‌خواند و ایشان هم با علم و یقین او را هلاک شده می‌خواند، چون معجزه‌های او را به حق دانسته و انکار می‌کند!

و حضرت ابراهیم «علیه السلام» با نمرود که ادعا داشت توان میراندن و زنده کردن دارد و می‌گفت: «أَنَا أَحْيَىٰ وَ أَمِيتٌ» فرمود: «رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ»^۵ و در بیان دیگر تیر خلاص را بر ناتوانی اوزد و فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ...»^۶ اگر توان مندی، خورشید را از مغرب در آور^۷! و با پدر و قوم خود به جدال‌اندیشه و باور می‌پردازد و می‌فرماید: «أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً...»^۸

و یا در هم سوئی با ایشان، جهت بیداری و توجه آن‌ها به وجود آفرینش‌گر توانا، اظهار می‌دارد که این ستاره پروردگار من است «هذا ربِّي»^۹. چون افول می‌کند از باورش دست بر می‌دارد!

و پس از دیدن ماه و خورشید نیز، نخست سازگاری خود را با باور ایشان بروز می‌دهد و در فرجام، برهان خود بیان نموده و بی‌زاری می‌جوید، تابی هوده و باطل بودن باورشان را ثابت کند. و چون بت‌ها را می‌شکند، قوم سوی او می‌آیند و می‌پرسد: «قَالَ أَعْبُدُونِ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ»^{۱۰}

چون متهم می‌شود می‌گوید: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظُرُونَ»^{۱۱}
 «هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يُضُرُّونَ»^{۱۲}

و بدین سان به خود می‌آیند که شگفتا! از این همه غفلت و پوچی و...!

و پیام بری از بنی اسرائیل با مردمی که درخواست فرمانده برای کارزار کردند فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^{۱۳}

۱. کهف، ۵۴

۲. ابراهیم ۳۴، اسراء ۱۱، حج ۶۶، احزاب ۷۲، معارج ۱۹، نساء ۲۸

۳. اسراء ۱۰۱

۴. اسراء ۱۰۲

۵. بقره، ۲۵۸

۶. همان.

۷. از انواع جدل، یکی انتقال است همین روشی که حضرت ابراهیم علیه السلام به کار برده چون استدلال پیشین او را نگرفت و نفهمید به بیان دیگر روی آورد.

الاتقان. سیوطی، بحث جدل در قرآن مترجم، سید محمد طیب حسینی دانشکده‌ی اصول الدین قم - ۸۵

۸. انعام، ۷۴. مریم، ۴۲، انبیا، ۶۶، صافات، ۸۶ و ۸۷

۹. انعام، ۷۶

۱۰. صافات، ۹۶ و ۹۵

۱۱. انبیا، ۶۳

۱۲. شعراء، ۷۳ و ۷۲

۱۳. بقره، ۲۴۷

گفتند: ما سزاوارتریم و او را ثروتی نیست! «نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتِ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»^۱. تا که اراده و و گزینش خدای را بیان داشت و ارزش مجادله‌هایی و برادرش را می‌بینی!^۲. تا حقیقت پذیرش خداوند از پرهیزکاران و چهره‌ی متقین عیان شود.

و جدال لوط «علیه السلام» را با گروه تعقیب کننده‌ی رسولان الهی تا منزل گه‌اش را در آیات ۷۸ به بعد سوره‌ی هود می‌خوانیم، همه و همه‌ی این آموزه‌ها در قالب جدال برای روشن‌گری است و در نقل‌های این‌ها، خداوند را شاید قصد این بوده خردمندان، روش نیک مجادله را از مرییان دل سوز فراگیرند و به کارگر بودن آن، در بیداری هرچند شماری از هشیاران توجه کنند و از الگوهای رفتاری پیروی نموده و به ویژگی‌های هر یک از فضای صدور، زمان، مکان و لحن و... خوب بنگرند و به کار گیرند.

حضرت نوح در مقابل ادعای واهی قوم مبنی بر گم راهی ایشان می‌فرماید: «يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ»^۳. و یا می‌فرماید: ای قوم من به من بگوئید: اگر از ناحیه‌ی پروردگارم معجزه ای داشته باشم و از سوی خود مرا رحمتی داده باشد که بر شما پنهان بوده، آیا می‌توانم شما را به پذیرش این ناگزیر سازم، هرچند که آن را ناپسند دارید؟^۴

و یا در مقابل کافران مبنی بر راندن ایمانیان از پیرامون خود می‌فرماید: ای قوم اگر آن‌ها را طرد کنم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد، چرا توجه نمی‌کنید؟^۵

در برابر بیان کفار که اظهار داشتند: "و ما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين". فرمودند: «وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ»^۶.

حضرت هود علیه السلام فرمودند: آیا با من برسر خدایی بت‌ها که جز نام گذاری شما بر آن‌ها نیست به دست خود ساخته و به عبادت آن‌ها پرداخته اید مجادله می‌کنید؟ پدران شما نیز برهان درستی بر خدایی این بت‌ها نداشتند «أَتَجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»^۷.

حضرت صالح علیه السلام فرمودند: ای قوم من چه می‌گوئید اگر در این فراخوان بر حجّتی روشن از پروردگارم باشم و از جانب خویش رحمتی به من داده باشد؟ اگر او را نافرمانی نمایم. چه کسی در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ پس شما چرا جز خسارت نمی‌افزاید؟^۸

۱. همان.

۲. مائده، ۲۹ و ۲۸.

۳. اعراف، ۶۱-۶۲.

۴. هود، ۲۸.

۵. هود، ۳۰.

۶. هود، ۳۱.

۷. اعراف، ۷۱.

۸. هود، ۶۳.

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند: «أَنْفُكَ آلِهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱. آیا به محض دروغ معبودهایی را جز خدای می خواهید پس پندار شما درباره‌ی پروردگارتان چیست؟ «مَا هَذِهِ التَّمَائِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»^۲؟ این تندیس ها که شما ملازم پرستش آن ها هستید چیست؟

گفت آیا آن چه می پرستید تأمل کرده اید؟ شما و پدران تان؟^۳

و در پایان می فرماید: آیا با من درباره‌ی خدا احتجاج می کنید و حال آن که مرا هدایت فرموده و من از کسانی که شریک اش قرار می دهید نمی ترسم چرا متذکر نمی شوید؟ و چگونه از آن چه شریک خدا کرده اید بترسم در حالی که شما نمی ترسید از این که بر خدا شریک گرفته اید که خداوند دلیلی درباره‌ی آن بر شما نازل نکرده است. پس کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوار تر است اگر می دانید؟^۴

هابیل با برادر خویش بر سر پذیرش قربانی به شرط تقوا و سوگند وی بر قتل برادر به جدال می پردازد که من نمی خواهم دست به قتل تو بگشایم من خوف خدا را دارم، می خواهم بار گناه مرا بر دوش کشی و از دوزخیان گردی و سزای ستم کاران همین است.^۵

می گویند چرا که نه! و دوری از یار و دیار و فرزند خویش را گواه می گیرند چرا کار و زار نکنیم؟^۶

حضرت شعیب علیه السلام می فرماید: ای قوم من چه می گویند: اگر از جانب پروردگام دلیل روشنی داشته باشم و او مرا موهبتی نیکو (نبوت) عطا کرده باشد.^۷

پیام بران الاهی در پندار زدایی قوم ناباور خود می گویند: مگر درباره‌ی خدا پدید آورنده‌ی آسمان ها و زمین شکی هست؟^۸ شما را می خواند تا بخشی از گناهان تان را ببخشاید و اجل شما را تا مدتی به تأخیر اندازد.^۹

موسی علیه السلام در پاسخ فرعون که گفت: فَمَا رَبُّكُمْ؟ فرمود: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»^{۱۰}. پرسید حال نسل های گذشته چیست؟ گفت: «عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى»^{۱۱}. و چون منتهی نهاد بر او و از گذشته اش گفت: تو نوزادی بودی و تو را پروراندیم و سال های عمرت را در میان ما سر بردی، فرمود: آیا این نعمتی است که بر من منت آن را می نهی که بنی اسرائیل را به بردگی گرفته ای؟^{۱۲}

۱. صافات، ۸۷

۲. انبیاء، ۵۲

۳. شعراء، ۷۵-۷۶

۴. انعام، ۸/۸۰

۵. مائده، ۲۸-۲۹

۶. بقره، ۲۴۶

۷. هود، ۸۸

۸. ابراهیم، ۱۰

۹. ابراهیم، ۱۰

۱۰. طه، ۵۰

۱۱. طه، ۵۲

۱۲. شعراء، ۲۰-۲۱-۲۲

پیام بری که سوی ناز پروردگار آمده بود، پرسید اگر من آیینی برای شما بیاورم که از آن چه پدران خود را بدان یافته اید بهتر و هدایت کننده تر باشد باز هم از آن ها پیروی می کنید؟^۱

و ایمانیان در مقابل پرسش غرض ورزانه ی کافران که می پرسیدند خدای تان چه نازل کرده؟^۲ می گفتند: خیری نازل کرده! و کافران در مقابل چنین پرسشی می گفتند: «أساطیرُ الأولین» افسانه‌ی پیشینیان!^۳ و در پاسخ ناباوران که می جستند خدای تان چه گفت؟ پاسخ می دادند: حق را! «قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^۴. و مجادله ی ایمانیان با منافقان نیز در قیامت است که می پرسند: الم نکن معکم؟ گویند: چرا؟! «قَالُوا بَلَى»^۵. چه چیزی شما را به دوزخ کشانده؟^۶ گویند: ما از نماز گزاران نبودیم! لَم نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ! و با اهل نشست و برخاستی داشتم.^۷

۱۰. اطناب

گاهی شرایط زمان و مخاطب و... اقتضا می کند تا سخن به شرح و گسترده‌گی گفته شود تا انسی ایجاد و حق مطلب ادا گردد و سکوت بر آن روا باشد، مثلاً در برابر پرسش بسیار گزیده و مختصر (کوتاه) خداوند متعال آن چیست به دست تو؟ حضرت موسی «علیه السلام» درباره‌ی عصایش می فرماید: «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَ أَهْتَسُّ بِهَا عَلَي غَنَمِي وَ لِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى»^۸

یا حضرت عیسی «علیه السلام» در برابر بازخواست پروردگارش، که آیا تو گفته‌ای به مردم که تو و مادرت را خدایانی جز خدای یکتا (برای پرستش) بگیرند؟^۹

به تفصیل پاسخ می دهد تا جای هیچ شبهه‌ای نماند. «قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ رَبَّكُمْ وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^{۱۰}.

سخن به تفصیل و گسترده گفتن بر حسب اقتضای حال در روش مربیان خدایی و الگوهای رفتاری دیده می شود. حضرت نوح علیه السلام در گزارش رسالت و انجام تکالیف خود در مدت زندگی بس دراز به تفصیل می گوید: «خدایا شب و روز خواندم...» (نوح، ۵-۹).

حضرت ابراهیم علیه السلام در دعاها و نیایش های خود به این آرایه ی ادبی توجه دارد.^۱

۱. زخرف، ۲۴.

۲. نحل، ۳۰.

۳. نحل، ۲۴.

۴. سباء، ۲۳.

۵. حدید، ۱۳-۱۴.

۶. مدثر، ۴۲.

۷. مدثر، ۴۵-۴۳.

۸. طه، ۱۸.

۹. مائده، ۱۱۶.

۱۰. مائده، ۱۱۷ و ۱۱۶.

و حضرت موسی علیه السّلام در مقابل پرسش خداوند در طور سینا از آن چیست در دست تو؟ به تفصیل توضیح می دهد.^۲

حضرت یوسف علیه السّلام در زندان ضمن گفت و شنود و شناساندن خود به یک برهان توحیدی در پرستش آفریدگار یکتا توجّه می دهد و از شرایط حاکم و زمان شناسی در تعلیم آموزه های دینی بهره می گیرد و به تفصیل سخن می گوید.^۳ و در تعبیر خواب ملک هم از این صنعت ادبی استفاده می کند.^۴

حضرت زکریّا علیه السّلام در دعاهای خود به تفصیل به موارد پیری، موی سپید، نازایی همسر، تنهایی و نداشتن جانشین اشاره دارد.^۵

حضرت عیسی علیه السّلام در مقابل سخن خداوند و پرسش دور از انتظار حق تعالی که آیا تو گفته ای مرا و مادرم را به عنوان دو معبود دیگر، جز خدای بگیری؟ با نهایت ادب بندگی و تنزیه خداوند به تفصیل سخن می راند و علم ایزدی به نماندن آنها را گواه می گیرد و به اجرای فرمان او اعتراف می کند و خود را تبرئه می نماید.^۶

پیام بر اسلام در بیان مأموریت خویش به شرح و بسط می پردازد. «إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ...»^۷. مؤمن آل یاسین (حیثی نجار) در دعوت و حمایت خود از رسولان الهی این شیوه را به کار می گیرد.^۸

مؤمن آل فرعون (حزقیل) در دعوت و حمایت از حضرت موسی علیه السّلام و منصرف نمودن فرعونیان از کشتن او، همین روش را دارد.^۹

و در بهشت نیز متنعمی از دوست دنیایی خود سراغ می گیرد و او را در میان شرر آتش می بیند و از روی گله مندی، ماجرای رفتار و گفتار او در پرگرداندن از باور خویش و سرزنش باورمندی او به معاد را بیان می دارد و به تفصیل سخن می راند.^{۱۰}

۱۱. بهره گیری از قلم (زبان نوشتاری)

یکی از راه های مؤثر در امر آموزش و پرورش، استفاده از نگارش است، (خطّ و رسم و...) قلمی که خداوند به عظمت آن سوگند خورده (ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ) و بدان بشر را آموخته (عَلَّمَ بِالْقَلَمِ) و در بیان گفته های مریبان برگزیده خود نیز به این اصل اساسی در تربیت اشاره دارد که حضرت سلیمان «علیه السّلام» در دعوت و فراخوان خود

۱. ممتحنه، ۴-۵، بقره، ۱۲۸-۱۲۹

۲. طه، ۱۸-۳۵ تا ۲۵

۳. یوسف، ۴۱ تا ۳۷

۴. یوسف، ۴۹ تا ۴۷

۵. مریم، ۴-۶، انبیاء، ۸۹ و آل عمران، ۳۸

۶. مائده، ۱۱۸ تا ۱۱۶

۷. نمل، ۹۱-۹۳

۸. یس، ۲۰-۲۴ تا ۲۷

۹. غافر، ۲۸-۳۳-۳۸-۴۴

۱۰. صافات، ۵۱-۶۰

به نامه نگاری می پردازد و ادب نگارش را نیز می آموزد که به نام خدا بنگارید هم چنان که در خواندن به نام پروردگار را تعلیم می دهد (اقراً باسم ربک).

«أَذْهَبَ بَكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرُوا مَاذَا يَرِجِعُونَ»^۱
«إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ»^۲.

۱۲. هم اندیشی

هم اندیشی در رسیدن به هدف با کم ترین چالش و آسیب، امری است پسندیده و مشورت و پشت گرمی اندیشه های صاحب نظران و خبرگان اهل فن پی آمدهایی بس سودمند دارد و توصیه های حق تعالی بر بهترین بندگان خود نیز گواه این حقیقت است و در گفته های این دعوت گران به این اصل اساسی در تربیت بر می خوریم.

حضرت یوسف (علیه السلام) به محض دیدن خواب نزد پدر آمده و هم اندیشی می کند می فرماید:

«يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»^۳

و پدر راه کار و چاره پیش روی او می گذارد که خوابت را به برادران خود باز گو ممکن که نیرنگی بر تو اندیشیدند...

«يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا...»^۴

و حضرت ابراهیم (علیه السلام) نیز پس از رؤیای خویش سوی فرزند آمده و به شور می نشیند که چه می بینی؟ «یا بُنَيَّ

إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى...؟»^۵

و این اندیشمند وارسته و تسلیم فرمان پدر می شود می فرماید: «یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» به آن چه که فرمان یافته ای عمل

کن اگر خدا بخواهد، مرا از بردباران خواهی یافت.

و حضرت سلیمان (علیه السلام) پس از تسلیم پادشاه سرزمین سبا برای انتقال عرش و تخت آن نظر اطرافیان را می

جوید که کدامین شما قادر به انتقال آن هستید؟ «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ»^۶

و حضرت شعیب (علیه السلام) پس از هم اندیشی و شنیدن گزارش دختران خود از رفتار پسندیده ی حضرت موسی

«علیه السلام» با ایشان به مشورت پرداخت او را ذره ای نجات داد که از دست ستم کاران نجات یافته ای و آن ها بر این

تسلطی ندارند. «لا تخف بخوت من القوم الظالمين» (قصص، ۲۵) و پیش نهاد کرد که: می خواهم یکی از دخترانم را به

ازدواج تو در آورم... «أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَةَ حِجَجٍ...»^۷ و نمی خواهم بر تو سخت

بگیرم!

۱. نمل، ۲۸.

۲. نمل، ۳۱ و ۳۰.

۳. یوسف، ۴.

۴. یوسف، ۵.

۵. صافات، ۱۰۲.

۶. نمل، ۳۸.

۷. قصص، ۲۷.

حضرت موسی «علیه السلام» نیز می پذیرد و مدت قرارداد را و خدای را گواه گفتار خود می گیرد و پیمان می بندد. و در فرمان های الهی به هم اندیشی به آیاتی چند برمی خوریم: (وامرهم شوری بینهم) (و شاوهم فی الامر) و در روش مربیان خود نیز به این امر مهم اشاره دارد که می بینیم: حضرت یوسف علیه السلام در پی خواب خود برای هم اندیشی به محضر پدر می رود. با برادرش مشورت می کند و از ترند خود در نگهداری او سخن می گوید و دل داری می دهد. «قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱

اصحاب کهف پس از بیداری با هم اندیشی درباره‌ی مدت خواب تصمیم می گیرند یکی راهی شهر نمایند تا طعامی پاکیزه تهیه نماید.^۲ و توصیه به راز داری و فرجام آشکار شدن اسرار را بررسی کرده و راه کار می نمایند.^۳ بلقیس این بانوی فهیم و دور اندیش با رویارویی پیام دعوت (و نامه‌ی کتبی) حضرت سلیمان علیه السلام به اطلاع سران کشور می رساند و هم اندیشی کرده و نظریات آنان را می طلبد «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي»^۴ در این امر پیش آمده با رأی و نظر خود مرا یاری کنید! که اظهار می دارند ما بسی نیرومندیم و فرمان به دست توست هر چه می خواهی انجام ده!^۵

و چه بسا حضرت نوح و هود علیهما السلام به مشرکان نیز سفارش می کند، هم اندیشی نماید و با اراده‌ی جمعی که به کار می بندید مرا مهلتی ندهید.^۶

و مردی که از دور آمد از هم اندیشی جمع درباریان فرعون و خبر از قتل موسی به عنوان اراده‌ی جمعی می گوید و راه کار می نمایند به عنوان مشورت از سوی درباری که حاکم خود را می چون فرعون دارد با ادعای خدایی! و اهمیت مشورت را می رساند.

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از دیدن خواب بر ذبح فرزند؛ با اسماعیل علیه السلام در میان می گذارد و رأی و نظر او را می جوید «قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى؟»^۷

۱۳. تقویت روحیه

ایجاد دل گرمی، امید، انگیزه و شوق از سویی و رهاسازی از بیم و هراس و نومیدی و پریشانی از سوی دیگر به حرکت و تلاش تا نیل به هدف در روح و جان افراد می انجامد و با سکون و آرامش کار تربیت هم راه توفیق است. در گفته‌هایی از رسول معظم اسلام (صلی الله علیه و آله) به این جنبه از روحیه پروری و امید بخشی بر می خوریم که به هم راه خود در غار فرمود: «لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا»^۸

۱. یوسف، ۶۹.

۲. کهف، ۱۵.

۳. کهف، ۱۹.

۴. نمل، ۳۲.

۵. نمل، ۳۳.

۶. هود، ۵۵ و یونس، ۷۱.

۷. صافات، ۱۰۲.

۸. توبه، ۴۰.

و یا در ارتقای شوق و روحیه‌ی جهادی ایمانیان به یادآوری امدادهای الهی اشاره دارد که: «أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلاَفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ»^۱

و حضرت موسی «علیه السلام» در تشویق قوم بنی اسرائیل در ورود به سرزمین مقدس به این امر اشاره دارد:

«ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ...»^۲

«وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلْ وَإِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ»^۳ ای قوم من، اگر شما به خدا ایمان آورده

اید، و در گفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید بر او توکل کنید (و از امواج و طوفان بلا نهراسید).

«عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ»^۴

«اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۵.

برخی ایمانیان در بروز دشواری‌ها و سایه گستر شدن گرفتاری‌ها دچار ضعف روحی می‌شوند و به ستوه می‌آیند و

از زمان یاری می‌پرسند (متی نصرالله) که خبر می‌رسد «أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ». تا روحیه‌شان تقویت گردد.

و حضرت شعیب «علیه السلام» در تقویت روحیه‌ی حضرت موسی «علیه السلام» که بیم جان خویش داشت فرمود: «لَا

تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۶ چون مدین از قلمرو حکومت فرعون خارج بود!

حضرت اسماعیل علیه السلام پس از مشورت پدر برای ذبح و اجرای فرمان ایزدی، جهت تقویت روحیه‌ی پدر با

نهایت احترام و ادب اعلام می‌دارد: «هر چه فرمان یافته‌ای به انجام رسان به خواست خدا مرا از بردباران خواهی یافت»^۷

حضرت موسی در دعایش می‌خواهد تا به وسیله‌ی هارون علیه السلام پشت گرم گشته، با تقویت روحیه و عزمی

مضعف قیام به تکلیف و ابلاغ رسالت نماید «و اشدُّدْ بِهِ أَرْزِي»^۸

حضرت شعیب علیه السلام پس از شنیدن داستان حضرت موسی علیه السلام از زبان خود و گریز او در جهت روحیه

ی بخشی بدو می‌گوید: نترس، نجات یافته‌ای (آن‌ها بر مدین تسلطی ندارند).^۹

حضرت یوسف علیه السلام پس از اعتراف برادران به لغزش‌های خود جهت امید بخشی به آمرزش الهی و تقویت

روحیه‌ی ایشان جهت اصلاح و تهذیب نفس. ضمن گذشت می‌فرماید: «قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ

أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»^{۱۰}. امروز ملامتی بر شما نیست خدا شما را می‌آمرزد، او مهربان‌ترین مهربانان است.

۱. آل عمران، ۱۲۴.

۲. مائده، ۲۱.

۳. یونس، ۸۴.

۴. اعراف، ۱۲۹.

۵. اعراف، ۱۲۸.

۶. بقره، ۲۱۴.

۷. قصص، ۲۵.

۸. صافات، ۱۰۲.

۹. طه، ۳۱.

۱۰. قصص، ۲۵.

۱۱. یوسف، ۹۲.

پیام بر اسلام نیز در جهت تقویت روحیه مجاهدان به بیان خاطره‌ی امدادهای غیبی در جنگ بدر اشاره می‌کند.^۱
 یا در غار به هم نشین (مصاحب) خود که خود را باخته بود می‌فرماید: «ترس خدا با ماست»^۲
 و یقین دارندگان به دیدار خدای متعال از ایمانیان، برای تقویت روحیه یاران هم پیمان و هم رزمان باسپاهیان جالوت اشاره دارن به این ویژگی رزمندگان اسلام که: چه بسا جمع اندکی به اجازت و یاری خدا بر جمعی زیاد چیره گشته و خدا با بردباران است. «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۳.

۱۴. فرجام نگری (توجه دادن به پی آمدها)

در امر تربیت، فرجام‌نگری، عاقبت‌اندیشی و توجه به آینده‌های دوردست، نقش محرک دارد و بر انگیزه و گرایش فرد اثر گذار است تا برای رسیدن به اوج خواسته‌ها تلاش مضاعف نماید، باید‌ها و نباید‌ها را رعایت کند و نظام‌مند حرکت کند، آسیب‌ها را بداند و راه کارها، راه‌های برون رفت از چالش‌ها و بحرآن‌ها را بشناسد و عوامل بازدارند را مهار کند و ...

در بیان پیام‌رسانان و مربیان خدایی توجه به این اصل بسی پررنگ‌تر جلوه‌گر است به سرانجام کردار و گفتار، اندیشه‌ها و باورها توجه می‌دهند، بیم و اندازشان یا بشارت و نویدشان در این راستاست تا پیروان، با شوق فزاینده به سوی کمالات بشتابند، به نمونه‌هایی توجه فرمایند:

حضرت موسی «علیه السلام» پس از گوساله‌پرستی قوم می‌گوید: به خاطر ظلمی که بر خود نمودید پس توبه کنید و خود را بکشید «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ»^۴
 و توصیه می‌کند از خدای یاری بجویید و بردبار باشید که «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۵

و حضرت ابراهیم «علیه السلام» به قوم خود می‌فرماید: خدای را بندگی کنید و تقوای الهی پیشه کنید، «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۶ او را پیرستید و شکرگزار او باشید که سرانجام سوی او بازگشت خواهید کرد.^۷
 «وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ مَا أَوَّكُنَا النَّارَ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»^۸

خداوند در بیان بسیاری از احکام و فرمان‌ها، به فلسفه‌ی آن‌ها و گاه به پی آمدهای مثبت یا منفی آن‌ها توجه می‌دهد تا هشیاران را پندی باشد. مریبان نیز با الهام از این روش کار آمد به فرجام امور اشاره دارند: حضرت نوح علیه

۱. آل عمران، ۱۲۴.

۲. توبه، ۴۰.

۳. بقره، ۲۴۹.

۴. بقره، ۵۴.

۵. اعراف، ۱۲۸.

۶. شعراء، ۷۵.

۷. عنکبوت، ۱۷.

۸. عنکبوت، ۲۵.

السَّلام در پی تمسخر و نسبت های ناروای ضلالت و حالت شگفت مردمان از آمدن ذکری برای کسی از خودشان برای انداز دیگران به تقوا پیشگی توجّه می دهد که شاید در پرتو پروا داشتن مورد رحمت الاهی قرار گیرند. «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۱.

و پی آمد ایمان و باور خدایی و پیروی از رسول و ایمان به مبدأ و معاد را آمرزش برخی از گناهان و تأخیر اجل تا وقتی معین می شمرد.^۲ حضرت هود علیه السَّلام به رستگاری در پرتو یاد آوری نعمت های الاهی اشاره دارد می فرماید: «فَادْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳.

و چه بسا فرمان بازگشت به سوی خدا و آمرزش خواهی می دهد تا در سایه سار آن به بارش های پیاپی باران از آسمان و افزوده شدن نیرویی بر نیرویشان از خدای برسد:^۴ حضرت صالح نیز در پند گویی های خیر خواهانه ی خود از قوم خود می خواهد، چرا پیش از رحمت و نیکی باشتاب زدگی خواهان عذاب هستید؟ چرا آمرزش خواهی نمی کنید تا مورد رحمت قرار گیرید؟^۵

حضرت لوط علیه السَّلام پی آمد پلید کاری و هم جنس گرایی قوم خود را با قطع نسل بیان می کند.^۶ حضرت شعیب علیه السَّلام در امیدوار سازی مردمان به قیامت به وقوع حتمی آن و علم خداوند به کردار بندگان اشاره دارد.^۷ و در دادن پیمانانه ی تمام و نکاستن از کالای مردم به خیر بودن آن و باقی مانده ی از آن داد و ستد توجّه می دهد می فرماید: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۸ «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۹ لقمان حکیم در موعظه ی فرزند و بیان عقاید به نهی از شرک می پردازد با بیان این که شرک ستمی است بزرگ^{۱۰} و در توجّه به اخلاق دینی، به مطلوب بودن این کارها اشاره دارد: «مَنْ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ»^{۱۱} و در نهی از گردن فرازی به دوست نداشتن خدا استناد می کند^{۱۲}. و درباره ی سخن آهسته و ملایم گفتن به ناخوش ترین صداها مثال می زند که همانا آواز خران است^{۱۳}.

اصحاب کهف نیز به راز داری توصیه می کنند راهی شهر را جهت تهیه ی غذا، که در غیر این صورت «لَنْ تُفْلِحُوا»

۱. اعراف، ۶۳.

۲. نوح، ۳.

۳. اعراف، ۶۹.

۴. هود، ۵۲.

۵. نمل، ۴۶.

۶. عنکبوت، ۲۹.

۷. شعراء، ۱۱۸.

۸. اعراف، ۸۵.

۹. هود، ۸۶.

۱۰. لقمان، ۱۳.

۱۱. لقمان، ۱۶.

۱۲. لقمان، ۱۸.

۱۳. لقمان، ۱۹.

إذا أبدأ» هرگز رستگار نخواهید شد!

ناصران بنی اسراییل در اعتراض گروهی از مردم به نهی از منکر ایشان نسبت به رفتار گروه سزاوار عذاب می گویند: تا پند ما عذری باشد پیش پروردگارتان و امید که پرهیزکار باشید^۱.

ملکه‌ی سبا نیز برای بررسی اهداف دعوت و شناخت بیش تر حضرت سلیمان علیه السلام، تا به سمت جنگ یا تسلیم رضایت دهد، به فرجام ناگوار و پی آمدهای ناخوشایند جنگ و لشکر کشی و خرابی ها و مفسده های آن در جامعه اشاره می کند و می کوشد آرای سران را در بهترین راه تصمیم گیری هدایت نماید و می گوید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَهْلَهَا أَذِلَّةً»^۲. پادشاهان چون به شهری باز آیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند خداوند نیز تأیید می کند که پادشاهان این گونه عمل می کنند^۳. و این گونه عمل می کنند .
و بهشتیان نیز به محض ورود به سرای جاوید و بهشت موعود از فرجام نیک خود می گویند و زبان به سپاس و ستایش می گشایند: سپاس خدای را که وعده اش را بر ما راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به میراث داد اینک در هر جای بهشت که بخواهیم جای می گیریم. پس چه نیکوست پاداش عمل کنندگان^۴.

۱۵. توجه به باورها (اصول عقاید)

یکی از اساسی ترین کارها در تربیت، اصلاح باورها و هدایت و دعوت آدم‌ها به سوی حق پرستی و اصل بندگی خداست پرورش بر پایه‌ی باور خدایی، چرا که فرمان است: «أُدْعِ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ...»^۵
و در گفته‌های این دعوت گران الاهی، خداوند به این اصل متقن توجه دارد که با نقل قول ایشان به گوشه‌ای از رفتارشان اشارتی دارد تا بشارتی باشد آن هایی را که در امر اصلاح و تربیت می کوشند.
- همه‌ی پیام بران الاهی در گان نخست به بندگی خدا خواندند: «يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ» و به نبوت و رسالت خود و پیروی از ایشان فراخواندند و به معاد و رستاخیز دعوت کردند، حضرت نوح «عليه السلام» می فرماید: «أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَفَّارِ»^۶ و حضرت ابراهیم «عليه السلام» به دین داری فرزندان خود می اندیشد و توصیه می کند «وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ» که خداوند دین (اسلام) را بر شما برگزیده، مبدا از دنیا بروید بدون باور مسلمانی!^۷
و یعقوب «عليه السلام» در واپسین لحظات در اندیشه و باور نسل پس از خود است می پرسد «ما تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي؟»^۸ پس از من معبود شما چیست؟ چه چیزی را می پرستید؟ که پاسخ می دهند: خدای تو و معبود نیاکان تو، ابراهیم

۱. اعراف، ۱۶۴.

۲. نمل، ۳۴.

۳. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴۴.

۴. زمر، ۷۴.

۵. نحل، ۱۲۵. «و ادع الی ربک» حج ۶۷ و قصص ۸۷. «قبل هذه سبیلی ادعوا الی الله» یوسف، ۱۰۸.

۶. غافر، ۴۳.

۷. بقره، ۱۳۲.

۸. بقره، ۱۳۳.

و اسماعیل و اسحاق، خدای یگانه و ما تسلیم او هستیم! و درخواست‌های حضرت ابراهیم و دعا و نیایشش برای باور خدایی فرزند و دوری از بت پرستی! و پیام برانی بر قوم خود چنین گفتند: «آیا در وجود خدا شک دارید که آفریننده آسمان‌ها و زمین است» «يَدْعُوَكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى...»^۳

و مسیح «عليه السلام» می‌گوید: ای بنی اسرائیل خدا را پرستید، پروردگار من و شما است!

«إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»^۴

و حضرت سلیمان «عليه السلام» می‌گوید: «وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۵

و حضرت شعیب «عليه السلام» ضمن دعوت به پرستش خدا پس از آمدن بیناتی از سوی خدا می‌فرماید: «فَأَوْفُوا

الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۶

«وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ»^۷ و هابیل «عليه السلام» گناه

برادر کشی را به گرده ی برادرانداخته و او را اهل آتش می‌خواند و می‌گوید: «فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ

الظَّالِمِينَ»^۸ و حضرت هود «عليه السلام» به یاد آوری جانشین شدن قوم خود پس از قوم نوح «عليه السلام» می‌پردازد و می

گوید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۹ و حضرت صالح «عليه السلام» می‌فرماید: «يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ

الْحَسَنَةِ لَوْ لَا تَسْتَغْفِرُونَ لِلَّهِ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^{۱۰} و پس از پی کردن ناقه می‌فرماید «وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ»^{۱۱}

و در جای دیگر می‌فرماید «فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ»^{۱۲} «فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^{۱۳} حضرت نوح «عليه السلام» می

فرماید: آیا در شکفتید این که ذکر از پروردگارتان بر شما آمده بر کسی که از شماست تا شما را انداز دهد تقوا پیشه

کنید «لَعَلَّكُمْ تَرْحَمُونَ»^{۱۴} و نگرانی خود را از عذاب آخرت برایشان اعلام می‌کند و بیم می‌دهد.

«إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^{۱۵}، «عَذَابُ يَوْمٍ أَلِيمٍ»^{۱۶} «فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ

عَذَابٌ مُّقِيمٌ»^{۱۷} و راز دعوت خویش را می‌گوید که در صورت تقوا و پیروی، گناهانتان آمرزیده می‌شود.

۱. همان.

۲. (ابراهیم، ۳۵، بقره ۱۲۸ تا ۱۲۶).

۳. ابراهیم، ۱۰.

۴. مائده، ۷۲.

۵. نمل، ۴۰.

۶. اعراف، ۸۵.

۷. هود، ۸۴.

۸. مائده، ۲۹.

۹. اعراف، ۶۹.

۱۰. نمل، ۴۷.

۱۱. اعراف، ۷۳.

۱۲. هود، ۶۴.

۱۳. شعراء، ۱۵۶.

۱۴. اعراف، ۶۳.

«وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى». ^۴ حضرت یوسف «علیه السلام» در بیدارگری (زلیخا)ی خفته در دریای عشق و دل دادگی می فرماید: مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ». ^۵ و در نکوهش برادران می فرماید: و الله أعلم بما تصِفُونَ». ^۶

۱۶. تعیین و معرفی جانشین

امر اصلاح و تربیت انسان ها، ضرورتی است بدون تعطیل، مرخصی ندارد؟ از هیچ نوعش! تنها لختی آسودن و فرصت از دست دادن، یعنی همه رشته ها را پنبه کردن! و در سیره دعوت گری چون موسی «علیه السلام» خداوند می آموزد برای رفتن به نیایش و پاک سازی روح و جان و ... برادر خود را جانشین خود سازد میان قوم.

«قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ». ^۷

و چون باز می گردد مورد بازخواست قرار می دهد که چرا...؟^۸

و در خواست امامت و بعثت رسول از میان فرزندان، از سوی حضرت ابراهیم «علیه السلام»: «قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي» و زکریا برای فرزند دار شدن تارث او برد و وارث آل یعقوب گردد، «يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا». ^۹

برای جانشینی و استمرار رسالت نیاکان در امر اصلاح و تربیت امت است.

و تلاش های پی گیر پیام بر اسلام و معرفی جانشین خود از روز انداز تا غدیر در راستای این اصل اساسی در تربیت

و هدایت جامعه است!

۱۷. کرامت و شخصیت بخشی

احساس کرامت، عزت نفس، تشخص و داشتن روح بزرگ واری و حالت استغنا و بی نیازی در آدمی او را از مبادرت به بسیاری از بزه ها که این ویژگی را زیر سوال ببرد باز می دارد و مربی سزاست به پرورش این صفت برجسته و ممتاز عنایت ویژه داشته باشد و در گفته های دعوت گران توجه به این اصل مشهود است و خداوند جهت باز آموزی، یادآوری و اسطوره پردازی، طرح و حکایت نموده است.

حضرت موسی «علیه السلام» در یادآوری نعمت های خداوند به این بعد کرامت اشاره داشته می فرماید: «إِذْ جَعَلَ

فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ آتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ». ^{۱۰}

۱. اعراف، ۵۹.

۲. هود، ۲۶.

۳. هود، ۳۹.

۴. نوح، ۴.

۵. یوسف، ۲۳.

۶. یوسف، ۷۷.

۷. اعراف، ۱۴۲.

۸. طه، ۹۲ و ۹۳.

۹. مریم، ۶.

۱۰. مائده، ۲۰.

«قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ»^۱.

«أَغْيَرَ اللَّهُ أَبْغِيَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»^۲ و به جادوگران نیز به رسم میزبانی احترام نهاد و نخست آن ها را

دعوت کن تا چه دارند بیاندازند. «قال لهم موسى القوا»^۳

و پیام بر اسلام به مؤمنین امر خدا را گوش زد می کند که شما مورد عنایت او بودید و هزاران فرشته را برای یاری شما در جنگ بدر فرستاد.^۴

و به پسر خوانده اش می فرماید: «أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ...»^۵.

حضرت داوود و سلیمان «علیهما السلام» به جهت این فضیلت و برتری زبان به سپاس می گزارند، «قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»^۶.

حضرت شعیب «علیه السلام» قوم خود را خوش بینانه مورد خطاب قرار می دهد و با کرامت و شخصیت احساس می

کند می فرماید: «إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ»^۷.

و لوط «علیه السلام» نیز در بیانی به دنبال احیای همان شخصیت و کرامت افراد است می پرسد: «أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ

رَشِيدٌ»^۸.

و حضرت صالح «علیه السلام» نیز در پندی به قوم خود می فرماید: «يَا أَدْرُكُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ

فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا»^۹.

و نوح «علیه السلام» درباره ی مؤمنان می فرماید: «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ...»^{۱۰}.

خدای کریم در آفرینش انسان به کرامت و فضیلت دادن او عنایت داشته و نسبت به بسیاری از آفریده ها برتری داده

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»^{۱۱}. و این

اصل تکریم و اثر گذار در تربیت آدمی و رساندن به خودباوری و احساس شخصیت و مقبولیت او در روش مربیان نیز

بسی مشهود است و پرورش یافته ای پس از حمایت از رسولان و رسیدن به شهادت می گوید:

«وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^{۱۲}.

۱. اعراف، ۱۲۹.

۲. اعراف، ۱۴۰.

۳. شعراء، ۴۳.

۴. آل عمران، ۱۲۴.

۵. احزاب، ۳۷.

۶. نمل، ۱۵ و ۱۶.

۷. هود، ۸۴.

۸. هود، ۷۸.

۹. اعراف، ۷۴.

۱۰. شعراء، ۱۱۴ و هود، ۲۹.

۱۱. اسراء، ۷۰.

۱۲. یس، ۲۷.

حضرت نوح علیه السلام در جهت نکوداشت مقام مشایخ ایمانیان از طرد آنان به در خواست کافران سرباز می‌زند «وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ»^۱ و در دعاهايش نجات خود و ایمانیان همراهش را می‌خواهد. «فَأَفْتَحْ يَتِي وَيَبْنِهِمْ فَتَحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ و در آموزش خواهی اش نیز برای هر مؤمنی از مرد و زن که وارد سرای او شود، آموزش می‌خواهد.^۳

حضرت هود علیه السلام با یاد آوری نعمت های الهی و کرامت ارزانی شده و نیروی بدنی سترگ و درشتی اندام پند می‌دهد تا قدر و منزلت خود بشناسند و در مقام شکر برآیند: «وَرَزَادُكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصِطَةً»^۴.

حضرت ابراهیم علیه السلام در جهت نکو داشت مقام فرزند و کرامت او، رأی او را درباره‌ی خوابش جويا می‌شود «فَانظُرْ مَاذَا تَرَى؟»^۵.

پیام بر اسلام نیز در جهت تکریم و بزرگ داشت مقام و مرتبت اهل بیت علیهما السلام، مصادیق اجر رسالتش را در مورد مودت به «ذی القربی» می‌خواند^۶ که علامه می‌فرماید: «مودت امری است که به استجابت دعوت برگشت می‌کند و استثنا نیز متصل است و آن محبت به اهل بیت است»^۷.

طالبوت هم در نکو داشت سپاهیان همراه و در مورد آزمون الهی قرار گرفته می‌فرماید: هر که از آن مجرای آب ننوشد از من است. «وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»^۸. یعنی پیروی را مایه کرامت و اهلیت می‌شمرد.

بلیقیس برای تکریم سران و احترام به رأی و نظریه آنان برای هم اندیشی به حضور می‌طلبد می‌گوید: «قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُون»^۹.

و آسیه زن فرعون نوزاد از آب گرفته را، نور چشم می‌خواند و به مقام و مرتبت و فرزند خواندگی می‌رساند و او را دایه ی سود خود معرفی می‌کند و با این نکوداشت وی از کشتن او باز می‌دارد.^{۱۰}

و یا آگاهان به سرنوشت اصحاب کهف در جهت نکو داشت مقام و یاد و منزلت آنان می‌گویند: «سجده گاهی بسازیم و بنایی بر پا کنیم بر مزارشان»^{۱۱}.

۱۸. ترویج سنت های حسنه

۱. شعراء، ۱۱۴.

۲. شعراء، ۱۱۸.

۳. نوح، ۲۸.

۴. اعراف، ۶۹.

۵. صافات، ۱۰۲.

۶. شوری، ۲۳.

۷. المیزان، ج ۱۱، ص ۶۷ تا ۵۹.

۸. بقره، ۲۴۹.

۹. نمل، ۳۲.

۱۰. ن. ک به آیه ۹ سوره قصص.

۱۱. کهف، ۲۱.

یکی از آموزه‌های تعلیمی خداوند در گفته‌های اصلاح‌گران و فرستادگان خود، بیان سنت گذاری حسنه در میان مردمان بود تا ضمن تصحیح فرهنگ‌ها و آداب و رسوم جاری به ماندگاری آموزه‌ها و ارزش‌های تربیتی ارائه شده در طول زمان‌ها و نسل‌ها بیانجامد. می‌بینیم حضرت شعیب «علیه السلام» در ازدواج آسان و پیش نهاد کردن از سوی خود (پدر دختر) و قرار دادن مهر و شرایط آسان به این امر ارزشی همت می‌گمارد: «قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ» و اظهار می‌دارد نمی‌خواهم تو را به زحمت و به رنج وادارم و سخت گیری کنم. «وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ سَتِجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»^۱ و کار خیر را با «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» شروع می‌کند.

بنیان گذاری سنت های نیک و تربیت ساز با توجه به آموزه های الهی و روش های تربیتی به کار گرفته شده از سوی مریبان الهی و شایستگان غیر معصوم از جمله کارهایی است که پی آمدهای مثبت آن در پرونده ی ما تأخر آدمی اثر گذار بوده مانند صدقه ی جاریه و فرزند صالح.

از این رو به شماری از گفتار، کردار و تقریر شایستگان اشارتی می رود تا به عنوان فرهنگ سازی در حوزه های مختلف، مقبول باورمندان در جامعه دینی بیابند.

- فرهنگ اخلاص و بی شایستگی، نداشتن چشم داشت مادی، کار غیر انتفاعی و نداشتن اهداف دنیایی در امور به ویژه علمی- فرهنگی و تربیتی، آن سان که پیام بران و اهل بیت علیهم السلام در دعوت، رسالت، ادای تکلیف و اطعام خود به انجام رسانند.

- نیایش، توسلات، آمرزش خواهی و نقش دعا در زندگی با توجه به دعاها و معصومان و پیروان باورمند در دنیا و آخرت.

نظارت بر رفتار مردمان در درون جامعه‌ی دینی و پند و اندرز در همه حال و پرهیز از بی تفاوتی و سهل انگاری.
- دعوت به حلال (معروف) و گسترش امر شروع به عنوان راه کار مقابله با ناهنجاری های رفتاری و نامشروع. همان گونه که لوط علیه السلام فرمودند: «هُؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ» (هود، ۷۸)

- مجادله، گفت و گو به بهترین روش بر سر باورها، ارزش ها، آزادی بیان و برخورد اندیشه ها برای بروز حقیقت.
- هم اندیشی، دور اندیشی، مدیریت کار آمد و خبر رسانی در شرایط بحرانی (آن سان که ملکه ی سبا، حضرت سلیمان علیه السلام و آن مردی که از دور آمد و موسی علیه السلام از اراده ی جمعی درباریان فرعون آگاه کرد).
- شایسته سالاری، مسئولیت پذیری در پرتو علم و قدرت (رفتار حضرت یوسف، گزینش طالوت، و کسی که از علم کتاب بهره ای داشت در انتقال عرش).

- آداب تعلیم و تربیت، (رفتار و شرایط موسی با خضر علیه السلام تعطیل بردار نبودن آن در هیچ شرایط، (آن گونه که موسی علیه السلام هارون را جایگزین خود نموده و به میقات رفت و پیام بر اسلام امام همای علی علیه السلام را معرفی نمود).

- پاسخ گویی به کردار در همه مراحل و رفع هر شک و شبهه از پیروان و اطرافیان (رفتار خضر با موسی علیه السلام).

- یاری رسانی و امداد مردمان نیازمند با مشارکت خودشان (بهره گیری از ابزار و مصالح و نیروی کار خودشان جهت سازی از سوی ذی القرنین)

- اصلاح بدعت ها، خرافه ها، گزافه گویی ها (غلو) بر اساس آموزه های الهی از شعایر دینی و احکام و شریعت الهی آن سان که عیسی علیه السلام فرمود: «وَلِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۱ یا شعیب فرمود: «أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ» (هود، ۸۸)

- تحدی، هم آوردی در همه ی حوزه ها با مخالفان و دشمنان با همه عدّه وعده (به مانند تهدید و تحدی پیام بران برای کار و زار و اثبات حقایق، برهان رسالت و مقابله با توطئه ها).

- تکریم، تشخّص، احترام و نکو داشت مقام، منزلت و جای گاه، مدیریت و نقش زنان نمونه، موفق در رهبری جامعه و خانواده.

- فرهنگ نذر و خدمت رسانان در امکان مقدس، (چون رفتار همسر عمران مادر حضرت مریم علیهما السلام).

- بر پایی بناهای یاد بود جهت نکو داشت و حفظ آثار و ارزش ها برای نسل ها به طور تاریخ مکتوب در کنار تاریخ شفاهی و علمی جهت پند پذیری و اثرهای آموزنده ی تربیتی.

- ازدواج آسان و پرهیز از شرایط دست و پا گیر و دور از شأن (آن سان که حضرت شعیب علیه السلام رفتار کرد)

- آسیب شناسی، جرم شناسی، دشمن شناسی و جریان شناسی در حوادث (آن طور که حضرت ایوب علیه السلام از خود بروز داد).

- فاصله گیری و نفرین و در خواست عذاب و استیصال در صورت نا کار آمدی برنامه های تربیتی و اصلاح و نجات به عنوان آخرین راه برای آن هایی که امید به نجات شان نیست (رفتار حضرت نوح، موسی، صالح، ابراهیم، لوط و پیام بر اسلام علیهم السلام در نفرین امت خود و مهاجرت و انزجار قلبی و عملی از ایشان).

۱۹. بی زاری جستن (از ناهنجاری ها، ناملايمات و مشكلات و ...)

اعلام نفرت، دل زدگی، انزجار و در ادامه روی گردانی و فاصله گیری از محیط آلوده، اندیشه ها و باورهای باطل، کردار ناپسند و مردمان بزه کار و ... در راستای هدف تربیتی و دعوت به خیر و اصلاح است که هر مربی فهیم در شرایط لازم مبادرت به آن می نماید که در گفته های پیام بران به این نکته پی می بریم:

حضرت ابراهیم «علیه السلام» پس از بهره گیری از فرصت های پیش آمده و هم سوئی با ستاره پرستان در پایان می فرماید: لا احب الالفین»^۲ «إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ»^۳، «أَنِّي بُرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ»^۴. اگرچه خود بارها شرک را از ایشان دور

۱. آل عمران، ۵۰.

۲. انعام، ۷۶.

۳. انعام، ۷۸.

۴. زخرف، ۲۶.

فرموده بود.^۱ و حضرت هود «علیه السلام» می فرماید: «وَ اَشْهَدُوا اِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ».^۲ و لوط علیه السلام می فرماید: من از کردار شما بی زاری می جویم و دشمن می دارم (نه از خود شما)! « قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِّنَ الْقَالِينَ »^۳

۲۰. یاری خواستن (از توانایان و دانایان)

با توجه به توانایی محدود انسان، یاری طلبی از توان گران، دانایان و اهل فن و ... نه تنها کاری است پسندیده بلکه در برخی حوزه‌ها فرمان ایزدی بر این است که برسید اگر نمی‌دانید! «فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون».^۴ و در برابر خواهش مردمانی ناتوان، ذی‌القرنین درخواست یاری از آن‌ها دارد تا ایشان را سدی سازد. می‌فرماید: « فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ »^۵ مرا با نیروی خود یاری کند تا شما را سدی بنا کنم. آن‌گاه دستور می‌دهد تا قطعات بزرگ آهن را برای به کارگیری در میان دو کوه تهیه کنند: «ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ».

سپس دستور تهیه مواد آتش افروز و ایجاد آتش و دمیدن در آن را می‌دهد: «قَالَ انفخوا حتّٰی اِذَا جَعَلَهُ نَارًا»

و عیسی مسیح «علیه السلام» فریاد استنصار می‌دهد: «مَنْ اَنْصَارِي اِلٰی اللّٰهِ».^۶

حضرت سلیمان «علیه السلام» از نیروهای زیر دست خود می‌خواهد کدام یک می‌توانید تخت پادشاه سرزمین سبا را پیش از آمدن ایشان بیاورید (به سرزمین فلسطین). « يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ».^۷

و یوسف «علیه السلام» که به آزادی یکی از هم‌بندیان خود یقین داشت از او خواست نزد پادشاه از او یادی کند (و یاری رساند) «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ...».^۸

و یا در تعبیرهای خود، دیگران را یاری فرمود و سرنوشت ملتی را دگرگون ساخت.

و حضرت یعقوب «علیه السلام» نیز از فرزندان می‌خواهد، کاوش نمایند و از یوسف و برادرش خبری بیابند و او را از اندوه‌رهایی بخشند « يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ اَخِيهِ... ».^۹

۲۱. اصلاح ارزش‌ها (ساختارها و روش‌ها)

ساختار شکنی و مبارزه با روش‌های نادرست، سنت‌های غلط و معیارهای ارزشی ناصحیح، از روش‌های نیک اصلاح‌گران و مربیان خدایی است، می‌آموزند که بایسته است. ارزش‌ها را ستود، معیارها را تصحیح کرد، سنت‌های حسنه را احیا نمود و با اصلاح‌اندیشه‌ها، روش‌ها و گرایش‌ها، ساختارها را نیز تعدیل نمود.

۴. آل عمران ۶۷ و ۹۵، انعام ۷۹ و ۱۶۱، نحل، ۱۲۰، «و لکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین»

۲. هود، ۵۴.

۳. شعراء، ۱۶۸.

۴. نحل، ۴۳.

۵. کهف، ۹۵.

۶. صف ۱۴ و آل عمران، ۵۲.

۷. نمل، ۳۸.

۸. یوسف، ۴۲.

۹. یوسف، ۸۷.

می بینیم هابیل در اصلاح نگرش نابخردانه‌ی برادر، به معیار تقوی و شرط پذیرش کردار از سوی حق تعالی اشاره دارد می‌فرماید: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۱.

خداوند تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد. با توجه به بیان حق تعالی: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ»^۲ و پیام بری از بنی اسرائیل^۳ در برابر انتخاب فرمانده در پی درخواست قوم خود به معیار علم و توان مندی جسمانی از سوی ایزدی اشاره دارد و می‌کوشد نگرش‌ها و معیارها را اصلاح کند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ»^۴.

با توجه به قول حق تعالی: (هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) و آن‌ها به دارایی توجه داشتند^۵ و حضرت لوط «علیه السلام» در جهت احیای ارزش‌های منطبق بر فطرت سلیم و طبع انسانی پس از پرسش‌های بیدارگرانه از عقل و وجدان خفته‌ی قوم،^۶ به عرضه‌ی دختران خود و ارائه‌ی راه لذت جویی طبیعی را پیش نهاد می‌کند و پاکیزه‌ترین می‌خواند تا ساختار نکوهیده‌ی رفتاری ایشان را تعدیل نماید.

می‌فرماید: «يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»^۷.

۲۲. سرزنش

گاهی توسل به توبیخ، ملامت و سرزنش و تحقیر و ... در روح و جان برخی افراد اثر گذار بوده و در راستای تربیت می‌تواند نقش ویژه‌ای داشته باشد. این اصل را در روش مربیان وارسته‌ی خدایی می‌بینیم که در برخی موارد به نکوهش آنان و بیان کاستی‌های روحی-روانی و شخصیتی و ... قوم خود می‌نمایند تا هشیاران را پندی باشد.

حضرت موسی «علیه السلام» در پی گوساله پرستی قوم، ظلم بر خود را مطرح و آن‌ها را نکوهش می‌کند: «أَنْتُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ...»^۸.

و پس از درخواست آلهه از حضرت موسی «علیه السلام» ایشان را سرزنش می‌کند: «قَالَ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^۹.

«إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبَرُّوْنَ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^{۱۰}.

«قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي...»^{۱۱}.

۱. مائده، ۲۷.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. شموئیل، بنا به دیدگاه صاحب مجمع البیان در ج ۱ ص ۳۵۰ و ارمیا به نظر صاحب تفسیر قمی، ج ۱ ص ۸۱

۴. بقره، ۲۴۷.

۵. «وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ مِنَ الْمَالِ» بقره، ۲۴۷.

۶. اعراف، ۸۱ شعراء ۱۶۶ تا ۱۶۱، نمل، ۵۵ و ۵۴ و عنکبوت، ۲۹.

۷. هود، ۷۸ و حجر، ۷۱.

۸. بقره، ۵۴

۹. اعراف، ۱۳۸.

۱۰. اعراف، ۱۳۹.

۱۱. طه، ۸۲.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَتُودُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ»^۱.

و به فرعون می گوید: «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا»^۲.

ابراهیم «علیه السلام» در مذمت پدر و قوم او می فرماید: «إِنِّي أَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۳.

«لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۴.

«أَف لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»^۵.

«قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^۶.

پیام بر اسلام نیز در بیان گلاویه و شکایت خود نوعی سرزنش و نکوهش امت را عرضه می دارد «يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي

اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»^۷.

لوط «علیه السلام»: «إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ... بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ»^۸.

«قَالَ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّكَرُونَ»^۹.

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ»^{۱۰}.

«بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»^{۱۱}.

هود «علیه السلام»: «... مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ»^{۱۲}.

«وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ»^{۱۳}.

«قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ أَ تُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ»^{۱۴}.

صالح «علیه السلام»: «بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَفْتَنُونَ»^{۱۵}.

«وَلَكِن لَّا تُحِيطُونَ النَّاصِحِينَ»^{۱۶}.

۱. صف، ۵.

۲. اسراء، ۱۰۲.

۳. انعام، ۷۴.

۴. انبياء، ۵۴.

۵. انبياء، ۶۷.

۶. يس، ۶.

۷. فرقان، ۳۰.

۸. اعراف، ۸۱.

۹. حجر، ۶۲.

۱۰. شعراء، ۱۶۱.

۱۱. نمل، ۵۵.

۱۲. هود، ۵۰.

۱۳. احقاف، ۲۳.

۱۴. اعراف، ۷۱.

۱۵. نمل، ۴۷.

۱۶. اعراف، ۷۹.

نوح «علیه السلام»: «ولکنی اریکم قوما تجهلون»^۱.

یوسف «علیه السلام»: «قالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ»^۲.

یعقوب «علیه السلام»: «قال بل سولت لکم انفسکم ...»^۳.

الیاس «علیه السلام»: «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»^۴.

۲۳. حفظ کیان (مردمان و خانواده)

حفظ کیان، منش، شخصیت، آبرو، موقعیت شغلی، خانوادگی، اجتماعی، علمی و سیاسی و ... افراد در هر شرایطی، از آموزه‌های این نقل‌های صورت گرفته از سوی حق تعالی است. بنا به اصلی هم زیستی اماعی و وحدت در کرامت انسانی و مشترکات عقیدتی، فرهنگی و ... هر گونه تجاوز به حریم و حرمت افراد و خانواده‌ها ظلمی است نابخشودنی! آن چه که حضرت لوط «علیه السلام» از بی مبالات قوم خود می‌خواهد حفظ حیثیت و شخصیت اجتماعی و الهی اوست پس از پرسش‌های چند از رفتارهای نکوهیده‌ای ایشان و ارائه راه کارهای مناسب و طبیعی و عند قوم به تحریک احساسات و عواطف ایشان توسل می‌جوید که در میان شما یک نفر رشد یافته نیست تا مانع شود؟^۵

و در پایان به فرجام رسوایی اجتماعی و پی آمدهای آن توجه می‌دهد که این دریافت محسوس و ناپسند بودن آن در مورد خود و دیگران، شاید مانع تعقیب و تجاوز به میهمانان وی باشند. و فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي»^۶.

«إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ، وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ»^۷.

مرا نزد میهمانان خود خوار و رسوا مکنید و از خدا بترسید!

۲۴. نفرین (و درخواست عذاب)

با به بن‌بست رسیدن همه‌ی راه‌های اصلاح، تربیت و هدایت برخی آدم‌ها و گروه‌ها، و ... و اتمام حجّت بر عناد و کفر و سرکشی ایشان، دیگر کسی در وجودشان خیری سراغ نمی‌گیرد، هر چه هست گم راهی و نگون‌ساری و نافرمانی است. در این صورت مرّیان از راه اخذ داده‌ها و سنت ابتلا و املا و استدراج خدا بهره می‌گیرند تا شاید به بیداری برسانند و اگر این هم سود نبخشید هلاکت آن‌ها محتوم خواهد شد. «رسول مبعوث می‌شود برای بیانی خاصّ که دنبالش هلاکت است، اگر آن را رد کنند و بقا و سعادت است اگر آن را قبول کنند و این معنا از گفته‌هایی که قرآن کریم از رسولانی چون: نوح، هود، صالح و شعیب «علیهم السلام» و دیگر رسولان با قوم خود حکایت نموده‌اند

۱. هود، ۲۹.

۲. یوسف، ۷۷.

۳. یوسف، ۱۸ و ۸۳.

۴. صافات، ۱۲۵.

۵. هود، ۷۸.

۶. هود، ۷۸.

۷. حجر، ۶۸ و ۶۹.

کاملاً به دست می آید.^۱ و در لعن و نفرین این بردباران، نارضایتی از رفتار نکوهیده‌ی ناشایستگان موج می‌زند که چرا؟ و چرا؟!

در این فراز به گفته‌ها و خواسته‌های حضرت موسی «علیه السلام» توجه می‌کنیم:

«وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ».^۲

و حضرت نوح «علیه السلام» نیز چون این گزارش دارد و در خواست عذاب؛

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا، وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبْرًا، وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا، إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا».^۳

۲۵. خیرخواهی

از آیات قرآن و تواریخ به خوبی استفاده می‌شود که رهبران و مصلحان الهی بیش از آن چه تصور شود از گم راهی مردم رنج می‌بردند و به ایمان آن‌ها حرص می‌ورزیدند، و "بر ایشان ناراحت بودند. اشک می‌ریختند. دعا می‌کردند، شب و روز تلاش و کوشش داشتند، در نهان و آشکار تبلیغ می‌کردند، در خلوت و اجتماع فریاد می‌زدند و از این که مردم راه و روش راست را گذاشته‌اند و به بی‌راهه می‌رفتند غصه می‌خوردند، غصه‌های جانکاه که گاهی آن‌ها را تا سر حد مرگ پیش می‌برد. راستی تا چنین نباشد «رهبری» در مفهوم عمیقش پیاده نخواهد شد".^۴ نمونه‌هایی از این دل‌سوزی را قرآن در قالب تابلوهای زیبایی ترسیم کرده است که با نظاره‌ی آن، انسان به خوبی می‌تواند تفاوت مصلحان الهی را با زمام‌داران بشری که غالباً جز به منافع خود و یا اطرافیان و حزب و دار و دسته‌شان نمی‌اندیشند، دریابند.

۱. حضرت نوح (علیه السلام) مصلحی است که در راه هدایت مردم از هیچ گونه خیرخواهی فروگذاری نمی‌کند و سال‌های طولانی عمرش را در میان قوم لجوج و عنود سپری می‌کند در حالی که هیچ‌گاه از رهنمون ساختن آن‌ها به سرچشمه‌ی زلال هدایت، خستگی به خود راه نمی‌دهد و هم چون پدری پیر از سر دل‌سوزی و خیرخواهی به هدایت آن فرزند ناخلف چشم امید می‌دوزد.^۵

آن حضرت خود در این باره می‌گوید: (أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ)^۶

۱. المیزان، ج ۳، ص ۳۱۱.

۲. یونس، ۸۸.

۳. نوح، ۲۱ و ۲۲ و ۲۶ و ۲۷.

۴. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۴۸ و ۳۴۹.

۵. نقل شده علت تسمیه نوح (علیه السلام) به این نام، نوحه‌ها و گریه‌های طولانی آن حضرت به خاطر گم‌راهی قومش بوده است. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۶.

۶. اعراف، ۶۲.

هدف من این است که رسالت پروردگارم را انجام داده و دستورهای او را به شما برسانم و در این راه از هیچ گونه خیرخواهی فروگذاری نمی‌کنم. در جای دیگر او خیرخواهی خود را چنین بروز می‌دهد و می‌گوید: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ»^۱ ای قوم من! ... من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم.

در تاریخ نیز آمده است که قوم نوح گاه او را چنان مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و گلویش را می‌فشردند که بی‌هوش می‌گردید. اما چون به هوش می‌آمد، می‌گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»^۲

خدایا من و قوم مرا ببخشای که اینان نمی‌دانند.^۳ پیام بر خدا هود (علیه السلام) نیز در مقام نجات امتش از گرداب شرک و فساد از خیرخواهی و دل‌سوزی برای آنان دریغ نمی‌کند و قومش را مورد خطاب قرار می‌دهد: «أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۴ من رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم. در جای دیگر نگرانی خود را از فروغلتیدن قومش در سراشیبی هلاکت و نزول عذابی دردناک بر آن‌ها ابراز می‌دارد: «إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»^۵

من بر شما از عذاب روز بزرگی بیم‌ناک هستم.^۳ صالح (علیه السلام) نیز در نهایت دل‌سوزی برای کسانی که تقاضای عذاب الهی از وی داشتند، به آنان می‌گوید: «أَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۶

چرا از پیش‌گاه خدا تقاضای آمرزش گناهان خویش نمی‌کنید تا مشمول رحمت او واقع شوید.

۴. شعیب (علیه السلام) هم قومش را انداز می‌دهد که پیش از این که عذاب الهی دامان آن‌ها را بگیرد به اصلاح وضع خویش پردازند: «إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ»^۷

من خیرخواه شما هستم و من از عذاب روز فراگیر بر شما بیم‌ناکم و در ادامه آن‌ها را بر حذر می‌دارد و از این که به خاطر لجاجت و کینه‌توزی با او تمام مصالح خویش را نادیده گیرند و به سرنوشت شوم اقوام گذشته گرفتار آیند:

«وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ بَعِيدٍ»^۸

ای قوم من! مبادا دشمنی با من شما را به گناه و سرکشی وادارد، مبادا به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید و قوم لوط از شما چندان دور نیست.

۵. ابراهیم علیه السلام نیز نمونه بارزی از مصلحی دل‌سوز است که حتی برای مخالفان خود نیز از سر شفقت دعا می‌کند و می‌گوید: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَافِرٌ رَحِيمٌ»^۹

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۹۴.

۲. اعراف، ۵۹.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۸.

۴. اعراف، ۶۸.

۵. احقاف، ۲۱.

۶. نمل، ۴۶.

۷. هود، ۸۴.

۸. هود، ۸۹.

۹. ابراهیم، ۳۶.

پروردگارا ... هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی من کند (درباره‌ی او محبت کن چرا که) تو بخشنده و مهربانی. "این سخن به خوبی سیمای ابراهیم عطوف مهربان را به نمایش می‌گذارد، او که حتی کسانی که از روش وی سرپیچی کنند و او را نافرمانی کنند تقاضای هلاکت نمی‌کند و سخنی از کیفر آن‌ها بر زبان نمی‌آورد، بلکه برای آنان بخشایش و رحمت الهی طلب می‌کند و آرزو دارد تا چتر عنایت حق تعالی بر آنان نیز سایه گستر شود!"^۱

۶. لوط علیه السلام نیز در برابر قومی که سر تا پا در انحرافات جنسی غوطه ور بودند، از کارشان اظهار بی‌زاری می‌کند و نه از خودشان. چرا که می‌گوید: «إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِّنَ الْفَالِقِينَ» من دشمن کردار شما هستم. یعنی من دشمنی با شخص شما ندارم، کردارتان ننگین است. اگر این اعمال را از خودتان دور کنید من دوست صمیمی‌تان خواهم بود.

۷. مؤمن آل فرعون نیز در مقام مصلحی دل سوز سرنوشت خود را با قومش یک سان به حساب می‌آورد و آنان را ناصحانه به سوی هدایت فرا می‌خواند: «فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا» ای قوم من! اگر عذاب الهی به سراغ ما آید چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟

و در ادامه می‌گوید: «وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَتَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ»^۲ ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز مجازات اقوام پیشین می‌ترسم، از عادات شومی همانند عادت قوم نوح و عاد و تمود و کسانی که بعد از آن‌ها بودند بیم‌ناکم. و ادامه می‌دهد که: «وَيَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ»^۳ ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می‌کنم اما شما مرا به سوی آتش می‌خوانید!؟

۸. حبیب نجار را می‌بینیم که حتی وقتی قوم لجوج او پس از آن همه اندرزه‌های خیرخواهانه‌اش وی را آماج سنگ‌ها قرار داده و در نهایت بی‌رحمی او را به شهادت می‌رسانند، در واپسین لحظات عمرش پیوسته این سخن را بر زبان داشت که: «پروردگارا، قوم مرا هدایت فرما.»^۴ و عجیب آن که پس از آن که روح پاک این مصلح الهی به آسمان‌ها شتافت و در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی جای گرفت در آن جا نیز آرزویش این بود که می‌گفت: «يَا كَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»^۵ ای کاش قوم من می‌دانستند پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش قرار داده و در صف گرامیان ماوی بخشیده است.

۱. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۱۰۹.

۲. مؤمن، ۲۹.

۳. مؤمن، ۳۱ و ۳۰.

۴. مؤمن، ۴۱.

۵. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۱۰.

۶. یس ۲۶ و ۲۷.

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود: " (خدای رحمت کند آن مرد الاهی را که) هم در حال حیات خود خیرخواه قومش بود و هم بعد از مرگ نیز دست از خیرخواهی برای آنان بر نداشت".^۱

۲۶. طرد عوامل فساد و تباهی

هرگاه که ارشاد و انذار به عوامل اشاعه‌ی مفسد اخلاقی و اعتقادی سود نبخشید، باید از نیروی قهریّه بهره جست و دامان جامعه را از لوٹ وجود آنان پاک ساخت.

به تعبیر امام علی علیه السلام: «مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ حُسْنُ الْمُدَارَةِ يُصْلِحْهُ حُسْنُ الْمُكَافَاةِ»^۲

کسی که ملایمت و حسن سلوک او را اصلاح نکند مجازات به جا و خوب اصلاحش خواهد کرد.^۳

در داستان های قرآن نمونه های متعددی از این موضوع را می توان سراغ گرفت، از جمله:

"طوفان نوح که همه‌ی کافران را در بر گرفت علاوه بر مجازات، نوعی پاک‌سازی محیط انسان بود. در حقیقت هر جامعه ای آن گاه که از نظر فساد به حدی رسید که نتوانست هدف خلقت را ترسیم کند به وسیله‌ی عاملی نابود می شود و عناصر پاکی جای آنان را می گیرد. و همین گروه نیز اگر پس از مدتی به این سرنوشت دچار شدند عذاب الاهی آنان را نیز فرا می گیرد"^۴.

- حضرت موسی علیه السلام هنرمند منحرفی هم چون سامری را به خاطر فتنه‌ی عظیمی که در جامعه ایجاد کرده بود و زمینه ای انحراف اعتقادی بزرگی را در میان بنی اسرائیل فراهم آورده بود. از جامعه طرد کرد و به او گفت:

«فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ»^۵ باید از میان مردم دور شوی و با کسی تماس نگیری و بهره‌ی تو در بقیه‌ی عمرت این است که (به دردی مبتلا خواهی شد که) هر کس به تو نزدیک شود خواهی گفت: با من تماس نگیر.

"سامری بعد از این ماجرا باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این گونه اشخاص این طرد و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت تر است، چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می راند."^۶

- حضرت موسی علیه السلام فرعونیان را مورد خطاب قرار می دهد: «وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَأَعْتَزَلُونِ»^۷

اگر به من ایمان نمی آورید دست کم مرا رها کنید و کناره گیری کنید (و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید).

"آن حضرت اطمینان داشت که با در دست داشتن آن همه معجزه های آشکار و دلایل قوی به پیش رفت خود در میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست. به همین اندازه قانع بود که آن ها

۱. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۳۸۴

۲. سبحانی، منشور جاوید، ج ۱۱، ص ۱۵۴

۳. غرر الحکم، ص ۷۱۰

۴. منشور جاوید، ج ۱۱، ص ۱۵۴.

۵. طه، ۹۷

۶. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۲۸۷

۷. دخان، ۲۱

سد راهش نشوند و مزاحمش نگردند.^۱ چرا که وجود آن قدرت های شیطانی هم چون خارهای زهر آگینی بود که بر سر راه انسان ها کاشته شده بود و بدون ریشه کنی آن ها راه یابی به سرچشمه ی هدایت میسور نبود.

- رهبری مقتدر هم چون ذوالقرنین برای باز داشتن جماعت طغیان گر و غارت گر یا جوج و مأجوج از ظلم و تجاوز به سایر انسان ها، مبادرت به ساختن سد عظیم و مستحکمی می کند که به تعبیر قرآن: «فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا»^۲ آن گروه مفسد قادر نبودند از آن بالا بروند و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند.

"از جمله پیام هایی که می توان از این داستان برگرفت، آن است که برای حفظ امنیت و آسایش مردم ساختن زندان ها و محبوس کردن عوامل فساد و تباهی ضرورتی اجتماعی است."^۳ اصولاً تا جلوی فسادگران با قاطعیت و به وسیله ی نیرومندترین اهرم ها گرفته نشود جامعه روی سعادت را نخواهد دید.

۲۷. نشان دادن راه حق بعد از محو باطل

از جمله روش های اصلاحی و تربیتی پیام بران الاهی آن بود که هرگاه توفیق می یافتند تا بر جبهه ی باطل و کانون های فساد و تباهی غلبه کنند و دامان جامعه را از لوٹ وجود آن ها پاک نمایند، با طرح و اعتقادات توحیدی و ارائه ی راه حق، خلأهای فکری و اعتقادی مردم را پر می ساختند و بدین وسیله مانع از رسوخ و نفوذ انواع خرافات و باورهای موهومی می گردیدند که دامان هر جامعه ی انقلابی را پس از رهایی از چنگال فوعون ها و طاغوت ها آلوده می کند و جامعه را از مسیر صلاح و فلاح دور می سازد.

نمونه هایی از این موضوع را می توان در لا به لای نقل های قرآن سراغ گرفت، از جمله: - حضرت موسی پس از سوزاندن گوساله ی سامری (یعنی همان خدای دروغینی که مردم را به خود سرگرم کرده بود) خدای حقیقی را و طریق حقیقت را برای مردم معرفی می کند تا از جاده های انحرافی به راه راست توحید باز گردند و طریق هدایت را باز یابند. این حقیقت را در آیات ۹۷ و ۹۸ سوره ی طه می توان به وضوح مشاهده کرد، آن جا که آن حضرت نخست به سامری رو کرده می فرماید: «وَأَنْظِرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْبِفَنَّ فِي الْيَمِّ نَسْفًا»^۴ (اکنون) به سوی معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی نگاه کن و ببین ما نخست آن را می سوزانیم، سپس خاکستر و ذرات آن را به دریا خواهیم پاشید.

و به دنبال آن، به معرفی خدای حقیقی پرداخته می گوید: «إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»^۵ (ای قوم من!) همانا معبود شما الله است که معبودی جز او نیست و علم او همه چیز را فرا گرفته است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۷۱.

۲. کهف، ۹۷.

۳. عبدالعظیم، سعید، عظمت و عبرت در قرآن، ص ۲۳۷. دارالایمان مصر، ۲۰۰۲م.

۴. طه، ۹۷.

۵. همان، ۹۸.

این روشی است که قرآن در چندین جای دیگر از آن بهره جسته است، تا آن جا که می‌فرماید: «وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا الْإِهِينَ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»^۱ و خداوند فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید، همانا معبود (شما) تنها یکی است پس تنها از (کیفر) من بترسید.

خدای متعال در خلال آیات ۷۷ تا ۸۱ سوره‌ی طه پس از نقل ماجرای غرق فرعون و فرعونیان، به ارائه‌ی طریق مستقیم برای بنی اسرائیل می‌پردازد و راه هدایت را در تصویری روشن برای آنان ترسیم می‌کند. - در روش تربیتی حضرت شعیب علیه السلام نیز مشاهده می‌کنیم وی پس از انداز و هشدار به مخالفان، راه بازگشت و اصلاح را به آنان ارائه می‌نماید تا شاید راه حق را بازیابند و به سرچشمه‌ی زلال هدایت رهنمون شوند.^۲

۲۸. توجه به نیازهای طبیعی مخاطبان

مریبان الاهی در راستای اهداف والای خود نیازهای فطری و طبیعی انسان‌ها توجه داشته و خود از جنس بشر بودند و با ساختاری هم‌سان برگزیده شده بودند تا ضمن الگو قرارگیری برای پیروی، نیازها، مشکلات، دردها و گرفتارهای مردمان را دریابند و در نقل‌های صورت گرفته از سوی خداوند متعال به این حقیقت بر می‌خوریم که دعوت‌گران و مصلحان خدایی علاوه بر توجه به نیازهای معنوی، نیازهای مادی انسان‌ها را مانند: امنیت، معیشت، رفاه، بهره‌مندی، از نعمت‌های حلال الاهی، لذت‌های مشروع و ... مدنظر داشته و برای آن تلاش و دعا کرده‌اند که به نمونه‌هایی چند اشاره می‌کنیم.

۱. ابراهیم خلیل علیه السلام در سرزمین وحی (مکه‌ی معظمه) در دعای خویش به درگاه الاهی چنین عرضه می‌دارد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^۳ پروردگارا این سرزمین را شهری امن قرار داده و اهل آن را، آن‌هایی که ایمان به خدا و روز آخرت دارند، از ثمرات گوناگون روزی ده.

۲. در داستان سرگردانی چهل‌ساله‌ی قوم بنی اسرائیل در صحرای وسیع و سوزان سینا، آن‌ها با شکایت از گرمای شدید و تشنگی و گرسنگی، از حضرت موسی علیه السلام خواستند تا نیازهای معیشتی آنان را برآورده سازد و در پی دعای حضرت موسی علیه السلام در پیش‌گاه خدای مَنَّان بود که به نیازهای مادی آنان پاسخ داده شد و با جوشیدن دوازده چشمه‌ی آب، عطش آنان سیراب شد و با سایبان شدن ابرها از گرمای شدید رهایی یافتند و با نزول «مَن» و «سَلْوَى» از گرسنگی نجات یافتند.^۴

۳. در جایی دیگر موسی و برادرش هارون علیه السلام از ناحیه‌ی خدا مأموریت می‌یابند که برای بازسازی اجتماع بنی اسرائیل به خانه‌سازی و جدا کردن مسکن خویش از فرعونیان پردازند.^۵

۱. نحل، ۵۱.

۲. ر.ک: سوره هود، آیات ۸۹ و ۹۰.

۳. بقره، ۱۲۶.

۴. ر.ک. آیه‌ی ۱۶۰ سوره اعراف و آیه‌ی ۵۷ سوره بقره.

۵. ر.ک: سوره یونس، آیه ۸۷.

۴. حضرت لوط (علیه السلام) برای صلاح رفتار قومی که راه انحرافی را در ارضای غریزه‌ی جنسی در پیش گرفته بودند، راهی مشروع و فطری را در پیش روی آن‌ها قرار می‌دهد و می‌گوید:

«هُؤْلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^۱ این‌ها دختران من اند (آماده‌ام آن‌ها را به ازدواجتان در آورم) اگر شما می‌خواهید کار صحیحی انجام دهید راه این است.

به این ترتیب معلوم می‌شود روش انبیا تحریم لذت‌ها و سرکوب‌گریز نیست، بل که آن‌ها به دنبال هدایت و جهت بخشیدن صحیح به‌گرایز و تمایلات بشر بوده‌اند.

۵. عیسی علیه السلام نیز یکی از رسالت‌های خود را چنین بر می‌شمارد که: «وَلَأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ»^۲. (من آمده‌ام) تا پاره‌ای از چیزهایی که (بر اثر ظلم و گناه شما در زمان موسی) بر شما حرام بوده است (مانند گوشت بعضی از چهارپایان و ماهی‌ها) بر شما حلال کنم.

۲۹. سازمان دهی نیروهای وفادار

یکی از وظایف مهم هر مصلحی آن است که در آغاز راه نیروهای وفادار و پیش‌گامان نهضت را پیروان یک محور گرد آورد و با تشکیل هسته‌ی مرکزی و تمرکز بخشیدن به نیروها و امکانات، حرکت منظمی را به سوی هدف در پیش گیرد. مصلحان الهی نیز در حرکت توحیدی خود به مقتضای زمان و مکان دعوت، از این قاعده پیروی می‌نمودند و نیروهای اولیه‌ی جبهه‌ی ایمان را زیر یک پرچم گرد می‌آوردند و از راه این هسته‌ی مرکزی، پیام توحیدی خود را به دیگر نقاط ارسال می‌داشتند. نمونه‌ی برجسته‌اش مسیح علیه السلام است. حضرت عیسی علیه السلام هنگامی که رسالت خود را اعلان داشت، تنها گروه محدودی دور او گرد آمدند و حضرت برای این که هواداران واقعی خویش را از جمع آن‌ها شناسایی کند تا از لای آن‌ها زنده‌ترین و کارآمدترین افراد را برای تبلیغ آیین الهی برگزینند، ندا در داد که: «مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ»^۳ کیست که یاور من به سوی خدا (و برای تبلیغ آیین او) گردد؟! تنها عده‌ی کمی به این دعوت جواب مثبت دادند. این عده‌ی افرادی پاک بودند که قرآن از آن‌ها با عنوان «حواریون» نام می‌برد و این‌ها همان هسته‌ی مرکزی دعوت عیسوی را تشکیل می‌دادند که در راه پیش‌برد اهداف مقدس او از هرگونه تلاشی دریغ ننمودند. حواریون نخستین کسانی بودند که در برابر این پرسش عیسی علیه السلام که

یاران من در راه خدا کیان‌اند؟ آمادگی خود را برای حمایت از آیین الهی اعلان می‌دارند:

«قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْنَا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۴

ما یاوران خداییم. به او ایمان آوردیم و تو نیز گواه باش که ما اسلام آورده‌ایم.

علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» در این باره می‌گوید: "عیسی با این پرسش می‌خواست تعداد مردان مؤمن قومش را بشناسد که تا چه حد در راه حق و در صحنه حاضرند، تا به ایشان اعتماد کند و نیرویش را در آنان متمرکز سازد و

۱. حجر، ۷۱

۲. آل عمران، ۵۰.

۳. آل عمران، ۵۲

۴. آل عمران، ۵۲

دعوتش را از ناحیه های آنان منتشر نماید. این طبیعت همه ی قدرت های مادی و اجتماعی است که در آغاز راه، مرکز و کانونی برای فعالیت و گسترش روش خود بر می گزینند و از آن برای پیش برد اهداف خود بهره می جویند؛ چنان که نظیر آن را در اسلام در بیعت عقبه (بیعت مردم مدینه با پیام بر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیش از هجرت آن حضرت و بیعت شجره (یا بیعت رضوان) شاهدیم که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با این کار نیروهای متفرق را یک جا جمع کرد تا بتواند دعوت خود را به نتیجه برساند.^۱

۳۰. جلوگیری از اختلاف

ناگفته پیداست که همه ی نیروها از لحاظ علم و دانش، عقل و تدبیر و ژرف اندیشی و اخلاق و گرایش در یک حد و رتبه نیستند و آرا و عقاید و ذوق و سلیقه های یک سان ندارند، و این همه موجب خواهد شد که در مقام عمل اصطکاک ها، تضادها و تراحم هایی روی دهد.

"یکی از وظایف عمده و حیاتی رهبر و مصلح آن است که بعد از تعیین محور حق، همه ی نیروها را در حول آن محور گرد آورد و به هیچ وجه نگذارد که اختلاف شان شدت و حدت یابد و گروه را به پراکندگی و از هم پاشیدگی دچار کند."^۲

یکی از جمله مصلحانی که قرآن کریم از نقش مؤثر او در وحدت امتش یاد کرده و از تدبیر و درایت او برای جلوگیری از تفرقه ی نیروها سخن به میان آورده، هارون علیه السلام است.

هنگامی که در غیاب موسی علیه السلام بنی اسرائیل از جاده ی توحید منحرف شدند و راه شرک و گوساله پرستی را پیش گرفتند، هارون از درگیری با گمراهان و منحرفان قومش می نماید تا مبادا فتنه و آشوب گسترش یابد و شیرازه ی جامعه را از هم بگسلد، ترجیح می دهد تا موسی خود را از میقات باز گردد و به هر نحوی که مصلحت می داند اقدام نماید.

وقتی موسی علیه السلام به وی اعتراض می کند که چرا با شدت عمل خود، آنان را از کار زشت شان باز نداشته؟! هارون عذر اصلی خود را ترس از تفرقه و دودستگی بنی اسرائیل عنوان می کند:

«أِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ تَرَبُّبُ قَوْلِي»^۳ من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا (درباره ی اصلاح آنان) به کار نبستی!

۳۱. شدت عمل در برابر انحرافات

در امر تربیت و صلاح دیگران، ارشاد و تعلیم اخلاق نیکو، محبت، سعه ی صدر، نرمش و مدارا همگی اموری لازم و ضروری به نظر می رسند، اما در برخی موارد است که به دلیل نوع انحراف و عظمت قبح و زشتی آن، نرمش و مدارا بی اثر است و باید شدت عمل به خرج داد و جلوی فساد را گرفت.

۱. تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۲۰.

۲. مطهری، مرتضی، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۳۹۳.

۳. طه، ۹۴.

- یکی از نمونه های بارز عمل در برابر انحرافات و گناهان عظیم برخوردار حضرت موسی (علیه السلام) با گوساله پرستان به هنگام بازگشت از میعادگاه بود.

به همین دلیل آن حضرت با اتخاذ تدابیری چند، جلوی این انحراف اعتقادی را گرفت. موسی علیه السلام، در اولین برخورد با این صحنه، خشم شدید خود را آشکار ساخت: «وَأَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ»^۱ بی درنگ الواح تورات را از دست خود افکند و به سراغ برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و به سوی خود کشید.

سپس به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی سامری رفت و او را به چنان مجازاتی محکوم کرد که از کشتن بدتر بود و آن طرد از جامعه و منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده بود که همگان باید از او فاصله بگیرند.^۲ آن گاه فرمان می دهد تا گوساله سامری را که نقش قبله گاه آن جماعت منحرف را داشت بسوزانند^۳ و ذرات آن را به دریا پاشند تا برای همیشه محو و نابود گردد و اثری از آن بر جای نماند.^۴

و در آخرین مرحله به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد و ضمن دستور توبه و بازگشت آنان به توحید، فرمان اعدام گروه زیادی از ایشان را صادر نمود.^۵ این فرمان شدید که در تمام طول تاریخ پیام بران مثل و مانندی نداشت، باید به گونه ای خاصی اجرا می شد، یعنی خود آن ها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به کشتن یک دیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب بود و هم کشتن دوستان و آشنایان بسیار دردناک و رنج آور.

- در جایی دیگر پیام بر بزرگی چون ابراهیم علیه السلام هنگامی که می بیند استدلال و موعظه با جماعت کوردلی که در برابر تراشیده های دست خود به سجده می افتند و در برابر آن ها خضوع و گرنش می کنند، اثر نمی بخشد، دست به کاری انقلابی می زند. به سراغ آن خدایان دروغین و موهوم رفته و با قطعه قطعه کردن آن ها، مقدمات آزادی فکر و اندیشه ی بت پرستان را از جمود فراهم می آورد و هم چنین، این کار را زمینه ای برای پرسش و جواب های بعدی و ارائه ی استدلال های دیگر خود قرار می دهد: «فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ».^۶

- پیام بر خدا سلیمان علیه السلام در برابر انحراف اعتقادی و انحطاط فکری مردم کشور سبا که خورشید را به عنوان خدای خود برگزیده بودند و در برابر آن سر به سجده می ساییدند و به گمان خود می خواستند با هدایای پر زرق و برق خود آن حضرت را بفریبند، آن ها را تهدید به مقابله ی نظامی می کند و به فرستاده ی مخصوص ملکه ی سبا می گوید:

«ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ».^۷

۱. اعراف، ۱۵۰.

۲. ر.ک: سوره طه، آیه ۹۷.

۳. همان گونه که پیام بر اسلام دستور داد مسجد ضرار را که به پای گاهی برای توطئه چینی منافقان تبدیل شده بود نخست بسوزانند و باقیمانده آن را ویران کنند و آن را به زباله دان تبدیل کنند (تفسیر مجمع البیان، ج ۶، ص ۱۱۰).

۴. ر.ک: سوره ی طه، آیه ۹۷.

۵. ر.ک: سوره ی بقره، آیه ۵۴.

۶. انبیاء، ۵۸.

۷. نمل، ۳۷.

به سوی آنان بازگرد (و این هدایا را نیز با خود ببر) و ما آن ها را از آن (سرزمین آباد) به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم.

۳۲. مبارزه با ریشه های انحراف

نخستین و مهم ترین گام در راه مبارزه با مفاسد و تحقّق اصلاحاتی بنیادین و همه جانبه، توجّه به ریشه ها و قطب های اصلی مروج فساد در جامعه است.

بدیهی است تا زمانی که کانون های فساد و تباهی در جامعه ای به اشاعه ی گناه مشغول هستند و روح و روان انسان ها را با تیغ های زهر آگین، که بر سر راه هدایت کاشته اند مجروح و مسموم می سازند، نمی توان انتظار داشت تا افراد آن جامعه به سعادت و فلاح دست یازند.

بدون تردید یکی از مهم ترین سرچشمه های فساد در جوامع، رهبران و زمام داران باطل هستند، که هم خود فاسد و آلوده اند و هم بدترین الگوی رفتاری هستند که منشأ سرایت فساد و آلودگی به تمام ارکان جامعه هستند با رفتارهای ناشایست خود!

به هر حال از آن جا که نبض جامعه ها در دست هیأت های حاکمه است، بنابراین هر برنامه ی اصلاحی و انقلابی اول باید آن ها را هدف گیری کند. آن سان که حاجی در روز نخست وقوف با یک یورش به آخرین تندیس با هفت گلوله می پردازد، اولین حمله به آخرین بت! این جا سخن از نظم و ترتیب نیست. او که افتاد از اوّلی و دومی کاری بر نمی آید، او حامی و پشتی بان است. این ها به حمایت او برخاسته اند، فرمان از عقبه ی لشکر است.^۱

به فرموده ی امام علی علیه السلام: فَلَيْسَتْ تُصْلِحَ الرَّعِيَةَ إِلَّا بِأَصْلَاحِ الْوَلَاةِ.^۲

مردم صلاح نمی گردند جز آن که زمام داران آن ها اصلاح گردند.

"آری، برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب و تحوّل همه جانبه باید از سردم داران فساد و پیشوایان کفر شروع کرد. از آن ها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، اگر آن ها اصلاح شوند، و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند، می توان به نجات جامعه امیدوار بود و گرنه هر گونه اصلاحی بشود، سطحی و موقتی و گذراست.^۳ به گفته ی سید قطب:

"در هر جامعه ای که مشکل حکومت و سلطنت کافر (و ظالم) وجود دارد، منکر اساسی خود آن حاکم است که امّ الخبائث است و قبل از هر منکر جزئی باید به این منکر پرداخت. در غیر این صورت تلاش صالحان و اصلاح گران در مقابله با منکرات دیگر به هدر خواهد رفت و نتیجه بخش نخواهد بود.^۴"

"از این روست که موسی علیه السلام در درجه ی اوّل به سوی فرعون و ملأ و اطرافیان او مبعوث می گردد نشان می دهد یکی از برنامه های موسی نجات بنی اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و رهایی آن ها از سرزمین مصر بود، و این

۱. افنخاری، احمدعلی، سفر به وادی وحی، ص ۱۲۰، انتشارات آوای مطهر، ۹۱، قم

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۸۵ و ۱۸۶

۴. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۹۵۰

امر بدون گفت و گو، پنجه ی در پنجه فرعون افکندن امکان پذیر نبود، هم چنین نشان گر آن است که مفسد اجتماعی و انحراف های محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد، بلکه باید مردم داران جامعه و آن ها که نبض سیاست و اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند، در درجه ی نخست اصلاح گردند تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم گردد.^۱

هم چنین خداوند از مبعوث شدن موسی علیه السلام به سوی سه کانون مهم فساد سخن به میان می آورد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ»^۲.
جالب آن که هر یک از این افراد مظهر و نماد چیزی بودند:

«فرعون» نماد طغیان و سرکشی و حاکمیت ظلم و جور، «هامان» مظهر شیطنت و طرح های شیطانی و «قارون» مظهر ثروت مند یاغی و استثمارگر که برای حفظ ثروت خویش از هیچ کاری ابا نداشت.

"بدین ترتیب موسی (علیه السلام) مأمور بود به ظلم حاکمان بی دادگر و شیطنت سیاست مداران خائن و تعدی ثروت مندان مستکبر - و یا به تعبیر روشن تر مثلث شوم زر و زور و تزویر - پایان دهد و جامعه ای بر اساس عدالت و داد از نظر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بسازد.^۳

قابل توجه است که خداوند نیز برای بر هم زدن توطئه های مستکبران و در مقام مجازات آن ها اقدام رو بنایی نمی کند، بلکه به سراغ ریشه و زیربنای کار آن ها می رود و تشکیلات شان را از اساس به هم می ریزد و سقف ها را بر سرشان فرود می آورد.^۴

۳۳. بازگذاری راه صحیح و مشروع پیش از تحریم ها و ممنوعیت ها

به هر جهت در روش مبارزه با مفسد نباید تنها روی نفی و طرد و ممنوعیت ها تکیه کرد و تنها نقش سدّی را ایفا نمود که جلوی هرگونه حرکت و فعالیت را می گیرد، بلکه باید روی نقاط ایجابی و مثبت و مشروع نیز تکیه کرد و زمینه های حرکت و پویایی سالم افراد را مهیا نمود.

هم چنان که قرآن کریم درباره ی شیوه ی پیام بر اسلام (صلی الله علیه و آله) در دعوت افراد به آیین الاهی ابتدا بر این نکته تکیه دارد که: «او طیبات و آن چه را طبع سلیم می پسندد، برای آن ها حلال می شمرد»^۵.

در داستان های قرآنی نیز می توان نمونه های متعددی را برای این روش اصلاحی و تربیتی سراغ گرفت، از جمله:

- در داستان آدم و حوا، خدای متعال ابتدا راه بهره مندی از تمام نعمت ها را در مقابل آن ها باز می گذارد و می

فرماید: «وَكَلَّمَهَا رَجْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا»

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۸۰

۲. مؤمن، ۲۳ و ۲۴

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۷۶

۴. ن.ک به آیه ی ۲۶ سوره نحل

۵. ن.ک: به آیه ۱۵۷، اعراف

از نعمت های گوارای بهشت هر چه می خواهید بخورید و بهره مند شوید.

و در ادامه آن ها را از نزدیک شدن به آن درخت ممنوعه بر حذر می دارد و می فرماید:

«وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»^۱

اما نزدیک این درخت نشوید که از ستم کاران خواهید شد.

- در صحنه ای دیگر می بینیم حضرت لوط (علیه السلام) پیش از آن که آن جماعت آلوده و منحرف را از اعمال

ننگین شان منع کند، پیش نهاد می دهد تا دخترانش را به ازدواج آن ها در آورد تا از طریق حلال و مشروع اشباع شوند و از گناه و آلودگی دست شویند.

آن حضرت نخست به آن انسان های فاسد رو می کند و می فرماید:

«يَا قَوْمِ هَوَلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُكُمْ»

ای قوم من! این ها دختران من هستند و برای شما پاکیزه ترند.

سپس آن ها را از کردار زشتشان باز می دارد و می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي»^۲

«از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا مسازید».

- در داستان حضرت موسی علیه السلام و جاری نمودن دوازده چشمه ی آب برای طوایف دوازده گانه بنی اسرائیل

نیز مشاهده می کنیم، آن حضرت نخست آنان را به بهره گیری از نعمت های الهی می کند و می فرماید:

«كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ»

از روزی های الهی بخورید و بیاشامید.

سپس آن ها را از گناهان و فساد بر حذر می دارد:

«وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۳

و در زمین تبهکارانه فساد نکنید.

پی آمد های تربیت دینی

با پدیدار شدن نگرش واندیشه و باور آدمی، بسیاری از صفات برجسته ی اخلاقی و تربیتی، به دنبال آن تحوّل

اعتقادی، بروز می نمایند که اشاراتی در گفته های باور مندان شده و خداوند به نقل آن ها پرداخته است.

سپاس و ستایش: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ»^۴

«انّ الدّین ربّنا الله...»^۵

تسبیح: «وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا...»^۱، «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ...»^۲ «وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا لَنَا هَذَا...»^۳

۱. بقره، ۳۵.

۲. هود، ۷۸.

۳. بقره، ۶۰.

۴. اعراف، ۴۳.

۵. احقاف، ۱۳، حج، ۴۰، فصلت، ۳۰.

توکلن: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ..»^۴ «فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا..»^۵، «قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۶.
اطاعت (پیروی): «أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...»^۷ «وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...»^۸ مقابل آن هایی که از کافران می گفتند: «
سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»

ادب: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۹ «قَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْغِي الْجَاهِلِينَ»^{۱۰}.
ارشاد: «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا»^{۱۱}.
«وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...»^{۱۲}.
امر به معروف و نهی از منکر: «قَالُوا مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَعَلَيْهِمْ يَتَّقُونَ»^{۱۳}.

یقین: «قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ...»^{۱۴}.

امید بخشی، پای داری و صبر: «قَالَ... كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةَ كَثِيرَةٍ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»^{۱۵}. علامه می
فرماید: «معلوم می شود در سختی ها، همیشه مؤمنین پای دار می مانند»^{۱۶}.
نیایش: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ»^{۱۷}.

آثار تربیتی این آیات می تواند بدین قرار باشد.

پس از اعتقاد قلبی و تحول اندیشه و نگرش، اقرار به زبان و بیان آن چه در دل است تا گواه درون باشد و جاری
شدن آن دریافت ها و باورها در اعضا و جوارح و ظهور و تجلی آن ها در مرحله ی عمل است، تا دلالت بر تبت و باطن
عامل و گوینده اش نماید، که علامه «رحمة الله علیه» می فرماید: همان گونه که لفظ دلالت دارد، عمل هم دلالت دارد»

۱. اسراء ۱۰۸.

۲. آل عمران، ۱۹۱.

۳. زخرف، ۱۴.

۴. توبه، ۵۹.

۵. یونس، ۸۵.

۶. آل عمران، ۱۷۳.

۷. نور، ۵۱.

۸. بقره، ۲۸۵.

۹. فرقان، ۶۳.

۱۰. قصص، ۵۵.

۱۱. کهف، ۳۷.

۱۲. شوری، ۴۵.

۱۳. اعراف، ۱۶۴.

۱۴. بقره، ۲۴۹.

۱۵. بقره، ۲۴۹.

۱۶. المیزان، ج ۲، ص ۴۴۱.

۱۷. اعراف، ۱۲۶. ون. ک. به آیات: یونس، ۸۶، بقره، ۲۰۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۵۰. و آل عمران ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۴۷، ۵۳، ۱۶، ۸، کهف، ۱۰. مؤمنون ۱۰۹. فرقان

۱۵، حشر، ۱۰، و ۷۴. احقاف، ۱۵، حشر، ۱۰.

و این دلالت عملی، دعوت و فراخوان به کردار است. آن سان که دعوت گران و مصلحان خدایی انجام می‌دادند و این پروردگان شایسته نیز همان روش را بازتاب می‌دهند. صرف باور، سازنده نیست، آموزنده هم نیست! و کسی را خبر از نهان افراد نیست! آن چه ابراز می‌شود در گفتار و کردار، دلالت بر باطن دارد و هدف از نقل این گفتار شاید این باشد که این تربیت یافتگان در نقش الگوی رفتاری قرار گیرند، بر امکان تربیت، اثرگذاری تا آموزه‌ها، مرییان و ضمانت اجرایی بر پرورش شایستگان و تشکیل شهر نیکان در مرحله‌ی عمل (نه تز) گواه باشد.

به مقطعی از سرگذشت صالحان از زبان خودشان اشاره دارد تا بر شوق پاک دلان بیافزاید، کسانی که راه کمال و هدایت را به گام باور راسخ، اخلاص در عمل و ثبات در پیروی و ... پیموده‌اند و از روی خیر خواهی به هم‌گنان از شرح حال و مقام خود می‌گویند، از قصه‌ی زندگی، باور خدایی، بندگی، اخلاص و تسلیم، شکر، راه دشوار اما پر سود تربیت، داستان شیرین زندگی، که برای هر کسی دیدنی و شنیدنی خواهد بود.

و می‌آموزد پس از باورمندی، اخلاص، پای داری، توکل، امید، پیروی و سپاس و ستایش باری تعالی به جهت توفیق و هدایت به سوی خیر و صلاح، از روش صلحاست و در گام بعد، امید بخشی و تقویت روحیه، پیدا کردن یقین، رعایت ادب، در حوزه‌ی اخلاق فردی تا رسیدن به ارشاد و پند گویی دیگران و نظارت بر کار کردهای دین داران در درون جامعه ضروری است، یعنی توجه به ایمان و عمل خود و باور و رفتار دیگران و جز این هر چه هست زیان است. «
وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ»^۱

و در طول زندگی، بردبارانه، دست نیاز به سوی او دراز نموده و زبان به نیایش می‌گشاید تا استعداد، شایستگی و توفیق برای انجام هر عملی که رضای او در آن است عطا فرماید و در نیایش این وارستگان می‌یابیم که نخست اقرار به ایمان و اسلام نموده و معاد را باورمندند، طلب آموزش گناهان خود نموده و از خواری اهل آتش می‌گویند و برای خود رهایی می‌خواهند. به هدف داری نظام هستی و معنی داری زندگی توجه داشته و خیر دنیا و آخرت، بردباری، پیروزی بر کافران و ستم گران نجات از میان مردمان، کفر پیشه، عمل صالح، توبه، شکرگزاری، مرگ به حال اسلام و هم‌راه با نیکان و پاکان، ثبات قدم، تکفیر بدی‌ها، دعای خیر و اصلاح فرزند و پیشوایی ایشان، و دعای خیر در حق برادران دینی و نگه داری از آتش جهنم و خواری از روز رستاخیز را از آن شنوای هر دعا و پذیرنده‌ی هر خواهش، می‌خواهند در نهایت ادب بندگی! و راه توسل و نیایش را می‌آموزند و این گفته‌ها به هم‌راه بیانات معصومان «علیهم السلام» از نیایش‌های پربار قرآنی است. می‌آموزند چه بخواهیم؟ چگونه بخواهیم! کی و کجا؟ چه قدر؟ و ...؟! برای خود، دیگران و آیندگان! همه وقت و همه آن، با اخلاص و فروتنی، با تضرع و بیم و امید! برای دنیا و آخرت، برای زندگی سعادت‌مند و مرگ شرافت‌مند، مرگ به حال اسلام و اعتقاد خدایی و ..! این آموزه‌ها از زبان صدق این وارستگان شایسته در روح و جان هر بیدار دلی کارگر بوده و سازنده خواهد بود! و هدف خدایی نیز در ارسال رسل و انزال کتب همین تربیت شدن و هدایت یافتن انسان‌ها بوده و هست و بخشی از آن با نقل مقطعی از سرگذشت و فرجام رستگاران تحقق می‌یابد.

نقل قول، حکایتی است گزیده از زندگی، تاریخ، تجربه‌های تلخ و شیرین و پند و اندرز، آشنا سازی با سیره و سنت گذشتگان و نیاکان، انتقال ارزش‌ها به آیندگان، بیان آسیب‌ها، ارائه‌ی راه کارها و رویارویی با چالش‌ها و راه‌های برون رفت و ... تا رسیدن به مقصود و مقصد نهایی!

۹. نابایسته‌های تربیتی (ناشایستگان والگوهای رفتاری منفی)

الف: طاغوت‌ها

۱. ادعای خدایی

یکی از رفتارهای نکوهیده‌ی ایشان که در پرتو گفتار آنان بروز می‌نماید، ادعای خدایی است تا سرها به فرود آرند و کرنش، «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»^۱ سر می‌دهند و ادعای خدایی می‌کنند و لازمه‌ی خدایی، داشتن قدرت است بر انجام هر کاری که در جهت فریب مردمان اظهار توان‌گری نموده و می‌گویند: «أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ»^۲. و با احساس این توهم به فخر و مباهات فزاینده می‌رسد و خود بزرگ بینی و خود پسیندی خودش را می‌ستاید همان سان که ملک و دارایی‌اش را به رخ رعیت می‌کشد.^۳

۲. خوار و ذلیل نمودن مردم

قرآن از زبان ملکه‌ی سبا، ویژگی پادشاهان و زمام‌داران جبار را چنین معرفی می‌کند که: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذَلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۴ پادشاهان هنگامی که در منطقه آبادی می‌شوند آن را به فساد و در حقیقت ملکه‌ی سبا که خود پادشاه بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه‌ی آن‌ها در دو چیز خلاصه می‌شود: «فساد و ویران‌گری» و «ذلیل ساختن عزیزان» چرا که آن‌ها به منفعت خود می‌اندیشند نه به منافع ملت‌ها و آبادی و سربلندی آن‌ها و همیشه این دو بر ضد یکدیگرند.^۵

علامه طبرسی در توضیح آیه‌ی فوق می‌گوید: «هرگاه پادشاهان با زور و هم‌راه با جنگ وارد آبادی‌ها شوند آن‌جا را از بین می‌برند و عزت صاحبانش را به ذلت مبدل می‌سازند و به اشراف و بزرگان آن جا اهانت می‌کنند تا کار خودشان راه بیفتد و به مقصود خود نائل شوند ... خداوند نیز گفته ملکه‌ی سبا را تصدیق کرده و می‌گوید: «و کذلک یفعلون» یعنی پادشاهان همان‌گونه عمل می‌کنند که ملکه‌ی سبا گفت.^۶

صاحب تفسیر الکاشف نیز درباره‌ی آیه‌ی فوق می‌گوید: حق این است که فساد به مقدار قدرتی که ستم‌گران دارند در زمین گسترش می‌یابد و هرچه قدرت آن‌ها بیش تر باشد فساد آنان نیز بیش تر است، خواه پادشاه باشند یا دیگران. و آیه پادشاهان را یاد نموده زیرا آن‌ها از همه قدرت‌مندترند.^۷ در صحنه‌ی دیگر، قرآن از سیاست شوم

۱. نازعات، ۲۴.

۲. بقره، ۲۵۸.

۳. زخرف ۵۳ تا ۵۱ و سبأ، ۳۵ و ۳۶.

۴. نمل، ۳۴.

۵. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۵۵.

۶. مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴۴.

۷. مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، ج ۶، ص ۱۸.

فرعون برای بهره کشی بیش تر از قومش پرده برداشته است و بیان می دارد: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَطَاغَوْهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» فرعون قومش را ذلیل و زبون داشت تا همه مطیع فرمان وی شدند، آن ها مردمی فاسق و نا به کار بودند.

۳. گم راه نمودن انسان ها

اصولاً طاغوت ها و فرعون ها مهم ترین نقش را در گم راهی مردم و بازداشتن آن ها از نیل به سرچشمه‌ی هدایت ایفا نموده اند. هم چنان که قرآن درباره فرعون و تمام کسانی که روش وی را در پیش گرفته بودند، می فرماید:

«وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَى» فرعون قوم خود را گم راه ساخت و هرگز هدایت شان نکرد.

این جمله در واقع ردی است بر ادعای دروغین فرعون که خود را مصلح کل می پنداشت و می گفت: «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۲ من شما را جز به راه راست هدایت نمی کنم.

این ویژگی تمامی فرعونیان است که با وجود نقشی اساس که در گمراهی مردم دارند باز مدعی هستند که جز خیرخواهی و هدایت مردم هدف دیگری تعقیب نمی کنند، آنان در اصل این ترفند را از استادشان ابلیس فرا گرفته اند که با وجود اغواگری ها و وسوسه های فریبنده اش باز خود را خیرخواه آدم معرفی نمود.^۳

۴. سلب آزادی از مردم

قدرت سلطه‌ی افرادی و حاکمیت انحصاری فرعون ها، طاغوت ها، و دیگر جباران و دیکتاتوری های تاریخ با از میان بردن آزادی، انسان ها را از انسانیت خویش محروم می سازد؛ «چه تمایز انسان فقط به داشتن اختیار و آزادی در انتخاب راه و داشتن قوای تفکر و اندیشه و خلاقیت و سازندگی است و استبداد مطلقه، نفی کننده‌ی همه‌ی این استعدادها و حقوق است. در چنین شرایطی انسان ها نمی توانند طبق آن چه از روی حق به دست آورده اند، عمل کنند. آن ها مجبور خواهند بود در چارچوب خواست ها و امیال قدرت حاکم عمل کنند و حتی احساسات و عواطف خود را به صورتی که دیکتاتور میل دارد بروز دهند. این همان جدا کردن و بیگانه ساختن انسان از ماهیت انسانی خویش است»^۴.

یکی از صحنه هایی که قرآن آن را به خوبی به تصویر کشیده و به وضوح از استکبار و استبداد فرعون پرده برداشته، آن جایی است که فرعون در جلسه‌ی مشورتی خود با اطرافیان، بعد از این که می بیند سخنان «مؤمن آل فرعون» در دل های آن جمع اثر بخشیده و آن ها را از تصمیماتشان برای قتل موسی علیه السلام منصرف نموده است، سکوت را جایز نمی بیند و با قطع سخنان مؤمن آل فرعون رو به آن جمع نموده و می گوید: «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى»^۵ مطلب همان است که من گفتم و من جز آن چه را که معتقدم به شما دستور نمی دهم (و راهی جز کشتن موسی باقی نمانده است). آری چنین است حال همه‌ی جباران و طاغوت ها در طول تاریخ که همیشه رأی صواب را رأی خود

۱. زخرف، ۵۴.

۲. غافر، ۲۹.

۳. اعراف، ۲۱.

۴. پایدار، حبیب الله، حیات و مرگ تمدن ها، ص ۵۰ و ۵۱.

۵. مؤمن، ۲۹.

می‌پندارند و به احدی اجازه اظهارنظر در برابر رأی خود نمی‌دهند و اساساً برای آن‌ها پذیرفته نیست که کسی بر خلاف اوامر ملوکانه‌ی آن‌ها رأی دیگری ارائه دهد و خاطر عاصر آن‌ها را آزرده سازد!

۵. رواج ارزش‌های مادی و دروغی

طاغوت‌ها با دامن زدن به ارزش‌های کاذب و دروغین و رواج ارزش‌های مادی در جامعه نقش مؤثری در بازداشتن مردم از گرایش به ارزش‌های معنوی و اخلاقی داشته‌اند و دارند.

به عنوان مثال فرعون معیار سنجش شخصیت افراد را در بهره‌مندی از ثروت و خلاصه می‌کند و پیام بر خدا موسی علیه السلام را که لباسی پشمینه به تن داشت و بهره‌ای از طلا و جواهر و ثروت دنیایی نداشت، تحقیر می‌کند.

فرعون در میان قوم خود ندا می‌دهد که ای قوم من! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟ و این نهرهای عظیم تحت فرمان من قرار ندارند؟ و این نهرهای عظیم تحت فرمان من قرار ندارند؟ و از قصر و مزارع و باغ‌های من نمی‌گذرد؟ آیا نمی‌بینید؟ بدون شک من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید برترم! اگر راست می‌گوید چرا دست بنده‌های طلا به او داده نشده؟^۱

۶. فریب

برای استمرار بهره‌کشی رو به فریب‌کاری می‌نهند و دعوت‌گران به حق را فساد انگیز می‌خوانند با طرح و نقشه‌ی دین زدایی، تحوّل باورهای مردم و جادوگری «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»^۲.

و این ادعا را با علم و یقین عرضه می‌دارد تا مقبول افتد «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي ... وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۳ من یقین دارم (ظنّ، از واژگان اضداد است، به معنای شکّ و یقین، این‌جا یقین است). اگر چه خود می‌داند سخنش بی‌پایه است ولی برای مردم با علم و یقین سخن می‌گوید. اگر جز این باشد مردم نمی‌پذیرند.

سپس خود را به تجاهل زده و اظهار بی‌اطلاعی می‌کند از وجود خدای یکتا و می‌پرسد: «وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۴ خدای تو کیست؟^۵

۷. رویارویی با مصلحان الهی

آنان نمی‌توانستند در برابر پیام حیات بخش انبیا که همگام را به عبودین الهی و کرامت انسانی فرا می‌خواندند، ساکت و بی‌اعتنا باشند.

"طاغوت‌ها به خوبی دریافته بودند که اگر مردم به آن چه پیام بران و مصلحان الهی برای آن‌ها آورده‌اند تمایل پیدا کنند، دیگر جایی برای عرض اندام شان وجود نخواهد داشت و کیان حکومت و سلطنت آن‌ها در معرض خطر

۱. زخرف، ۵۱-۵۳.

۲. غافر، ۲۶.

۳. قصص، ۳۸.

۴. شعراء، ۲۳.

۵. طه، ۳۹.

قرار خواهد گرفت و به همین دعوت انبیا را همواره زنگ خطری برای خود به شمار آورند و تمام تلاش خود را برای مقابله با آن ها و تعالیم حیاتبخش آن ها به کار می بردند.^۱

و از سر غرور به تمسخر پرداخته و اظهار می دارد «أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ»^۲ بلکه متهم می سازد به کفر «وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ».^۳

۸. آراستن گناه

علت اصلی هلاکت و نابودی قوم عاد و ثمود را آن دانسته است که آن ها با وجود آگاهی و عقل و شعور و تدبیر، به خاطر وسوسه های شیطان و زینت دادن گناهان شان به دامان انواع مفسد و ظلم و ستم ها افتادند در حالی که خلاف خود را صواب و اعمال زشت شان را زیبا و مفسدشان را اصلاح می پنداشتند آن جا که می فرماید:

شیطان اعمال شان را برای آن ها زینت داده بود و آن ها را از راه (راست) باز داشت در حالی که می دیدند (ولی تشخیص نمی دادند).^۴

به گفته بسیاری از مفسران به این معناست که آن ها دارای عقل و شعور و قدرت استدلال بودند و می توانستند حق را از باطل تشخیص دهند ولی شیطان آن ها را چنان فریفته بود و کارهای زشت آن ها را در نظرشان آراته بود که به عواقب گناهان شان توجه نداشتند و در حقایق تدبر نمی کردند.^۵

و هدهد نیز از دیدن تمدن عظیم و رفتار مردمان و ملکه‌ی سبا چنین می گوید: من او (ملکه‌ی سبا) و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می کنند و شیطان اعمال شان را در نظرشان زینت داده و آن ها را از راه باز داشته و هدایت نخواهند شد. در صحنه ای دیگر فرعون را مشاهده می کنیم که با برخورداری از ثروت های سرشار و دارایی های فراوان، خود را ملاک حقایق معرفی می کند و اموال خود را به رخ مردم می کشد و از این راه به جلوه گیری در برای قومش می پردازد: «قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ»^۶

ای قوم من! آیا حکومت سرزمین مصر از آن من نیست و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند؟ آیا نمی بینید؟ هم چنین قرآن از زبان موسی علیه السلام چنین نقل کرده است: «وَبَنَّا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ»^۷

وجود ثروت و مکننت بسیار در دست مفسدان، ابزاری است برای فتنه گیری و جلوه گیری آن ها در برابر مردم و عاملی است برای انحراف دل های افراد ضعیف النفس، از این رو موسی علیه السلام از خداوند می خواهد تا جلوی این

۱. ابن لطف، دیلمی، عبدالوهاب، معالم الدعوه فی قصص القرآن کریم، ج ۲، ص ۷۴۰ و جواد، محمدعلی - خط الانبیاء، و المواجهه، تألیف: محمد علی جواد.

۲. مؤمنون، ۴۷.

۳. شعراء، ۱۹.

۴. عنکبوت، ۳۸.

۵. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۴۴؛ تفسیر طبری، ج ۲۰، ص ۱۷۴ و تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

۶. نمل، ۲۴.

۷. زخرف، ۵۱.

۸. یونس، ۸۸.

مفسده جویی ها و اغواگری ها را بگیرد و دست آن ها را از این ابزارهای گم راه کننده کوتاه سازد به گونه ای که دیگر نتواند از اموال خود در راه چنین مقاصدی بهره جویند.^۱

و چه بسا مجنون و سحر شده و دروغ گو می خواند: «وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا».^۲

و با تخریب وی می کوشد از صحنه عمل، خارج گرداند!^۳

و خود را خیر خواه خوانده و هدایتش را بهترین! «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ».^۴

«أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ»^۵، و از روی استهزا و روی گردانی از دعوت به حق فرستادگان الاهی، با زبان احساس مردمان ظاهر بین سخن می گوید و نردبانی می طلبد تا دست یا زد به خدای یکتا در آسمان ها، در صورت وجود! و در ادامه به تحقیر و منت گذاری می رسد؛ که تو را از کودکی ما پرورده ایم و بخشی از زندگی ات را در میان ما گذرانده ای...؟! اینک چه شده که تو از خدای یگانه سخن می گویی و به باور ما کفر می ورزی!^۶

و برای اتمام حجّت و اثبات درستی و راستی ادّعی خود و بطلان اظهارات حریف، وهم آورد حق طلب، با اطمینان درخواست تحقّق وعدهی عذاب می کند، «فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ».^۷

جبهه گیری نموده و به عناد و کفر خود پافشاری می کند، آیات حق را نمی شنود و برای دنیا دوستی به بهره کشی و فساد و اسراف می پردازد و بر گم راهی و طغیان خویش می افزاید. و به راه کارهای مقابله روی می آورد تا در پرتو شکست رقیب جاودانگی او را باشد و بس!

۹. بهره گیری ابزاری از مقدّسات

طاغوت ها همواره چهره ی زشت و نفرت آور خود را پشت واژه های زیبا و دل پذیر و شعارهای پر جذبه و مقدّس پنهان می کنند و خود را اصلاح گر و ناجی بزرگ مردم معرفی می کنند که هدفی جز خدمت به خلق و سازندگی و گشودن دروازه های سعادت به روی مردم ندارند.

فرعون از جمله فریب کارانی بود که از این ترفند، فراوان سود می جست. هنگامی که می بیند آیین موسی علیه السّلام به سرعت رو به گسترش است و حتی ساحران او نیز به دنبال مشاهده ی آن معجزه ی آشکار الاهی به موسی گرویده اند، درنگ را جایز نمی بیند و تصمیم به کشتن موسی علیه السّلام می گیرد و برای توجیه این امر، دست توسّل

۱. ر.ک: تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۱۸۱۷ - فضل الله - محمد حسین - تفسیر من وحی القرآن، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. اسراء، ۱۰۱ و غافر، ۲۴، اعراف، ۱۰۹، ذاریات، ۳۹.

۳. طه، ۵۷، شعراء ۳۴.

۴. غافر، ۲۹.

۵. زخرف، ۵۱.

۶. غافر، ۳۷ و ۳۶. قصص، ۳۸.

۷. شعراء ۲۳.

۸. شعراء، ۳۱.

به مقدّسات دراز می کند و می گوید: «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ»^۱ من از این می ترسم که او آیین شما را عوض کند و دین نیاکان تان را بر هم زند. یا این که فساد بر روی زمین آشکار سازد!

"در هر کجا و در هر عصری که شاهد رویارویی حق و باطل ایمان و کفر و صلاح و فساد با یکدیگر هستیم این منطق نیز حکم فرماست بی آن که تفاوتی به چشم بخورد."^۲

البته «دین» از دریچه ی فکر فرعون چیزی جز پرستش او یا بت های دیگر نبود، آیینی در مسیر تخدیر و تحمیق مردم و وسیله ای برای مقدّس شمردن سلطه جایرانه اش.

و «فساد» نیز از نظر او به وجود آمدن انقلابی ضداسکتباری برای آزاد ساختن توده های اسیر و دربند و محو آثار بت پرستی و احیای توحید بود.

"همیشه زورمندان و فساد انگیزان برای توجیه جنایات خود و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانه ی دروغین دست زده اند که امروز نمونه هایش را در گوشه و کنار دنیا می بینیم."^۳

سامری نیز با سوء استفاده از مقدّسات، نقشه ی شیطانی خود را برای منحرف ساختن مردم طراح می کند و آن را به مرحله ی اجرا در می آورد. او درباره ی شگردش می گوید:

«قَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي» من قسمتی از آثار رسول (و ردّ پای فرستاده ی خدا) را گرفتم سپس آن را افکندم و این چنین نفس من مطلب را در نظرم جلوه داد.^۴

در صحنه ی دیگری مشاهده می کنیم نه گروهک مفسد که در توطئه ی قتل حضرت صالح علیه السلام شرکت داشتند، تصمیم می گیرند تا شیخون خود را «با نام خدا!» آغاز کنند و می گویند:

«قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ»^۵

بیایید و سوگند یاد کنید به خدا که بر او (صالح) و خانواده اش شیخون می زنیم و آن ها را به قتل می رسانیم ...

"این، ماجرا نشان می دهد که آن ها آن قدر مست و مغرور بودند که این جنایت بزرگ خود را با نام خدا انجام دادند! گویی می خواهند عبادت یا خدمتی خداپسندانه انجام دهند و این راه و رسم مغروران از خدا بی خبر و گم راه است!"^۶

۱۰. بهره گیری از ناآگاهی توده ها

طاغوت ها و رهبران فاسد برای حفظ موقعیت خود، مصلحت را در این می بینند که چشمان مردم بسته باشد و چراغ عقل و اندیشه آن ها فروغی نداشته باشد. آن ها مردم را بردگانی تسلیم، افرادی انعطاف پذیر می خواهند که هم چون

۱. مؤمن، ۲۶

۲. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۳۰۷۸

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۰

۴. طه، ۹۶

۵. نمل، ۴۹

۶. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۹۶

موم در دست آن ها باشند. از این رو خرافات و موهومات میان مردم طرف داری می کنند و بر دفاع از آداب و سنن خرافی و جاهلی حاکم در میان ایشان به سختی پای می فشرند.

خداوند نمونه های متعددی از این موضوع را در نقل های خود گزارش کرده است. از جمله راهبران گم راه قوم نوح مردم را ترغیب می کردند که به سنت بت پرستی خود پایبند باشند و دست از خدایان و الهه های چوبی و سنگی خود بر ندارند، روی پنج بت معروف آن عصر تأکید فراوانی داشتند و می گفتند: «وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا»^۱ دست از خدایان و بت های خود برندارید، به ویژه بت های ودّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر را هرگز رها نکنید (و دست را دامن شان نکشید).

"این چنین رهبران گم راه و گم راه کننده، بت هایی را ساخته و پرداخته می کنند، بت هایی که به مقتضای جاهلیت هر عصر و زمانی اسم ها و اشکال گوناگونی دارد. و از حماقت و بی خردی آن ها در پیش برد اهداف و مقاصد خود سود می جویند. تفاوتی ندارند که این بت ها از جنس سنگ باشد یا از نوع بت های انسانی و یا بت هایی اعتقادی، چرا که در هر حال طاغوت های هر عصری از این بت ها برای انحراف مردم از خدا و منصرف ساختن دل ها از گرایش به رهبران الاهی، بهره می جویند"^۲.

به همین جهت حضرت نوح علیه السلام پس از نقل مکرهای عظیم این جماعت می افزاید: «وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا»^۳. در صحنه ای دیگر می بینیم جبار اغفال گری چون نمرود با استفاده از ساده لوحی مردم، خود را خالق و مدبّر جهان هستی معرفی می کند و در برابر این گفته های حضرت ابراهیم (علیه السلام) که خدای جهانیان را کسی معرفی نمود که زنده می کند و می میراند و قانون حیات و مرگ به دست اوست، او نیز از راه تزویر و سفسطه و برای اغفال، مردم، می گوید: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ»^۴ و چون به راه و رسم فرعون نگاهی می افکنیم، می بینیم او نیز برای بهره کشی بیش تر از قومش آن ها را سبک سر ساخت: «فَأَسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ»^۵ او قوم خود را تحمیق کرد و عقول آها را سبک شمرد و آن ها نیز از وی اطاعت کردند.

این شیوهی فرعون یعنی استخفاف عقول با شدت هر چه تمام تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است. در صحنه ای دیگر اذنانب و حاشیه نشینان فرعون را می بینیم که از همین منطق پیروی می کند و رو به فرعون می گویند: آیا موسی و بنی اسرائیل را به حال خود رها می کنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازند؟ از نظر آن ها دعوت به سوی پروردگار عالم که نتیجه ی آشکار آن کف دادن حاکمیت نامشروع آنان بود، «فساد» در روی زمین قلمداد می گردید. همان طور که امروزه بر چنین حرکت هایی اسم «شورش» «کودتا» و یا فتنه و انقلاب

۱. نوح، ۲۳

۲. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۶، ص ۳۷۱۶

۳. نوح، ۲۴

۴. بقره، ۲۵۸

۵. تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۸۰ در اوایل سال ۱۳۵۷ پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، شاه مقبور به عنوان دل سوزی می گفت: «من از آن می ترسیم که این شورش ها آسیبی به دین برساند» البته دینی که او از آن دم می زد جز همان آیین ستم شاهی نبود که در کنار خدا و میهن قرار می گرفت و خود را در کنار آفریدگار جهان قرار می داد. یعنی می ترسم که سلطنت من به خطر افتد. منشور جاوید، ج ۱۲، ص ۱۱۰.

مخملی می گذارند، زیرا حکومت این طواغیت بر پایه ی رقیّت و به بندگی کشیدن بندگان خدا استوار شده و دعوت به خداپرستی بر چنین چیزی خط بطلان می کشد و آن را نمی پذیرد.

ب: اشراف (ملاً)

از جمله گروه هایی که بذر فساد و تباهی در هر جامعه ای می افشانند و در تحکیم نظام های فاسد فرعونی نقش اساسی ایفا می کنند، «اشراف» و سرمایه داران خودکامه ای هستند که در فرهنگ قرآن از آن ها با عنوان «ملاً» یاد شده است.

واژه ی «ملاً» در لغت به معنی «پر کردن» است و به هر چیزی که چشم پر کن باشد و تعجب بیننده را برانگیزد نیز اطلاق شده است. به گفته ی راغب «ملاً» گروهی را گویند که بر فکر خاصی اتفاق نظر دارند و منظر و دیدارشان چشم ها را پر می کند و شخصیت ظاهرشان مردم را به خود متوجه می سازد.^۱

"در قرآن مجید این تعبیر بیشتر در مورد اشراف و بزرگان هر قوم و جمعیت های خودخواه و خودکامه که ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند و به تعبیری در مورد افرادی که چشم پر کن و توخالی هستند به کار رفته است."^۲ قرآن کریم از این طبقه ۳۰ بار یاد کرده است. ملاً در واقع همان اشراف هر جامعه ای هستند که وضع ظاهری شان، نظر افراد محروم را به خود جلب می کند. ایشان سیاستمداران خودکامه هستند که در تضعیف روحیه ی مستضعفان نقش فعالی دارند. قرآن این طبقه را افرادی سرمایه دار و اسیر زینت های دنیا معرفی می کند.^۳

از زبان موسی علیه السلام می شنویم که می گوید:

«رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوهُ عَنِ سَبِيلِكَ»^۴

پروردگارا، تو فرعون و ملا او را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش آن شد که (بندگان) را از راه تو گم راه می سازند. هم چنان که می بینیم نام ملا در کنار فرعون یاد شده است چرا که آن ها در اصل یاران و کارگزاران طاغوت ها و سردم داران کفر به شمار می روند و در تحکیم نظام فاسد جبارانی چون فرعون و نمرود و ... نقشی اساسی ایفا می کنند.

هامان (وزیر فرعون) نمونه و الگویی تمام عیار از این طبقه است که قرآن کریم نام او را در کنار جباران و مترفین یاد کرده است.

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ»^۵

۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۷۳

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۷۰ و ج ۶، ص ۲۲۰ و ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۴۱ و ۲۴۲

۳. نصری، عبدالله، مبانی رسالت انبیاء در قرآن، ص ۷۷

۴. یونس، ۸۸

۵. مؤمن، ۲۱ و ۴۲ و ر.ک: عنکبوت، ۳۹

ما موسی را با آیات خود و دلیل روشنی به سوی فرعون و هامان و قارون فرستادیم ولی آن‌ها گفتند: او ساحر بسیار دروغ‌گویی است و ملاً از جمله گروه‌هایی به شمار می‌روند که همواره پرچم مخالفت را در برابر پیام‌بران برافراشته‌اند و در برابر مصلحان الهی به موضع‌گیری خصمانه پرداخته‌اند.

از همان ابتدا چنین جماعتی در برابر نخستین پیامبر اولولعزم صف آرایی نمودند و به تحقیر و استهزای پیروان آن رسول الهی پرداختند. قرآن این صحنه را چنین به تصویر کشیده است.

اشراف قوم نوح گفتند: ما تو را جز بشری هم چون خودمان نمی‌بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی‌یابیم و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی‌کنیم بلکه شما را دروغ‌گو تصور می‌کنیم.^۱

در صحنه‌ای دیگر، قرآن از عکس‌العمل شدید اشراف قوم شعیب یاد نموده و خودخواهی و برتری‌جویی آن‌ها را چنین ترسیم کرده است: اشراف زورمند و متکبر قوم شعیب به او گفتند سوگند یاد می‌کنیم که قطعاً هم خودت و هم کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند، از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم راند مگر این که هرچه زودتر به آیین ما بازگردید.^۲

این طبقه‌ی خودخواه هیچ‌گاه توقع ندارند تا کسی آن‌ها را از مفسد و گناهان‌شان باز دارد و بر بت پرستی آنان اعتراض کند و پیش‌نهاد ترک خدایان‌شان را به آن‌ها بدهد و آن‌ها را از اعمال زشتشان بیم دهد. بنابراین وقتی با چنین کسی رو به رو می‌شدند تعجب می‌کردند و او را با تأکید هرچه تمام‌گم راه می‌خواندند.^۳

هم‌چنان که به نوح علیه‌السلام می‌گفتند: «قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۴ ما تو را در گم‌راهی آشکاری می‌بینیم!

آن‌ها همیشه به دنبال این بوده‌اند تا با القای شبهات و سوسه‌های رنگارنگ در دل پیروان انبیا روحیه‌ی آنان را تضعیف کنند و آن‌ها را از گرد شمع رسولان الهی پراکنده سازند.

به عنوان مثال، قرآن از شبهه افکنی اشراف قوم صالح علیه‌السلام یاد کرده آن‌جا که آن‌ها به توده‌های پاک‌دل و مؤمنی را که اطراف آن حضرت را گرفته بودند، می‌گفتند: «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ»^۵.

آیا به راستی شما اعتقاد دارید که صالح از طرف خداوند برای راه‌نمایی ما فرستاده شده است؟

از سوی دیگر اشراف، پول و امکانات مادی را ملاک ارزش‌ها و برتری خود بر دیگران به شمار می‌آورند و کسانی را که هم‌چون خودشان از ثروت‌های سرشار مادی بهره‌مند نیستند، به چشم تحقیر می‌نگرند.

۱. هود، ۲۷.

۲. اعراف، ۸۸.

۳. تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۲۴۲.

۴. اعراف، ۶۰.

۵. اعراف، آیه‌ی ۷۵.

در داستان انتخاب طالوت توسط پیام‌بر بنی اسرائیل برای زمام‌داری آن‌ها و جنگ در رکاب او با دشمنان، مشاهده می‌کنیم اشراف بنی اسرائیل به موضع‌گیری در برابر او پرداختند و گفتند: «أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ»^۱. چگونه او بر ما حکومت کند در حالی که ما از او برای زمام‌داری شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!

ج. لذت‌طلبان و هوس‌رانا (مترفین)

یکی دیگر از گروه‌هایی که در تضعیف ارزش‌های اخلاقی فساد و تباهی در جوامع نقش مؤثری دارند افراد لذت‌طلب و لجام‌گسیخته‌ای هستند که به دلیل بهره‌مندی فراوان از ثروت‌ها و تمتعات مادی، راه طغیان و فسق و فجور را در پیش گرفته‌اند و در اشباع‌غریز خود هیچ‌حدّ و مرزی نمی‌شناسند و تمام سدهای اخلاقی را در می‌نوردند و مقدّسات آن‌ها در زندگی تنها لذایذ مادی و خوش‌گذرانی‌ها و عیش و نوش است.

قرآن از این گروه با نام «مترفین» یاد نموده است. این واژه از کلمه «ترف» گرفته شده که به گفته‌ی راغب به معنی گشادگی و وسعت در نعمت است.^۲ اما اصطلاحاً «مترف» به کسی می‌گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفّه، او را مست و مغرور و غافل کرده و به طغیان واداشته است.^۳

علامه‌ی طبرسی در معنای کلمه‌ی مترف به نقل از ابن‌عرفه می‌گوید:

"مترف کسی است که به خود و نهاده شده و هرچه می‌خواهد می‌کند و کسی جلودار وی نیست."^۴

"مترفین به طبقه‌ای از بزرگان مرفّه هر جامعه اطلاق می‌شود که ثروت و خدمت‌کاران بسیاری در اختیار دارند و غرق در خوشی‌ها و راحتی دنیا هستند و از سیادت و آقایی برخوردارند و همین‌ها سبب‌گردیده تا آن‌ها به تن‌پروری و آلودگی‌های اخلاقی و فسق و فجور سوق دهد، به گونه‌ای که مقدّسات و ارزش‌ها را تحقیر می‌کنند و نوامیس و حرمت‌ها را زیر پا می‌گذارند. اگر کسی آن‌ها را از کارشان بازدارد، در زمین فساد به راه می‌اندازند و در میان مردم فحشا و زشتی‌ها را اشاعه می‌دهند. و ارزش‌های معنوی را که زیربنای هر جامعه‌ای را تشکیل می‌دهد بی‌اعتبار می‌سازند و به هر حال جامعه را به نابودی می‌کشند."^۵

از سوی دیگر مترفین را می‌توان قدرت‌مندان اقتصادی به شمار آورد که با حفظ پای‌گاه ثروت به عرصه‌ی سیاسی هم وارد می‌شوند.

د. ویژگی‌های رفتاری پیروان (توده مردم)

از آن جایی که طیف مخاطبان و اهداف تربیتی و جامعیت آموزه‌های قرآن، بسی گسترده است و در حصر زمان، مکان، گروه و نژاد خاص نیست «هُدًى لِلنَّاسِ» و «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» است و منشور جاوید تربیتی است تا پایان عمر گیتی!

۱. بقره، ۲۴۷

۲. راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۷۴

۳. ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۹، ص ۱۷

۴. مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۶۲۵

۵. تفسیر فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۲۱۷

از این رو، به همهی گروه‌ها توجه دارد و برای هر یک از آدم‌ها، از زبان هم‌گنان و هم‌طرازان در مقام و مرتبت و جای‌گاه اجتماعی و ... سخن می‌گوید و از هر طبقه‌ای حکایتی دارد تا مردمان هم‌سو، هم‌اندیش و هم‌گون، از زبان و دل و جان خود حس نمایند و به درک و فهم آن نایل آیند. شاید «صرف» آیات و بیانات در راستای این هدف باشد!

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا...»^۱

در ضمن همهی مردمان، اعم از پیشینیان و جانشینان و آیندگان، همه و همه، سر و ته یک کرباسند، با ویژگی‌های مشترک، گرایش‌های هم‌گون. هر چه اولین را وادار به عصیان کرد، آخرین را هم وادار می‌کند، این‌ها دنباله روان همان‌ها هستند، در حقیقت امت واحد هستند، هر حکمی صدرش داشت ذیلش هم دارد، جمله‌ی «الآن كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلَؤُنَّ»^۲ و «ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ»^۳ به این جهت اشاره دارد.^۴

نتیجه‌ی بحث این است که نقل قول‌های صورت گرفته از زبان توده‌ی مردم برای آسان‌سازی فهم گروه‌های هم‌سان در زبان و درک و اندیشه و .. است و این گروه‌ها طیفی گسترده دارند. و جز شایستگان از زن و مرد را فرا می‌گیرند و به دسته‌های کافران، مشرکان، منافقان، جاهلان، اهل کتاب، خداپرستان و ... شناخته می‌شوند و در حدود نزدیک به پانصد آیه از نقل قول‌ها را به خود اختصاص داده‌اند (در دنیا و آخرت)

با نگاه به مجموعه‌ی آیات مورد بحث در فراز کنونی و اندیشه در فهم معنا و مراد گفته‌ها از سوی گروه‌های ناشایستگان به چشم‌انداز اهداف تربیتی نهفته در آن‌ها با لحاظ پیوستگی موضوعی میان نقل‌ها، دیده‌ی کاوش می‌دوزیم که شاید مراد خدای متعال این بوده که معاصران و آیندگان رابا نگرش و سرنوشت و سیره‌ی نیاکان آشنا سازد و بهره‌گیری از تجربه‌های دیگران را در سامان دهی باورها، اندیشه‌ها و کردار و ... فراهم سازد و به آسیب‌ها و راه کارهای مقابله و پیش‌گیری و ... توجه دهد و از زبان مردمان بگوید تا در قالب داستان پند آموز و تاریخی باشد و انسان‌ها از کودکی با این شیوه انسی دیرینه دارند و این شیوه‌ی بیانی آشنای خرد و کلان است!

غرض اصلی، توجه دادن به ریشه‌های اساسی انحراف این گروه است که در گام نخست از مسیر فطرت خارج شدند و بر گرایش‌ها فطری و نهادینه‌ی خود کلاه و سرپوش گذاشتند و در حق خود و خدای خویش ستم نمودند و ابزار درک و فهم (چشم و گوش و دل) خود را تعطیل نمودند «قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ»^۵

و بی‌مسئولانه از مسؤولیت و بازخواست فردا روز آن‌ها گذاشتند (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)^۶.

۱. اسراء، ۴۱.

۲. اسراء، ۵۹.

۳. مؤمنون، ۲۴.

۴. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۸۶.

۵. انفال، ۲۱.

۶. اسراء، ۳۶.

و راه به غفلت پیمودند «یا وَیْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ»^۱ و از مجاری دانش و برهان های روشن و آشکار عقلی بهره ای نگرفتند (صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ)^۲ آن گاه در زمره گم راه ترین ها قرار گرفتند (بَلْ هُمْ أَضَلُّ) چرا که خداوند حجّت بر یک باور دینی را در بُعد اعتقادی و عملی در سه چیز می‌داند علم، هدایت (افاضه‌ی الاهی) و کتاب آسمانی (شریعت و وحی الاهی). (مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ)^۳ مفهوم نظر علامه چنین است در این باره که می‌فرماید: «علم، دانشی است که خاست گاه آن برهان و عقل است. هدایت دانشی است که بر طریق الهام و افاضه‌ی الاهی است که خالصانه بندگی کند و کتاب یعنی وحی که از طریق پیام بران برسد» پس برهانی سخنی، ادعایی و باوری معتبر است که به برهان عقلی، الهام و هدایت الاهی و یا کلام و حیانی متکی باشد.^۴ چون از این علوم بی‌بهره ماندند، رو به قیاس و پیروی آوردند و سنت‌گرایی را پیشه‌ی خود ساختند و اظهار داشتند «بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»^۵ و به همان راه کفر پیشگی نیاکان ناپاک رفتند و گفتند: «فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^۶.

و از روی عناد و لج بازی از پیروی حق و فرستادگان خدایی سر باز زدند: «أَإِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ»^۷ و به انکار معاد و جهان آخرت پرداختند و شگفت زده آن راه، بازگشتی دور از انتظار دانستند و گفتند: «... ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ»^۸ «لا تَأْتِنَا السَّاعَةُ...»^۹ «هذا شیءٌ عَجِيبٌ»^{۱۰}

و در پرتو این انکار، به دروغ انگاری وحی و نبوت رسیدند و گفتند: «ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ»^{۱۱} و با شک و شبهه سخن گفتند: «أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»^{۱۲} و بی‌ایمانی برگزیدند و ابراز نمودند: «لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ»^{۱۳}.

و بهانه جویی‌ها نمودند، ایرادها تراشیدند و سنگ‌اندازی‌ها کردند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً»^{۱۴} و آن گاه با کمال دورویی عمل کردند و چهره در نقاب نفاق آشکار ساختند: «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَكَمْ تُوْمِنُ قُلُوبُهُمْ»^۱ و چه بسا گزینشی عمل کردند:

۱. انبیا ۹۷ و مؤمنون، ۱۰۶.

۲. بقره، ۱۷۱.

۳. لقمان، ۲۰.

۴. المیزان ج ۱۶ ص ۳۴۳

۵. لقمان، ۲۱. بقره، ۱۷۰، مائده ۱۰۴، مؤمنون، ۲۴. ص، ۷، هود، ۶۲، انبیاء ۵۳. شعراء ۷۴ و .. اشاره به سنت‌گرایی این‌ها دارد.

۶. فصلت، ۱۴، اعراف، ۷۶، زخرف، ۳۰. ابراهیم، ۹.

۷. صافات، ۳۶.

۸. ق، ۳.

۹. سبأ، ۳.

۱۰. ق، ۲. اسراء ۹۷ و ۵۱ و ۴۹، کهف، ۳۶. مؤمنون، ۸۲، نازعات، ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ اشاره به انکار معاد دارد.

۱۱. انعام، ۹۱.

۱۲. اسراء، ۹۴.

۱۳. سبأ، ۳۱.

۱۴. بقره، ۵۵. بقره، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۰، هود، ۱۲، اسراء ۹۳ تا ۹۰، فرقان ۲۱ و ۲۷ و ۳۲. نساء ۱۵۳ اعراف، ۲۸، شعراء، ۱۵۳ و .. اشاره به بهانه جویی‌ها دارد.

«تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»^۲ «تُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ»^۳.

و تعصبات باطل دینی و گرایش‌های ناحق خود را دست آویز قرار دادند و سخن‌های شرک آلود زدند: «قالوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ»^۴ و در پرتو این انکارها و پیروی‌های جاهلانه به دنیا دوستی بلکه دنیازدگی رسیدند و هر چه خواستند و دیدند، همه و همه را در آرایه‌های پر فریب محسوسات مادی جستند:

«إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا...»^۵ «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ»^۶ «يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَكُدُو حَظٌّ عَظِيمٌ»^۷.

و در پی غفلت از یاد خدا و خود فراموشی، گرفتار خواری نفس شدند و به پیروی پیشوایان کفر در آمدند و بر گم راهی خود افزودند: «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا»^۸.

«رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ»^۹. و سرانجام در سایه سار این رفتارهای نکوهیده به آوردگاه حق و رسولان خدایی آمدند و جسورانه در خواست عذاب نمودند تا راستی و درستی گفتار و فراخوان ایشان را بیازمایند و در صورت عدم تحقق، برهانی روشن بر باور خود قلمداد نمایند، گفتند: «أَتَيْنَا بِمَا تَعِدُّنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»^{۱۰}.

چون عذاب پدیدار شد، خیال‌ها و باورهای خود را نقش بر آب دیدند و زبان به اعتراف گشودند: «إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ»^{۱۱} «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ»^{۱۲}.

و شماری از ایشان بر اثر بینش و علم و درایت که از راه پند و اندرز و انذار رسولان حق و با دیدن آیات الهی و معجزات روشن پیام بران به حقیقت رسید ه و گرفتاران دوه و پشیمانی شدند و با حسرت گفتند: «يَا حَسْرَتَنَا عَلَيَّ مَا فَرَطْنَا فِيهَا»^{۱۳} و اظهار بازگشت نموده و ایمان آوردند: «قالوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ»^{۱۴}. «إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ»^{۱۵}.

۱. مائده، ۴۱، بقره، ۱۴ و ۱۳ و ۱۱ و ۹ و ۸ آل عمران، ۱۱۹ و ۱۶۷. مائده ۶۱ و ... اشاره به نفاق دارد.

۲. نساء، ۱۵۰.

۳. بقره، ۹۱.

۴. مائده، ۷۲ و ۷۳ و ۱۸. یونس، ۶۸. توبه، ۳۰.

۵. انعام، ۲۸.

۶. بقره، ۲۰۰.

۷. قصص، ۷۹.

۸. احزاب، ۶۶.

۹. مؤمنون، ۱۰۶.

۱۰. اعراف، ۷۷.

۱۱. اعراف، ۵.

۱۲. انبیا، ۶۴.

۱۳. انعام، ۳۱.

۱۴. اعراف، ۱۲۱.

۱۵. اعراف، ۱۲۵.

و در پی تحوّل درون و شورش علیه خویشتن خویش، در صدد جبران بر آمده و دست نیاز و نیایش به آستان ربوبی می‌کشایند تا مورد رحمت و آمرزش قرار دهد: «إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا...»^۱ و آرزو می‌کنند ضمن آمرزش، آن‌ها را در زمره ی شایستگان قرار دهد: «وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ»^۲.

نتیجه این که این تحوّل مقدّس درونی بر آمده از بینش صحیح و بصیرت لازم در بهره‌گیری از مجاری صحیح و مطمئن دانش مورد نظر حق تعالی است و می‌خواهد بفهماند در مسایل تربیتی، نقش مربیان وارسته و مجاری دانش‌ها و معرفت‌های متکی بر آموزه‌های الهی چه قدر است؟ و تا به کجاست؟! یعنی سزاست در تربیت از مقایسه، پیروی محض از سنت‌های جاری و سیره‌ی نیاکان و مشی ناپاکان پروا کنیم و از یارگیری، گزینش مراسم و مسلک به دل خواه، و پیروی از رهبران کفر پیشه و ستم‌گر و عناد بر سر تعصبات ناروای فکری و عقیدتی دست بشویم و پیروی از حق و فرستادگان بر حق او را بر خود فرض نماییم تا فردای روز بانندوه و حسرت به آرزوی نشدنی زبان نگشاییم:

«يَا لَيْتِنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ»^۳ «یا لیتنی قدّمتُ لِحیاتی»

«یا لیتنی اتّخذتُ معَ الرّسولِ سبیلًا، یا ویلتی لیتنی لم اتّخذ فُلاًنا خلیلاً، لقد أضلّنی عن الذّکر»^۴.

«یا لیتنی کنتُ تُرابًا»^۵.

و علیه خود شهادت ندهیم (شَهِدْنَا عَلٰی أَنْفُسِهِمْ)^۶ و گناه خود به گردن دیگران نیاندازیم و جز خود کسی را سرزنش نکنیم: «وَمَا أَضَلُّونَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ»^۷.

شنوایی ندارد هم چون وعده‌های بی بها و اساس، اصلاح «فی ما ترکت»، عذر خواهی و توجیه‌های وجیه دیگر!

شناخت رفتارهای نا به هنجار (ناایسته‌ها)

در این فراز از بحث و بررسی گفته‌های ناشایستگان به رویارویی آنان با مصلحان خدایی و برنامه‌های اصلاح و تربیت می‌پردازیم.

هدف کلی و غرض اصلی در این نقل‌ها شاید معرفتی کارهای ناایسته، رفتارهای ناهنجار و اندیشه‌های ضد اخلاقی و ارزشی از سوی همه‌ی گروه‌های مطرح در این فراز باشد، این بخش در جهت نمایاندن اهداف شوم دین‌ستیزی و مبارزه با باورهای اصیل و گرایش‌های فطری اصلاحات رفتاری مردمان ساده‌اندیش است. هجوم همه جانبه است تا به تخریب شخصیت مصلحان و پیروان پردازند، تحقیر نمایند، تعالیم آن‌ها را افسانه و فسون خوانند، خودشان را جن زده و دیوانه و بی‌خرد معرفتی کنند، دعوت‌شان را برای سیادت و دنیا خواهی بدانند و اگر توان یافتند به آزار و شکنجه و قتل و تبعید و ... ایشان می‌کوشند و با تحریف آموزه‌های ایشان از اعتبار می‌اندازند و به تحریک و شایعه‌سازی پرداخته

۱. طه ۷۱۳ و شعراء ۵۱.

۲. مائده،.

۳. احزاب، ۶۶.

۴. فرقان، ۲۷ و ۲۸.

۵. نبأ، ۴۰.

۶. انعام، ۱۳.

۷. شعراء ۹۹.

و در باور مردم ایجاد شبهه می‌کنند، جدال و مناظره، سپس با تحریم اقتصادی و توسل به زور و تهدید ترسویمان و تطمیع زرپرستان و با تمام تجهیزات و عده و غده به رویارویی بر می‌خیزند گاهی به کیش خود فرا می‌خوانند و به تقویت روحیه‌ی هم‌اندیشان و ساده‌اندیشان می‌پردازند. با دشمنان هم سو گشته به تمسخر آن‌ها روی گردانی، نشنیدن و انکار روی می‌آورند و چه بسا با چهره‌ی نفاق و برای فریب، به آیین آنان می‌گروند تا بهتر نفوذ یابند و نقشه‌های شوم خود عملی سازند. و ساختار فکری و عقیدتی گروندگان را متزلزل سازند.

شاید قصد این باشد تا جرثومه‌های فساد و طرح‌های شوم استعماری‌شان را در عرصه‌ی پیکار حق و باطل و جبهه‌ی مصلحان و فساد انگیزان به نمایش گذارد تا مرئیان و اصلاح‌گران اهمیّت نقش خود را بدانند و شیوه‌ها و راه‌کارها را در سیمای آموزه‌های الهی بهتر دریابند از این رو جنبه تعلیمی دارد که ارتکاب به این رفتارهای نکوهیده و ناشایست پی‌آمدهای ناخوشایند دارد و مایه‌ی خُرسندی خدا نیست! از سویی رهنمود می‌دهد تا زمان شناسی، دشمن شناسی، راه شناسی، آسیب شناسی و روش شناسی را در بستر زمان و آینه‌ی تاریخ نیاکان و سرنوشت و سرگذشت پیشینیان تجربه کنیم. چالش‌ها را بدانیم و راه کارهای عملی مقابله و راه‌های برون رفت را باز شناسیم. بیازماییم و تمرین و تجربه نماییم. با توجه به ویژگی انسان‌ها، گرایش‌ها همان است، تنها روش‌ها و شیوه‌ها بر اساس شرایط زمان و مکان تمایز یافته و پیچیده تر شده است، ابزارها کارگر تر گشته و برنامه‌ها توسعه یافته تر! ولی هدف رویارویی با حق و مصلحان و مرئیان همان است، خدای متعال شاید برای چنین هدفی والا به نقل سخنان این گروه گم‌راه، سوگند خورده، غدار و پرکین پرداخته تا مجاهد مردان حق مدار با بینشی بهتر و معرفتی خدایی، بی‌امان و با ایمان در مسیر تربیت و اصلاح مردمان و جوامع انسانی بکوشند و سامان بخشند.

اینک به محوره‌های اساسی این بخش از گفته‌های ناشایستگان می‌پردازیم:

۱. تهمت و افترا

یکی از دست‌آویزهای کار آمد غوغا سالاران در رویارویی با اقدامات اصلاحی و تربیتی دعوت‌گران به حق، سخن‌های ناروا، نسبت‌های دروغین و ناشایست بود تا از اعتبار و شخصیت آن‌ها بکاهد و کسی به سخن و فراخوان آن‌ها ارجی ننهد و پیروی از ایشان نمایند می‌گفتند: «بَلْ هُوَ شَاعِرٌ»^۱ او شاعری بیش نیست. «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ»^۲ «ساحر کذاب»^۳ بلکه جادو شده می‌خواندند: «إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا»^۴ «آم یقولون به جنّه»^۵ «إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَرَّبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ»^۶.

چه بسا گم‌راه می‌شمردند: «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^۷ و گاهی بی‌خرد و دیوانه: «إِنَّا لَنَرِيكَ فِي سَفَاهَةٍ»^۱.

۱. انبیاء، ۵.

۲. شعراء ۳۴.

۳. غافر، ۲۴.

۴. اسراء ۱۰۱.

۵. مؤمنون، ۷۰.

۶. مؤمنون، ۲۵.

۷. اعراف، ۶۰.

و بسی دروغ گو معرفی می نمودند: «إِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»^۲ و گرفتار آمده به خشم خدایان می خواندند و بیمار (از نظر روحی - روانی) «إِلَّا اغْتْرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ»^۳

بهترین راه کار مقابله با این توطئه‌ها، همان است که فرستادگان حق تعالی انجام دادند و آن معرفی و تبرئه‌ی خود بود که رسول، امین، ناصح، برخاسته از میان خودشان، بدون سفاهت و جن زدگی و ضلالت و ... و با این شیوه، نقشه‌های شوم سران کفر را خنثی کردند.^۴

۲. تخریب، تحقیر و تضعیف

تخریب و تضعیف شخصیت مربیان و پیروان آن‌ها برسان کوچک شماری، موقعیت اجتماعی و اهمیت دعوت و گرایش آن‌ها در نزد شماری از مردمان از درجه‌ی اعتبار می اندازد و سوداگران چنین می نمودند که تو را در میان خود، بسیار ناتوان می‌پندازیم و این حرکت عظیم اصلاحی تو با توان تو، هم خوانی ندارد! یعنی تو را چه به این حرف‌ها؟! «إِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا»^۵ و چه بسا بدیمن، بدقدم و شوم معرفی می کردند و هر چه مشکل و گرفتاری و مصیبت وارده بود بدیشان نسبت می‌دادند تا مردم به راحتی از پیرامون آنان برانند. «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ»^۶.

و گاهی گام فراتر نهاده علاوه بر شخص مصلح، پیروان را به تیر تخریب نشانه می‌رفتند تا از منزلت و ارزش گروندگان بکاهند و فاصله‌ی طبقاتی ایجاد نمایند و بسیاری درشان و مقام و ... خود نبینند تا به دعوت آن‌ها لبیک گویند، می‌گفتند: «أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ»^۷.

آیا به تو ایمان آوریم در حالی که فرومایگان (اراذل و اوباش) از تو پیروی کرده‌اند؟! «وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِي الرَّأْيِ وَمَا نَرِي لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ»^۸ جز فرومایگان ما، آن هم نسنجیده، از تو پیروی نکرده‌اند...!

- راه کار همان است که فرستادگان خدا گفتند؛ بدیمن شما هستید و بدترین طائر بر گرده‌ی شما آویزان است تا به سزای کفر خود برسید^۹ و پیروان را عزیز و گرامی خواندند که آماده‌ی دیدار پروردگار بوده و یاری‌گر وی هستند و آماده‌ی طرد آن‌ها از خود نشدند.^{۱۰}

۱. اعراف، ۶۶.

۲. قصص، ۳۸، اعراف، ۶۶.

۳. هود، ۵۴ و ۶۲. ذاریات، ۵۲، ۳۹، یونس، ۷۶، طه، ۶۳. شعراء، ۱۱۶ و ۱۵۲. قصص، ۲۶. قمر، ۲ و ۲۵ و ۹. صافات، ۶۰. مائده، ۱۱۰. انعام، ۷. هود، ۱۳، مدثر، ۲۴.

۴. صافات، ۳۶، حجر، ۶. نحل، ۱۰۱، فرقان، ۷ و ۸. دخان، ۱۴، احقاف، ۶ و ۱۱، اسراء، ۴۷ این آیات نیز در این باره اشاره دارند.

۵. مراجعه شود به گفتار پیام بران در فصل دوم.

۶. هود، ۹۱.

۷. نمل، ۴۷ هود، ۲۷. سبأ، ۴۳.

۸. شعراء، ۱۱۱.

۹. هود، ۲۷.

۱۰. ن. ک به یس، ۱۹. نمل، ۴۷. اسراء، ۱۳. و اعراف، ۱۳۱.

۱۱. هود، ۲۹.

۳. افسانه خواندن

از جایی که شخص مصلح و احیاگر خدایی را دچار افسون و دیوانه و ... می خواندند پیام دعوت و کلام وحیانی او را نیز به افسانه تعبیر می کردند و اسطوره های پیشینیان، تا سخن یاهوی شخصی جن زده، شنونده ای نداشته باشد! گفتند: «ما سَمِعْنَا بِهِدَا فِي آبَائِنَا الْأَوْلِينَ»^۱.

بلکه در میان ملت های بعدی (واپسین آیین) نیز نشیده ایم: «ما سَمِعْنَا بِهِدَا فِي الْمَلَّةِ الْأَخِرَةِ أَنْ هَذَا إِلَّا إِخْتِلَاقٌ»^۲ چیزی جز دروغ بافی نیست!

بلکه به گزاف ابراز داشتند شنیدیم، اگر می خواستیم ما نیز مانند آن را می گفتیم: «قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوْلِينَ»^۳ و گاهی آن را سحر می خواندند و سخن آدمی: «فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ، إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»^۴.

پاسخ در تحدی کلام وحی آمده اگر می توانید بیاورید، هر چند که برخی از شما برخی دیگر را در این همآورد طلبی یاری کند، هرگز نخواهید توانست! ناتوانی شما در طول زمان ثابت و اعجاز کلام حق جلوه گراست و در امر پرورش، ارجاع و استناد به آیات قرآن کریم به عنوان یکی از مجاری دانش و بینش صحیح و مطمئن راه گشاست که در بحث های آغازین همین فصل به موضوع قرآن اشارتی رفت.

۴. مسخره کردن (استهزا)

دست اندازی و تمسخر، برای سبک شماری، تحقیر و تضعیف ارکان شخصیت افراد است تا از قدر و قیمت او و اهدافش بکاهند و به خواری و پوچی برسانند! حساب جدی برایش باز نموده، تنها در حد بازی و بازیچه تلقی نمایند. هم شأن و هم طراز خود نبینند و ندانند! دهن کجی نمایند.

می بینیم زور مداری در برابر دعوت گری چنین ابراز می دارد: «يَفْجَعَلُ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطَّلِعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى»^۵ برای من برجی بلند بساز تا به خدای موسی آگاهی پیدا کنم! در برخی از برخورد دو گانه خود به هم گنان توضیح می دادند که ما با شما مییم آن ها را مسخره می کنیم: «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنٌ»^۶ و یا پیام بر را «وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ»^۷ یعنی حرف شنو، ساده اندیش و سراپا گوش است. و در دیدار هم می پرسید ند: باز از سر نو چه گفت؟ «مَا ذَا قَالَ إِنْفَاءً»^۸ و چون به ایمان فراخوانده می شدند از روی استهزای باورمندان، ابراز می داشتند: «أَنْوَمِنُ كَمَا أَمِنَ السُّفَهَاءُ»^۹ مانند دیوانگان ایمان آوریم!

۱. قصص، ۳۶.

۲. ص، ۷.

۳. انفال، ۳۱. انعام، ۸ و ۲۵. نحل، ۲۴. مؤمنون، ۸۳. فرقان، ۴ و ۵. نمل، ۶۸. قلم، ۵۱ و ۱۵. مطفین، ۱۳، احقاف، ۱۷.

۴. ملثر، ۲۴، ۲۵.

۵. قصص، ۳۸. غافر، ۳۶، ۳۷.

۶. بقره، ۱۴.

۷. زخرف، ۴۹، هود، ۱۳.

۸. محمد، ۱۶.

۹. بقره، ۱۳.

در این مواقع اشاره به کاستی‌ها و نارسایی‌های خودشان پاسخ مستدلی است که به عیب خود نگرید و گاهی مقابله‌ی به مثل رواست آن سان که حضرت نوح «علیه السلام» درباره‌ی مسخره‌کنندگان فرمود: «إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»^۱.

۵. تکیه بر سنت نیاکان

پیش کشیدن سنت و سیره‌ی عملی و فرهنگ و باور کهن نیاکان، از رایج‌ترین دست‌مایه‌های نیرنگ‌بازان استعمارگر است تا از وابستگی‌ها و دل‌بستگی‌های مردمان نسبت به فرهنگ، آداب و رسوم مرز و بوم خود و نیاکان و پیشینیان بهره‌گیری کنند و از نو‌گرایی برهانند! و در اسطوره‌پنداری پیام‌های آسمانی دعوت‌گران نیز دیدیم که چگونه به این سنت‌ها اشاره داشتند که ما از نیای خود چنین چیزی نشنیده‌ایم!

بلکه ابراز نمودند آن چه پدران خود را بدان یافتیم ما را بسنده است: «قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا...»^۲.

ما همان‌ها را پیروی می‌کنیم: «يَقَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا...»^۳.

«إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»^۴.

«وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ»^۵.

«قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُونَ»^۶.

اشاره شد به اثر‌گذاری‌های سنت و سیره‌ی صحیح و نیک بر جای مانده از نیاکان در آغاز فصل. اما سنت‌های سیئه؟ نه! هرگز!

و پاسخ حق تعالی چه زبنده است «أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»^۷ باز هم بر سر ادعای «بَلْ نَتَّبِعُ مَا آَلَفْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا»^۸ و سخن‌واهی خود هستید؟!

۶. انکار

پس از به‌کارگیری حربه‌های گوناگون به انکار می‌رسند. می‌گویند: نمی‌شناسیم، نمی‌دانیم چون این خبری ما را نرسیده است! امکان ندارد!

«إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ»^۹ خدا بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است! و تو نیز پیام‌بر نیستی! «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»^۱ «ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ»^۲

۱. هود، ۳۸.

۲. مائده، ۱۰۴.

۳. لقمان، ۲۱.

۴. زخرف، ۲۲.

۵. انبیاء، ۵۳.

۶. شعراء، ۷۴.

۷. بقره، ۱۷۰.

۸. بقره، ۱۷۰.

۹. انعام، ۹۱ و ن. ک. به یس، ۱۵.

نه تنها به انکار وحی، نبوت و شریعت می‌پردازند که معاد را نیز دور از واقعیت دانسته و می‌گویند: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً».^۳

مگر می‌شود پس از مرگ و پودر و نرم شدن و ... باز بر انگیخته شد؟ و این را نیاکان ما از پیش وعده داده‌اند: «لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»^۴

از ویژگی‌های انسان، آزادی خواهی بی قید و شرط است تا هر چه می‌خواهد انجام دهد، «يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»^۵ و انکار تنها دست آویز مؤثر در شانه خالی کردن از مسؤولیت، تعهد و تکلیف است، تنها راه رهایی و به گردن نگرفتن بار حکم و فرمان و قانون است! به منکران حقایق باید گفت: چرا در ناملايمات و تنگناهای زندگی و بلايای خانمان سوز و عذاب استیصال، متوجه مبدأ فیض و رحمت ایزدی می‌شوید و زبان اخلاص به نیایش و اعتراف و خواهش می‌کشاید؟! پس ندانستن ما گواه بر نبودن و نشدن نیست! و دانش امروز پرده از جهالت و انکار گذشتگان برداشته است و کوس رسوایی‌شان را بر سر هر کوی و برزنی نواخته است! و حرکت زمین گواه سوختن دانش‌مندان است.

۷. کفر

یعنی پوشاندن، سرپوش نهادن بر سر گرایش‌های فطری. پنهان سازی خواسته‌های نهادینه‌ی طبیعی و خدادادی در نهاد آدمی! مرحله‌ای از سرکشی و عناد! جبهه‌گیری علیه حق، رویارویی با باورمندان که گفتند: «إِنَّا بِالذِّمِّيِّ آمَنَّا بِهٖ كَافِرُونَ».^۶ ما به چیزی که شما به آن ایمان آورده‌اید کافریم.

بلکه گاهی به همه چیز کفر می‌ورزند: «قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ»^۷ و شماری اظهار می‌دارند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالذِّمِّيِّ»^۸ ما به این قرآن هرگز ایمان نمی‌آوریم ... اگر از علت کفرشان پرسشی می‌گویند: چرا که یک جا برایشان نیامده؟! «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً»^۹

و بسی روشن اعلام می‌دارند که ما به حرف تو دست از معبودان خویش بر نمی‌داریم و ایمان نمی‌آوریم «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ»^{۱۰} «فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا»^{۱۱} آیا بشری می‌خواهد ما را هدایت کند؟!^{۱۲}

۱. رعد، ۴۳.

۲. مؤمنون، ۲۴.

۳. کهف، ۳۶.

۴. مومنون، ۸۳.

۵. قیامت، ۵.

۶. اعراف، ۷۶.

۷. قصص، ۴۸.

۸. سبأ، ۳۱.

۹. فرقان، ۳۲. فصلت، ۱۴، زخرف، ۳۰. این آیات نیز اشارتی به این موضوع دارد.

۱۰. هود، ۵۳.

۱۱. تغابن، ۶.

پاسخ به کفر پیشگی ایشان همان پاسخ «لَيَقُولَنَّ اللَّهُ» خودشان است که اعتراف می کنند ضمناً در جواب «الست» خدا «قالوا بلی» گفتند و در آن مؤمن و کافر با هم بودند و یک سان و هم چنان خداوند در نکوهش رفتار کفر آمیزشان می فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ»^۱ آن چه را که می شناختند بر ایشان آمد و انکارش نمودند و کفر ورزیدند! بلکه شناخت این ها بسان شناخت فرزندان شان است: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»^۲ با این که می دانند کتمان می کنند.

۸. نشیندن آیات

برای سبک شماری آیات، نشیندن و روی گردانی را نشانه بی مقداری پیام و پیام آور می شمردند می گویند: «سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا»^۳ «وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ»^۴ شنیدیم و مخالفت کردیم! یعنی: از شما گفتن و از ما نشیندن، بشنو که هرگز نشنوی!

چه بسا متکبرانه می گذرند، گویا نمی شنوند: «كَأَن لَّمْ يَسْمَعُهَا»^۵ و اظهار می دارند: از نیاکان خود این دعوی تو را نشنیده ایم!^۶

باید گفت: شما از شنیدن آیات وحی و پیام دعوت حق محرومید «عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ»^۷ و در گوش های تان سنگینی است (كَأَن فِي أذُنَيْهِ وَقْرًا).^۸

بلکه بر گوش و دل های شما مهر قهر خورده و خدای دانسته شما را گم راه ساخته «أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً»^۹.

و اگر به راه حق فرا خوانده شوید نخواهید شنید: «وَإِذَا تَدَعَوْهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا»^{۱۰} چون که گوش های شان در شنیدن و چشم شان در دیدن حقیقت به ایشان کمکی نمی کند. «مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ»^{۱۱}.

چاره این است که به حکم تکلیف، دعوت به خیر و صلاح نماییم، در صورت عناد دست امید از ایشان برداریم چون «فَأَنكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى» نمی توانیم مردگان را شنوا سازیم! تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است!

۹. شایعه

ساخته و پرداخته کردن حرف های بی اساس و پراکندن آن ها در میان مردمان به قصد تخریب و خارج کردن احیاگر و مصلح از صحنه، از جمله شگردهای سردم داران کفر بوده و هست تا بد بینی ایجاد نمایند و در گرایش ها،

۱. بقره، ۸۹.

۲. بقره، ۱۴۶.

۳. بقره، ۹۳.

۴. نساء، ۴۶.

۵. لقمان، ۷.

۶. قصص، ۳۶.

۷. شعراء، ۲۱۲.

۸. لقمان، ۷.

۹. جائیه، ۲۳.

۱۰. اعراف، ۱۹۸.

۱۱. هود، ۲۰.

باورهای و اراده‌ها خلل ایجاد کنند. می‌گفتند: این‌ها با سحر خویش می‌خواهند شما را از سرزمین تان بیرون کنند: «یُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ»^۱.

بلکه به تفهیم اتهام پرداخته و می‌پرسند: «لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى»^۲ «یُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ»^۳. و یاوه سرایی می‌کردند که این کلام وحی نیست. بشری او را تعلیم می‌دهد! «يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ»^۴ و کافران را از مؤمنان هدایت یافته تر قلمداد می‌کردند تا با این ارج گذاری کذایی از گرایش مردمان جلوگیری کنند: «پَوَّيْتُمْ لَأَذِينَ لَكُمْ كُفَرُوا هَوْلًا هَلْ أَعْتَدُوا مِنْ أَلْدِينَ آمَنُوا سَبِيلًا»^۵.

امروزه نیز شایع‌ترین سلاح تأثیرگذار، شایعه سازی است تا اهداف، شخصیت، باور، اندیشه و اراده‌ی مصلحان و مربیان را مورد هجوم بی‌امان قرار داده و از گردونه‌ی اصلاح و تربیت و ... خارج سازند! راه کار همان بیان روشن، شفاف سازی معرفی اهداف، برنامه‌ها و امتیازات خود و پیروان است. گاهی مقابله‌ی به مثل با حفظ ارزش‌ها و آرمان‌ها و اصول اخلاقی و معیارهای دینی و ... است. افشاگری و پرده برداری از توطئه‌هاست. همان گونه که در سیره‌ی دعوت گران حق جریان داشته.

۱۰. تحریف

یکی از نقشه‌های شوم بدخواهان و دین ستیزان تحریف واقعیت‌ها و حقایق آموزه‌هاست تا از کارآیی، اثرگذاری و هدف تربیت و اصلاح آن‌ها بکاهند به نمود و نماد تبدیل سازند! این‌ها به فراغت می‌نشستند، و می‌اندیشیدند و می‌نگاشتند. هر آن چه که می‌خواستند و به نام دین و کلام وحی به خورد ساده‌اندیشان می‌دادند و دانسته به خدا دروغ‌ها می‌بستند: «وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۶. و بدین روی نسبت به خدا می‌دادند تا بهتر عرضه کنند، بفروشدند به کم‌ترین بها! «يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا»^۷.

باید برای جلوگیری از تحریف به صیانت هر چه تمام‌تر تعالیم و آیات و ... همت گماشت، روشن‌گری کرد. از ساده‌اندیشی پروا داشت. از منابع اصیل و اصلی فرا گرفت، هر منبع و مرجعی را در خور ندید و آبخور فکری و عقیدتی قرار نداد و در بعد فروش به پندهای الهی توجه داد که: «فَبَيْسَ مَا يَشْتَرُونَ»^۸.

۱. شعرا، ۳۵.

۲. طه، ۵۷.

۳. مؤمنون، ۲۴.

۴. نحل، ۱۰۳.

۵. نساء، ۵۱.

۶. آل عمران، ۷۸.

۷. بقره، ۷۹.

۸. آل عمران، ۱۸۷.

۱۱. بازداشت دیگران

در عرصه‌ی عملی و اجتماعی، بازداشت دیگران از گرایش به پیام آوران و مصلحان خدایی از حرکت‌های مذبحانه‌ی سرکشان و سلطه‌جویان ملحد بوده است. می‌گفتند: لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ.^۱ نه تنها به آوای قرآن گوش ندهید بلکه به هنگام تلاوت آیات سر و صدا به راه‌اندازید و مانع شنیدن دیگران هم بشوید شاید بر آن چیره شوید! و از اثر گذاری آن بکاهید.

«قَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ»^۲ «یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا»^۳.

«لَا تَنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا»^۴ انفاق نکنید به اطرافیان پیام بر خدا تا از پیرامون او پراکنده شوند. و یا با دل سوزی و از روی مهرورزی می‌گفتند: «ما وَعَدْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِلَّا عُورًا»^۵ «لَئِنْ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ»^۶. برای خنثی سازی این حرکت بازدارندگی، آگاهی بخشی، بینش افزایی و بسیج انتظام یافته‌ی نیروهای کار آمد، ایجاد انگیزش، ارتقای کیفی برنامه‌های جذب، احیای ارزش‌ها، آسیب شناسی و فضا سازی مناسب، پاک‌سازی محیط از عوامل باز دارنده ضروری است.

۱۲. نفاق (دورویی)

برای عملی کردن آن چه در سر دارند، بهترین راه را، هم‌سوئی و هم‌گرایی می‌دانند تا با مهر ورزی وارد آیند و نفوذ نمایند و از درون ضربه‌ی کاری را وارد آورند و این خصیصه از ویژگی‌های انحصاری انسان است که از دیرباز بدان توسل جسته است.

می‌گفتند: ایمان آوردیم به خدا و روز رستاخیز، در حالی که باور نداشتند «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ»^۷ به زبان می‌آوردند آن چه را که در دل بدان باور نداشتند: «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»^۸ بلکه رهنمون می‌دادند که صبح گاهان به دین ایمانیان بگروید و شام گاهان کفر بورزید شاید ایشان نیز چون شما برگردند: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَآكْفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۹
«اِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا»^{۱۰} و چون نزد مؤمنان می‌آمدند اظهار ایمان می‌نمودند درحالی که در ورود و خروج به حال کفر بودند: «وَإِذَا جَاؤُكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ»^{۱۱}.

۱. فصّلت، ۲۶.

۲. توبه، ۸۱.

۳. احزاب، ۱۳.

۴. منافقون، ۷.

۵. احزاب، ۱۲.

۶. اعراف، ۹۰.

۷. بقره، ۸.

۸. آل عمران، ۱۶۷. مانده، ۴۱ و محمد، ۱۱ اشاره به همین موضوع دارد.

۹. آل عمران، ۷۲.

۱۰. آل عمران، ۱۱۹.

۱۱. مانده، ۶۱.

بیش ترین آسیب‌پذیری جامعه‌های دین دار از خوش بینی به این گونه باورمندان فریب کار بروز یافته و برای جلوگیری از گزند ایشان شناسایی دقیق و عمیق کردار، آرمان، اندیشه و گرایش و تطبیق نشانه‌های نفاق بر ایشان و هم چنین بازخوانی ویژگی‌های مؤمنان با اخلاص و ... ضروری است تا از نفوذ در میان باورمندان و اجرای نقش‌های دشمنان پرکین جلوگیری کرد و در سالم سازی مسیر تربیت و اصلاح اندیشه و باور مردمان بهتر کوشید.

۱۳. ایجاد شبهه در باورها

یکی دیگر از ابزارهای مفسده جویان برای سست و متزلزل نمودن بنیان‌های اعتقادی و کم رنگ نمودن ارزش‌های اخلاقی در جامعه، طرح پاره‌ای از موضوعات مفیده انگیز و القای برخی شبهات در میان اهل ایمان و پیروان راهبران آسمانی بوده است.

طرح و وارد نمودن شبهه در باور مردمان، بسان وارد سازی عوامل بیماری زا (میکروب یا ویروس و ..) در کالبد سالم چیزی است! هرچند هم بی‌اساس باشد، «قیل و قُلت»‌های زیادی را در پی خواهد داشت تا سره از ناسره تمیز داده شود. و از یقین، طمأنینه و اعتماد و ... شخص باورمند بدون متکی بر برهان‌های عقلی و قطعی آشکار یا برهان‌های نظری عمومی و پیچیده‌ی تخصصی و فلسفی می‌کاهد، به لغزش و می‌دارد، روحیه‌اش را تضعیف و باورش را سست می‌نماید. از این رو کمین کردگان کفر پیشه القا می‌کردند: «وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ»^۱.

از آن چه که ما را بدان فرا می‌خوانید، سخت در شک و تردید هستیم!

اشراف و ثروت مندان فاسد قوم نمود از همین شگرد برای تضعیف باورهای اعتقادی مستضعفانی که به حضرت صالح علیه السلام ایمان آورده اند، جویا می‌شدند از پیروان پیام بران که آیا مطمئن هستید که او از طرف پروردگار فرستاده شده است؟! «أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ». ^۲ بدیهی است هدف آن‌ها از این پرسش‌ها جست و جوی حق نبود، بلکه می‌خواستند با القای شبهات در دل آن‌ها و سوسه ایجاد کنند و روحیه‌ی آنان را تضعیف کنند تا شاید از حمایت صالح دست بشوند و از گرد شمع او پراکنده شوند.

مفسده جویان قوم شعیب نیز از همین شیوه سد راه خدا و اهل ایمان می‌شدند. از این رو پیام برشان آن‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد: «وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا»^۳

مؤمنان را از راه خدا باز ندارید و با (القای شبهات) راه مستقیم حق را در نظر آن‌ها کج و معوج نشان ندهید.

جمعیت اشراف و خودخواه قوم نمود خطاب به ایمان آورندگان به صالح علیه السلام می‌گفتند: «أَيَعِدُّكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُمْ مُّخْرَجُونَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ»^۴

هم چنین سران کفر و فساد دعوت انبیا را حادثه‌ای روحی و روانی می‌پنداشتند و به پیروان انبیا می‌گفتند: صبر

کنید هیجان‌ها و ادعاهای او به زودی فروکش می‌کن و دست از این هذیان‌ها بر می‌دارد.

۱. ابراهیم، ۹.

۲. اعراف، ۷۵.

۳. اعراف، ۸۶.

۴. مؤمنون، ۳۵.

درباره‌ی نوح علیه السلام می گفتند: «هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جَنَّةٌ قَتَرَبَصُوا بِهِ حَتَّى حِينَ»^۱
او فقط مردی است که مبتلا به نوعی جنون است باید مدتی درباره‌ او صبر کنید.

منحرفان و گم راهان در طول تاریخ برای خنثی کردن دلایل صدق و راستی مردان حق، همواره به دنبال تهمت‌ها و برچسب‌های دروغین بوده اند تا از شعاع نفوذ و منطق گیرای آنان بکاهند و دل اهل ایمان را از محبت به آن‌ها خالی کنند.^۲ و در انکار وحی و نبوت، شگفت زده می گفتند: «أَتُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ».^۳
به آدم‌هایی که چون ما هستند ایمان بیاوریم؟ در حالی که قوم‌شان بردگان ما هستند! «إِن هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»^۴ گاهی با القای اندیشه‌ی باطل، جریان فکری و عقیدتی و ... را رقم می‌زدند: «قَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَا هُمْ...»^۵ اگر خدا می‌خواست ما بندگی بت‌های نمی‌کردیم! (آن‌ها را نمی‌پرستیدیم).
خود را فرزندان خدا می‌خوانند و دوست داران ویژه‌ی او «نَحْنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»^۶ «وَقَالُوا اتَّخَذُوا اللَّهَ وَكَدًّا»^۷
درمان با واکنش‌های بصیرت‌افزایی و بهره‌گیری از بدیهیات عقلی و برهان‌های قطعی و آشکارست تا هر یاهو و خرافه را در قالب نظریه‌های علمی و کلامی و ... نپزیریم.

۱۴. کشاندن مردم به صحنه

از دیرباز، جوسازی، ایجاد فضای یک سویه، غوغا سالاری، حاکم سازی ترس و وحشت در دل رقیب و بهره‌گیری ابزاری از مردم، وجود داشته تا شاید فضای غالب اثر گذار باشد در نتیجه و قهر و مهر حریفان هم پیشه! از این رو برای آوردن گناه و میعاد خود مردم را فراخوان می‌دهند:
«وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ»^۸ و یا در باز خوانی بزه انتسابی به ابراهیم «علیه السلام» او را به حضور مردم می‌آوردند تا به گناه او گواهی دهند: «قَالُوا فَآتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ»^۹ امروزه نیز از مهم‌ترین ابزارهای سیاست بازان سلطه جوی دنیاست و راه کار سودمند در بهره برداری از اجتماعات بر پایه‌ی اهداف مقدس‌ خدایی است همان سان که حضرت امام سجاد «علیه السلام» از مجالس یزید بهره گرفت.

۱. مؤمنون، ۲۵.

۲. درباره‌ی انواع تهمت‌هایی که سردمداران کفر بر ساحت پاک انبیای الهی وارد آورده اند و در خصوص انگیزه‌ی آن‌ها و نوع برخورد با مردان الهی با این توطئه‌ها به کتاب: خط الانبیاء، و المواجهه، تألیف، محمدعلی جواد، مراجعه نمایید.

۳. مؤمنون، ۴۷.

۴. ملئث، ۲۵.

۵. زخرف، ۲۰.

۶. بقره ۱۱۱. توبه ۳۰، مؤمنون، ۲۴، زخرف، ۳۱.

۷. بقره ۱۶۰، و کهف ۴ و مریم، ۸۸.

۸. شعراء ۳۹.

۹. انبیاء، ۶۱.

۱۵. دعوت به کیش خود

ضمن به کارگیری شیوه‌های گوناگون مقابله‌ای در زمینه‌ی پیام‌رسانی و فراخواندن مؤمنان به کیش و آیین خود، سکوت و انزوا نگزیده و صحنه را ترک نکرده‌اند، مردم را به پیروی از خود دعوت می‌نمودند و حتی بار گناه و لغزش آن‌ها را نیز به عهده می‌گرفتند تا به پندار شماری پاسخ داده باشند، اگر رستاخیز و حساب و کتابی بود و شما گم راه بودید چه مسئولیت‌پذیر و پاسخ‌گو بودند تا حصول اطمینان نمایند «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلِنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ»^۱.

این شیوه‌ی تضمین با وعده‌های دروغین همیشه رایج بوده و هست، راه کار در پیام‌رسانی به شکل و شیوه‌ی نوین است متناسب با شرایط و ابزار کارآمد روز، دفاع جانانه با همه‌ی توان و خنثی‌سازی یورش‌ها و شیخون‌های فرهنگی و عقیدتی و ...!

۱۶. تحریک و ایجاد انگیزه

کشش‌ها در نهاد آدمی، نسبت به هر موضوعی دارای شدت و ضعف است و نقش محرک‌ها، تشویق‌ها، ترغیب‌ها و انگیزه‌ها بسی حایز اهمیت است (هم‌چنان که نقش شماری از داروها در بدن آدمی تحریکی است). و در جبهه‌های پیروان حق و باطل نیز این تحریکات از سوی هم‌اندیشان و متنفذها در سرنوشت گروه‌های درگیر اثر گذار.

مانند تحریکات ناز پروردگان، که به فرعون گفتند: «يَا تَذَرُ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَ آلِهَتِكَ»^۲ آیا موسی و قوم او را وامی‌نهی تا در زمین فساد نمایند و تو و خدایانت را واگذارند؟! یا زعمای قوم لوط «عليه السلام» ابراز داشتند: «أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ»^۳ و برای شکنجه‌ی حضرت ابراهیم «عليه السلام» چنین حکم کردند: «قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ...»^۴ «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ»^۵ اگر می‌خواهید کاری کنید او را بسوزانید و خدای‌تان را یاری کنید! و بزرگان‌شان راه افتادند و گفتند: بروید و بر خدایان خود پای‌داری کنید، این چیزی است که از شما خواسته می‌شود! «أَنْ امشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ»^۶.

و نقش مصلحان و حتی رهبران سیاسی، و ... در برپایی نهضت‌ها و جنبش‌ها با هر هدفی، تحریک و ایجاد انگیزه است، القای روح حمیت، شجاعت، غیرت، علقه‌ها و علاقه‌های ملی، مذهبی، باورها و گرایش‌های قومی و ... است تا خود را باور نمایند، به داشته‌های خود مؤمن گردند و با میل و رغبت راه خویش برگزینند.

۱. عنکبوت، ۱۲.

۲. اعراف، ۱۲۷.

۳. نمل، ۵۶.

۴. عنکبوت، ۲۴ و صافات، ۹۷.

۵. انبیاء، ۶۸.

۶. ص، ۶.

راه کار مقابله با تخدیر دشمن و ایجاد خیزش گذرا، توسل به آرمان های متعالی یک ملت و باورها و ارزش های حاکم و توان مندی ها و امتیازات ویژه ی آن هاست.

۱۷. تقویت روحیه

در مواردی ضمن ایجاد انگیزه به تقویت روحیه و امید بخش به پیروزی و نیک بختی و .. پیروان و هم راهان خود می پرداختند تا ضمن تضعیف روحیه ی نیروهای مقابل بر قدرت، اراده، باور و روح حماسی هم گنان بیافزایند از این رو سوگند خوردند در قابل رجز خوانی حماسی که ما پیروزیم «قَالُوا بَعْرَةٌ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ»^۱ «وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً»^۲ از ما نیرومندتر کیست؟! «وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ»^۳.

یا به هم کیشان وعده ی نجات از عذاب می دادند: «وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً»^۴.

۱۸. هم سوئی با دشمنان

برای عملی کردن اهداف پلید خویش با همه ی توان و یاران و هم پیمانان، هم سو می شدند و چه بسا در نقاب نفاق ظاهر می شدند تا شکاف ایجاد نمایند در میان باورمندان و با شیوع اختلاف تفرقه و تشکیک، از توان و اتحادشان بکاهند. از این رو وعده می دادند به هم، اگر شما خارج شوید (علیه مسلمان ها) با شما خواهیم بود: «يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ»^۵. و چون به هم می رسیدند جهت روحیه بخشی و یادآوری پیمان و اراده بر کار و زار، با ایمانیان می گفتند: ما با شمایم! «وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ»^۶.

۱۹. فریب

نیرنگ پرفریب دونان دنیا دوست در بهره کشی از ساده اندیشان، از ویژگی های سرکشان است، گاهی خود را هم سو، صالح، خیرخواه، مهرورز، و ... به حال مردمان می خواندند تا ایشان را هم راه سازند در مسیر رسیدن به خواسته های شان و می گفتند: «بما أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»^۷ جز مصلحت شما نمی بینیم و به راه صحیح راه نمایی نمی کنیم! و اگر هم گفته می شد رفتار شما ناشایست است و خود فاسدید، ابراز می داشتند: «إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ»^۸ ما اصلاح گریم! صالح و شایسته.

۱. شعراء، ۴۴.

۲. فصلت، ۱۵.

۳. شعراء، ۱۳۸.

۴. بقره، ۸۰ و آل عمران، ۲۴.

۵. حشر، ۱۱.

۶. بقره، ۱۴.

۷. غافر، ۲۹.

۸. بقره، ۱۱.

۲۰. مناظره و ستیزه جویی

در ادامه‌ی راه‌های پیشین و در تکمیل برخی از روش‌های مقابله، به جدال و مناظره می‌پرداختند تا شاید فتح و غلبه یابند، از این رو می‌بینیم در معرفی صفات پروردگار از سوی حضرت ابراهیم «علیه السلام»، طاغوت زمان (نمرود) نیز اظهار میراندن و زنده گرداندن می‌کند: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ»^۱ یا فرعون می‌پرسد: «فَمَا رَبُّكُمَا يَا مُوسَى»^۲ «فَمَا بِالْقُرُونِ الْأُولَى»^۳ و بر سر هر چیزی به ستیزه جویی و جدال ناحق می‌پرداختند مثلاً: درباره‌ی معاد: «فَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا» «متی هُو؟»^۴ و تنها دست آویزشان همین بوده: «مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّنُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۵. و در برابر دعوت به شریعت الاهی ابراز می‌داشتند: «بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائِنَا»^۶. در برابر انداز پیام بران به عذاب استیصال نیز جدل نموده می‌گفتند: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۷ «قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا»^۸. درباره‌ی وحی و نبوت بر سر بشر بودن جدال داشتند: «قَالُوا أَلْبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»^۹. و درباره‌ی نزول قرآن ستیزه جویی نموده و می‌گفتند: «لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً»^{۱۰}. و در همه‌ی موارد مجادلات‌شان برخاسته از جهالت، بهانه جویی، مخالفت، کبر و غرور، قدرت طلبی، هوای نفس و ... بود و هیچ پشتوانه ای علمی و عقلی نداشته و عناد و طغیان آن‌ها تنها در پرتو پیروی از سلطه جویان کفر پیشه بود و تعصبات ناروای قومی و سنت‌های جاهلی نیاکان، توجه به محسوسات و ظواهر مادی نیز به این گفت و گوهایی غرض ورزانه دامن می‌زد و ره آوردی جز شکست نداشت! و راه‌های رویارویی همان مجادلات به «أَحْسَن» فرستادگان حق بوده که با بهره‌گیری از باورها، اندیشه‌ها، کردار، فرهنگ و سنت و ... خودشان خط بطلان به ادعاهای‌شان می‌کشیدند و بدون جبهه‌گیری غرض ورزانه و کینه توزانه در کشف حقیقت تلاش می‌نمودند. با هم سوس شدن، هم‌راهی، یک دلی، و پذیرش اندیشه‌ها و باورهای ایشان به بیان آسیب‌ها می‌پرداختند و بیدارگری نموده و از غفلت و بی‌خبری به هشیاری می‌رساندند. همان گونه که در سیره‌ی حضرت ابراهیم «علیه السلام» و سایر پیام آوران و پیشوایان معصوم «علیهم السلام» شاهد هستیم.

۱. بقره، ۲۵۸.

۲. طه، ۴۹.

۳. طه، ۵۱، دخان، ۳۶، انعام، ۸ و ۳۷، رعد، ۷ و ۲۷ و یونس، ۲۰.

۴. اسراء، ۵۱.

۵. جائیه، ۲۵.

۶. لقمان، ۱.

۷. ملک، ۲۵.

۸. هود، ۳۲.

۹. اسراء، ۹۴.

۱۰. فرقان، ۳۲.

۲۱. مبارزه با همه‌ی توان

در راستای اهداف کفر و عناد خود با همه‌ی توان و عده و عده صف آرایبی نموده و با بسیج همه‌ی نیروها به یورش همه جانبه و بی امان خود دست می‌زدند. آن سان که فرعون فرمان فراخوان همه‌ی جادوگران را داد «اَتْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ»^۱ «یأتوک بکل ساحر علیم» همه‌ی خبرگان این فن را گرد آورید! راه همان است که حق بیان داشته «مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...» جای مسامحه و تساهل نیست، میدان کار زار است و دشمن به جان آمده، از همه‌ی توان باید بهره جست تا همه‌ی پیشوایان کفر را از صفحه‌ی روزگار برانداخت!

۲۲. تهدید و تطمیع

نخست یاران و پیروان و سرسپردگان را تطمیع می‌نمایند تا سپر بلا گردند و ملک و مملکت، سلطه و جاه و جلال شان گزندى نبیند وعده می‌دهند و به مال و مقام و درجه و .. می‌فریبند: «انکم لمن المقریین»^۲ «قال نعم و انکم اذا لمن المقریین».^۳

و اگر کارگر نیافتاد به تهدید، کشتار، قلع و قمع، اخراج، حصر و حبس و ... فرستگان حق تعالی و پیروان و ایمانیان دست می‌زنند. «ذرونی اقتل موسی»^۴ «لنخرجنک یا شعیب»^۵ «قالوا اقتلوه أو حرّوه»^۶ «لئن لم تنته لأرجمنک و اهجرنی ملیاً»^۷ «و لولا رهطک لرجمناک»^۸

و برای بازداشت از گرایش مردمان به آزار و شکنجه و قتل و تبعید و ... پیروان پرداخته و به نهایت سنگ دلی می‌کوشیدند: «لئن اتخذت الہا غیری لأجعلنک من المسجونین»^۹.

«سقتل أبناءهم و نستحیی نساءهم»^{۱۰}.

«لاقطعن آیدیکم و أرجلکم من خلاف ثم لأصلبنکم أجمعین»^{۱۱}.

«قالوا آخر جوہم من قریتکم انہم أناس یتطہرون»^{۱۲}.

۱. یونس، ۷۹، اعراف، ۱۱۲، شعراء ۳۷.

۲. اعراف، ۱۱۴.

۳. شعراء ۴۲.

۴. غافر، ۲۶.

۵. اعراف، ۸۸.

۶. عنکبوت، ۲۴.

۷. مریم، ۴۶.

۸. هود، ۹۱. انبیاء، ۶۸، شعراء ۱۶۷ و ۱۸۶، ۱۸۷ و ۱۸۵، قصص، ۵۷، نمل، ۵۱، صافات ۹۷، یس، ۱۸، ابراهیم ۱۳ و ... در این باره اشاراتی دارند.

۹. شعراء، ۲۹.

۱۰. اعراف، ۱۲۷.

۱۱. اعراف، ۱۲۴.

۱۲. اعراف، ۸۲.

در برابر آزار و شکنجه‌ی دین ستیزان کفر پیشه، راه همان پای داری و بردباری تا سر حد جان و رفتن به درون آتش و هجرت و زندان و ... است که خدا گویان، با استقامت و نستوهی به ظفر و فتح الاهی رسیدند و همانا وعده‌ی محتوم حق، پیروزی ایمانیان و خداترسان است.

گفته‌های شایستگان در آخرت

در این فراز به گفت و شنودهای شایستگان در جهان آخرت می‌پردازیم و تنها به ذکر آیات و محور محاورات اشارتی نموده و در صورت نیاز به تفصیل، به مباحث فصل دوم ارجاع می‌دهیم و از ترجمه آیات نیز صرف نظر نموده چون در بحث‌های گذشته و گزارش انواع گفته‌ها و گروه‌ها، آورده شده است.

۱. حمد و ثنا: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ، الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»^۱

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْزَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»^۲

۲. یادى از گذشته (دنیا): «قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ، فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقِنَا عَذَابَ السَّمُومِ، إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ»^۳

«إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً»^۴

«قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا...»^۵

۳. دعا و نیایش: «رَبَّنَا أَتَمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۶
«رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۷

۴. گفت و گو با بهشتیان: قال قائلٌ منهمُ إني كان لي قرين، يقولُ أ إنك لمن المصدقين، أ إذا متنا و كنا ترابا و عظاما أ إنا لمديون، قال هل أنتم مطعون، فأطلع فرأه في سواء الجحيم، قال تالله إن كدت لتردين، و لو لا نعمه ربى لكنت من المحضرين، أ فما نحن بميتين، إلا موتتنا الأولى و ما نحن بمعدنين، إن هذا لهو الفوز العظيم»^۸
«.. وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ»^۹

۵. گفت و گو با دوزخیان: در پاسخ «ألم نكن معكم؟» می‌گویند: «بلى و لكنكم فتنتم أنفسكم و تربصتم و ارتبتم و عرتكم الأمانى حتى جاء أمر الله و عرکم بالله العرور»^{۱۰}

۱. فاطر، ۳۴، ۳۵.

۲. زمر، ۷۴.

۳. طور، ۲۶ تا ۲۸.

۴. حاقه، ۲۰.

۵. بقره، ۲۵.

۶. تحریم، ۸.

۷. اعراف، ۴۷.

۸. صافات ۵۱ تا ۶۰.

۹. اعراف، ۴۶.

۱۰. حدید، ۱۴.

«قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»^۱.

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا»^۲.

«در پاسخ درخواست طعام ایشان می گویند: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»^۳.

«قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۴.

«وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۵.

در نظام‌ها و آموزه‌های تربیتی حاکم بر جوامع بشری، استشهاد به رفتار، منش، گفتار و سیره و روش به کمال رسیدگان موفق در عرصه‌های گوناگون بسی رایج بوده و نقش اثر گذاری دارد که اگر می‌خواهید در این جا، به این رشته، درجه، مقام و دارایی و توفیق و ... برسی، چون این الگوها رفتار کن! و خداوند نیز برای انسان‌ها در زندگی دنیا که خواهان کمال و سعادت جاوید هستند از زبان نیک بختان و رستگاران بهره‌مند از نعمات بی‌زوال الاهی در آن سرای پای‌دار می‌گوید به همان روش محسوس و نماد و نمود دنیایی، روشی که برگزیدند، راهی که پیمودند و به مقصد نهایی که رسیدند!

شاید اشکال شود که هنوز بهشت و دوزخی تشکیل نیافته و سخنی از بهشتیان و یا دوزخیان به میان نیامده است؟ باید گفت با توجه به ویژگی‌های گوینده که خدای حکیم است و دانای به هر راز و گذشته و آینده هستی و وقوع نزدیک رستاخیز بنا به «عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا»^۶ مضارع قریب الوقوع در حکم ماضی است و اقرار مردمان نیز و آن روز به اندک بودن زمان فاصله‌ی زندگی دنیا تا آخرت از این روست «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» «یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ» و آن جا تجلی زندگی این جاست. لذت‌ها، شادی‌ها، غم‌ها، رنج‌ها و گفت و گوها و ... پس تصور صحنه‌ها به صورت نمادین و تمثیل، بسی آسان و قابل فهم است. ضمن گواهی خداوند در آیاتی چند پیرامون معراج پیام بر و گفته‌های آن حضرت از دیده‌ها و شنیده‌های خود از معراج، خبر از وقوع حتمی قیامت است.

و محور سخن‌ها نیز بسی مهم است، نخست حمد و ثنا و سپاس معبود است، آن گاه دعا و نیایش و یادی از گذشته‌ها و سپس گفت و گو، با هم گنان در نهایت ادب و با گروه‌های نگون‌سار برای سرزنش و تحقیر و ... بیان محرومیت ایشان از نعمت‌های پاکیزه‌ی الاهی و توبیخ به رفتار گذشته و از روی تمسخر و ارجاع ناممکن به دنیا جهت اصلاح و بازگیری نور و معرفت! می‌آموزند رستگاران همواره به حمد و ثنا و نیایش می‌پردازند و تربیت یافتگان این مکتب هیچ‌آنی به ناسپاسی و روی گردانی از ایزد منان نمی‌پردازند. گذشته را یاد می‌آورند تا از ره گذر آن پندها گیرند، به گفت و گو می‌پردازند تا به حقایق رسند و به زبان طعن و توبیخ، عناد و ورزان و ناسپاسان را به کردار ناشایست خود توجه می‌

۱. حدید، ۱۳.

۲. اعراف، ۴۴.

۳. اعراف، ۵۰.

۴. نحل، ۲۷.

۵. روم، ۵۶.

۶. اسراء، ۵۱.

دهند یعنی زمان و مکان و فرصت‌ها برای تربیت را باید شناخت و غنیمت شمرد و در سهل‌انگاری و غفلت پشیمانی است که به هیچ روی جبران نمی‌پذیرد!

فرجام نگری (تجلی رفتارهای تربیتی مثبت و منفی در جهان آخرت)

گفته های ناشایستگان در آخرت

یکی از روش های تربیتی، توجه دادن به فرجام کار و پی آمدهای رفتارهای (به هنجار و نابهنجار) آدمی است که پروردگار متعال نیز در آیاتی چند به این اصل توجه داشته است:^۱

«فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»^۲ «وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»^۳

و در این مرحله از آموزه های تربیتی اراده ای الهی بر این تعلق گرفته ضمن بیان فرجام کار زمان دیدگان و ترسیم خط سیر ایشان در زندگی دنیایی به گفته ها، اعترافات روشن، بهانه تراشی ها، متهم سازی و پی آمدهای غفلت و یارگزینی و روی گردانی از انحطاط ایشان می پردازد تا افق آینده را به هوشیاران بنمایاند تا جهت پیش گیری و جانب احتیاط را رعایت نمایند.

شگفتی: بهت زدگی و حیرت از رسیدن جان به گلو و برزخ و دمیدن صور و رستاخیز و نامه ی کردار.^۴
بیداری و غفلت زدایی و ... :^۵

اعتراف به غفلت، گناهان فردی، ستم و گمراهی خود هم راه با سوگند و آمدن پیام بران و تکذیب ایشان، ترک نماز، احکام و ... :^۶

شهادت علیه خود.^۷

اظهار ایمان و یقین^۸

اظهار عجز و درماندگی و سختی قیامت^۹

درخواست مهلت^{۱۰} می فهماند که این ها همان هایی هستند که برای قدرت و مکنّت خود زوال نمی اندیشیدند و سوگند یاد می کردند که بر اریکه ی قدرت و استمرار فساد باقی خواهند ماند. «أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ»^{۱۱}
درباره ی سکونت ایشان در منازل و کاخ های ستم گران است

۱. ن.ک. به آیات آل عمران ۱۳۷، انعام ۱۱، اعراف ۱۰۳، یونس ۳۹ و ۷۳، یوس ۱۰۹، نحل، ۳۶، نمل ۱۴ و ۶۹، قصص ۴۰، روم ۹ و ۱۰، فاطر، ۴۴، غافر، ۲۱ و ۸۲.

زخرف، ۲۵، محمد ۱۰، حشر ۱۷، صافات ۷۳.

۲. اعراف، ۸۴.

۳. اعراف، ۸۶.

۴. قیامت، ۲۷، نازعات ۱۲ تا ۱۰، زلزله ۳، یس، ۵۲، صافات، ۲۰، و مومنون، ۱۱۳، کهف، ۴۹.

۵. انبیاء ۹۷، و شعراء ۹۷، سجده ۱۲.

۶. انبیاء ۱۴ و ۴۶، احقاف ۳۴، صافات، ۳۲، اعراف، ۵، مؤمنون، ۱۰۶ و ۱۰۵، غافر، ۱۱، ملک، ۹ و ۱۰، مدثر ۴۴، ۴۵.

۷. انعام، ۱۳۰.

۸. سجده ۱۲، سبأ، ۵۲ و دخان، ۱۲، انعام، ۲۷، مدثر ۴۸ تا ۴۳.

۹. نساء ۹۷، قمر ۸.

۱۰. ابراهیم ۴۴، شعراء ۴ و ۲۰۳.

۱۱. ابراهیم ۴۴.

درخواست بازگشت^۱

درخواست فاصله افتادن میان خود هم‌نشین و کردارشان^۲

درخواست تخفیف عذاب^۳

درخواست شفیع^۴

درخواست نور، آب و غذا از بهشتیان^۵

درخواست عذاب و لعن برای یک‌دیگر^۶

متهم‌سازی یک‌دیگر و توجیه گم‌راهی، نافرمانی، جهنمی شدن خویش و سرزنش یک‌دیگر^۷

آرزوهای نشدنی^۸.

و شاید هدف از بیان این گفته‌ها این باشد که خداوند بخواهد در راستای اهداف تربیتی و هدایتی کتابش به بندگان فهیم بفهماند که این اعتراف‌ها، درخواست‌ها، آرزوها و پذیرش عذاب و پشیمانی و اندوه و گریز از یار و ره بر و ... هم نشین، همه و همه ره‌آورد بی‌خردی، غفلت، گم‌راهی و عدم پیروی از الگوهای رفتاری و آموزه‌های الهی بوده و این زیان‌کاران روزی به بیداری رسید ه‌اند که بسیار عرصه را تنگ و آزار دهنده دیده‌اند. پس، از فرصت‌های خود به نیکی بهره‌جویید و فرجام کار خود بنگرید تا انگشت حسرت به دندان ندامت نگزید. این پرونده‌ی کردار و اعترافات متهم‌ها از هم‌نوع خودتان است. عاقل آن است که اندیشه کند فردا را!

۱. سجده ۱۲، اعراف ۵۳، مؤمنون ۹۹ و ۱۰۰، فاطر ۳۷، شوری ۴۴.

۲. زخرف، ۳۸ و آل عمران، ۳۰.

۳. فاطر، ۴۹.

۴. اعراف، ۵۳.

۵. اعراف ۵۰، حدید ۱۳.

۶. ص ۶۱، اعراف ۳۸، احزاب ۶۷ و ۶۸.

۷. صافات ۲۹ تا ۳۲، ص ۵۹ تا ۶۱، قصص ۴۷، ابراهیم ۲۱ و ۴۴، شعراء ۱۰۲ تا ۹۷، احزاب ۶۷ و ۶۸، سبأ ۳۱ تا ۳۳، فصلت ۲۹، زمر ۵۷ و ۵۸، اعراف ۳۸، و غافر ۴۷

و ۴۸.

۸. نأ ۴۰، انعام ۲۷، اعراف ۵۳، مؤمنون ۹۹ و ۱۰۰، احزاب ۶۶، فاطر ۳۷، فرقان، ۲۷ تا ۲۹، زخرف، ۳۸، حاقه ۲۵ تا ۲۹، فجر ۲۴

نتیجه گیری

در این پژوهش پس از اشاره به کلیات و مباحث مقدماتی در فصل نخست به گزارش آیات نقل قول از انواع و گروه ها پرداخته شده که در ۷۲ سوره و ۱۴۷۸ آیه به تفکیک زیر می باشد :

۵۱ آیه از گفته های فرشتگان که مربوط به عالم ذر، دنیا و آخرت بوده ، ۲۱ آیه از گفته های شیطان ، ۲۰ آیه از گفته های جنیان، ۵ آیه از زبان هد هد واز مورچه ، جهنم ، آسمان وزمین ، بت ها و اعضا وجوارح هر کدام یک آیه نقل شده است . که در بررسی این بخش از آیات این نتیجه به دست آمد که این گفته ها نقش الگویی برای تربیت بشر نداشته و برای اکمال نگرش های آدمی به جهان هستی و تربیت عقلانی بشر و تقویت مجاری دانش بشری از راه وحی وارتباط با مبدأ فیض بوده و خدای متعال خواسته تا افق دید انسان را به جهان غیب بگشاید و شناخت او را فراتر از حس و تجربه قرار دهد . و در ادامه، نظر آدمی را به دشمن شناسی ، آسیب شناسی ، فرجام نگری و پند آموزی از جای گاه نهایی معطوف می دارد تا برای رسیدن به مقام تسلیم و بندگی، هم سو با همه ی پدیده ها در قافله ی هستی به عنوان گرامی ترین آفریده بکوشد .

و در بعد الگوهای رفتاری به نقل گفته های پیام بران (شایستگان معصوم) پرداخته و از ۲۸ تن از آنان نقل هایی دارد ، ۴۷۴ آیه ویژه ی گفتار ایشان است به ترتیب :

حضرت موسی علیه السلام با ۹۶ آیه ، حضرت ابراهیم علیه السلام با ۸۳ آیه ، نوح علیه السلام ۵۲ آیه ، یوسف علیه السلام ۳۰ آیه ، شعیب علیه السلام ۲۳ آیه ، صالح علیه السلام ۲۲ ، لوط علیه السلام ۲۱ آیه ، عیسی علیه السلام ۱۸ آیه ، یعقوب علیه السلام ۱۵ آیه ، سلیمان علیه السلام ۱۲ آیه ، زکریا و خضر علیهما السلام هر کدام ۱۰ آیه ، و پیام بر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ۹ آیه و ۷۱ آیه ی دیگر متعلق به ۱۵ تن دیگر از شایستگان معصوم می باشد که از ۱ تا ۷ آیه به خود اختصاص داده اند که در این حوزه با توجه به جای گاه ، اهمیت و نقش الگویی آنان به بررسی محتوا، مفاهیم ، پیام ها و محور گفته ها پرداخته ایم . و به ویژگی های فردی و اجتماعی مربیان خدایی مانند ؛ دریافت صحیح از شرایط و مقتضیات زمان و مکان ، توجه به اصل تفاوت های فردی ، باورهای قومی ، سنت های حاکم بر جوامع ، روش های مقابله با سیاست های حکم رانان و مشی دشمنان دین ستیز ، شیوه های دعوت و تبلیغ ، سالم سازی محیط ، پایداری در اهداف ، بردباری ، اخلاص ، اصلاح عقاید ، مهرورزی ، و دیگر عوامل محیطی و انسانی مؤثر بر تربیت انسان ها اشارتی رفته است .

و در بخش شایستگان غیر معصوم از انسان ها به عنوان تربیت یافتگان مکتب انبیا و آموزه های الهی و الگوهای رفتاری در دسترس برای هم ذات پنداری ، به نقل ۲۶ آیه از ده تن از زنان نامدار و اثر گذار در سرنوشت انسان ها به ویژه پیام بران اشاره دارد و ۶۶ آیه از دوازده نفر و گروه های شاخص از مردان و به طور عام از باورمندان و مؤمنان به نقل ۱۰۳ آیه می پردازد .

و در معرفی رفتار های نا بهنجار و الگوهای رفتاری منفی از ۳۱ گروه و فرد خاص پرداخته و به گروه هایی چون :

کافران با ۱۸۳ آیه، مشرکان ۳۲ آیه، منافقان ۳۷ آیه، اهل کتاب ۹ آیه، یهود ۱۶ آیه، نصاری ۸ آیه، جاهلان ۲۲ آیه، ملاً و مترفین ۶ آیه، طاغوت ها ۴۶ آیه، و توده ی مردم و پیروان ۱۲۸ آیه، پسر نوح ۱ آیه، قابیل ۳ آیه، پسران یعقوب ۲۶ آیه، و دوزخیان ۱۳ آیه است.

که در بررسی آثار تربیتی این گفته ها و گروه ها این نتیجه حاصل شده که نابایسته ها را می شناساند و روش های دین ستیزان و فساد انگیزان را در مقابله با احیا گران و اصلاحات عقیدتی اجتماعی آنان را می نمایاند. که چگونه در هر برهه ای از زمان با تهمت، افترا، تخریب، تحقیر، تضعیف، تمسخر، انکار، مجادله، شایعه پراکنی، تحریف، نفاق افکنی، تهدید، تطمیع، فریب، ایجاد شبهه در باورها، به مبارزه ی همه جانبه با مصلحان پرداخته و کوشیده اند تا ایشان را از صحنه خارج سازند، و دیدگران را از گرایش به دعوت فرستادگان خدایی باز داشته و به کیش خود فرا خوانند و با ایجاد انگیزه های مادی و غرور آفرین با دیگر دشمنان سوگند خورده ی مرییان الهی هم سویی نموده و به فساد دامن گستر خود در زمین مبادرت ورزند.

و سرانجام به تجلی این رفتار های منفی در آخرت پرداخته و از اقرار و اعتراف دوزخیان و زیان دیدگان اشاره داشته تا دوران ایشان را با خرد ورزی به فرجام اندیشه ها، رفتار ها، باورها و معاشرت های خود توجه دهد تا فرصت انتخاب دارند نیکوترین راه را در مسیر سعادت خویش برگزینند. و فردای روز به آرزو های نشدنی برای اصلاح "فی ما ترکت" و جبران مافات زبان نگشایند و پاسخ تحقیر آمیز "فاخسئوا" نشنوند.

وره آورد این پژوهش در چند محور خلاصه می شود که عبارتند از:

۱. بهره گیری بزرگ مربی حکیم در پرورش گرامی آفریده ی خود به بهترین اسلوب بیانی و روایت گری و قصه پردازی بر حسب علاقه ی آدمی است که با تأکید و تکرار داستان ها در قالبی نو و محتوایی عالی و واژگانی متفاوت، در زمان ها و مکان های مختلف و از زبان آفریده های گونه گون کوشیده تا بینش هشیاران را به سیره ی نیکان و سنت نیاکان و سنت های تاریخی و اثر گذار در مسایل تربیتی معطوف دارد.

۲. اشاره به سنت های جاری الهی با بیان حوادث و تاریخ نقلی به یافتن علت ها و عوامل اثر گذار وقایع و تاریخ علمی می رساند تا در گذر زمان، آدمی در مکتب پرورشی پیام آوران الهی به تربیت نیکوی روح و جان خویش بیاندیشد و از الگوهای رفتاری پیروی نموده و از آموزه های خدایی بهره گیری کرده و به بندگی رسد.

۳. پند آموزی انسان ها در پرتو بیان تجربه ها، شکست ها، پیش رفت ها، نیک بختی های مردمان و گذشتگان و اعتراف و اقرار صریح زیان دیدگان در دنیا و آخرت در حوزه ی باور، کردار، اندیشه، الگوپذیری، دوست یابی، پیروی از سران.

۴. تقویت و تصحیح مجاری علمی و دانش بشری بر اساس وحی و فاصله گیری از حصار حس و تجربه در شناخت آفریدگار، انسان و جهان هستی.

۵. الگوپذیری و معرفی نمادها و نمود های به هنجار، جهت امید بخشی و تلاش برای اصلاح و رسیدن به مقام بندگی.

۶. راه حکمت در تربیت با دریافت صحیح از شرایط و مقتضیات زمان و مکان، و در توجه به اصل تفاوت های فردی،

باورهای قومی، سنت های حاکم بر جوامع، روش های مقابله با سیاست های حکم رانان و مشی دشمنان، سرعت تأثیر و میزان پذیرش، دعوت علمی، فراخوان به کردار، تکرار، اجرای گام به گام آموزه ها، راه کارهای مقابله جهت سالم سازی محیط از آفات و آسیب ها، موانع جدی و ناهنجاری های موجود، پایداری در راه هدف، پرهیز از هر گونه شتاب زدگی، ستیزه جویی و جهت گیری های تنش زا، اعلام غیر انتفاعی بودن دعوت و تلاش با اخلاص و بدون چشم داشت، اهتمام به اصلاح عقاید در گام نخست، رعایت اولویت در فراخوان، بردباری، مهر ورزی، بهره گیری از آرایه ها و فنون گفتاری و نوشتاری، امکانات موجود، فرصت های حاصله، معرفی ویژگی ها و توان مندی های خود، احیای ارزش ها، اصلاح اندیشه ها و معیارها، حمایت همه جانبه از توده ها و ره یافتگان باورمند، قاطعیت و صراحت لهجه در پرتو ایمان، توکل و امید به یاری آن یاری گر توانا و فرجام نیک و پیروزی شایستگان به عنوان وعده ی محتوم الاهی است در روش تربیتی مرییان الاهی .

توصیه می شود جهت تکمیل این بحث در حوزه تربیت تلاش های علمی - پژوهشی زیر از سوی فرهیختگان انجام

پذیرد :

ویژگی های تربیت دینی ، روش ها ، مراحل ، اهداف و موانع تربیت دینی در پرتو آیات نقل قول .

منابع و مأخذ: کتاب شناسی

- قرآن کریم، ترجمه ی بهرام پور، ابوالفضل .
- نهج البلاغه ، سید رضی محمدبن حسین، ترجمه ی: علی نقی فیض الاسلام و محمد دشتی.
- صحیفه ی سجّادیه ، ترجمه ی صدر بلاغی .
- آذرتاش - آذرنوش - فرهنگ معاصر (عربی - فارسی) . تهران ، نشرنی ، ۷۹.
- آلوسی - ابوالفضل شهاب الدین انسیه ، سید محمود، فی تفسیر قرآن العظیم - روح المعانی - دارالفکر - بیروت - ۱۴۰۸ ق.
- آمدی - عبدالواحد - غرر الحکم - ترجمه - انصاری - محمد علی - تهران - بی تا.
- الأبشهی ، شهاب الدین محمد بن احمد ، المستطرف فی کل فن مستطرف ، دارومکتبه الهلال ، لبنان ۲۰۰۰م.
- ابن اثیر - محمد ابن عبدالکریم - الکامل فی التاریخ - دارالبیروت و دار صادر - بیروت - ۸۵ هـ
- ابن کثیر الدمشقی، الحافظ ، قصص الأنبیاء - ابوالفداء دارالفکر - بیروت - چاپ سوم ، ۱۴۱۸.
- ابن لطف دیلمی - عبدالوهاب - معالم الدعوه فی قصص القرآن الکریم - دارالجمع - جدّه - ۱۴۰۶ هـ.
- ابن منظور - ابوالفضل جمال الدین محمد بن کرم ، لسان العرب - چ ۳ - بیروت ، دارالأحیاء التراث العربی، ۸۷
- ابی الحدید - عزالدین عبدالحمید بن محمد بن حسین ، شرح نهج البلاغه - تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - دار احیاء التراث الاسلامی - چ ۲ - بیروت ، ۸۵
- ازدی، ابومخنف لوط بن یحیی - مقتل الحسین - مؤسسه وفا - قم - ۶۸ .
- ازهری ، ابومنصور محمد بن احمد . تهذیب اللغه ، بی تا ، بی جا .
- افتخاری - احمد علی - سفر به وادی وحی - انتشارات آوای مطهر - قم - ۹۱
- امینی - ابراهیم - اسلام و تعلیم و تربیت - دفتر نشر تبلیغات اسلامی قم - ۹۰ .
- بهرام پور - ابوالفضل - تفسیر مبین - ج ۱ - چ ۳ - قم - آوای قرآن ، ۹۰ .
- بهشتی، محمد، مبانی تربیت از دیدگاه قرآن، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۸۷
- پایدار ، حبیب الله ، حیات و مرگ تمدن ها ، انتشارات قلم ، تهران ، ۵۶ .
- التهامی - نقره، سیکولوجیه القصه فی القرآن، شرکت التونسیه، ۱۴۰۸ هـ
- ثعلبی - احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری، قصص الأنبیاء - دارالفکر - بیروت، ۱۴۲۰ .
- جواد - محمد علی - خط الانبیاء والمواجهه - مرکز النشر التابع للمکتب الاعلام الاسلامی - قم - ۱۴۱۸ هـ
- حجتی - سید محمدباقر - پژوهشی در تاریخ قرآن کریم - دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران - ۶۰ .
- ، اسلام و تعلیم و تربیت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۵۸
- خسروی - غلامرضا - ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن (راغب) نشر مرتضوی - تهران، ۸۵
- خطیب، عبدالکریم، القصص القرآن فی مفهومه و منطوقه، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

خلف الله - محمد احمد - الفن القصص في القرآن الكريم - مكتبه انجلو المصريه ، ۱۹۶۵ م.

دخیل - علی محمد - ائمتنا (سیره الائمه الاثنی عشر) دارالکتب الاسلامی - قم - ۸۹

دشتی ، محمد ، المعجم المفهرس (للفاظ نهج البلاغه) انتشارات موسسه فرهنگي تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام ، قم .

دشتی ، محمد ، نهج البلاغه ، انتشارات رسالت یعقوبی ، قم ، ۹۰ .

دنيس بی لچر ، تدنیکولز وجو آن سی می ، ارتباط با کودکان از طریق داستان - مترجمان منیژه بهبودی ، سید جلیل

شاهری لنگرودی ، پژوهکده علوم انسانی مطالعات فرهنگی ، تهران ، ۸۹

رازی - ابوالفتح - حسین بن علی ، تفسیر روح الجنان - کتاب خانه ی آیت الله مرعشی - ۱۴۰۴ هـ . قم .

رازی - فخر الدین - التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) - دار احیاء التراث العربی - بیروت - چ ۲ - بی تا .

راغب اصفهانی - محمد - المفردات فی غریب القرآن - - چ ۱ ، تهران - مؤسسه فرهنگی آرایه ، ۸۷

زرکشی - محمد بن عبدالله ، بدرالدین - البرهان فی علوم القرآن - تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم - دارالمعرفه -

بیروت ۱۴۱۰ هـ

زمخشری - محمود بن عمر - الکشاف ، عن حقائق غوامض التنزیل - دارالکتب العربی - بیروت - ۱۴۰۷ ق .

سبحانی ، جعفر ، منشور جاوید ، مؤسسه ی امام صادق علیه السلام ، قم ، ۷۰ .

سید بن طاووس ، لهوف علی قتلی الطفوف ، ترجمه ی سید محمد صفی ، ۱۳۵۲ .

سیوطی - جلال الدین عبدالرحمان - الدر المنثور فی تفسیر بالمأثور - دارالکتب العلمیه - بیروت - ۱۴۲۱ ق .

----- الاتقان - دکتر طیب حسینی ، سید محمود - دانشکده ی اصول الدین - قم - ۱۳۸۶ .

شاورده - موريس - استادان بزرگ تعليم و تربيت احمد قاسمی - یونسکو ، فرانکلین ، تهران ، ۱۳۵۱ .

شوقی - ابوخلیل - اطلس قرآن - محمد کرمانی - چ ۳ - مشهد - به نشر ، ۱۳۸۹ .

صدرالدین شیرازی ، محمد (ملاصدرا) ، مفاتیح الغیب .

طباطبایی - محمد حسین - تفسیر المیزان - دوره ی کامل - ترجمه ؛ موسوی همدانی - چ ۸ - قم - دفتر تبلیغات ، ۸۸

طبرسی - ابوعلی فضل ابن حسن - مجمع البیان - دارالمعرفه - بیروت - ۱۴۰۶ ق .

طبری - ابو جعفر محمد بن جریر - جامع البیان عن تأویل آیه القرآن - دارالاحیاء التراث العربی - بیروت - ۱۴۲۱ .

----- قصص الأنبياء - دارالفکر - بیروت - ۱۴۰۹ ق .

طوسی - محمد ابن حسن - التبیان - دار احیاء التراث العربی - بیروت - بی تا .

طیب حسینی - سید محمود - در آمدی بر معنا شناسی قرآن - دانشکده تفسیر و معارف قم - ۸۹

عاملی - محمد بن الحسن الحر - وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه - چ ۵ - دار احیاء التراث العربیه - بیروت ، ۱۴۰۳ هـ .

عبدالعظیم - سعید - عظات و عبر فی قصص القرآن - دارالایمان - مصر - ۲۰۰۲ م .

عبداللهیان - اسامه - نوح در مثنوی معنوی - ده سرا - رشت - ۸۹

عدوی - محمد احمد - دعوت الرسل الی الله - دارالمعرفه - بیروت - ۱۳۹۹ هـ .

العروسی الحویزی - عبدعلی ابن الجمعه - تفسیر نورالثقلین - انتشارات علمیه - قم - ج ۲ - و نشر نوید اسلام - ۹۰

- عمید- حسن ، فرهنگ عمید- ۲جلدی- چ ۱، تهران- اشجع، ۸۹.
- فرهنگ عمید- ۲جلدی- چ ۱، تهران- امیر کبیر، ۱۳۸۵.
- عیاشی - محمد - تفسیر عیاشی - تصحیح هاشم رسولی محلاتی - مکتبه الاسلامیه - تهران - بی تا .
- فضل الله - محمد حسین - تفسیر من وحی القرآن - دارالزهراء للنشر - بیروت - ۱۴۰۵ هـ -
- فلسفی - محمد تقی - گفتار فلسفی (کودک) - چ ۱۵ - هیات نشر معارف اسلامی - تهران ۵۳.
- فیض کاشانی - ملامحسن - علم الیقین - انتشارات بیدار - تقم - ۷۷.
- قرشی - سید علی اکبر ، احسن الحدیث - بنیاد بعثت - تهران - ۶۶ ش.
- قاموس قرآن - چ ۱۵ - دارالکتب الاسلامیه ، تهران ۱۳۸۶.
- قرطبی، محمد بن احمد انصاری- تفسیر قرطبی (الجامع الاحکام القرآن) - دارالکتب العلمیه - بیروت - ۱۴۰۸ هـ .
- قطب، سید محمد، تفسیر فی ظلال القرآن، دارالشروق، چ ۱۰، ۱۴۰۲ هـ
- روش های تربیتی در اسلام - ترجمه سید محمد مهدی جعفری - انتشارات موسسه انجام کتاب
- قمی شیخ عباس ابن محمد رضا ، مفاتح الجنان ، کتاب فروشی علمی ، تهران ، ۵۵.
- ، سفینه البحار ومدینه الحکم والاثار - بنیاد پژوهش های اسلامی - مشهد ۷۵.
- قمی - علی ابن ابراهیم - تفسیر القمی - دارالسرور - بیروت - ۱۴۱۱ ق .
- قمی ، شیخ عباس ، تمه المنتهی ، بی تا . بی جا .
- قمی ، شیخ عباس ، نفس المهموم ، ترجمه ابوالحسن شعرانی و کمره ای ، نشر بصیرتی ، قم ، ۱۴۰۵ ق. و انتشارات قائم آل محمد ، قم
- ۱۳۸۴.
- کاتب واقدی ، محمد بن سعد ، طبقات ، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی ، ج ۱، معاونت فرهنگی وزارت ارشاد، تهران، ۷۴.
- کارل، آلکسیس ، انسان موجود ناشناخته ، ترجمه ی عنایت ، دنیای کتاب ، تهران ، ۹۱ .
- کلینی، ابی جعفر، محمد بن یعقوب - اصول کافی - ترجمه سید مهدی آیت اللهی - نشر جهان آرا - تهران ۸۵
- مجلسی - محمد باقر - بحار الانوار - دار احیاء التراث الاسلامی - بیروت - ۱۴۱۳ هـ.
- مدرسی - سید محمد تقی - تفسیر هدایت - چ ۱، مشهد - بنیاد پژوهش های آستان قدس، ۹۱.
- مطهری - مرتضی - علل گرایش به مادی گری - انتشارات صدرا - قم ۷۶.
- ده گفتار - انتشارات صدرا - قم ۶۷ .
- ، جامعه و تاریخ، انتشارات صدرا، چ ۱۵، قم، ۷۵.
- معلوف، لوئیس، المنجد - ترجمه احمد سیاح ، انتشارات اسلام - چ ۱۷ - تهران ۸۵.
- معین ، محمد - فرهنگ معین - امیر کبیر - تهران - ۷۱
- مغنیه - محمد جواد - تفسیر الکاشف - دارالعلم - بیروت ۱۹۱۸ م (الطبعه الثالثه).
- مکارم شیرازی ، ناصر و دیگران - تفسیر نمونه - مدرسه امیرالمومنین علیه السلام - قم - چ ۱۰ - ۶۷.
- وهمکاران، پیام قرآن ، چ ششم ، دارالکتب الاسلامیه - تهران - ۱۳۸۶ ، قم.

- ملکی، حسن، تعلیم و تربیت اسلامی با رویکرد کلان نگر، انتشارات عابد، تهران، ۸۹.
- موسوی خمینی، روح الله، تفسیر قرآن مجید (برگرفته از آثار)، محمدعلی ایازی، نشر عروج، تهران، ۸۸
- ، آداب الصلاه، نشر عروج، تهران ۸۸
- نجاح طائی، عطاء عبد محمد، سیره النبویه، ج ۱، دارالهدی الاحیاء التراث، قم، ۸۹
- نجازادگان، فتح الله، رهیافتی بر اخلاق و تربیت اسلامی - دفتر نشر معارف - قم - ۸۸
- النحلاوی - عبدالرحمان اصول التریبه الاسلامیه واسالیبها - دمشق، ۱۹۷۹.
- نصری، عبدالله، بیانات انبیاء در قرآن، انتشارات سروش، تهران، ۵۶.
- نوری - میرزا حسین - مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل - مؤسسه آل البیت - قم - ۱۴۰۸ ق.
- نیشابوری، ابواسحاق، قصص الانبیاء، ج ۲، بنگاه نشر و ترجمه ی کتاب، تهران، ۵۹.
- ویلیام - مدلین - تاریخ آرای تربیتی در غرب - ترجمه فریدون دیلمقانی - دانشگاه تهران ۵۳.
- هیثمی، علی ابن ابی بکر، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العربیه، ۱۴۰۳ ه.

Study of Quranic citations with an educational Approach

Abstract

The subject-matter of this research is to explore the specific method of holy Quran in its citations. Quranic revelations have especial method in guidance in terms of Story- telling historical reports , human experiences , citation of the tradition and practice of ancestors so that human beings could find out the True way by avoiding the grave consequences they suffered and by following Quranic guidelines in Their conduct.

This research is to identify all cases of Quranic Citation and classify Them in order to explain Their use in Quran and explore the educational use of such citations.

These citations howerer extensive maybe , are divided into Two parts.

The first port ? and calegorize the Quranic citations and the second port is an attempt to discover the educational message Through analysis.

uranic method , education , citatious of Quran. Keywords: Quran , Q

**The sciences and Studies of holy Quran
University**

**The interpretation and holy Quranic Studies
College**

**Subject:
Study of Quranic Citation with
an Educational Approach**

**Supervisor:
Dr . Abbas Pasandideh**

**Advisor:
Mohammad Moradi
Researcher:
Ahmad ali Eftekhari**

۲۰۱۳